انتشارات دانشگاه تهران، شمارهٔ ۸۴۱

هدیهٔ دکتر اصغر مهدوی به دانشگاه تهران، شمارهٔ ۲

مجموعهٔ اسناد و مدارک چاپ نشده

دربارهٔ

سید جمال الدین

مشهور به افغانی

جمع آوری و تنظیم

اصغر مهدوی	ایرج افشار

۱۳۴۲

چاپخانهٔ دانشگاه تهران

انتشارات دانشگاه تهران، شمارهٔ ۸۴۱
هدیهٔ دکتر اصغر مهدوی به دانشگاه تهران، شمارهٔ ۲

مجموعهٔ اسناد و مدارک چاپ نشده

دربارهٔ

سیّد جمال‌الدّین

مشهور به افغانی

جمع آوری و تنظیم

اصغر مهدوی　　　ایرج افشار

۱۳۴۲

چاپخانهٔ دانشگاه تهران

فهرست مندرجات

مقدمه

قسمت اول : مدارك بازمانده ازسید جمال الدین

الف - دفاتر یادداشت شخصی سید ٥
ب - نوشته‌های حواشی کتب
اول کتب خطی ١٤
دوم- کتابهای‌چاپی ١٧
ج - پیش‌نویس وسواد مکاتبات سید بخطخود او(عربی‌و فارسی) ٢٢
د - مسودهٔ مقالات ومؤلفات ٢٣
ه - سید وفراماسونری ٢٤
و - تألیفات چاپی سید ٢٦
ز - مکتوبات خطاب به سید
اول مکتوبات فارسی
١) مکاتیب اقوام ٢٨
٢) مکاتیب اشخاص ٢٩
دوم مکتوبات عربی ٣٤
سوم مکتوبات ترکی ٧١
چهارم نامه‌های اروپائی و کارتهای ویزیت
١) نامه‌های معشوقه ٧٢
٢) نامه‌های دیگران ٧٣
٣) کارتهای ویزیت ٧٤
ح - مدارك مختلف ٧٦
ط - روزنامه‌ها ٨٠
ی - اشعارسید ٨١

قسمت دوم : اسناد خانوادهٔ امین الضرب

الف - تقریرات سیدجمال‌الدین درطهران ٩١

ب ـ مکتوبهای سید جمال‌الدین
۱) خطاب به‌حاج محمد حسن ۹۳
۲) خطاب به محمدحسین آقا ۹۳
۳) خطاب به‌آقا محمد جواد اصفهانی(مسکو) ۹٤
٤) خطاب به‌ملاعلی عرب ۹٤
٥) پاکتهای خالی ۹٥
ج ـ مکتوبهای اشخاص راجع به‌سید
۱) آقا محمد جواد اصفهانی (مسکو) ۹٦
۲) حاج محمدحسن ۹۸
۳) محمد حسین آقا ۹۹
٤) میرزا نعمت‌الله هاشم‌اف (مسکو) ۱۰۰
٥) آقاشیخ محمدحسن (قم) ۱۰۱
٦) میرزا جعفر (مسکو) ۱۰۱
۷) حاجی میرزا خلیل ۱۰۲
۸) آقا محمدعلی اصفهانی (کرمانشاه) ۱۰۳
۹) ملاعلی عرب (کرمانشاه) ۱۰٦
۱۰) امین‌السلطان ۱۱۰
۱۱) حاجی سیاح ۱۱۰
۱۲) متفرقه ۱۱۲
د ـ منقولات از دفاتر کوپیه ۱۱٦
هـ ـ مدارك متفرقه
۱) یادگار زندگانی ۱٤۲
۲) تکفیرنامهٔ روزنامهٔ اختر ۱٤٤

قسمت سوم : اسناد متفرقه

الف ـ منقولات از روزنامهٔ اعتمادالسلطنه ۱٤۹
ب ـ نوشته‌های سیدجمال‌الدین درپاریس ۱٥٤
ج ـ اشعار برهان‌الدین بلخی ۱٥٤

فهارس ۱٥٦

فهرست تصاویر

تصاویر	برای شرح آنها به‌صفحات ذیل مراجعه شود
۱تا۱۴ - نمونه‌های دفاتر یادداشت	ص ۱ تا ۱۲
۱۵ - نمونهٔ کتاب لغت عربی به‌فارسی	ص ۱۲
۱۶و۱۷ - رسائل خط محمدهادی اسدآبادی	ص ۱۲ و ۱۳
۱۸تا۲۵ - یادداشتهای حواشی کتب	ص ۱۴ تا ۲۱
۲۶و۲۷ - مکتوب به‌یکی از رجال عثمانی	ص ۲۲
۲۸تا۳۱ - عرضه‌داشت به‌ناصرالدینشاه	ص ۲۲
۳۲تا۳۸ - مکتوبات عربی سید	ص ۲۲
۳۹ - نمونهٔ تاریخ افغانستان	ص ۲۳
۴۰ - درخواست‌سید برای ورود به‌مجمع فراماسونری درمصر	ص ۲۴
۴۱تا۴۳ - مکتوبات مربوط به‌فراماسونری	ص ۲۴ و ۲۵
۴۴تا۵۲ - نامه‌های سیدهادی	ص ۲۹
۵۳تا۷۰ - نامه‌های میرزا شریف	ص ۲۸
۷۱تا۸۳ - نامه‌های میرزا لطف‌الله	ص ۲۸
۸۴تا۸۶ - نامه‌های ابوتراب عارف افغانی	ص ۲۹
۸۷ - نامهٔ حاج سیاح به‌سید	ص ۳۰
۸۸و۸۹ - فرامین محمداعظم‌خان	ص ۳۲
۹۰تا۹۲ - نامه‌های میرزا محمد باقر بواناتی	ص ۳۲
۹۳و۹۵ - نامهٔ اعتمادالسلطنه (محمد حسن)	ص ۳۲
۹۶تا۱۰۵ - نامه‌های ابراهیم مویلحی	ص ۳۴تا۴۶
۱۰۶تا۱۲۵ - نامه‌های ابراهیم لقانی	ص ۴۶تا۵۳
۱۲۶و۱۲۷ - نامهٔ ادیب اسحق	ص ۵۴تا۵۵
۱۲۸و۱۲۹ - نامهٔ اسماعیل جودت	ص ۵۷

۱۳۰ تا ۱۳۲ - نامه های عانا بلونت ص ۶۱

۱۳۳ - نامهٔ عباس البابی ص ۶۲

۱۳۴ تا ۱۴۰ - نامه‌های شیخ محمد عبده ص ۶۴ تا ۶۷

۱۴۱ تا ۱۴۴ - نامهٔ معشوقهٔ سید ص ۷۲

۱۴۵ و ۱۴۶ - عکس معشوقهٔ سید ص ۷۲

۱۴۷ و ۱۴۸ - کارت ویزیت مربوط به وعدهٔ ملاقات با ویکتور هوگو ص ۷۳

۱۴۹ تا ۱۵۳ - تذکره‌های سیدجمال‌الدین ص ۷۶

۱۵۴ تا ۱۵۷ - عکسهای سیدجمال‌الدین ص ۷۶

۱۵۸ تا ۱۶۳ - مصاحبه با سیدجمال‌الدین ص ۸۰

۱۶۴ تا ۱۶۶ - تقریرات سید بخط محمدحسین آقا (امین‌الضرب ثانی) ص ۹۱

۱۶۷ تا ۱۹۴ - نامه های سید به‌حاج محمدحسن امین‌الضرب ص ۹۳

۱۹۵ تا ۱۹۷ - نامه‌های سید به‌محمد حسین آقا (امین‌الضرب ثانی) ص ۹۳

۱۹۸ و ۱۹۹ - نامه‌های سید به آقامحمد جواد ص ۹۴

۲۰۰ و ۲۰۱ - نامه‌های سید به‌ملاعلی عرب ص ۹۴

۲۰۲ و ۲۰۳ - صورت اجناس خریداری برای سید در کرمانشاه ص ۹۴

۲۰۴ - مکتوب امین‌الضرب به‌امین‌السلطان ص ۱۱۰

۲۰۵ - سواد دستخط ناصرالدین‌شاه ص ۱۱۰

۲۰۶ - مکتوب امین‌السلطان به‌حاج محمد حسن ص ۱۱۰

۲۰۷ - تلگراف حاج سیاح به‌امین‌الضرب ص ۱۱۰

۲۰۸ - نامهٔ حاج سیاح به‌امین‌الضرب ثانی ص ۱۱۱

۲۰۹ تا ۲۱۱ - نامه‌های حاج محمد حسن به سید ص ۱۲۴

۲۱۲ - نامهٔ حاج محمد حسن به محمد جواد ص ۱۳۴

۲۱۳ تا ۲۱۵ - فقه اسلامی ص ۱۵۳

۲۱۶ و ۲۱۷ - دومکتوب ازسید محمد رفاعی به سید ص ۱۵۳

مقدمه

آنچه درصفحات این کتاب انتشار می یابد مجموعه‌ایست از مدارک و اسناد چاپ‌نشده وشرح و وصف آنها مربوط به‌زندگانی و افکار سید جمال‌الدین، مرد سیاسی شرقی مشهور قرن گذشته. این اسناد و مدارک بی‌تردید کمک مهمی به‌تکمیل و تصحیح اطلاعات ما دربارهٔ سوانح زندگانی پرحادثه و عقاید و اندیشه های انقلابی، اما اثربخش آن مرد، خواهد کرد.

سیر وجریان زندگانی سید جمال‌الدین، اگرچه بیش از هفتاد سال از سر گذشت نمی گذرد، چنانکه باید روشن نیست. کتب و مقالاتی هم که در بارهٔ او نوشته شده (حتی مقالهٔ بسیار محققانهٔ سید حسن تقی‌زاده که بهترین تحقیق دراین خصوص است) هیچ یک حاوی کلیهٔ اطلاعات مربوط به‌سوانح عمری و بخصوص وقایع سی سال اول زندگانی او نیست.

محققان هنوز نتوانسته‌اند براین حقیقت دست یابند که وی اصلاً ایرانی بوده یا افغانی، در ایران متولد شده‌بوده‌است یا درافغانستان. متأسفانه مدارکی هم که درین مجموعه گردآوری شده‌است هنوز این مطلب را بخوبی روشن نمی سازد، گرچه درپیوند او و خانواده‌اش با اسدآباد همدان شکی باقی نمی ماند این سؤال پیش می آید که چرا سید خود را (مطابق سند شمارهٔ ۹۲) بعنوان یکی از اهالی افغان و کابلی و از سادات کنر معرّفی کرده‌است. درصورتی که در صحت این نسبت شک نکنیم باید فرض کنیم که خانوادهٔ سید بعللی که برما مکشوف نیست، و شاید روزی کشف شود، از افغانستان مهاجرت کرده و دراسدآباد مسکن گزیده‌اند. ما بدون آنکه بخواهیم در بارهٔ ملیت سید حکمی بکنیم باید این را بپذیریم که او ازلحاظ فکری خود را متعلق به هیچ محل و طائفه‌ای نمی دانسته و از این گونه قیود آزاد بوده و در دنبال افکار آزادی طلبی خود می رفته

و درسفرهای دور ودراز خود جز درپی مقصود واحدی نبوده‌است وآن مقصودرا که عبارت از آزاد وسربلند کردن مسلمانان بوده‌است از هر چیز برتر می‌دانسته‌ودرین راه از هیچگونه فداکاری و کوششی خودداری نمی کرده است : در عثمانی برای سربلندی ونجات عثمانیان و در مصر برای استخلاص مصریان و درهندوستان برای آزاد کردن هندیان ودرافغانستان برای متحدساختن مردم آن خطه وبالاخره درایران برای رهائی بخشیدن دولت آن زمان ازکشمکشها وزورگوئیهای دولتهای خارجی وآزادی مردم ازصدمهٔ عمال حکومت استبدادی می کوشیده‌است . ولی سید جمال‌الدین درهمه جا با نیرنگهای عجیب وغریبی مواجه شده و دستهای ناپیدائی برسینهٔ اوسیزده است چنانکه درهرمملکتی اورا با آغوش باز و عزّت واحترام می‌پذیرفته‌اند و پس‌ازچندی اورا با ذلت ومشقت طرد می کرده‌اندو کسانی را که درحول و حوش او بوده‌اندبعذاب وشکنجه وحبس و تبعید می‌انداخته‌اند . اما تعلیمات افکار تازه وانقلابی سیدازلوح ضمایر پاك نمی‌شده‌است واگر مدتی یاران او محکوم به‌خاموشی می‌شده‌اند درانتظار فرصت می‌نشسته‌اند تا دو باره کارهای خود را ازسر گیرند . ازاین رواست که برجریدهٔ تاریخ قرن‌اخیراسلام و مسلمین و در دفتر وقایع مربوط به‌مساعی ایشان درطی این مدت در راه آزادی و حریت، نام‌سید جمال‌الدین مشهور به‌افغانی ثبت است و بسیاری ازکسانی که خواسته‌اند درطی این مدت علم آزادی و استقلال را بردوش بگیرند خودرا منتسب به‌سیدجمال‌الدین دانسته‌اند .

گذشته ازمجهول بودن ملیت اصلی‌سید جمال‌الدین ، هنوز براهل تحقیق و مورخین معلوم نشده‌است که سید در کدام شهرونزد کدام عالم تحصیل علم کرده‌است . حتی نکاتی از حوادث و اتفاقات مربوط به‌فعالیتهای سیاسی او در افغانستان وهند و عثمانی براهل تحقیق و تجسس مکتوم است .

درخصوص اطلاعات علمی و سابقهٔ تحصیلات او با پیدا شدن اسناد کنونی می‌توانیم روشنتر حکم بکنیم . مسلم است که در مدت اقامت در مصر

علوم فلسفی و اصول فقه اسلامی را تدریس می کرده است و در همان ایام کتب ریاضی وفلسفی و کلامی مورد مطالعه و تحقیق او بوده و برآنها شرح وحاشیه می نوشته است. نیز ازاین اسناد برمی آید که کتب مربوط به قواعد زبان و کتابهای اصولی و خودآموزهای زبان ترکی و فرانسوی را خوانده بوده است.

سید جمال الدین بتناوب در افغانستان و هند و مصر و عثمانی و ایران فعالیت سیاسی داشت. در هند مقاله می نوشت و خطابه ایراد می کرد و مردم را برعلیه ظلم و استثمار می شورانید. ناگزیر از هند اخراج شد. در مصر اگرچه درس می گفت، دست ازافکار سیاسی برنمیداشت و بهمین علت از آنجا هم رانده شد. در استانبول پیروان متعدد داشت وبا رجال و بزرگان نشست و خاست می کرد. بیروت تبعیدگاه دوستان و هواداران مصری و استانبولی او بود. در ایران هم می خواست که مقاصد فکری و سیاسی خود را عملی سازد و بهمین منظور دو بار به ایران آمد وباشاه و رجال ایران مذاکرات سیاسی نمود، اما هردوبار اخراج شد.

شهرت سیاسی او مربوط به دوران اقامت او در پاریس ولندن است، چه در آن بلاد فرصت مناسب یافت که فعالیت خود را به عنوان « اتحاد اسلامی » رونق بخشد وروزنامه بنویسد وافکار فرنگیها وسیاستمداران ممالک مهم آن عصر را بخود متوجه سازد.

***

خوشبختانه گنجینهٔ بسیار ارجمند و مهمی مربوط به زندگانی او از آفت حوادث ایام و گزند تصاریف روزگار درامان مانده وبشرحی که خواهد آمد دردست است و درین کتاب به اهل تحقیق و متجسسان تاریخ مشرق درقرن گذشته معرفی و شناسانده می شود.

این مدارک واسناد سه دسته است. یک قسمت که اهمیت آن بیشتر است مکاتیب و اوراق و دفاتر و یادداشتها و عکسها و کتابهائی است که ازآن سید جمال الدین بوده و در

دو سفر ۱۳۰۴ و۱۳۰۷ قمری آنهارا درمنزل مرحوم حاجی محمد حسن امین دارالضرب بجا گذاشته است. میدانیم که سید هردوبار بمنزل امین الضرب ورود کرد و مهمان وی بود و حاجی هم سیدرا چون مرادو پیری روحانی می دانست و نسبت به او اعتقادی دینی و روحی داشت.

این اسناد که واجد اهمیت فوق العاده در شناختن سیدو پی بردن به زوایای تاریک افکارو زندگانی اوست اسنادی است که درخصوص هویت سید و خانوادهٔ وی و مسافرتهای ابتدائی وسابقهٔ تحصیل و تدریس و ارتباطات او بارجال مهم افغانستان و انگلیس و مصر و عثمانی اطلاعات بسیار مهم و تازه‌ای را بدست می دهد و قطعاً محققان با مراجعهٔ به این اسناد می توانند سر گذشت صحیح تر و کامل تری از حیات پرهیجان و شورانگیز سید تدوین کنند.

قسمت دیگر اسناد متعلق به خانوادهٔ امین الضرب است. این اسناد عبارتست ازمکاتیب سید به حاج محمد حسن و حاج محمد حسین آقا امین الضرب ثانی و مکاتیب یاسواد مکاتیب شخص حاج محمد حسن و اداره و نمایندگان و طرفهای حساب او در خارجه و ولایات به سید یادرخصوص سید. این اسنادو بخصوص مکاتیب شخصی سید به حاجی محمد حسن امین دارالضرب متضمن برمطالب و نکات مفیدو مهم درباب عقاید و افکار سیدست.

قسمت سوم شرح اسناد ومطالب متفرقی است که از کتابخانه های مشهد و پاریس و استانبول بدست آمده است.

***

اسناد و اوراق وکتب سید که درخانهٔ امین الضرب بوده است سالهای دراز از طرف حاج محمد حسین آقا (امین الضرب ثانی) حفظ و حراست شده است. درین سالهای اخیر دوست ارجمند من دکتر اصغر مهدوی دانشیار دانشگاه تهران با

شوق تمام جمیع آنهارا ازمیان خزانهٔ گرانبهای مکاتبات و نوشتجات پدری خود مجزا ساخت و بمن که از افتخاردوستی ومحبتش برخوردارم افتخار بخشید تا در خدمتش به‌تنظیم وترتیب این مجموعه و فهرستهای آن بپردازم .

موجب نهایت شادمانی است که کار طبع این مجموعه بپایان رسید و اینک آن‌را بدوستداران تحقیقات تاریخی ومخصوصاً علاقه‌مندان به‌احوال سیدجمال‌الدین افغانی یا اسدآبادی تقدیم می‌دارد .

تهران ، ۲۰ شهریور ۱۳۴۲

ایرج افشار

مجموعهٔ

اسناد و مدارك چاپ نشده

دربارهٔ

سید جمال الدین

شهیر به

افغانی

قسمت اول

مدارك بازمانده از سيدجمال‌الدين درطهران

الف - دفاتر يادداشت شخصی سيد

ب - نوشته‌های سيد درحواشی کتب (خطی‌وچاپی)

ج - پيش‌نويس وسواد مکاتبات سيد بخط‌خوداو (عربی و فارسی)

د - مسودات مقالات و مؤلفات سيد (بخط خوداو يادیگران)

ه - سيد وفراماسونری

و - تأليفات چاپی سيد

ز - مکاتبات خطاب به سيد

I - مکاتبات فارسی

(۱) مکاتبات خويشان

(۲) مکاتبات اشخاص

II - مکاتبات‌عربی

III - مکاتبات ترکی

IV - مکاتبات اروپائی وکارتهای ويزيت

ح - مدارك مختلف

ط - جرايد

ی - اشعارسيد

الف - دفترهای یادداشت شخصی

۱- دفتر اول: جلد میشن سیاه قطع بغلی ۵۰ ورق (صحافی ایرانی) بخط سید جمال‌الدین (مگر درموا‌ردی که کاتب دیگری است ونام او ذکرمی‌شود).

ص ۱ : بعضی ارقام وحروف بطور سیاه مشق.

ص ۲ : «درروز عیدقدیر (کذا) درسنهٔ هزاردویست وهفتادوپنج دربندر معمورهٔ بمبئی درمسجدحاجی‌حسین تحریرشد ، اقل خلق الله عبدالجواد خراسانی».

ص ۳ : سفید.

ص ٤ - ٦ : جداول ارقام و اعدادی که جمع آنها ازهرطرف مساوی است.

ص ۷ : اعداداسماءالحسنی.

ص ۸ : جداول اعداد.

ص ۹-۱۰ : سفید.

ص ۱۱-۱۳ : شرحی است بقلم‌سیدو بخط‌او دراحوال‌خودش بامضای «جمال‌الدین الحسینی ، عبدالله بن عبدالله فی‌بلدة هرات فی‌شهر جمادی‌الاول سنة ۱۲۸۳»

خلاص حافظ ازین زلف تابدار مباد	که بستگان کمند تو رستگارانند

(تصاویر ۱و۲و۳)

* * *

ص ۱۳ : سواد مکتوبی که بسردار محمد اعظم‌خان نوشته‌است درشهر کابل «فی لیلة‌السبت فی الکابل فی‌جمادی‌الاخره فی‌سنة ۱۲۸٤.»

(تصویر ۳)

ص ۱٤ : «غزل گفته شد در منزل شاه‌رود بسطام [بامضاء] جمال‌الدین الحسینی»

عهد کردم گر از این ورطهٔ غم جان ببرم

یک سره سر به‌در درگه جانان ببرم [۱]

نظمه جمال‌الدین الحسینی

۱- چون کلیهٔ اشعارسید درقسمت«ی» نقل‌خواهدشد دراینجافقط مطلع‌اشعار ذکرشده‌است.

بعد یک رباعی :

« ای یار پری چهرهٔ سن در تو وفا نیست

ما را ز تو زین بیش دگر تاب جفا نیست »

(تصویر۴)

ص ۱۰ : اول یک رباعی و بعد قطعه شعر ۱۸ بیتی به مطلع :

«عشق بورزید که عشق عاقبت رهبر هر پیر و جوان می‌شود

نظمه جمال الدین الحسینی فی المشهد المقدس»

ص ۱٦-۲۰ : ساقی‌نامهٔ جمال الدین الحسینی به مطلع

مغنی بیا لحن نو ساز کن ز نو داستان خوش آغاز کن

«ساقی‌نامه نظمه جمال الدین الحسینی فی المشهد المقدس فی شهر صفر المصفر (کذا) سنة ۱۲۸۳»

ص ۲۰ : ایضاً دوبیت عربی و دوبیت فارسی .

ص ۲۱-۲۲ : مکتوب ادیبانه آمیخته با عبارات عربی «جواب نامهٔ دوست مهربان سیدهادی ازمشهدمقدس نوشته‌شد». مطلب آن درتشکر ازنامهٔ سیدهادی است که «ازدست محمد حسن رسید» .

— دوبیت شعرهم درذیل همین صفحه هست .

(تصاویر۵و٦)

ص ۲۳ - ۲٤ : صورت چهار فقره خطبه در توحید و صفات الهی « در بلدهٔ قندهار در شهر شعبان ۱۲۸۳ . »

ص ۲۵ : اشعار عربی : « النظم للجمال الدین الحسینی نظمه فی بلدة قندهار » و [قسمتی دیگر] «درشهر قزنی (کذا) فی شهر جمادی (کذا) ۱۲۸٤ . »

ص ۲٦ : جملات پند و اندرز مانند : « ناتوان را دریاب و . . . ، در شهر قزنی (کذا) جمادی الاولی ۱۲۸٤ . »

ص ۲۷ : چند عبارت عربی درافکار فلسفی .

ص ۲۸ : سفید .

ص ۲۹ : یک بیت ترکی ازاشعار فضولی : «دریوم چهارشنبه ۱۰ شهر محرم الحرام ۱۲۸٦ جناب آقا شیخ محمد فرمودند » .

ص۳۰- ۳۲ : سفید .

ص۳۳ : ازاشعار حاجی‌ملاهادی سبزواری بخط عبدالجواد خراسانی دربندربمبئی درمسجد حاجی‌حسین ۱۴ ذی‌حجة ۱۲۸۵ کتابت شده است .

ص۳۴ : دوبیت شعر ازسید .

ص۳۵ - ۳۶ : دوورق نیمه بریده‌شده‌است وبعضی کلمات فارسی‌وعربی درمعانی‌لغات برروی آنها نوشته شده است .

ص۳۷-۳۸ : سفید .

ص۳۹ : بعضی عبارات‌عربی باامضای «جمال‌الدین الحسینی الاستنبولی» .

ص۴۰ : ایضاً بعضی عبارات‌عربی باامضای «جمال‌الدین الحسینی الاستنبولی» ودر پائین‌تر «جمال‌الدین الحسینی» .

ص۴۱ : ایضاًبعضی عبارات‌عربی با امضای «جمال» و «جمال‌الدین الحسینی» .

ص۴۲ : ایضاً .

ص۴۳ : ایضاً «جمال‌الدین‌الحسینی» .

ص۴۴ : ایضاً «جمال‌الدین‌الحسینی» .

ص۴۵ : ایضاً .

ص۴۶ : « جمال الدین الحسینی الاستنبولی » و « جمال الدین الحسینی فی بلده قزنی» (کذا) .

ص۴۷ : ایضاً «جمال‌الدین» .

ص۴۸ : سفید (بعدازاین‌صفحه دوورق بریده‌شده‌است) .

ص۴۹ : ایضاً «جمال الدین الاستنبولی» .

ص۵۰ - ۶۵ : سفید .

ص۶۶ : غزلی ازطرزی‌افغان .

ص۶۷ : نسخهٔ‌طبی .

ص۶۸ - ۷۵ : رسالهٔ‌طبی - «درکابل دربالا حصار شهر جمادی‌الثانی ۱۲۸۵» .

ص۷۶ : نسخهٔ طبی .

ص۷۷ : سفید .

ص۷۸ : دراصطلاحات اوزان «کابل جمادی الثانی ۱۲۸۵» .

ص۷۹ : سفید .

ص ۸۰ : عباراتی «من التحفة النصایح» (؟) و نقل دو بیت فارسی، بعد اسماء عده‌ای از مردم قندهار[۱]، بعد دو بیت از حافظ.

ص ۸۱ : دو بیت ترکی با معنی آن، بعد اسامی چندتن از مردم فاضل کابل[۲]، بعد اسامی چندتن از مردم فاضل هرات[۳].

ص ۸۲ : یک جملهٔ عربی، بعد «فی لیلة ٤ ۱ محرم الحرام در مسجد حاجی حسین شیرازی در بمبئی شیخ لطف‌الله البحرانی الساکن فی الشیراز ابن اخ الشیخ حسین ناظم الشریعة المشهور بالظالم».

ص ۸۳ : عبارتی عربی با امضای «عبدالله جمال الدین الحسینی»، بعد «در قندهار در بازار شکارپور در سرای حیتن هندو در شهر رجب نوشته شد در جواب ملا عبدالاحد پسر قاضی غلام سنهٔ ۱۲۸۳» [ممکن است که این تاریخ رجب ۱۲۸۳ مربوط به کاغذ عبدالاحد بوده نه جواب، زیرا طبق تواریخ مذکور در ص ٤٦ همین دفتر سید در شعبان ۱۲۸۳ در قندهار بوده است]، بعد مکتوبی از سید در باب تقاضای خلاص کردن یکی از علماء که در حبس امیر افغان بوده است «فی لیلة الاحد فی الکابل فی البالاحصار للامیر محمد اعظم خان».

(تصویر ۷)

ص ۸٤ : یادداشت نجومی.

ص ۸۵ : سفید.

ص ۸٦ : تصویر پرگار متساوی.

ص ۸۷ : ارقام ابجدی.

ص ۸۸ : تصویر پرگار متساوی.

ص ۸۹ : تمرین ارقام و اعداد اروپائی.

۱- ملاعبدالحق حرقه، ملامحمد صدیق تلمیذ ایشان، قاضی غلام، ملاعبدالاحد پسر ایشان، صوفی بردرانی، ملاخواجه محمد تلمیذ ایشان، ملامحمدرحیم اسحاق زئی تلمیذ صوفی، ملاعبدالرحیم پسر ملاحبو، ملاعبدالحق طل، ملامحمدی، قاضی عبدالرحمن خان ملا، قاضی سعدالدین پسر ایشان، قاضی عبدالسلام برادر قاضی عبدالرحمن.

۲- ملانصرالله فوت شد، ملامشکی عالم درموشکی (کذا)، ملاچولی در هر علم ماهر، ملا اسنکدر (کذا) درعلم عربیه وحدیث.

۳- ملامحمود، ملاعبدالله قاضی اناردره، ملاعبدالفتاح، ملامحمدعمر، ملاابوالحسن قائنی.

ص ۹۰ : حروف ابجد و ارقام آن وحساب ابجدی ، بعد حروف اسم « جمال الدین سید محمد مهدی (ج)» .

ص ۹۱ : «توقف درقندهار ۸ ماه از ماه شعبان تا ربیع الاول ۱۲۸۴ منزل دربازار هرات ،

— خروج ازمکان مشرف شهر جمادی الاول ۱۲۸۲ ،

— دخول در **ط ه** (ظ: طهران) اواخر شهر رجب المرجب وخروج شهر محرم الحرام سنهٔ ۱۲۸۳ منزل قرب مسجدجامع ،

— ورود در **ط و س** (ظ:طوس) شهرصفر المصفر (کذا) ، خروج شهرجمادی الاول (کذا) منزل درخانهٔ ملاحسین خیابان بالا ،

— ورود بلدهٔ هرات اواخر جمادی الاول (کذا) منزل درسرای نوربیک، توقف $\frac{\text{سنهٔ ۱۲۸۳}}{\text{توقف ۴۰}}$ ،

— ورود درشهر کابل در یوم جمعه ۲۰ شهر جمادی الاخر (کذا) ۱۲۸۴ منزل در بالاحصار ،

— خروج از کابل در ۲ شهر رجب المرجب ۱۲۸۵ ،

— خروج ازقندهار در ۲۵ شهر شعبان المعظم ۱۲۸۵» .

(تصویر ۸)

ص ۹۲ : یادداشت لغوی عربی باامضای جمال .

ص ۹۳ و ۹۴ : سفید .

ص ۹۵ : «هوالغالب علی کل العباد ، آنچه بدخواهان می خواهند بگویند . ای دل بیا که ما به پناه خدارویم . زنچه آستین کوته دست دراز کرد (کذا !) فسیعلم الذین ظلموای منقلب ینقلبون . چکنم باخلق زمانه که دیدهٔ بصیرت ندارند وآیهٔ صم بکم عمی فهم لایعقلون در شأن ایشان نازل شده . آه آه ازدست صر[ا]فان گوهرناشناس ، هرزمان خرمهره را با درّ برابر میکنند . انت المشتکی یاالله من ایدی الفاسقین و انت المرتجی یاالله من ایدی الظالمین خلصنی یاربی من ایدی الفسقة الفجرة الکفرة بحق[ال] کرام البررة الهی عظم البلاء و برح الخفاء وانقطع الرجاء و خابت الارض ومنعت السماء نعوذ بک من کیدالاعداء و شماتة الاحباء ، جمال الدین الحسینی الاستنبولی . »

ص ۹۶ : شکوائیه وافکار فلسفی مورخ ۱۳ رجب ۱۲۸۵ و ازآن معلوم می شود که آن را هفت روز قبل ازخروج از کابل نوشته است .

(تصویر ۹)

ص۹۷ : شرحی دراحوال خود که در شهر کابل دربالاحصار درشهر رجب ۱۲۸۵ نوشته است وباعبارت «الغریب فی البلدان والطریدعن الاوطان جمال الدین الحسینی الاستنبولی» ختم می‌شود .

(تصویر ۱۰)

ص۹۸ : سفید .

ص۹۹ : پنج بیت شعرفارسی ظاهراً ازمولانا .

ص۱۰۰ : «دریوم جمعه در ۱۲ شهررجب ۱۲۸۵ درمنزل سردارذوالفقارخان درنهایت پریشانی خاطروافسردگی (ظ : افسردگی) دل درشهر کابل نوشته شد تاچه پیش آید» .
بعد بعضی یادداشتهای متفرق .

۲- دفتردوم : جلدعطف میشن رویه کاغذ رنگی ، کارهندوستان قطع وزیری کوچک ، درآستر بدرقه طرف دست راست نوشته شده «مال آقاعالم جمال الدین الحسینی» ، تعداد اوراق موجود ۸۴ ، بین اوراق ۱ و ۲ چهار ورق قیچی شده . ـ صفحاتی که چیزی ازآنها وصف نمی‌شود سفید است .

ص۳-۷ : وصیة بطرس الاکبر الروسی ، متن عربی (بخط مصری مانند است وبهرحال بخط سید شباهت ندارد) .

ص۹ : احوال الشمس .

ص۱۱ : احوال القمر .

ص۱۳ : احوال الزهره .

ص۱۵ : احوال عطارد .

ص۱۷ : احوال زحل .

ص۱۹ : احوال المشتری .

ص۲۱ : احوال المریخ .

ص۲۳ : دو بیت شعر عربی .

ص۲۴-۲۹ : «باب مایؤول الیه امر المسلمین» (مقاله درباب وضع مسلمین وانحطاط ایشان) ، ظاهراً از آثار سید است و بخط «سید احمد الحکیم الازهر البحراوی الحنفی کتبه هذه المقالة فی شهرصفر سنة ۱۲۹۴» .

روی آستر بدرقه دست چپ قسمت داخلی نوشته شده :

ـ «عدد کتب موجوده ۴۳۲» .

— بعضی نسخه‌های طبی باامضای جمال‌الدین الحسینی (یکبار) وجمال‌الدین (پنج بار).

ص۱۴۳ - ۱۵۶ : فهرست کتب سید که بترتیب موضوعی مرتب شده‌است.

(تصویر ۱۱)

ص۱۵۸ : «درلیلهٔ عاشوراء دهم شهرمحرم الحرام داخل لج گردیدم ودرآن‌زمان درمصراقامت داشتم سنهٔ ۱۲۹۳».

(تصویر ۱۲)

— روی اوراق ۷۹ و ۸۰ و ۸۱ و ۸۲ و ۸۳ مهر «جمال‌الدین الحسینی ۱۲۷۷» زده شده و بین اوراق ۸۲ تا ۸۳ دوورق قیچی‌شده است.

۳- دفترسوم : قطع رقعی جلد ضربی باترنج در طرفین جلد. دفتری است پرورق و خط کشیده شده که بعضی یادداشتها ازدوطرف آن شده‌است (یک ورق قبل‌از ورق‌شماری قیچی شده‌است). ورق‌شماری‌را ازچپ‌وراست بفارسی وفرنگی جدا کرده‌ایم.

ص۱ : «درشهر استانبول درجوار سلطان‌فاتح درخانهٔ‌حاجی‌بیک وهبی نشسته‌ام و در کتب جفر مطالعه میکنم جمال‌الدین الحسینی الافغانی».

ص۴ : نقل یک‌حدیث شریف باامضای «جمال‌الدین الحسینی».

ص۵ - ۱۲ : جداول جفری.

***

ص3 : عین‌عباراتی که درص۹۶ دفتراول (سند۱) نوشته شده ودرجای‌خود نقل‌شد باهمان تاریخ مجدداً تحریر و امضای ذیل آن پاك شده است.

— بعد چند بیت فارسی.

ص4 : «جواب دوست‌مهربان سیدهادی‌همدانی نوشته شد درشهرمقدس» باامضای «عبدالله جمال‌الدین الحسینی الاستنبولی» (عین همان‌است که دردفتر اول ص۲۱-۲۲ نوشته شده) مورخ صفر۱۲۸۳.

ص5 : نقل همان‌مکتوب که به‌سردارمحمداعظم‌خان نوشته‌شده‌ودردفتراول ص۳۱ آمده‌است.

ص6 : نقل‌همان مطلب که دراستدعای خلاصی یکی‌ازعلما دردفتراول ص۸۳نوشته شده.

ص6 - 7 : «هوالله تعالی مجملی ازحال افغانستان».

(تصویر ۱۳ و ۱۴)

ص8 : غزل از بیدل.

ص9 : غزل از بیدل.

ص10 : بیتی‌از امیرعلی‌شیر نوایی بترکی که ازسید علی رمزی استنبولی شنیده‌است مورخ شهررجب‌المرجب۱۲۸۶(ظ دراستنبول).

— بعد سه بیت فارسی .
— بعد ابیاتی که «نقل از کتاب نشئت رومی نوشته شد» .
— بعدیک غزل بدون تخلص .

ص11 : سه بیت ویک رباعی .

ص12 - 13 : رباعیها وابیات واحد (ظاهراً ازخود سید) .

ص14 : اشعاری‌ازمغربی‌وعراقی .

ص15 : یک‌رباعی .

ص16- 17 : «درمدح حضرت رشیدی‌پاشا ناظر داخلیه افندی گفته شد :

بختم زسر برفت و نگار از کنار هم   تابم دگر نماند ونه صبر وقرار هم

. . . .

رومی درین ولا به‌تولای حضرتت   دارد امید عز و دگر افتخار هم

جمال‌الدین الحسینی رومی‌لغب (کذا) در ۱۰شهر محرم‌الحرام در استنبول ۱۲۸۷ درخانهٔ حاجی‌بیک‌وهبی ممیزاول ضرب‌خانه خسته درجوار سلطان محمد فاتح» .

۴- دفترچهارم : دفتررحلی‌ساخت‌انگلیس، درلغت‌عربی‌بعربی‌بطورخلاصه، تألیف‌خودسیدو‌بخط او ، درانتهای لغت ذیل حرف یاء نوشته شده : «فی شهر جمادی الاولی ۱۲۹۷ فی حیدرآبادالدکن» ودرذیل همین‌عبارت‌آمده : «فی‌سلخ الشوال فی‌حیدرآبادالدکن» . درهمین‌دفتر ٤ورق ازآخر رونوشت چهارمکتوب عربی‌است به‌مخاطب مجهول ودر صدر سه‌نامهٔ اول علامات (ا ح م ه م س) دیده میشود .

۵- دفترپنجم : دفتررحلی‌ساخت‌هندظاهراً ، درلغت‌عربی‌بفارسی‌بخطخودسید ، درانتهای‌آن‌نوشته شده : «درشهر ربیع‌الثانی ۱۲۹۷ درحیدرآباد دکن» .

(تصویر۱۵)

اوراق انتهای این‌دفتر مسودهٔ لغت‌عربی بعربی اوست .

درابتدای‌این‌دفترآمده:«فی‌الخامس العشره‌من الجمادی‌الاولی‌سنة۱۲۹۷حیدرابادکن».

۶- ظاهراً دفتر نشانیهای ارسال عروة الوثقی ، باستناد این عبارت غلط فرانسه :

Ce livr pour gournal el orvited ouisca arap (sic) .

۷- مجموعه‌ای ازپنج‌رساله ازرسائل فلسفی‌بلیناس، درصفحهٔ‌اول بخطمدادی : «جمال‌الدین‌الحسینی الاستنبولی الافغانی الکابلی» .

انتهای‌رسالهٔ‌دوم : «واناه‌محمدهادی‌الحسینی‌السعدآبادی‌فی‌شهر ذیحجة‌الحرام ۱۲۸۲» .

(تصویر ۱۶)

در انتهای رسالهٔ سوم آمده : «وانا محمد هادی الحسینی الاسعدآبادی در شانزدهم شهر ذیحجة الحرام ۱۲۸۳ در دار الخلافهٔ طهران . . . صورت اتمام

پزیرفت (کذا) امیدوارم که جناب آقا در وقت مطالعه و رجوع بر کتاب بنده را فراموش نفرمایند».

(تصویر ۱۷)

– بخط سرخ ذیل همین عبارت امضای «جمال الحسینی» دیده می‌شود که در تصویر منعکس نشده است.

رسالهٔ چهارم - رسالهٔ عربی بخط سید وظاهراً انشای او ودرصفحهٔ اول آن «صحیح جمال الدین الحسینی» ومهر مربع دیده می‌شود.

– صفحهٔ آخر رساله «کتبه جمال الدین الحسینی فی ۱۶ شهر شوال المکرم سنة ۱۲۸۲».

– یک رباعی وبعد این بیت:

در کوی نیکنامی مارا گذر ندادند ای شیخ پاکدامن معذور دار مارا

- «آه از سوز دل من که عالم را میسوزاند و آتش بجهان درمی‌زند. جمال الدین الحسینی».

- صفحهٔ بعد: غزل جناب آخوند ملا حاضر قلی سلمه الله تعالی خرقانی.

رسالهٔ پنجم -« این کتابچهٔ وجدیه از هفت کتابچهٔ مناجات العاشقین بنظم کشیده است اورا سالک مسالک قدس آخوند ملا حاضر قلی سلمه الله تعالی»، با رقم «کتبه جمال الدین الحسینی»، ۷ ورق.

ب - نوشته‌های حواشی کتب *

اول - کتب خطی

۸- مجموعهٔ دو رساله :

۱) الواردات فی سر التجلیات ظاهراً تألیف شیخ محمد عبده که بنام « سید جمال الدین الافغانی» نوشته شده وبخط «ابراهیم بن علی اللقانی المصری المجاور بالجامع الازهر» ومورخ پنجشنبه سلخ [ ] ۱۲۹۱ است ، ۲۷ ورق .

۲) رساله‌ای درمباحث فلسفی ازعلی مبارك ، ۳۸ ورق .

۹- مجموعهٔ شش رساله :

۱) اقسام العلوم ابن سینا بخط «امین رضا بن رضا بن علی رضا الساکن بمصر المحروسه» ، رجب ۱۲۹۲ ، ۱۰ ورق .

۲) رساله درعرفان بزبان عربی گویا تألیف خودسید ولی بخط اوست. پایان نسخه چنین است: «کتبه عبدالله جمال الدین الحسینی الاستنبولی (بعد روی این کلمه بخط قرمز اضافه شده «الکابلی» وبعد «الافغانی») فی بلدة قندهار فی یوم الاحد ۲ شهر ذی الحجة الحرام ۱۲۸۳» . درحاشیه باقلم سرخ نوشته شده : «درشهر رجب درشهر استنبول درقرب جامع فاتح درمحل مکتب نشسته‌ام سنهٔ ۱۲۸۶ جمال الدین الحسینی » . ایضاً در کنار صفحه بامداد سیاه نوشته است : «درشهر محرم الحرام ۱۲۹۲ در محروسهٔ مصر قرب قلعه مشغول تدریس فلسفه میباشم» ، ۱۲ ورق .

(تصویر ۱۸)

۳) رساله‌در « کیفیت تغییر صورت اجسام مع بقاء صورتها عن نوعیة الاصلیة الباطنیه

---

* ــ سید جمال الدین کتابخانه‌ای داشته که درمصردرتوقیف مانده‌بوده‌است وچنانکه دراسناد دیده می‌شود باو اجازه می‌دهند که کتب را خارج کند. کتب وی از مصر به‌بندر بوشهر حمل و سپس از آنجا بطهران آورده می‌شود. درینجا بمعرفی آن قسمت از کتب او می‌پردازیم که متضمن براطلاع وخبرونکته‌ای دربارهٔاو ویاحاشیه‌ونوشته‌ای بخط اواست .

والعمل منها» ، بخط سید وظاهراً تألیف او (ناقص است) ، یک ورق .

۴) رسالة فی الصناعة مشتملة علی اربعة اعمال الاولی تفصیل المادة . درپایان دارد : «کتبه بیدی فی دارالسلام البغداد (روی بغداد خط کشیده وبخط قرمز نوشته الشریف) واناالغریب فی البلدان والطرید عن الاوطان جمال الدین الحسینی الاستنبولی» (بعد با خط قرمز روی الاستنبولی الکابلی نوشته شده است) ، ۴ ورق .

(تصویر ۱۹)

[هفت ورق درینجا بریده شده است]

۵) رسالهٔ چاپی «فی الهواء الاصفر» .

۶) رسالهٔ چاپی سنگی در میقات .

۱۰- مجموعهٔ چهاررساله :

۱) السعادة والاسعاد تألیف ابوالحسن عامری [۱] ، ۱۳ ورق + ۲۶۹ ص + ۴ ص سفید به قطع رقعی .

۲) نصائح الملوك افردون ، ۶ ورق در آخر این رساله سید نوشته است : «در سراچهٔ امیر دوست محمدخان درسلخ شهرصفر ۱۲۸۵» . بعد سه ورق سفیداست .

۳) نصائح الحکماء - اخلاق الشقی ، ۳ ورق ، ازین رساله ببعد ظاهراً خط سید جمال الدین است ودر انتهای آن بخط سرخ سید نوشته است : «منقول ازنسخهٔ مکتوبه در کابل ۱۲۸۵ درمصر درسلخ ذی القعدهٔ ۱۲۹۳ جمال الدین» .

۴) نصائح الهرمس المثلث بالحکمة . رقم خاتمهٔ کتاب پاك شده وفقط کلمهٔ سلخ آن بجا مانده است ، ۵ صفحه .

۱۱- تذکرهٔ خواجه نصیرالدین طوسی در هیأت ، با حواشی بخط سرخ که ازسال ۱۲۹۳ شروع شده است ، از جمله : «کتبه جمال الدین فی مصر القاهره فی شهر شعبان المعظم سنة ۱۲۹۳ فی زمان حکومة اسماعیل خدیو مصر» (ورق ۱۲ ر) وموردديگر : «رمضان ۱۲۹۳» (ورق ۵ ازانتها) ، انتهای نسخه چنین است : «کتبه البشیر محمد نعیم المستاری لسیده ومولاه واستاده السید جمال الدین الحسینی ۹۱ [۱۲]» ، حاشیه بخط سید جمال و بقلم سرخ : «هذا منتهی الابعاد المعلومة المقادیر واما بعد محدب الفلک الاعظم

۱- این کتاب ازروی نسخهٔ دیگری باهتمام استاد مجتبی مینوی درسلسلهٔ موقوفهٔ دکتر یحیی مهدوی (ویسبادن ۱۹۵۷) طبع وبه این نسخه نیز درمقدمهٔ آن اشاره شده است .

فلایعلمه الاالله تعالی ، درشب دوشنبهٔ ۱۳ شهر شوال درمصر محروسه در درب تبان این تعلیقات منقوله از شرح نظام الدین نیشابوری به ختام پیوست ، کتبها جمال الدین الحسینی ۱۲۹۳ » ، در کنار همین صفحه بخط سید : « فی شهر جمادی الاولی فی مصر المحروسة سنة هجریه ۱۲۹۳ جمال الدین الحسینی . »

(تصویر ۲۰)

۱۲ـ شرح حکمة العین شاه میرك بخاری ، ۱٤۹ ورق ، بخط عبدالله بن میرزا گدا از قریهٔ دشت ایلاق از قرای بدخشان با حواشی برقم «سید رحمه الله تعالی » در غالب صفحات . سیدجمال الدین درانتهای نسخه نوشته است : «درسنهٔ ۱۲۹۳ درمصر محروسه شروع به تدریس کتاب حکمة العین نمودم ازبرای جماعتی ازطلبهٔ علم ازهر ودرسنهٔ ۱۲۹٤ درشب پنجشنبه ٤ ۲ جمادی الثانی بختام پیوست ودرهمین سال روسیه بادولت عثمانیه محاربه مینمود ازطرف آسیاواز طرف روملی ، جمال الدین الحسینی (مکرر)» .

(تصویر ۲۲)

۱۳ـ حاشیهٔ حکمة العین ملا میرزاجان ، محتوی بر عبارتی از سید جمال الدین باین شرح : « در شهرصفر درمصر مشغول مطالعهٔ حکمة العین بودم ۱۲۹۳ جمال الدین الحسینی الکابلی».

۱۴ـ مجموعهٔ دو رساله :

۱) انتخاب ترجمهٔ سرمکتوم ازامام فخررازی مورخ ۱۰۷۳ بخط محمدسلیم ذوالقدر (با عناوین سرخ در حاشیه که شباهت بخط و مرکب قرمز مورد استعمال سید جمال الدین دارد) .

۲) بخورات الکواکب السبعه . در آستر بدرقهٔ این نسخه نوشته شده : « بتاریخ ۷ شهر ذی الحجة الحرام سنهٔ ۱۲۸۵ در بندر معمورهٔ بمبئی بخدمت سید جمال الدین صاحب رسیدیم ، الحمدلله رب العالمین بعدازهفده سال بخدمت کسی که صاحب ذوق بودمشرف شدم ،صحیح محمد المشهور، (کذا). درورق a ۱ امضای«جمال الدین الحسینی» دیده می‌شود .

۱۵ـ مجموعهٔ دورساله :

۱) تفسیر ابن سینا ازسورهٔ اخلاص وفلق وناس بخط احمد عبدالغنی النجیلی الشافعی البجیری (ظ) مورخ ۱٤ ذی الحجهٔ ۱۲۹۲ ، ۷ ورق .

۲) رسالة فی تحقیق مذهب الصوفیه و المتکلمین و الحکماء المتقدمین، بخط همان شخص و مورخ شنبه ۲۳ جمادی الثانیه ۱۲۹۳.
(این مجموعه از کتبی است که برای سید جمال الدین کتابت شده است).

۱۶ ـ لغات قرآن (نزهة الخاطر و تحفة الحاضر طریحی) بخط یوسف بن علی العراوی (ظ) مورخ ۱۱۱۳، در روی ورق آخر سید جمال الدین نوشته است: «جمال الدین الحسینی الاستنبولی، الغریب فی البلدان و الطرید عن الاوطان».

۱۷ ـ مجموعهٔ دو کتاب:

۱) حاشیه برشرح عضدی، ناقص.

۲) شرح قاضی عضد از تفتازانی مورخ ۱۰۸۶، در پشت ورق آخر مهر و امضای سید جمال الدین هست و در همین ورق بخط دیگر آمده است: «بعون الله تعالی وردت الی القزوین فی ۱۵ شهر ربیع الثانی سنة ۱۲۴۱ الی مدرسة پنج علی اللهم احفظنا من جمیع البلیات و وفقنا لتحصیل العلم و ادفع عنا الموانع بمحمد ص و آله الطاهرین.» [از این عبارت ممکن است استنباط کرد که سید این کتاب را در قزوین بدست آورده بوده است].

۱۸ ـ رسالهٔ فلسفی بی نام مجهول المؤلف، بخط جدید مصری، گویا تألیف خود سید جمال الدین است. ابتدای آن: «نحمدك یا ملهم الصواب و منزل الکتاب و نصلی و نسلم علی نبیک الخاتم الذی اشرقت مقالته فی سماء العالم و آله و صحبه و من یکون من حزبه، اما بعد فهذه بارقات حق و لمعات . . .»، و انتهای آن: «ان انت قد وعیته ینبئک عن صنع الخبیر و الی قدرته یشیر فاحفظ و انظر الی احکام الصنع و اعتبر تکسئی ثیاب الکمال و تذهب عندك وساوس الخیال».[۱] (تصویر ۲۱)

دوم ـ کتابهای چاپی

۱۹ ـ اخلاق ناصری: خواجه نصیر طوسی ـ چاپ سنگی بمبئی، ۱۲۶۷ ق. خوانده و علامت گذاری[۲] شده است.

۲۰ ـ اشارات: ابن سینا ـ چاپ سنگی طهران، ۱۲۸۱ ق. فهرستی خطی تا ص ۱۳۶ از مطالب بر آن الحاق شده و آثار محو امضاء و مهر سید در آن مشهود است. کتاب خوانده شده است و علامات و خطوطی در آن دیده می‌شود. در حواشی کتاب منقولاتی از محاکمات بخط سید وجود دارد. قسمتی از ورق آخری کتاب که بر آن مطالبی نوشته شده بوده

---

۱ - مسودهٔ این رساله بخطی که ظاهراً از سید نیست و دارای خطخوردگیها و تصحیحاتست هم در ۲۶ ورق موجودست.

۲ـ سید بسیاری از کتابهایی را که خوانده علامت گذاری کرده و این علامات غالباً با مداد و بشکل هلال است. نمونهٔ آن در تصویر شمارهٔ ۲۵ دیده می‌شود.

است پاره شده وجزئی ازعبارت که باقی مانده باین شرح است : « . . . سال ۱۲۹۱ شروع بتد[ریس شد] . . . » . پشت همین ورق نوشته شده : « شهر محرم الحرام سنهٔ ۱۲۸۷ وارد محروسهٔ مصر القاهره شدم درجنب سیدنا الحسین سکنی اختیار نمودم، مشغول تعلیم گردیدم ، جمال الدین الحسینی. » و در دنبال آن افزوده است : «شهر محرم الحرام سنهٔ ۱۲۹۲ در محروسهٔ مصر جنب قلعه مشغول تعلیم کتب بودم، جمال الدین الحسینی».

(تصویر ۲۴)

۲۱- افکار الجبروت فی ترجمة اسرار الملکوت: ترکی است . قسمتی از آن خوانده وعلامت گذاری شده وبر پاره‌ای ازمطالب عنوانی راالحاق کرده‌است .

۲۲- تاریخ الخلفاء سیوطی : چاپ سربی هند، ۱۲۷۳ ق . در صفحهٔ آخر آن این عبارت دیده می‌شود : «جمال الدین الحسینی درشهرشوال المکرم درشهر استنبول ۱۲۸۶» .

۲۳ - تاریخ قدماء المصریین المسمی قناصة اهل العصر من خلاصة تاریخ مصر: تاریخ اوغسطوس ماریبت بک‌ترجمهٔ عبدالله افندی، چاپ بولاق، ۱۲۸۱ق. در صفحهٔ اول این عبارت دیده می‌شود : «دریوم الثلث ۲۶ شهر شوال المکرم سنهٔ ۱۲۹۰ هجری هرمان را که در جیزهٔ مصرواقع است زیارت شد و عجائب آنها که بنظر رسید موجب حیرت گردید، جمال الدین الحسینی» .

۲۴- تحریر القواعد المنطقیة فی شرح الرسالة الشمسیة : چاپ هند (ظ کلکته)، ۱۲۵۸ق . خوانده شده وبعضی حواشی باعلامت «ج» دارد که‌ظاهراً ازآن سیدجمال است .

۲۵- تعلیم لسان: چاپ[عثمانی]، ۱۲۸۶ق. درتعلیم زبان فرانسه به‌ترکی است . سید بعضی قسمتهای آنرا خوانده وتوضیحاتی برآن نوشته است .

۲۶- توضیح وتلویح : (حاوی تنقیح الاصول صدرالشریعهٔ بخاری وحاشیهٔ تفتازانی)، چاپ مطبع احمدی هند، ۱۲۶۷ق . برصفحهٔ اول مهر مربع دیده می‌شود . کتاب تماماً خوانده وعلامت گذاری شده است . درحواشی آن تعلیقاتی از سید وجود دارد . سید برای بعض از مطالب عناوینی وضع و منقولاتی هم از «فناری» برآن الحاق کرده‌است. درصفحهٔ آخراین عبارات دیده می‌شود : «جمال الدین الحسینی. ۱۲۹۰- درروزپنج شنبه ۱٤ شهر شوال المکرم تلویح الاصول تدریس ومطالعه به‌انجام پیوست ، الحمدلله رب العالمین و تدریسش در مصرالقاهره سنهٔ ۱۲۹۰ از هجرت محمدی صلعم اتفاق افتاد و علی قدرالامکان تا باب محکوم علیه تصحیح گردید و بعضی از فناری

بر هوامش کتاب نوشته شد ، جمال‌الدین الحسینی الافغانی» (با نضمام مهر گرد مورخ ۱۲۸۷) .

(تصویر ۲۵)

۲۷ ـ حاشیهٔ سیدعلی برشرح شمسیه : چاپ مطبع احمدی هند، ۱۲۴۳ ق.ـ خوانده و بعضی حواشی بر آن الحاق شده است .

۲۸ ـ حاشیهٔ لاری علی القاضی‌میر: چاپ مصر، ۱۲۸۳ ق .ـ خوانده شده است ودر صفحهٔ اول آن این عبارت دیده می‌شود: «مالکه جمال‌الدین الحسینی الافغانی الساکن فی مصر القاهره فی اول ذیحجة‌الحرام» .

۲۹ ـ الحاوی للمسائل النفائس (تاریخ): چاپ بولاق، ۱۲۰۴ ق.ـ در ورق اول سفید آن این عبارت هست : «من سکنة کابل من اهالی الافغان ـ السید جمال‌الدین من سادات کنر» .

(تصویر ۲۳)

۳۰ ـ خلاصة‌الحساب شیخ بهائی وهیأت قوشجی : چاپ سنگی طهران . خوانده و علامت گذاری شده و یک ورق نوشتهٔ پشت ورو بخط سید در باب مرکز تدویر قمر به اول کتاب چسبانیده شده است.

۳۱ ـ شرح جامی : چاپ سربی هند (ظ کلکته).ـ درصفحهٔ آستر بدرقهٔ آن این عبارات دیده‌می‌شود: «جمال‌الدین الحسینی الطوسی[۱] مالک هذا الکتاب اقل الطلاب جمال‌الدین الحسینی، دریوم شنبه در بندر کلکته بودم‌واین مکتوب‌را نوشته‌شدم (کذا)ـ در کوی نیک نامی مارا گذر ندادند» ، بعضی یادداشتهای دیگر هم هست که ارزش تاریخی ندارد. تاصفحهٔ ۲۰۲ کتاب خوانده‌وحاشیه‌هایی ازعبدالرحمن‌وعبدالحکیم وعبدالغفوروعصام‌الدین و «ح م» وجمال‌الدین الحسینی بر آن الحاق شده است . در ص ۱۶۵ ذیل حاشیه‌ای نوشته شده : «فی‌شهرشوال فی‌مصر ۱۲۹۲» ودرص ۱۸۷ ذیل حاشیه‌ای «سنهٔ ۱۲۹۲» را ذکر کرده است . درآستر بدرقهٔ طرف دست چپ جلد فهرست کتب ملکی خود را نوشته که به‌امانت داده بوده است . اسامی قرض گیرندگان باین شرح است : «حاجی محمدابراهیم، آقاسیدحسن، آقامحمداسمعیل، آقاشیخ احمد، آقاشیخ محمدتقی، آقاشیخ نصرالله» .

۳۲ ـ شرح چغمینی : چاپ سنگی، خوانده وعلامت گذاری شده وبعضی حواشی از خود بر آن الحاق کرده است .

۳۳ ـ شرح مطالع الانوار : چاپ استانبول، ۱۲۷۷ ق . خوانده و علامت گذاری شده و بعضی

۱ـ تنها موردی است که نسبت خودرا «طوسی» نوشته است .

حواشی از خود برآن الحاق وبرای مطالب آن عنوانهایی وضع کرده است .

۳۴ ـ شرح مواقف قاضی عضد : تألیف سیدشریف ، چاپ قسطنطینیه، ۱۲۸۶ ق .- برای مطالب کتاب عناوینی باجوهر قرمز وضع کرده است .

۳۵ ـ فرائد شیخ مرتضی : چاپ تبریز، ۱۲۷۹ ق .- درصفحهٔ آخراین عبارت دیده‌می‌شود: «کتب دفعهٔ ثانیه که‌ابتیاع شده است‌ازین‌قرارست، جمال‌الدین الحسینی(بانضمام‌مهر)حفظه الله‌تعالی» و بر پشت جلد دست چپ نوشته : «حجیت مظنه مرحوم مغفور رضوان مکان خلدآشیان قدوة المحققین وخلاصة المدققین شیخ‌مرتضی‌اعلی‌الله مقامه ورفع درجته ۱۲۸۲».[1]

۳۶ ـ مرآة‌الشروح (شرح‌سلم‌محمدمبین) :چاپ‌سلطان‌المطابع هند، ۱۲۶۶ق.- درآستر بدرقهٔ دست راست نوشته‌است: «سئلت‌من حسین/شاب ازهری هل‌رکبت ارطال سکة الحدید قال نعم قلت ماالسبب فی‌حرکة هذه‌الارطال‌اجاب العلم فی شهرصفر ۱۲۹۱». (این کتاب بادو کتاب چاپی‌دیگر تجلید شده) .

۳۷ ـ مطول تفتازانی: چاپ طهران، ۱۲۸۰ق.- برصفحهٔ اول‌پشت‌جلد این عبارت دیده‌می‌شود: «فی‌یوم الاربعاء فی‌ربیع الثانی فی‌جوشن خطی‌فی‌بلدةمصر فی الجملیه سنة ۱۲۸۶».

۳۸ ـ مکالمهٔ صبیان : (ترکی فرانسه Ollenderof) چاپ استانبول ، ۱۲۸۳ق . سید آنرا خوانده و بعضی یادداشتها و ملاحظات برای فرا گرفتن زبان فرانسه بر آن نوشته است .

۳۹ ـ منتهی‌الارب : چهارجلدی،چاپ کلکته، ۱۸۳۶ق.-درصفحهٔ‌اول‌جلداول‌ابیات‌زیر که‌ظاهراً بخط‌خود سیدست دیده می‌شود:

ای جمال‌الدین مراد پاك دین	آفرین بر جانت از جان‌آفرین
ای مهین دارای‌فضل و معرفت	وی بهین دریای جودومکرمت
ای جهان عزت و اقبال حال	ای‌خزانهٔ رأفت و کان کمال
ای ز بودت بود هر نابود بود	هستی‌ات بر هستی گیتی فزود
ای جهان راجان وایمان راصفا	ای به یاران یار مولابر سما

۴۰ ـ المیبدی (هدایه) : چاپ سلطان‌المطابع هند، ۱۲۶۸ق.- این کتاب تماماً خوانده‌وعلامت گذاری‌شده است . بضمیهٔ آن «حاشیهٔ میبدی .ن تصنیف مولانا اصفهانی» طبع و تجلید شده ونیمی ازآن هم قراءت و علامت گذاری گردیده است . (شرح تهذیب چاپ هند نیز بااین‌دو کتاب جلد شده) .

---

۱ - این عبارت می‌تواند امارهٔ‌ای باشد بر اینکه سید از شاگردان شیخ مرتضی انصاری بوده است .

۴۱ - *Le chemin le plus court*، مجهول المؤلف . سید تاصفحهٔ ۳۹ آنرا خوانده و معانی کلمات مشکل را بر کنار صفحات نوشته است .

۴۲ - *Le commandant Rivière et l'expédition du Tonkin* تألیف Ch. Baude de Maurceley چاپ پاریس ۱۸۸٤ . این نسخه ازطرف مؤلف به‌سید اهداء وبرآن نوشته‌شده‌است :

A mon ami Cheik - Djamal-ed-din Afghan bien cordialement.

۴۳ - *Eléments de la grammaire française* تألیف Lhomond چاپ قسطنطینیه ۱۸۷۰ .- سید این کتاب‌راخوانده وبرحواشی آن بقصد فرانسه یادگرفتن یادداشتهائی کرده‌است.

۴۴ - *Handbuch der neuren franzôsischen Sprache und Literatur* تألیف K. A. Menzel چاپ برسلو ۱۸۳۹ . این کتاب‌را «کاتی» که باستناد مکاتباتش معشوقهٔ سید بوده به‌سید اهداء کرده و برپشت آن این عبارت فرانسه را نوشته است :

Souvenir de Kathi pour son cher Dinike[1] - London, le 29 Mars 1886.

۴۵ - *Plus d'Angleterre* ، مجهول المؤلف، چاپ پاریس ۱۸۸۷ .- سیدآنرا خوانده ومعانی لغات واصطلاحات مشکل راکه نمی‌دانسته به‌زبان عربی درکنار صفحات نوشته است .

---

۱ - Dinike - نظیر ملتکه ونلد که اسمی است که معشوقه ازلفظ «دین» برای سید ساخته وسیدرا بدان خطاب کرده است .

ج - پیش‌نویس و سواد مکاتبات سید[1]

۴۶ - مسودهٔ مکتوب فارسی بخط سید، ظاهراً خطاب به یکی از رجال عثمانی، آنرا در احوال سیاسی ملل افغان و هند نوشته است.

(تصویر ۲۶ و ۲۷)

۴۷ - مسودهٔ «عرضه داشت» فارسی به ناصرالدینشاه قاجار در باب کیفیت مأموریتی که از طرف ایران در روسیه داشته است. این نسخه (یعنی سواد) را که در کیف دستی او بدست آمده هنگام خروج از ایران نوشته و در بعضی از کتب بطبع رسیده است [2].
مسوده‌ای که در کیف دستی چرمی سید بدست آمده و عکس آن درینجا چاپ شده مدادی است.

(تصویر ۲۸-۳۱)

۴۸ - مسودهٔ پنج مکتوب بعربی (در هشت قطعه) و بخط سید که آنها را در موقع عبور از ترعهٔ سوئز (موقعی که از هند بصوب اروپا می‌رفته) نوشته است. مخاطبین اشخاص مهم و معتبری بوده‌اند ولی نام هیچ یک معلوم نیست. این مسودات روی کاغذهای رحلی بزرک نوشته شده و در عکس برداری کوچک شده است.

(تصویر ۳۲-۳۸)

---

۱ - سواد مکاتبات دیگر که در دفاتر بوده پیش‌ازین معرفی شده است.

۲ - نخستین‌بار در «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف ناظم‌الاسلام (طهران، ۱۳۲۸ ق) و پس از آن در «تاریخ مشروطهٔ ایران» تألیف کسروی و کتابهای دیگر طبع شده است.

د - مسودهٔ مقالات و مؤلفات

اول - آنچه محققاً یا محتملاً ازاوست

۴۹ - اوراق مسودهٔ تاریخ افغانستان و یادداشتهای مقدماتی کتاب مذکور بزبان عربی بخط سید (۳۶ ورق) . نمونهٔ یک ورق از ابتدای فصل سوم آن در قسمت عکسها بطبع رسیده است . این کتاب طبع شده است.

(تصویر ۳۹)

۵۰ - مداخلة الانگلیز فی مصر ونتائجها ، بزبان عربی ، بخط سید وبدون تاریخ (یک ورق) .

۵۱ - چهار فقره مقاله بزبان عربی و به خطوط مختلف درمسائل سیاسی که احتمال انتساب آنها به‌سید ضعیف نیست (۸ ورق) .

۵۲ - مکیدة الشرقیین که‌ظاهراً صورت‌مذاکرات‌مجمعی ازشرقیهاست. مطالب آن به صورت‌مذاکره ومباحثه است . مجلس مذکور درشهر «لیورنه» دردسامبر ۱۸۸۳ تشکیل شده‌بوده است . این نوشته‌ها بخط سیدجمال الدین است (۳ ورق) .

***

دوم - آنچه مربوط به تألیفات وافکار اوست

۵۳ - ترجمهٔ عربی نیچریه، مورخ ۱۲۹۸ ق. (۳۲ ورق). ازصفحهٔ ٤ ببعد بخط و ترجمهٔ خود سیدست (باقلم خوردگی) ودرآخرصفحهٔ ٤۹ این عبارت نوشته شده : «انتهی الکلام بقلم کاتبه جمال الدین الحسینی الافغانی فی شهر محرم ۱۲۹۸ ، ثمانیة[1] و تسعین و مأتین والف هجریة، و الله اعلم» .

۵۴ - مسودات دو کتاب داستان بزبان فارسی و ناقص که بخط ایرانی است . مطالب این دو کتاب از نوع داستانهای انتقادی است (٤۶ ورق).

۵۵ - جزواتی ازیک کتاب خطی بزبان عربی مجهول الاسم ومجهول المؤلف و ناقص. مطالب آن ازمسائل فلسفی است (۸ ورق) .

۵۶ - رساله‌ای به‌زبان عربی راجع به‌وضع تاریخی وسیاسی افغانستان که از کتاب «جون‌لاموان» تلخیص شده است (۶ ورق) .

---

۱ - دراول «سبعة» بوده وروی آن خط کشیده ودربالای آن «ثمانیة» نوشته شده است .

هـ - سید و فراماسونری

۵۷- سواد تقاضانامهٔ دخول در مجمع فراماسونری قاهره مورخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۲۹۲ ق (۱۸۷۵ م) با امضای جمال الدین الکابلی .

(تصویر ۴۰)

۵۸- صورت جلسهٔ خطی مجلس تذکر فوت یکی از اعضای فراماسونری در سال ۱۸۷۶ در یازده ورق که شباهت بخط سید دارد .

۵۹- دعوت نامهٔ چاپی عربی لوج کوکب الشرق در قاهره مورخ ۲۴ ژانویه ۱۸۷۷ برای شرکت درجلسهٔ فوق العاده (غیر اعتیادی) .

۶۰- دعوت نامهٔ چاپی بزبان ایتالیائی از Luce d' Oriente (لوتشه دورینته) A.G.D.G.A.D.U برای شرکت در مجلس تذکر یکی از اعضاء مورخ اول فوریه ۱۸۷۷ با ترجمهٔ ملخص بزبان عربی بامضای «کاتب سر» نقون سکروج» .

۶۱- دعوت نامهٔ چاپی بزبان فرانسه برای شرکت درجلسهٔ لوج اکبر Grand Lodge of Egypt که زیر نظر پرنس حلیم در تاریخ ۵ مارس ۱۸۷۷ تشکیل میشده است .

۶۲- مکتوب عربی بامضای نقون سکروج از «لوج کوکب الشرق» خطاب به سید مورخ ۷ ژوئن ۱۸۷۸ درخصوص انتخاب سید بریاست لژ در آن سال .

(تصویر ۴۱)

۶۳- دعوت نامهٔ خطی بزبان ایتالیائی صادرشده از Mazzini (A.G.D.G.A.D.U.) فراماسونری جهانی طایفهٔ ایتالیائی (Famiglia Italiana) مورخ ۱۸۷۸ با دو مهر از محفل Mazzini و محفل Nilo ، دربارهٔ مجلس تذکر یکی از اعضای لژ ایتالیائی .

۶۴- دعوت نامهٔ چاپی عربی لژ کوکب الشرق مورخ ۱۵ مه ۱۸۷۸ برای شرکت در جلسهٔ فوق العاده بامضای کاتب السر" یوسف الخوری .

۶۵- دعوت نامهٔ خطی از لژ نیل بزبان فرانسه مورخ ۲ مه ۱۸۷۸ با ترجمهٔ ملخص عربی برای شرکت درجلسه .

۶۶ ـ مکتوب فرانسه مورخ ۱۶ اوت ۱۸۷۸ ازلژنیل برای شرکت در جلسهٔ تذکر دوتن ازاعضاء.

۶۷ ـ مکتوب ایتالیائی مورخ ۱۷ اکتبر ۱۸۷۸ باخطاب «جمال الدین افندی Venerable لژکوکب الشرق» برای شرکت درجلسهٔ مراسم معارفهٔ یکی ازاعضای لژ اسکندریه.

۶۸ ـ مکتوب ایتالیائی مورخ ۵ فوریه ۱۸۷۹ ازلژ مازینی (Mazzini) برای شرکت در جلسهٔ انتخاب دوعضو جدید.

۶۹ ـ مکتوب فرانسه مورخ ۳ فوریه ۱۸۷۹ ازلژ یونانی قاهره برای شرکت درجلسه.

۷۰ ـ مکتوب عربی مورخ ۱۳ ژوئیه ۱۸۷۹ خطاب به حسن افندی صبح امین صندوق لج کوکب الشرق باامضای نقون سکروج (N. Sacroug).

۷۱ ـ مکتوب فرانسه ازپاریس مورخ ۲۷ مارس ۱۸۸۴ م با امضای G:. Langgassez. این مکتوب داخل پاکتی است باخطاب Le Chikh Afghan وخطاب خود نامه با علائم اختصاری ماسونهاست. ازین مکتوب برمی آید که سید تقاضای عضویت وورود در لژ پاریس را داشته است وبرای مذاکرهٔ حضوری بااو این نامه را نوشته‌اند.

(تصویر ۴۲ و ۴۳)

۷۲ ـ جزوهٔ چاپی *Bye-Laws of the faith Lodge of Instruction.* No 141. [London], 1879.

۷۳ ـ دفتر دستورالعمل مربوط به تشریفات جلسات لوج درجة الاولی والاسطی (خطی).

۷۴ ـ *Instruction pour le grade symbolique d' apprenti*. Paris, 1867.

۷۵ ـ *H. T. Lamb Manufacturer of Masonic Jewels* . . . . London, 1848. (کاتاگگ نشان ساز فراماسونها).

۷۶ ـ دستورالطغمه المصونیة فی مصر، سنة ۱۸۷۳ (چاپی).

و - تألیفات چاپی سید

۷۸ - «حقیقة مذهب نیچری وبیان حال نیچریان»، چاپ سنگی، [هند]، ۱۲۹۸ق.

۷۹ - ترجمهٔ اردوی آن وبهمان اسم توسط مولوی سیدعبدالغفور متخلص به شهبازعظیم آبادی مدیر روزنامهٔ «اخبار دارالسلطنهٔ کلکته». چاپ سنگی، کلکته، ۱۸۸۳م.
طابع ترجمهٔ اردو ابومعین محمد عضدالدین است که سید بدو نامه‌ای در اجازهٔ طبع کتاب نوشته بوده و در انتهای همین‌چاپ طبع شده است. نامه‌ای‌هم خطاب به مترجم درابتدای کتاب درج گردیده است (رجوع‌شود به سندشمارهٔ ۱۰۱۱۳۹۱).

۸۰ - طبع دیگری از «حقیقة مذهب نیچری» با تفریظ مدیر روزنامهٔ «فرهنگ» که بدستور حاج محمد حسن کازرونی طبع شده است. چاپ سنگی، بمبئی۱۲۹۸ ق.

۸۱ - شش مقالهٔ فارسی که دردورهٔ اول (دوازده‌شماره وبقول خودشان دوا ده «نشان») مجلهٔ «معلم شفیق» چاپ‌حیدرآباد از محرم ۱۲۹۸ (دسمبر ۱۸۸۰) تاذی‌الحجهٔ ۱۲۹۸ (اکتوبر ۱۸۸۱) چاپ شده است. مقالات مذکور بشرح زیرست:
درشمارهٔ اول: فوائد جریده،
در شمارهٔ دوم: تعلیم و تربیت؛
در شماره‌های سوم وپنجم وهفتم: اسباب حقیقة سعادت وشقای انسان،
در شماره‌های هشتم ونهم: فلسفهٔ وحدت جنسیت وحقیقت اتحاد لغت،
در شمارهٔ دهم: فواید فلسفه؛
در شماره‌های یازدهم ودوازدهم: شرح حال اگهوریان باشوکت وشان.

۸۲ - تتمة البیان فی تاریخ الافغان، چاپ سربی، (۷صفحه ازاول کتاب افتاده‌است).

۸۳ - مقالات جمالیه، جمع آوری و چاپ توسط محمد عبدالغفور شهباز البهاری، چاپ سنگی، کلکته، ۱۸۸۴م.
فهرست مقالات مندرج درآن عبارت‌است از:
فواید جریده،
تعلیم و تربیت،

اسباب حقیقت سعادت وشقای انسان،
فلسفهٔ وحدت جنسیت وحقیقت اتحاد لغت،
فوائد فلسفه ،
شرح حال اگهوریان،
تفسیر مفسر،
لکچر درتعلیم وتعلم در۸نوامبر ۱۸۸۳ درالبرت هال کلکته،
قصر مسدس‌الشکل سعادت،
اسباب صیانت حقوق،
فضایل دین اسلام .

ز - مکتوبات خطاب به سید

اول - مکاتبات فارسی

(۱) مکاتیب اقوام

مکاتیب میرزا شریف مستوفی اسد آباد خلف مرحوم میرزا حسین مستوفی و برادر بزرگ میرزا لطف‌الله .

۸۴- مورخ غرۀ رجب ۱۳۰۱ / ۲۷ آوریل دائر بر وصول عروة‌الوثقی و اعلام قصد مسافرت میرزا لطف‌الله به پاریس . **(تصویر ۵۳ و ۵۴)**

(تصویر ۵۵ و ۵۶)

۸۵- مورخ ۲ شعبان ۱۳۰۱ . **(تصویر ۵۷-۵۹)**

۸۶- ایضاً مورخ ۱۰ رمضان ۱۳۰۱ . **(تصویر ۶۰-۶۳)**

۸۷- مورخ ۱۰ رمضان ۱۳۰۱ / ۹ اویت از اسدآباد همدان درجواب سید

۸۸- مورخ ۲۰ ذی‌قعدۀ ۱۳۰۱ (این نامه توسط ابوتراب عارف افغانی که در بیروت بوده است ارسال شده) **(تصویر ۶۴ و ۶۵)**

۸۹- ایضاً مورخ ۲۰ ذی‌قعدۀ ۱۳۰۱ (این مکتوب خطاب به ابوتراب و ابوتراب آنرا برای سید فرستاده بوده است) . **(تصویر ۶۶-۶۸)**

۹۰- یک پاکت با مهر میرزا شریف صادر شده از اسد آباد همدان به پاریس مورخ ۲ شعبان ۱۳۰۱ . **(تصویر ۶۹-۷۰)**

مکاتیب میرزا لطف‌الله خواهرزادۀ سیدجمال‌الدین و برادر میرزا حسین

۹۱- مورخ [۱۳ رجب] باستناد مکتوب دومی، دائر بر رسیدن عروة‌الوثقی واظهارشوق نسبت به دیدارسید وقصد حرکت به پاریس . **(تصویر ۷۱ و ۷۲)**

۹۲- بدون تاریخ دراشاره به نامۀ اول ودرهمان موضوع . **(تصویر ۷۳ و ۷۴)**

۹۳- بدون تاریخ و در جواب مکتوب سید و اظهاراینکه سید مسیح‌الله فوت کرده و نیز

اظهاراتی درباب بهاءالله ووضع مبلغین او.

(تصویر ۷۵-۷۸)

۹۴- بدون تاریخ ، این مکتوب ظاهراً خطاب به ابوتراب عارف افغانی است درموضوع اینکه عکس سید به اسدآباد رسیده وتوسل به ابوتراب برای عزیمت به پاریس.

(تصویر ۷۹-۸۱)

۹۵- یک پاکت بامهر لطف‌الله، صادرشده ازهمدان به پاریس مورخ ۵ رجب ۱۳۰۱ .

(تصویر ۸۳ و ۸۴)

مکاتیب سید هادی (حاج محمد هادی الحسینی) (۱) فرزند سید طاهر

۹۶- مورخ ۲ رجب ۱۳۰۱ ازاسدآباد. (تصویر ۴۴-۴۶)

۹۷- مورخ ۱۰ رمضان ۱۳۰۱ (شش صفحه) ازاسدآباد .

(تصویر ۴۷-۵۲)

(۲) مکاتیب اشخاص (بترتیب الفبائی)

۹۸- ابراهیم بن عبدالله الحسینی از اصفهان به طهران مورخ ششم جمادی الثانیه ۱۳۰٤ باخطاب «آقا سید جمال الدین المشتهر بصباح» دراحوال پرسی .

۹۹- ابوتراب عارف افغانی ازبیروت مورخ ۱۲ مارس ۱۸۸۲ در جواب مکتوب غرهٔ مارس سید وبیان عدم آزادی جراید درشرق .

(تصویر ۸۴ و ۸۵)

۱۰۰- ایضاً ازاو مورخ ۵ اپریل ۱۸۷۵ / ۱۹ جمادی ۲، راجع به ارسال تاریخ افغانستان که نایاب بوده است برای خود سید وبرای صنیع الدوله ومیرزا شریف (به همدان).

(تصویر ۸٦)

۱۰۱- ابومعین محمد عضدالدین از کلکته به پاریس مورخ ۲۰ فبروری ۱۸۸۳ / ۱۱ ربیع الثانی ۱۳۰۰ درباب نشر ترجمهٔ نیچریه (رجوع شود به سند شمارهٔ ۷۹) .

۱۰۲- احمدعلی میرزا مورخ ۲۹ جولای ۱۸۷۲ دراحوال پرسی.

۱۰۳- عریضه با پاکت به مهر اسدالله از اصفهان به طهران درباب ارسال چهارجفت جوراب کردستانی ویک دستکش اصفهانی جهت سید .

۱- دریکی ازمکاتبات، نسبت خود را اسعدآبادی ودردیگری اسدآبادی می‌نویسد .

۱۰۴ ـ میرزا جعفر (برادرحاج‌سیاح) ازمسکو به‌طهران درمطالبهٔ وجهی که‌به‌سیدقرض‌داده بوده است وتقاضای وصول آن توسط محمد جواد (درمسکو).

۱۰۵ ـ ایضاً ازوازروسیه به‌طهران درمطالبهٔ هزارتومان طلب خود با عجزوالتماس.

۱۰۶ ـ میرزا حسین بن‌حسن ریشهری معروف به میرزا حسین اهرمی از بوشهربه‌پاریس، مورخ ۲۷ شوال ۱۳۰۱ در اظهار مسرت ازنشر عروة‌الوثقی و ردنیچری و بیان اعتقاد وانتظار خود به «ظهور». ازجمله نوشته است: «خلاصه مدتی است که هدف تیر لعن وطعن اهل این دیارم وشب وروزچشم به‌راه انتظارم وامیدوار فرج ازعنایت آفریدگارم» ونیز ازسید درباب‌ادعای مهدی درمغرب اینطور سؤال می کند: «وآیا خردجال‌ظهور کرده‌ومی کند وآن کیست‌ومر کبش‌چیست وخروجش از کجاست.. وآیا تکلیف بنده ومعتقدین این اطراف چیست.»

۱۰۷ ـ ایضاً ازو ازبوشهر به‌طهران مورخ ۲۳ ربیع الثانی ۱۳۰۴ دراحوال‌پرسی و اظهار دلتنگی ازرفتن سید.

۱۰۸ ـ رسول یارخان ازحیدرآباد به لندن مورخ سلخ ربیع الاخری (کذا) ۱۳۰۰ توسط نشانی Rev. J. Louis Sabunjir در جواب نامهٔ سید (باحاشیه‌ای‌از حسین یارخان).

۱۰۹ ـ ایضاًازوازحیدرآباد به‌پاریس‌مورخ ۲۲ رمضان ۱۳۰۱ دراحوال‌پرسی(باحاشیه‌ای از حسین یارخان).

۱۱۰ ـ ایضاً ازو ازحیدرآباد به‌پاریس مورخ ۲۴ ذیقعدهٔ ۱۳۰۱ دراحوال‌پرسی.

۱۱۱ ـ رضا قلی ازشوشی مورخ ۲۴ اکتابر ۱۸۸۹ در دوورق. ظاهراً به تفلیس برای سید ارسال شده بوده‌است، زیرانوشته‌است که ازتفلیس انتظارجواب‌دارم. موضوع نامه‌خواستن وساطت سید در کار خودش است. (این نامه‌در کیف سیاه‌دستی بود)

۱۱۲ ـ حاجی‌سیاح به پاریس‌مورخ غرهٔ ذیحجة‌الحرام ۱۳۰۱ دراحوال‌پرسی. ازین‌مکتوب‌برمی‌آید که سید را از هنگام اقامت در مصر می‌شناخته است. مطالبی‌درباب‌روابط خودبا ظل‌السلطان و نیز نشر عروة‌الوثقی دارد.

(تصویر ۸۷)

۱۱۳ ـ عبدالغفور متخلص به‌شهباز از کلکته به‌پاریس مورخ ۸ مه ۱۸۸۴ دراخبار سیاسی هندو اعلام وصول عروة‌الوثقی واظهارتمایل به‌ترجمه وطبع آثار سید (این‌شخص مدیر روزنامه‌های «صدق» و«نور بصیرة» و«اخباردارالسلطنهٔ کلکته» بوده‌است، رک‌سند ۷۹).

۱۱۴ - ایضاً ازو ازحیدرآباد (بدلیل آنکه دراواسط نامه گفته است به کلکته خواهم رفت) به پاریس، مورخ ۲۷ جولائی ۱۸۸۵ دراحوال پرسی. ضمناً می نویسد: «قصیدهٔ ستر بلونت [را] که «بادو گردباد» نام داردهنوز به نظم اردوترجمه نکرده ام».

۱۱۵ - میرزا علی آقا (ساکن لندن) ازلندن به پاریس، مورخ ۲۲ جیون ۱۸۷٤ در تبریک نسبت به نشرعروة الوثقی (خط مکتوب ایرانی است وظاهر آنویسنده همان است که درنامهٔ مورخ ۱۸ ژوئیه ۱۸۸٤ (سند ۱۲۵) میرزا محمد باقر بواناتی به او اشاره ونوشته شده است: «علی آقاوسایر یاران ایرانی تحیت وثنای فراوان می رسانند».

۱۱۶ - «فیض» (ظاهراً چنین خوانده می‌شود) مورخ ۲۰ ربیع الاخر ۱۲۸۹ روی کاغذی باعلامت Robert College (Constantionple) دراحوال پرسی، بزبان ادیبانه وسمزوج بااشعار وچنین آغاز می‌شود.

ای ضیاءالحق جمال‌الدین راد	اوستادان صفا را اوستاد
گرنبودی حلقها تنگ ونحیف	گرنبودی خلقهاسست وضعیف
در مدیحت داد معنی دادمی	غیر این منطق لبی بگشادمی

۱۱۷ - «قندهاری» به طهران (پس از اینکه سید از بوشهر بسوی طهران حرکت کرده) مورخ ۱۱ جمادی‌الاولی دراحوال پرسی.

۱۱۸ - میرزا کریم صراف شیرازی از شیراز به طهران مورخ ۹ جمادی الاولی ۱۳۰٤ در احوال پرسی.

۱۱۹ - لسان‌الملک سپهر (هنگام اقامت سیددرطهران) درباب ارسال کتاب «نخبهٔ سپهری» جهت سید، بانضمام یادداشتی درمعرفی حکیم ریحان[1].

۱۲۰ - محسن قصاب (وفرج‌الله) ازطهران به بیروت مورخ ۵ صفر ۱۳۰۱ خطاب به ابوتراب عارف افغانی و دراحوال پرسی ازسید. عنوان مکتوب چنین نوشته شده است: «... عارف افندی ابوتراب منسوب جناب مولانا سیدجمال الدین الافغانی در بندر بیروت».

۱۲۱ - «محمد» درعذرخواهی از اینکه طبق وعده نمی‌تواند به‌حضور سید برسد (مربوط به‌ایام اقامت طهران است).

۱۲۲- حاج سید محمد ابراهیم عالم اصفهانی از شیراز به طهران. درآن می‌نویسد که شما را

۱- ظاهراً این حکیم ریحان طبیب یهودی شیرازی است که ذکر او در ص ٤۰۲ «تاریخ کاشان» تألیف عبدالرحیم ضرابی (طهران ۱۳٤۱) آمده است.

درشیراز درمنزل حاجی عبدالمجید شیرازی دیدم . ازسید تقاضای توصیه به‌ظل‌السلطان می کند تادراصفهان خانه‌ای به‌او بدهند .

۱۲۳ - محمد اعظم‌خان (افغانی) در جواب سید و اظهار ملال از رفتن سید (پشت فرمان مهر محمد اعظم خان دیده می‌شود) .

(تصویر ۸۸)

۱۲۴ - ایضاً ازو در اجازه به سید که قصد رفتن بسمت پیشاور داشته‌است (پشت مکتوب مهر محمد اعظم خان دیده می‌شود) .

(تصویر ۸۹)

۱۲۵ - محمدباقر البواناتی الایرانی[۱] (با امضاء فرنگی M. Baker of Persia) از لندن به‌پاریس [به‌زبان‌عربی]، مورخ ۲۲ ژوئن ۱۸۸۴ باخطاب جمال الدین الحسینی الافغانی درموضوع رسیدن شمارهٔ ۱ عروة‌الوثقی وتبریک نسبت به‌نشرآن.

(تصویر ۹۲)

۱۲۶ - ایضاً ازو مورخ ۹ ژوئیه ۱۸۸۴ درجواب نامهٔ سید وتشکر از رسیدن عروة‌الوثقی واظهار میل به‌مسافرت پاریس جهت دیدن سید و هشت بیت شعر فارسی در مدح ومنقبت سید به‌فارسی .

(تصویر ۹۱)

۱۲۷ - ایضاً ازومورخ ۱۸ ژوئیه ۱۸۸۴ ، مکتوب منظوم (مثنوی) در تعریف و تمجید ازعروة‌الوثقی وخود سید .

(تصویر ۹۰)

۱۲۸ - محمدحسن بن علی مراغی (صنیع‌الدوله‌ـ اعتمادالسلطنه) ازطهران به‌پاریس، مورخ ۲۰ اوت ۱۸۸۴ در تبریک انتشار عروة‌الوثقی وتمجید زیاد ازسید .

(تصویرهای ۹۳-۹۵)

۱۲۹ - ایضاً ازو وبدون تاریخ در احوال پرسی و خواستن رسالهٔ شیخ محمد عبده و تاریخ افغانستان تألیف سید.

۱۳۰ - محمد حسن بن علی (ظاهراً اعتمادالسلطنه) دردعوت ازسید برای آمدن به‌خانهٔ اووذکری

---

۱ - میرزا محمدباقر بواناتی معروف به کفری ازایرانیانی است که به‌اتهام بی‌دینی ازایران خارج شد وسالهای درازدر انگلیس اقامت‌داشت . وی به‌ادواردبراون فارسی آموخته وبعضی اشعار خودرا درلندن طبع کرده است. درباب احوال وافکار وی به کتابهای «یکسال درمیان ایرانیان» و «تاریخ مطبوعات وادبیات ایران» تألیف ادوارد براون ونیز به‌شرح مبسوطی درجلد اول کتاب «دانشمندان وسخنسرایان پارس» تألیف رکن‌زادهٔ آدمیت مراجعه‌شود .

ازامین الدوله بنحوی که از ارتباط امین الدوله وسید حکایت می کند (این مکتوب در کیف سیاه بوده است).

۱۳۱- محمد حسین (؟) هنگام اقامت سید درطهران مورخ ۱۶ جمادی الاولی [۱۳۰٤] در سؤال ازوصول مکتوبی که حاجی سیاح محرمانه برای سید فرستاده بوده است.

۱۳۲- ایضاً ازو مورخ ۲۳ جمادی الاولی در احوال پرسی از سید واطلاع دادن از حرکت خود به اردستان.

۱۳۳- محمد طاهرمنیف از ویشی (فرانسه) به پاریس مورخ ۲۵ ذی القعدهٔ ۱۳۰۲ در اظهار تأسف[۱] از اینکه سید را در پاریس ندیده است (بعلت آنکه سید به لندن رفته بوده است).

۱۳۴- ایضاً ازو از ویشی به لندن مورخ ۱۲ سپتامبر ۱۸۸۵ در اظهارشوق نسبت به ملاقات و بیان تأسف ازعدم ملاقات درپاریس.

۱۳۵- ایضاً ازو ازویشی به لندن مورخ ۲۲ سپتامبر ۱۸۸۵ در جواب نامهٔ دوم سید و اظهار اینکه به لندن خواهم آمد.

(جمیع مکاتبات محمدطاهر منیف بااشعارعربی وفارسی وجملات ادیبانه آمیخته است).

۱۳۶- محمد عارف خان منشی ومترجم دارالترجمهٔ خاصهٔ همایونی از طهران به پاریس مورخ ۱۶ جمادی الثانیهٔ ۱۳۰۲ در تشکر ازرسیدن رسالهٔ [نیچری] وتقاضای ارسال ابونظاره و کسریهای عروة الوثقی.

۱۳۷- محمد مهدی آسوده ابن حیدر علی ازشیراز به اصفهان مورخ ۲۱ صفر ۱۳۰٤ در اظهار دلتنگی از مفارقت.

۱۳۸- محمد مهدی حکیم تبریزی ازاسکندریه به پاریس مورخ ۳۱ مارس ۱۸۸٤ دراظهاروصول عروة الوثقی و توضیحات مفصل در باب چگونگی ارسال آن تا بدست سانسور نیفتد.

۱۳۹- ایضاً ازو ازاسکندریه به پاریس مورخ ۲۸ یونیو (ژوئن) ۱۸۸٤ در جواب سید. سعیش برآن بوده است که مکتوب را به فارسی سره بنویسد. دراین مکتوب اظهار کرده است که روزنامه بهرترتیب که هست به دست اهلش می رسد. معلوم می شود از موزعین عروة الوثقی درمصر بوده است. درین نامه زنگیان (سودانیها) را می ستاید واعراب را ملامت می کند.

۱- ازین شخص دومکتوب فارسی خطاب به سفیرایران دراستانبول مورخ ۱۲۹۱ درباب اخذ رسوم تحصیلیه از متعلمین ایرانی در عثمانی جزء مجموعهٔ اسناد کتابخانهٔ وزارت امور خارجه (ش ۶۱۷۸) موجودست ومعلوم می شود که وی درمملکت عثمانی صاحب مقامی درامورمعارف بوده است.

۱۴۰ - محمد واصل ازحیدرآباد به پاریس مورخ ۱۰ رجب ۱۳۰۱ در جواب مکتوب سید ودرباب ارسال عروة الوثقی به حیدرآباد برای عده‌ای ازمعاریف که نام آنها را درمکتوب می‌آورد . درذیل همین نامه شخصی بنام عبدالدین فضل المکی مطالبی به عربی درباب ارسال عروة الوثقی نوشته است.

۱۴۱ - ایضاً ازو ازحیدرآباد به پاریس مورخ ۱۸ رجب ۱۳۰۱ دربارهٔ توزیع عروة الوثقی .

۱۴۲ - ایضاً ازوازحیدرآباد به پاریس مورخ ۲۷ ذیحجهٔ ۱۳۰۱ دربارهٔ عروة الوثقی وشرحی در باب اختلافات مسلمان وهندو درهندوستان .

۱۴۳ - حاج نصرالله شیرازی ابن‌حاجی‌حیدرعلی ازشیرازبه اصفهان . پس از عزیمت سید از شیراز درعذرخواهی نوشته‌شده‌است .

۱۴۴ - ایضاً ازو ازشیرازبه طهران (مطابق اشاره‌ای که درآن به مکتوب حاجی کریم صراف شده درجمادی‌الاولی ۱۳۰٤ تحریر گردیده‌است) دراحوال‌پرسی واطلاع دادن از اینکه حاجی‌میرزاکریم صراف طبق نظرما نرخ اجناس را تنزل‌داده است.

***

۱۴۵ - عریضهٔ شخصی از طهران درباب اینکه سید و حاجی امین‌الضرب به شکایات مالی او رسیدگی کنند.

۱۴۶ - عریضهٔ عده‌ای (ظاهراً خطاب به محمداعظم خان حاکم کابل) و درتغریت به اودرباب فوت امیروحکم به اخراج کسی که اورا مخرب دین اسلام می‌خوانند (کیست؟ معلوم نیست) .

۱۴۷ - شش قطعه مکتوب بدون خطاب وغیرمعلوم وخالی ازاهمیت.

دوم ـ مکاتبات عربی[1]

۱۴۸ - ابراهیم بیک مویلحی[2] از آستانه (استانبول) به لندن مورخ ۲٤ آوریل ۱۸۸۵ : گمان

---

۱ - آقای محمد تقی دانش‌پژوه از راه لطف جمیع این‌نامه‌ها را قراءت وترجمه کرده‌اند ودراینجا خلاصهٔ مضمون آنها نقل‌می‌شود .

۲ - از این‌شخص که ساکن‌استانبول بوده ومدتی‌دربلژیک واطریش‌وبلاد دیگراروپاسفر کرده‌است مکاتبات ومقالاتی‌به دست داریم . بعضی‌ازین‌مکاتبات باپاکت وبعضی بدون پاکت‌است.وبعضی‌ازپاکتها خطاب به سید وبعضی خطاب به محمد وهبی‌بیک (برادرابراهیم مویلحی) است . میان‌ابراهیم‌مویلحی

بقیه در صفحهٔ بعد

می کنی که من از عهدهٔ امانت داری بر نمی آیم و بعید می دانید ما بتوانیم این کار را بانجام برسانیم . آن مردی که فرستاده شده بود کار خود را مکتوم داشت و کار ما را کشف و بالرد سالسبوری و شما ملاقات کرد و لرد چرچیل را در منزلش نیافت . خبر این ملاقاتها را آقای مستر وولف بما داد . ما خواستیم نزد این فرستاده برویم تا مطلب را به او بگوئیم ولی صلاح ندیدیم ، از ترس اینکه او بداند که ما می دانیم . درهمین هنگام اسماعیل بیک باارتین افندی مستشار خارجی ملاقات کرد و به او گفت که پادشاه دستور داده که اسماعیل را بخواند و دربارهٔ بعضی از کارها با او مشورت کند و او به اسماعیل بیک وعدهٔ روز یک شنبه را داد . من تاکنون در انتظار نتیجهٔ این ملاقات هستم . سپس نزد آن مردی رفتیم که بمن پیشنهاد کرد که درخواست مسافرت خارجه بکنم . آن شخص ما را دید و بما گفت که کار شما جنبهٔ سیاسی پیدا کرده است . بزودی حضرت علیه بشما التفات و توجهی خواهد کرد . آن شخص فرستاده هم از احوالات سید آنچه می دانست بپادشاه گفت . برشما ست که بوسیلهٔ مستر وضع خود را بفهمید و بالرد چرچیل و سالسبوری ملاقات کنید . لازم است و صلاح. من هم دراینجا آنچه صلاح است می کنم. اسماعیل بیک تنها باوولف ملاقات کرده و شما را ستوده و قدرت معنوی شما را شرح داده است . من هم باو گفتم که ما باید از شما در اینجا پیروی کنیم . من با وولف ملاقات کردم و به او گفتم که ما باید در مصر از تو تبعیت کنیم . این کار بصلاح مصر است . من به وولف گفتم بشما می نویسم که شما نامه‌ای به برادرم بنویسید... پس از آنکه آثار مأموریت شما قدری کشف شود در آنجا یک جشن وطنی بگیرند. این جشن به مأمور شما شأنی خواهد داد که لرد دفرنیه بآن مقام نرسیده و همین مایهٔ خشنودی

بقیه از صفحهٔ قبل

واسمعیل جودت دوستی و روابط برقرار بوده است . و دراغلب از نامه‌های هریک ازین دو ، از آن دیگری ذیلی و عبارتی دیده می‌شود . تشخیص اینکه نامه‌ها کدام خطاب به سید است ازاینجا معلوم شود که در دونامه‌ای که پاکت آنها باقی‌مانده سید را «سیدی ومولای» ودردونامه‌ای که پاکت آنها باقی وخطاب به محمد وهبی بیک است اورا «اخی وعزیزی» خطاب کرده است وما همین اماره را مناط تشخیص گرفته‌ایم. ابتدا مکاتباتی را که مورخ است وبعد آنها را که بی‌تاریخ است معرفی می کنیم.

حزب محافظه کارخواهد شد وپیروان هم برای شما مقالاتی‌می‌فرستند که درلندن درا ثناء مأموریت شما در روزنامه‌ها نشر شود. برشما لازم است که مستر را ازاین‌فکر آگاه سازید ولرد چرچیل هم را بگوئید وبه برادرمن وبه سلیمان پاشا و شریفی (شریعی ؟) و دیگر دوستان. من شکی ندارم که آنها فوراً باین کار خواهندپرداخت.چون‌می‌دانند که‌همین‌مایهٔ‌خشنودی‌حضرت علیهٔ‌ومستر‌الانگلیسی و خشنودی‌خدیوخواهدبود. جشن ملی‌ازطرف اهالی‌درین‌باره برای رئیس‌مأموریت ترك‌ومستر‌الانگلیسی‌مایهٔ خشنودی‌سلطان است. ملت خوشحال می‌شود که سلطان درین کار مداخله کرده ومیان‌اووحکومت انگلیس‌توافقی‌شده‌است. شمادرین باره هرچه صلاح می‌دانید بکنید. ممکن‌است متن‌نطقی‌را که‌درین‌جشن باید‌بخوانند شما بفرستید. شك نیست که خدیو ازین‌مطلب شاد می‌شود و جنابعالی خود را برای این کار آماده کنید. من به برادرم نامه‌ای فرستادم، بعدازآن که اوبه «سید» محمد نامه‌ای‌نوشته، درهنگامی که من درآستانه بودم وکارهائی‌بادولت داشتم. بامستر وولف هم درین‌خصوص واهمیت مصرصحبت کردم. به برادرم نوشتم که باوولف ملاقات کند. شماهم به اوبنویسید که وظائفی راکه ما در عهده داریم درهنگامی که شما درمصرهستیداوانجام‌دهد. می‌دانم که این فکرو اندیشه خبرش به‌پادشاه می‌رسد وخواهد دانست که شما مؤسس آن هستید. مستر وولف به اسماعیل بیك گفته‌است که‌صلاح دراین‌است که‌بامن‌نیایی‌وبعدازمن بیائی‌ومن‌دنبال‌تومی‌فرستم‌وبه من‌نامه‌ای‌داد که من‌درمصرباو برسانم که‌اگر بامن یا به‌درخواست‌من بیائی‌مصریان خیال می‌کنند که توانگلوفیل‌هستی. چون اشاعه دارد که درپارلمان‌لندن‌بودی. پس باید که پادشاه تورا بخواهد وازطرف اوبیائی. چون هردوطرف می‌دانند که توصادقی واین امرسبب خواهد شد که افکارعمومی‌را بنفع‌خود جلب کنی.

(تصویر۹۶و۹۷)

۱۴۹ - ایضاً ازو از وین به لندن (به نشانی بلنت) مورخ دوشنبه ۷سپتامبر ۱۸۸۵ : من ساعت ده پیش از ظهر به وین رسیده‌ام و ساعت ۱۰ شب از اینجا می روم. امیدوارم لرد چرچیل هرچه زودتر به وولف دربارهٔ من‌نامه‌ای بفرستد ومن‌هم ازطرف شما نامه‌ای خواهم فرستاد. من به این‌مطلب خیلی اهمیت می‌دهم واگر لرد تلگراف کند بهتراست.

۱۵۰ - ایضاً ازو از وین (Hotel Cammer) به لندن‌مورخ ۱۰سپتامبر ۱۸۸۵ (تاریخ مهرپاکت): من به زیرو روی کارنگریستم وفهمیدم که لازم است‌لرد چرچیل به وولف برساند

که من از طرف شما فرستاده شده‌ام و همین مسأله را اهمیت می‌دهد و مایهٔ شکوه وجلال می‌شود و به هر گونه هدف خود می‌رسیم . اگر تلگراف کند بهترست. من امروز نامه‌ای برای شما به لندن نوشتم ودرآن نامه نامه‌ای ازحضرت خانم بود واین نامه را برای احتیاط به شما می‌نویسم .

۱۵۱ - ایضاً ازو ازاستانبول به لندن خطاب به محمد وهبی بیک (تاریخ مهرپاکت ۱۹ سپتامبر ۱۸۸۵) : پس ازچهار روز اقامت درقرنطینه به استانبول رسیدم وبتوسط ابراهیم بیک رائف رفیق شما درسفارت پاریس باینجا وارد شدم و او مطلب رامی‌داند. من او را در کشتی دیدم وباو گفتم که من گذرنامه ندارم واودربارهٔ من کوتاهی نکرد . مأمورین عثمانی بمن دستور دادند هرچه درلندن کرده‌ام بنویسم، تااینکه اطمینان پیدا کردند. حسب‌الامر نزداسماعیل‌بیک هستم ووضع‌سر کاررانمی‌دانم . بطوری که دریافتم سید و مرا نزد ایشان شأنی خواهد بود . (باحاشیه‌ای بخط محمد پسرابراهیم بیک خطاب به عموی خود دراحوال‌پرسی)

۱۵۲ - ایضاً ازو واسماعیل‌جودت از استانبول به لندن مورخ ۲۸ سپتامبر ۱۸۸۵ : « سرگذشت خودو کارهای خود را در لندن تقدیم کردم و بااسماعیل بیک جودت نزد محمد افندی رفتم و او اوراق راگرفت و وعده داد که بدربار خواهد رساند (در ۲۴ جاری) بماگفت مادرانتظار طلب آنها باشیم و چون دولت انگلستان تغییر کرده سیدگرفتاری ومشغولیات پیدا کرده . من بامحمد نزد اسماعیل‌بیک هستیم ومنتظر نتیجه هستیم . اسماعیل بیک برای ما کوشش می کند در نزد مستردولن واطلاع یافته که شما دربارهٔ من باونامه نوشتید . اسماعیل خواهش دارد که سفارش به دولن بکنید. من نامه‌های حلیم پاشاوشی‌باشی وشیخ عبده رارونویس کردمو برای شما فرستادم ،همچنین نامه‌های ابونظاره را . اطلاع پیدا کردم که محمد عبده ۸۰ هزار فرانک باسم‌شماد رتونس گرفته‌است،ولی‌خیرالدین درصورت ۵ هزارفرانک قلمداد کرده است. کارهائی که‌تابحال کرده‌اید بنویسیدتامن بحکومت استانبول اطلاع بدهم. نظرخودتان را وهمچنین مذکرات خود را با وزرابرای برانداختن‌خاندان محمد-علی برای ما بنویسید . تقاضای پول دارم .

درذیل نامه اسماعیل‌جودت نوشته:من به مستروولف‌چه بگویم، زیرا اواز من می‌پرسد ومن باو وعده ونوید می‌دهم . بعد مویلحی‌می‌نویسد : جودت همان

کسی‌است که روزنامهٔ اعتدال را توقیف کرده است. به خانم بلنت سلام برسان. اسماعیل پاشای خائن در کارلسباداست.

(تصویر۹۸و۹۹)

۱۵۳- ایضاً ازو واسماعیل جودت از استانبول به‌لندن خطاب به محمدوهبی بیک مورخ ۲۸سپتامبر ۱۸۸۵: ابی‌نظاره می‌خواهد فتنه‌های برپا کند. سید جز خیر ما را نمی‌خواهد. من پول‌می‌خواهم. تلگرافی حواله کنید.

۱۵۴- ایضاً ازو از استانبول به لندن خطاب به محمد وهبی بیک (تاریخ مهر پاکت ۳ اکتوبر ۱۸۸۵): درخواست می کنم سید را ببینید تا افکار خود را دربارهٔ حوادث کنونی به من بنویسد تاموجب اطلاعی برای من بشود. مردم هیچ در فکر ما نیستند، مگرآنچه برای‌ایشان سودمنداست. مسألهٔوولف وانگلستان رافراموش کرده‌اند. حوادث اخیر باعث تأخیر نامه شد. من در طیمس خواندم که مسألهٔ بلغارستان از دسیسه‌های‌انگلیس‌است. به سید بگوبه وضع مادی‌هم فکری بکند (بادوحاشیه از جودت ومحمد).

۱۵۵- ایضاً ازو ازاستانبول به لندن خطاب به محمدوهبی بیک مورخ ۱۹ اکتوبر۱۸۸۵. درآن خواهش کرده است که نامهٔ جوف رابه سید برساند ودرذیل‌نامه اسماعیل جودت نوشته است: دست سیدراازطرف ماببوس وامیدوارم همهٔ شما رازیارت کنم.

۱۵۶- ایضاً ازو ازاستانبول به لندن خطاب به سید مورخ ۱۲ اکتوبر [۱۸۸۵]: «من‌می‌خواهم روش دیگری در رساندن مطالب به شما پیش گیرم. از شما درخواست می کنم یک کلمه در تلگرافها درج کنید. اگر آن شخص فرستادهٔ ما بشما رسیده بنویسید Je suis mieux و اگرنوشتید Je suis malade می‌فهمیم که آن شخص نزد شما نیامده. من می گویم که آن مرد بعاقبت زیاده روی ودروغ گفتن بامردم هنگامی که محمد درآستانه بوده گرفتارآمد. او بامحمود افندی ملاقات کرده وبامرسلطان رساندن او به سید بهتر تلقی شده است تاآنکه بااو بعربی صحبت کند وجواب از او بگیرد. من نزد اغرب پاشا می‌روم واو می‌تواند بامن‌فرانسه صحبت کند. من باید بدانم آن فرستاده نزد شما آمده یا نه؟ می‌خواهم بروم نزد وولف، ولی‌یک قروش پول‌ندارم ونمی‌توانم حرکت کنم. سلام به بلنت وخانمش برسانید.

۱۵۷- ایضاً ازو از استانبول به لندن خطاب به سید مورخ ۹ نوامبر۱۸۸۵ (این مکتوب داخل پاکتی است مورخ ۱۰ نوامبروخطاب به محمد وهبی بیک): تلگراف رسید وآن

مارا بوحشت انداخت . پیش ما چاره‌ای نیست . ازشما انتظاردارم که تا بیستم ماه انتظار بکشید. سزاوار نیست که ما را دراین مرکز وحشتناك بگذارید وسفر کنید. زیرا سفرشما، درحالی که ماچنین هستیم، به‌من ومحمد و به‌آن‌مرد صاحب‌عائله‌ای که جزخدمت به ملتش غرضی ندارد زیان می‌رساند . تورابه شرافتت قسم می‌دهم که تا آخر . ۲ این‌ماه تحمل کنی. اگر پس‌از آن چیزی حاصل نشد امر واگذار بخداست‌و مولای ماهم عذرش را انجام داده است . (در صفحهٔ مقابل بخط مدادی ـ اخبار حوادث جنگهای بالکان ووقایع عثمانی‌وسودان‌ظاهراً بخط سید).

۱۵۸ـ ایضاً ازو از استانبول به لندن خطاب به سید بدون تاریخ و بدون پاکت : وولف به اسماعیل بیک جودت اطلاع داد که آنها کسی‌نزد شما فرستادند تادربارهٔ آنچه که من بآنها نوشته ام تحقیق کنند . خوشوقتم که آنها صحت گفته های مرا خواهند دریافت . این امرتفتیش‌هم جز براساس کوچک شمردن مسلمانان نزد خود نیست. گمان می کنند که کارهای بزرگ جز از فرنگیها برنمی‌آید . همان آقای‌اسماعیل ـ بیک بامستروولف ملاقات کرده وبه او گفته من‌دوروزاست باتو مذاکره می کنم تاابراهیم را نزد من بخوانی ومن میخواهم اورا ببینم . چون این گزارش را بیک بمن‌داده است صلاح دیدم نزد وولف نرویم، مگرآنکه سلطان بما اجازه دهد. ما به مسترتلگرافی زدیم که امروزمریضم‌وبا بیک به سرایه رفتیم . اکنون طبق اخطار جدید کسی نمی‌تواند به سرایه برود مگرآنکه به دربانان نشان و نام کسی را که می‌خواهد در سرایه ببیند بگوید و آنها این ورقه را بداخل سرایه ببرند و اجازه بگیرند . مادرسرایه نزد محمود افندی رفتیم . اواسماعیل‌بیک راکه دید روترش کردو باخشم گفت مرا دراین کارمداخله‌ای نیست . نزد دیگری‌بروید . دیگرمهلت نداد ماسخن رابگوئیم. سپس‌مانزدمستروولف‌رفتیم‌وازما احترام کرد وازشماپرسید که‌آیاشمارا ازمصرتبعید کرده‌اند یاخود بیرون رفته‌اید؟ گفتم نه (مقصودابراهیم است) وپرسید دوباره می‌توانید به مصر بروید. من به مصرنخواهم رفت مگرآنکه شما (سید) مرا بآنجا بفرستید . و من به او گفتم از وقتی که شما به اینجا آمده‌اید ومی‌خواهید باحضرت‌علیه دوست باشید وضع مصرتغییر کرده‌است . من به‌جنابعالی (سید) می گویم که اگرمن بااسماعیل بیک به مصرمی‌روم شما هم کمک کنید باو من با همت بیک راهی غیر راه محمود افندی درپیش می گیرم . بهرحال مامحتاج دستور شما هستیم که چه بکنیم . خواهش‌می کنم به مستر بلنت وخانم ومسترهوب

سلام برسانید . به شمامی گویم که وضع ما ازلحاظ مادی خیلی بد است . اسماعیل بیک هفتصد گینی در محکمهٔ ابتدائی مختلط مصر دارد . اگرصلاح بدانید بآقای عطاوی بگوئید صد گینی باو بدهد، پس از سؤال از محکمه . اگراین کار رابکنید عائله‌ای را از بدبختی نجات داده‌اید .

۱۵۹ - ایضاً ازوخطاب به محمد وهبی‌بیک بدون تاریخ : . . . نامهٔ جوف را به سید برسانید ... [درذیل] خواهش می کنم جواب محمود ساجی را برای من بفرستید . همچنین پاسپورتی راکه به سید داده‌ام وهمچنین پاسپورت محمد را.

۱۶۰ - ایضاً ازو خطاب به سید بدون تاریخ : پول ندارم . . . مبتلا به روماتیسم شده‌ام . . . گمان می کنم فرستادن پول ازلندن غیرازراه تلگراف فایده‌ای ندارد .

۱۶۱ - ایضاً ازوازلندن[۱] خطاب به سید بدون تاریخ : من‌درلندن هستم. جوابهائی بشما نوشته‌ام ولی از شما نامه‌ای ندارم نمی‌دانم چکنم . خواهش می کنم ده گینی برای من بفرستید واز محمد هم به من اطلاع بدهید . بعد ازاین‌نامه‌ای نمی‌نویسم مگرآنکه شما مکتوبی بنویسید . (شخصی که اسمش‌لایقرأ است) نمی‌داند که من اینجاهستم وازآنچه درروزنامه‌ها اززبان بلنت نوشته‌اند متحیرمانده‌ام . شب گذشته درخانهٔ خود باکسانش مانده وبه خانهٔ بلنت فرستاد تاجستجو کنند ببینند چه نامه‌هائی راجع به مهدی هست . چیزی نیافت .

۱۶۰ - ایضاً ازو از سرحد بلژیک خطاب به سید (این نامه‌عکس است نه اصل) : . . . در سرحد مرگ هستم . میان مرگ و من فاصلهٔ تلگرافی‌هم نیست ! ساعت ۶ بعد از ظهر کلمان کمیسر به هتل آمدودراطاقم رابسختی‌زد. ووارد که‌شد دستور«ناظرداخلیه» را به من‌نشان دادکه باید از فرانسه خارج شوم . مرا به سرحد بلژیک رسانید . اکنون دریک ده کوچکی انتظارجواب ترا دارم.»

۱۶۲ - ایضاً ازو از لندن باخطاب « المعروض لسدة مولاناامیرالمؤمنین » بدون تاریخ : « من کاتب سر اسماعیل پاشا خدیو پیشین مصر بودم . به من در چهار سال پیش دستورداده بودکه روزنامهٔ اتحاد را در پاریس منتشر سازم. پس از بیرون آمدن سه شماره ازآن بمقصد خود به سفارت دولت پاریس رفتم تا از عواقب این کار

---

۱ - کاتب‌درذیل‌نامه نشانی‌لندن خود را داده .نیز از نامهٔ پسرش (محمد) مورخ ۵ سپتامبرمعلوم می‌شود که ابراهیم مویلحی درسپتامبر ۱۸۸۵ درلندن بوده است .

بپرهیزم وازآنچه که اوهنگام احضارم به وین ازمن درخواست کرده: (که مقاله‌ای انشا کنم وبوسیلهٔ سیمون یهودی که نزداوبود به مکه بفرستم تااو بلباس مسلمانی درآید وآنرادرآنجامیان حاجیان نشردهد) خلاصی پیدا کنم. همهٔ این قضایا را به «نقولا کی افندی» مشاور دولتی گفته‌ام. او از نامه‌ها و دستورهائی که از طرف اسماعیل پاشا دربارهٔ اتحاد ورسالت به من رسیده بود اطلاع یافت ووعده داد که حضرت علیهٔ شاهانه مراعفومی کند. چندماهی درانتظارماندم تااینکه ناگزیر درخواست دوم اسماعیل پاشا راپذیرفتم. مخصوصاً اوبخاطرمن حسین پاشای تونسی را به پاریس فرستاد ومن قصدم این بود که نسبت به دولت نیکخواه باشم و خدماتی کردم که مسیو «جلیان» کنسول ژنرال دولت در رم گواه آنست. نامه هائی که من به عرابی پاشا نوشتم و مقالاتی که درین تاریخ در مصرنشر کردم گواهی می‌دهد که من نسبت به دولت وشاه مخلصم. ولی بدبختانه ناگزیرشدم که بدستورمخدوم خود شمارهٔ چهارم اتحاد را نشردهم ورساله‌ای هم تألیف کنم که شروط خلافت وبیعت ولوازم آنهاوآنچه‌را که پس ازپیامبرتاقیام ابی‌مسلم ونقل خلافت ازخاندان اموی به عباسی‌واقع شدبی‌هیچ غرض‌شخصی درآن بگنجانم، تامردم‌را روشن‌سازد وآماده برای پذیرفتن فرستادگان و نوشته های مخدوم خود بسازم و درخفاباوبیعت کنند. چون خبراین روزنامه به سفارت پاریس‌رسید ترسید و گناه بزرگ رابگردن من گذارد...

اگراین فکرچنانکه‌می گویند و کارکنان سفارت ادعا می کنند از من می بود من در جای‌دیگری‌مانند سویس یالندن این کار را می کردم و می‌توانستم درآنجاروزنامه وکتاب نشردهم. من یقین می‌دانم که اسلام بادولت علیه وابستگی دارد و در عروة‌الوثقی درین‌باره مقالات کثیری نوشته‌ام. اکنون به لندن‌آمده‌ام تاباخلوص نیت به شاه خدمت کنم.

(تصویر ۱۰۰)

۱۶۴- ایضاً ازو، مقاله‌ای است درچهارورق: «نویسندهٔ این‌سطورابراهیم مویلحی، چهل سال دارم. ازخاندانی بدوی‌ام که اکنون قسمتی‌ازایشان درمصروقسمتی‌دیگردرمویلح، شهری در جزیرة العرب درکنار دریای‌سرخ، هستند. جدم سید احمد مویلحی به مصرآمد وماند وتجارت کرد. پدرم سید عبدالخالق مویلحی در۱۲۸۲ مرد ومن ۲۰ ساله بودم و تحصیل خود را تمام کرده بودم. بابرادرم عبدالسلام بیک مویلحی همان‌راه تجارت راپیش گرفتم ومن‌عضو«مجلس‌التجار» وعضومجلس ابتدائی قاهره شدم. سپس‌درتجارت پنبه زیان زیادی‌دیدیم ونزدیک‌بود تجارتخانهٔ ما ورشکست

شود . خدیو پیشین چنین صلاح دانست که وضع مارا سامان دهد و بمن ۴۰۰ لیره داد تابرادرم تجارت خود را ادامه دهد و به من و برادرم رتبهٔ دوم داد . او چون در سال ۱۸۷۹ از وزارت مختلطه روگردان شد ، خدیو چنین مقتضی دانست که بتقاضای مردم این وزیررا معزول کند . من وسید بکری نقیب الاشراف راکه خویش مابود خواست ودستور داد که ما دانشمندان و وجوه مردم را قانع کنیم که عزل این وزیررا ازاو بخواهند، بی آنکه نامی ازخدیو ببرند . من هم آنها راقانع ساختم، زیرا مردم ازاو متنفر بودند . آنها به خانهٔ سید بکری آمدند و طوماری راکه مهر کرده بودند نشان دادند که مااین وزیر بیگانه را نمیخواهیم و به من دستور داد به اسکندریه بروم تا بزرگان آنجا را به خانهٔ سید بکری بفرستم (برای این مقصود). من این کار راکردم واین طومارها آماده شد وسید بکری آنهارا به خدیو وبه راغب پاشا نشان داد . خدیو این وزارت را منحل کرد و یک وزارت وطنی به ریاست شریف پاشا تشکیل داد . خدیو به من دستور داد که بزرگان را وادار کنم تا از او بخواهند که ریاض پاشارا به اروپا بفرستند، چه او عضو این وزارت مختلطه بود. خدیو به اواذن مسافرت داد، اما پس ازآنکه به من امر کرد که مقاله‌ای درتقبیح اودر روزنامه‌ها بنویسم . کابینهٔ جدید که بنیان گرفت راغب - پاشای ناظرمالیه ازخدیوتقاضا کرد که من بااو باشم ومرا « ناظرقلم عربی» کردو نظارت «قلم عرضحالات» رابا«قلم ترکی مالیه» به من محول کرد و مراعضوانجمن تسویهٔ دیون جاری کرد . درهنگامی که دولتهای فرانسه وانگلیس اصرار کرده بودند که خدیومعزول شود، خدیوفعلی مصرامین بیک انگلیسی راکه ازخواص خود بود نزد من فرستاد که من سیدبکری را وادارم تا ازپدرش [خدیوسابق] بخواهد که هرچه زودتر دست از کاربکشد، ازترس اینکه مبادا سلسله ووراثت ایشان ازبین برود. من به فرستاده گفتم که استعفای خدیوبرای مصرمضراست ، چه‌دودولت خارجی در مملکت مداخله کرده بودند و همین کار اجحافی بحقوق دولت عثمانی بود . توفیق پاشا ازین حرف من کینه پیدا کرد . چون خدیو روی کارآمد وشریف پاشا از وزارت استعفا داد ، ایوب پاشا بدستور خدیو مرا ملزم کرد که ازین کارها دست بکشم . تاریاض پاشا از اروپا مراجعت کرد وطالب ریاست وزرائی بود . شاهین پاشا وراغب پاشا به من گفتند خوبست از مصربروی وبه خدیوسابق ملحق شوی که مبادا ریاض پاشا از توانتقام گیرد. بوسیلهٔ خیری پاشا ازخدیو فعلی اجازهٔ

مسافرت به خارج گرفتم و به ناپل نزد خدیو پیشین رفتم و برخلاف آنچه از او امید داشتم دیدم ودانستم که اواکرامی که سابقاً در حق من می کرده‌است دروغ بوده . درین‌مدت برمن بسیار سخت گذشت. خدیومی‌خواست که خانوادهٔ خود را به‌آستانه بفرستد وبه شیخ‌الاسلام درین‌باب نامه نوشت ولی اجازه ندادند و او به ویشی رفت و به پسرش حسین پاشا (ساکن ناپل) نامه نوشت که مرا نزد او بفرستد (به ویشی). چون بآنجا رسیدم به من دستور داد که بپاریس بروم وادیب افندی اسحاق نویسندهٔ جریدهٔ مصر را به اومتمایل سازم. آنجا که رفتم فهمیدم این‌شخص به بیروت رفته وروزنامه را رها کرده است . وقتی بخدیو اطلاع دادم دستور داد به ویشی بروم و ازمن‌خواست که خودم روزنامه‌ای انتشار دهم بدون آنکه نام خود را برآن بگذارم و آنرا اتحاد بنامم و افکار اورا در آن منعکس کنم . بپاریس‌رفتم‌وبه این کارپرداختم. اوبه پسرش‌حسین‌پاشا که درپاریس‌بود تلگراف کرد که من به کرادس[؟] نزدیک وین برای ملاقات خدیوسابق بروم‌تادر مهمانیی که‌آنجاداده می‌شودحاضرباشم. من درایستگاه وین‌ماندم‌واوسرابه‌وین بردو ملزم کرد که رسالهٔ جداگانه‌ای دربارهٔ خلافت بنویسم و مضمون آنرا هم به من املا کرد . چون بدستور اوآن رساله رانوشتم دستورداد که‌آنرا درپاریس‌مخفیانه چاپ کنم و به من گفت‌آنرا بدست سیمون یهودی‌الجزایری که درناپل‌نزد او بود بدهم تا به لباس مسلمانی‌درآمده‌آنرا به مکه ببرد ودرمیان حاجیان درروزعرفات منتشرسازد . وقتی که بخودآمدم دروسط راه‌پاریس‌دریافتم که این کارخطرناک وباعث‌تفرقهٔ مسلمین است وبنفع کسی است که درغربت سرگردان است و ذره‌ای ایمان ندارد و دین‌را دام‌اغراض‌خود کرده است . ولی می‌دانستم که من‌درغربت به او نیازمندم و چاره‌ای جز اطاعت ندارم . چون به پاریس رسیدم به سفارت عثمانی رفتم و امررا باطلاع آنجا رساندم تابلکه خلاص شوم[1]. من به نقولاکی افندی مصلحت گذار این‌مطلب راگفتم وخواستم که حقیقت را بدربار شاه اطلاع دهد . او و وابستهٔ نظامی سفارت ، ابراهیم افندی رائف ،گفتند که این رساله را بچاپ برسان و بگذارما آن را پس ازخروج ازمطبعه ضبط کنیم . تمام نسخه‌های چاپشده ومسوده راآنها ضبط کردند. [ترجمه بطورخلاصه] .سپس بژنورفتم وخدیو بمن‌ظنین‌شد ومستمری مراقطع کردند.سپس به لیوورن در ایتالیا رفتم‌و ماهانهٔ من

۱ــ پشت‌ورق دوم نوشته : ریاض پاشا به همهٔ وسایل زندگی‌من درمصرتعدی کرد .

که هزاروسیصد فرانک بودهزارفرانک شد . درین شهر که بودم سیدجمال‌الدین‌ـ
افغانی از هند به پاریس آمد و چون در مصرباهم دوست بودیم مکاتبه کردیم و
متفق‌شدیم که باید روزنامۀ عروة الوثقی رانشر کرد و اودرپاریس‌این‌روز نامه را
بیرون داد وازحقوق دین‌ودولت دفاع کرد ومردم را بنام امیرالمؤمنین به‌وحدت
اسلامی برانگیخت‌وهمین‌خود مایۀ کدورت‌خدیوسابق‌شد ودانست که من‌درین کار
دستی‌دارم . پس‌مرا به‌رم‌خواست(درسال گذشته) وملامتم کرد ودستورداد که‌درین
امرمداخله نکنم . دوباره به لیوورن برگشتم. حسین‌پاشای تونسی‌هم‌به من گفت
که مخالفت خدیوبرای تو ضرر دارد ، باید چیزی بنویسی که ازاو ضرر نزند ،
وگرنه‌ماهانۀتوراقطع‌می کندوخوبست که شمارۀ چهارم‌اتحادرادرپاریس نشردهی .
اوبامن به پاریس‌آمد . من‌هم به‌سید جمال‌الدین درآنجا گزارش دادم و او آنچه
ازین روزنامه چاپ شده بود ازمن گرفت تانشرنشود . خدیوسابق فهمید وبه ناپل
تلگراف کرد تا ماهانۀ مرا قطع کنند . حسین پاشای تونسی‌هم ازایتالیا گریخت .
دستورصادرشد که مرا ازفرانسه تبعید کنند . من به بروکسل‌رفتم . سیدجمال‌الدین
به من‌نوشته بود بهتراست به لندن‌بروی ودرروزنامه‌ها حقیقت‌را بنویسی‌ونیرنگی
که خدیوسابق بتوزده است نشان دهی . من‌اسماعیل افندی‌جودت را دیدم وگفتم
که من نسبت بدربار شاهانه اخلاص دارم و عریضه‌ای‌بآنجا نوشته‌ام تا ازمن
خشنود باشند . سپس‌به‌آقای بلنت برخوردم . دیدم که سیاست این است که باید
به‌دولت علیه خوشبین‌بود ودانستم که خدیو سابق از دست دولت انگلیس‌رهائی
ندارد وخدمت دولت بهتراست ازاتلاف وقت . سید جمال‌الدین‌هم این‌راپسندید و
گفت که درشرق بکاری بپردازو اوباحزب محافظه کاران لندن ارتباطی داشت و
من هم او را تقویت کردم . لرد چرچیل که هند رفته بود از هند برگشته و
سفارشهائی ازسید جمال‌الدین برای بعضی ازفرمانروایان‌هند باخود همراه برده بود
می‌دانست که سید جمال‌الدین در میان مسلمانان نفوذی‌آنجا دارد وهمین‌امرمایۀ
تقویت‌ارتباط سیدوحزب محافظه کارشده بود. آنهاسیاستی‌راکه گلادستون‌درسودان
و مصربکار می‌برد مشوش کردند و نیت‌بدی راکه نسبت به دولت علیه داشت
متزلزل‌ساختند.همین‌رادرپارلمان‌وروزنامه‌هابهانه ساختندوافکارعمومی‌رابه‌تقبیح
سیاست‌او گرایش‌دادند.دولت‌محافظه کارکه ساقط شد کابینۀجدیدبه‌سید جمال‌الدین
نامه نوشت واورا ازپاریس به لندن خواست . او جواب داد من به لندن نمی‌آیم

مگر آنکه برای مسلمانان سودی داشته باشد. آنها مأموری فرستادند وآن مأمور باسید حاضرشد و لرد چرچیل در آنروز او را دید. همچنین سالسبوری ووزرای انگلستان چندین بار باسید ملاقات کردند وتأخیری که من دراین مورد کردم برای آن بود که مطالب را بدربارعثمانی اطلاع بدهم. انگلیس‌ها از سید جمال‌الدین می‌پرسیدند که افکارمسلمانان هند وافغان دربارهٔ دولت روس چگونه است. سید بآنها گفت که کشورهای هند دردست مسلمانان بود، شما آنهارا گرفتید وایشان نسبت به شما کینه می‌ورزند و دوست می‌دارند کشورشان از دست شما بدست دیگران بیفتد، اگرچه‌این موضوع را آشکار نمی کنند. اما افغانها مردمی هستند زمخت وسخت وهمواره‌درپی‌خونخواهی هستندوآن خونهائی که میان شماوایشان ریخته‌شده‌است فراموش نمی کنند. امیر آنجا اگرچه درظاهر باشما است ولی‌نمی‌تواند ازرأی‌پیروان خودش سرباز زند. پس باید رابطه‌ای میان اینهاباشد و این جز رابطهٔ دینی نیست که مورد خوشنودی‌دولت علیه است‌واین‌امرجز بااتفاق شما باخلیفهٔ‌عثمانی میسرنمی‌شود. پس باید اوراراضی کنید واعلان کنید تاهندیها وافاغنه این‌مطلب را بدانند که شما باعثمانی‌هستید (درروزنامه بنویسید). دولت روس در سراسر هند جاسوسهای گوناگونی‌دارد که درهریک‌از کارهای شمامداخله می کنند. هرچه زودتر باید سلطان عثمانی را خوشنود کنید. به نظرمن باید مشیخهٔ اسلامیه درهند شعبه یا نماینده‌ای داشته باشند تامردم به یقین بدانند که شما بادولت علیه‌متحد هستید. این‌مطلب را بعضی از وزرا قبول کردند وسید هم به «سر» گفت که باید وزرای دیگررا هم قانع کنید که بدربار عثمانی این مطلب را اطلاع دهند و او درانتظاراین‌اقدام است. بااودرمسألهٔ مصرهم مذاکره شده است و وولف چندین بار پیش از سفرلندن بااو گفتگو کرد. سید بآنها گفت ناگزیر باید معین کنید که چه وقت ازمصر خارج می‌شوید، وگرنه هندیها و افاغنه باور نمی کنند که شمادربار عثمانی را راضی کرده‌اید. وزرا گفتند ما ازفرانسه می‌ترسیم چه اگر برویم آنها جانشین‌ما می‌شوند. پس باید ما تامدتی یک نوع حمایتی ازمصربکنیم. سید گفت همین خود دلیل خواهد شد تا فرانسه بگوید من از ترس ایتالیا از طرابلس باید حمایت کنم و کشوراطریش بگوید که من باید ازترس روس از متصرفات عثمانی حمایت کنم وهلم‌جرا، وشمادلیلی براین مطلب ندارید که می گوئید ما بایدازممالک متعلق به عثمانی‌درآسیا حمایت کنیم، زیراشما درمستملکات اروپائی‌عثمانی‌سهل-

انگاری می کنید و همین امر بزیان عثمانی وخود شماست و نمی‌توانید هند را نگاه بدارید. گذشته ازین، حمایت ازمصر موجب انقلاب سودان است وموجب آن می‌شود که مردم مصر هم بآنها ملحق شوند. شما دیدید که درمسألهٔ سودان چقدر رنج بردید، وای برآن روزی که این انقلاب بخارج سودان بکشد. آتش این جنبش را دهانه‌های توپ شما خاموش نمی کند وسلاحی درآن مؤثر نخواهد بود! تنها بنام سلطان خلیفه این جنبش‌ها خاموش می‌شود. روزی که مستر وولف او را دیدار کرد درین باره بااو گفتگوی بسیارداشت واوقانع شد که حمایت ضرورتی ندارد. سید جمال الدین بدربار شاهنشاهی عرضه کرد که انگلیس برای حفظ منافع خود در مقابل دشمن بدربار عثمانی نیاز دارد و چون تعهد کرده‌اند که دولت عثمانی را راضی بدارند دیگربرای دولت درخارج معارضی نخواهد بود واگر باانگلیس قرارگذارده شود که درموعد معین ازمصر بیرون بروند مسألهٔ سودان بنام اعلیحضرت خلیفه بی آنکه سلاحی بکار برود حل می‌شود. خودمن اگرخلیفه بپسندد این خدمت را انجام خواهم داد.

العبد ابراهیم مویلحی

(تصویر ۱۰۱ تا ۱۰۵)

۱۶۵- ابراهیم اللقانی ازبیروت مورخ ۱۵ فوریه ۱۸۸۳/۷ ربیع الثانی ۱۳۰۰ (در ۲ صفحه):

من خود را ناتوان می بینم وهر گاه بفکر مکاتبه می افتم ترسی درمن ایجاد می‌شود وچیزی جزناتوانی وسرگردانی حس نمی کنم، اگرچه آنرا دربرابر حلم و کرم سید خودم تخفیف می دهم وامیدوارم ازبی ادبی وگستاخی که در نامه نویسی مرتکب می‌شوم معذورم بداری.

[پس ازیک صفحه مدح سید] چون ماترا که بجای روح وزندگانی ماهستی ازدست دادیم خوعم خیعامه (نادان بدنام) وهیرع (مرد بد دل وسست) درانتظار فرصت بود تامارا متلاشی سازد. به خیانتی که بما کرده است اکتفا ننمود وپلیس (ضابط) را برما برگماشت که مواظب ما باشند وازماجدا نشوند. مردم را ازما رماندتاآنجا که ما ازمردم بیگانه شدیم. اگر به قهوه خانه‌ای می‌رفتیم، مردم از آنجابیرون می‌رفتند وبازارقهوه‌چی‌ها کساد می‌شد وکسی نمی‌دانست چرامردم ازآنجامی‌روند. من وسعید برای شوخی گاهی‌چنین کاری را می کردیم، ولی بعداً به قهوه‌چی‌ها رحم کردیم و نرفتیم. ما میان مردم مصر مانند سامری درمیان پیروان موسی بشمار آمدیم. روزنامه نگاران ومردم مصر که اتباع سید بشمارمی آمدند می‌خواستند

خود را تبرئه کنند. بجز صاحب روزنامهٔ الاهرام که هر گاه فرصتی می‌یافت از ما یاد می کرد، بخصوص هنگامی که انگلیسیها برمصر چیره شدند، او آشکار گفته بود آنچه درمصررخ داد ثمرهٔ تخمی است که جمال‌الدین وشاگردانش پاشیده‌اند. روزنامه های بیگانه دربارهٔ هیچکس بد نمی گویند. مخبر روزنامهٔ تیمس، گویا به گمان من پس از دیدار کردن از سید او را ستود، است، لیکن می‌خواست تفتیش کند و عیبی در او بیابد و نیافت و پشیمان شد. همین قدر گفت چشمانش برق می‌زده است و نمیدانم ازین عبارت چه میخواسته! شاید کور بوده و سید را بینا دانسته است!

از «جریدة الحکومة» یادی نمی کنم. کروفری کرد وسجعی گفت و خسته شد و خوابید. سایر جراید را مکلف کرد که این فضولات را بصورت خویش بمالند. جز «مرآة الشرق» که سرباز زد و شش ماه تعطیل شد. او وعده داده بود که مفاسد دولت علیه رابگوید، ولی‌ترجیح داد تعطیل شود و مفاسد را نگوید. وقتی دانستیم آنها چه کسانی هستند وچه می‌خواهند دربارهٔ ما اجرا کنند ماباشرافت‌و همت عالی و زیربار ظلم نرفتن و بدون تکیه بکسی و باك نداشتن و برای نیل به مقصود خود، ازهیچ خدعه‌ای فروگذارنکردیم، جزاینکه پس ازرفتن‌سید شکایتهائی در نظمیه از من کردند، همان کسانی که در مراة الشرق مفاسد آنها برملاشده بود. نخستین بار، هنگام رفتن‌سید، دنبال‌من آمدند ومن نزد مسیو «فجری» رفتم وقضیه رادرمیان نهادم. او گفت مترس، من ترا باکسی همراه می کنم که ترا بخوبی وخوشی بازگرداند، مبادا تو در جواب سست بیائی و یااینکه جز حقیقت چیزی بگوئی. من‌وقتی‌فهمیدم که این شکایتها ازآن اشخاص است خدا را شکر گفتم و بادو کلمه‌آن شکایات را رفع کردم. نظمیه درین زمینه به آرزوی خود نرسید. ماشش ماه دررنج و شکنج بودیم و راز مولای ما درین ششماه بطرز عجیبی آشکار گشت. گروهی‌ازمردم اسکندریه از خاندانهای «سرسق»، «قطه»، «زغیب» و «مخلع» که سخنان تو درآنها اثر کرده بود جمع شدند و خواستند ترابر گزینندوهمان‌راکه‌تومی گفتی‌بگویند. گروهی‌ازمسلمانان‌راباخود یار کردندو روزنامه‌ای نیم عربی و نیم فرانسوی تأسیس کردند وهدف سخنان سید را درآن می‌خواستندنشر کنند. درنخستین‌روز،این‌روزنامه شهرتی‌پیدا کرد که مشهورترین روزنامه‌های اروپا پس ازچندین سال‌بآن نرسیده‌بود، ولی تند رفتند، تابجائی که

روزنامه‌های عربی وفرانسوی محلی بسبب دشمنی و تملق به ریاض پاشا از این روزنامه بد گفتند و گمان کردند که این روزنامه کار شریف پاشا است. ولی او ایشان را قانع کرد و آن چند خاندان لایحهٔ اصلاحی تهیه کردند و توسط عده‌ای بمصر نزد خدیو فرستادند ودرخواستند که خدیو بآن عمل کند. ولی خدیو را خوش نیامد، اماچاره‌ای جزخاموشی وتحمل نداشت. آنها لایحه‌های دیگری غیرازین که می‌خواستند درمصراجراشودتدوین کردند ولی بدبختانه، ریاض پاشا که بازرس کل (ناظر النظار) بود چنین گمان کرد که مردم مصر شایستهٔ چنین آزادی نیستند. همین تنهاعیب او بود. اوناظرمطبوعات راکه درآن هنگام مردی ایتالیائی بود مکلف کرد تاجریدهٔ مزبور راتعطیل کند. این‌شخص از این کار استنکاف کرد وناظر مطبوعات (یاریاض پاشا) ناظرخارجی را مجبورکرد که بخلاف عادت معمول اقدام به تعطیل آن روزنامه نماید. آن گروه چاره‌ای جز این ندیدندکه مطلب رابادولت درمیان بگذارند ودولت به نفع ایشان حکم داد. پس‌خواستند روزنامه را دوباره منتشر کنند، ولی‌مسلمانانی‌که باآنها بودند پراکنده شده و نفاقی در میان ایشان افتاده بود. گفتند ما بمصریها می‌خواستیم خدمت کنیم، نه به‌خودمان. چه همهٔ ما رعیت دولت بیگانه‌ای هستیم ودرامان ازحکومت استبدادی مصر و بی‌نیاز از آزادی او. چون مصریان نمی‌خواهند درین‌خدمت شرکت کنند ماکاری نداریم. هنوزشش ماه نگذشته بودکه مابمقام بلندی رسیده بودیم وشیخ محمد عبده‌تحریر وقایع را در دست گرفته بود و برادران ما مانند شیخ عبدالکریم و سعدزغلول و سید وفا و شیخ داغر و شیخ محمد خلیل و نوری‌علی بیک بامحمد عبده مشارکت جستند. من دبیر دوم نظارت براشغال [مشاغل] بودم. خلاصه آنکه هیچیک از دوستان شما نبودکه بمقامی‌نرسد. مردم ازاین امر تعجب کردند و ما را جادوگر پنداشتند. همین باعث شدکه ازما می‌ترسیدند و بمااحترام می کردند، تابجائی‌که ما در خلوت ازین تغییر می‌خندیدیم. احترام ما بجائی رسیده بودکه هرگاه مادر مجلسی وارد می‌شدیم همه گوش می‌شدند و خاموش می‌ماندند واین ثمرهٔ تخمی[۶] بودکه استاد ماپاشیده بود. ما از این موفقیت مست نشدیم بلکه از «خررنبور» می‌پرهیزیدیم. اواول خودراازمامی‌دانست وهمین که‌دیدماپیش‌رفته‌ایم ازما برگشت ودست ازحمله بمابرنمی‌داشت، مگردرزمان وزارت ریاض که‌نفوذی نداشت ومهجورشده بود. حوادثی که اخیراً رخ داده موجب ترس بیشتری برای

شده است . در کاری وارد نمی‌شدیم و بآزادی خواهی میلی نداشتیم بلکه می‌دانستیم که کارگردانان ناتوانند و جاهل . در مصر جنبشی نمی‌شد مگر آنکه آنرا از آثار سید وشاگردانش می‌دانستند . خدا را شکرمی کنیم که او درین حوادث درمصر نبود . بعد کار بجائی رسید که خواستند در کارها تصفیه‌ای کنند و جوانان شایسته را بکار بگمارند و ما را برگزیدند . محمد عبده گذشته از تحریر وقایع بریاست مطبوعات شرقی (عربی و ترکی و غیره) رسید، اگرچه اوجز عربی زبانی نمی‌دانست . این بنده مفتش داخلی شدم و سعد زغلول معاون آن . کارما بالا گرفت، ولی همین برای مانزد دوستداران خدیو گناهی بود. گذشته ازین ماوبخصوص ابراهیم ازحد خود تجاوزنکردیم وبه هیچ حزبی نگرائیدیم و جز رای زنی و طرف مشورت شدن کاری نمی کردیم وجزپرهیز ازاسباب جنگ چیزی نمی‌خواستیم و می کوشیدیم وسوسه‌های « مستر مالت » کنسول انگلیس را دفع کنیم واورابطرف خود بیاوریم. مردم، جز گروه کمی، ازاینکه دستهٔ مابوزارت رسیده بود وحکومت شورائی‌شده‌بود خوشحال بودند، به سخن رانیهای ماسی آمدند وبیشتربه شاگردان سید اعتماد داشتند ، وزرا هم ما را برای سخن‌رانی می‌خواندند . شهرت ما زیاد شد و همین گناه دوم ما بود . پیروان خدیو ما را از گروه فرمان نابران بشمار آوردند . بادسیسهٔ « مالت » حوادثی رخ داد و وزارت ساقط شد . کاربجائی کشید که انگلیس ضربه‌ای بمصرزدکه هیچ آیینی آنرا تجویز نمی کرد و وحشی‌ها هم چنین ضربه‌ای را نیکونمی‌دانستند، چه رسد به متمدنین . بادسیسه‌های خدیوو سلطان پاشامصردرجنگی که درگرفت شکست‌خورد . دولت سران گروه راگرفت و گمان می کرد بااین کار به آرزوی خود می‌رسد وانگلستان درراه فتح مصرفدائی ومال‌خود رامجاناً صرف کرده است . ما ازجملهٔ زندانیان بودیم . قطع داشتیم که ما را خواهندکشت و فرزندان ما یتیم می‌شوند . انگلیس بدلخواه خود برتمام مصرمسلط شد وسلاحها راگرفت وخدیوخود سلامت ماند. بعدبه محاکمهٔ اسیران پرداختند . من پانزده ماه (الاچندروز) درزندان‌بودم واینک‌زندان رابرای‌مولای خودم وصف می کنم تااو که اکنون درفرانسه است اگر بخواهد بداندکه‌درآنجا چنین‌زندانی‌هست یا نه؟ حجره‌ای بودکه روزنی‌نداشت ، مگر سوراخ کوچکی در سقف باشبکهٔ آهنی‌تنگ . نورازآنجا نمی‌تابید مگر درآن وقت‌که آفتاب برآنجا می‌تابید . مرطوب بود و بدبو . دولحظه آنرا برای قضای حاجت باز می کردند ،

درصبح وعصر. حتی‌ماراندلخواه نمی گذاردند که قضای حاجت کنیم ، نمی گذاشتند چراغ روشن کنیم و سیگار بکشیم و کتاب وقرآن بخوانیم و چیزی بنویسیم و نمی گذاشتند روزنامه و کتابی بما برسد . حتی‌داشتن کاغذ و کبریت برای‌ماممنوع بود . بما توهین می کردند و به قتل تهدید می‌شدیم . نمی گذاشتند که دوستان وخانوادهٔ مانزد ما بیایند . اگرغذا و لباس برای ما می‌آوردند نمی گذاردند ما آورندگان را ببینیم وخودشان آنرا بما می‌رسانیدند وگاهی‌هم اشتباه می کردند . خودشان آنچه را می‌خواستند می‌خوردند و بقیه را پیش ما می‌انداختند ، کاسه می‌شکست ولباس‌ما آلوده می‌شد و غذا روی زمین می‌ریخت. آیا در اروپا چنین چیزی هست ؟ اگر کبریتی می‌خواستیم بیک لیرهٔ انگلیسی‌بما می‌فروختند. محمد افندی صدر یک دوات و یک قلم را به سیزده لیره خرید . انگلیسها بازرسانی راگمارده بودند که ازما درهفته سؤالاتی‌بکنند وشکایات ما رابشنوند . ماازترس توفیق باایشان چیزی نمی گفتیم . درزندان همدمی نداشتیم وهمیشه بفکرمحاکمهٔ آیندهٔ خود بودیم . می‌دانستیم که این محاکمه بضرر توفیق تمام می‌شود و مسؤولیت‌بگردن اوخواهد افتادوانگلیس باتأییدی که ازاومی کند رسوا می‌شود، خدیو باالرد دوفرین دراین‌زمینه مذاکراتی داشت . مسأله بصورت سیاسی درآمده بود نه قانونی . با موافقت عرابی و رفاقه مسأله را باین ترتیب حل کردند که ما را تبعید کنند . خدیو برأی خود برخی را رهاکرد وبرخی را تبعیدکرد. من وشیخ محمد عبده را به بیرون مصرتبعید کردند. من‌نه سال و شیخ محمد عبده ده سال‌درتوکروهی‌سودان‌بودیم. این کاردراثرجدالی بود که‌میان‌علامهٔ فیلسوف‌علی مبارك‌پاشا وشریف پاشا درگرفته بود. آن یکی‌می‌خواست (مبارك‌پاشا) باتبعیدما تصنیفات ما رابخود نسبت دهد وشریف‌پاشا بااینکه باماپیوندی‌نداشت‌می‌خواست ما را رهاکند . این نکته را هم بگویم که ایشان در زندان میان شاگردان شما وسران گروه یعنی‌عرابی‌وهفت نفردیگری که مستحق‌اعدام بشمارآمده بودند فرقی نگذاردند . پس‌ازحکم‌تبعید، گروه گروه ما را بهرجا که می‌خواستند می‌فرستادند. بگروه ما که رسید ما را بزندان اسکندریه فرستادند تانوبت کشتی برسد . من در زندان مردی‌ریش‌دراز عجمی‌را دیدم که بیماربنظر می‌آمد . اوبمن‌سلام کرد و من خیال کردم اورامی‌شناسم . یکباره دیدم که او ابوتراب است . ازپیدا کردن این آشنا خوشوقت شدم. سر گذشت خودراپس‌از دوری‌ازسید در کتابی کوچک نوشتم

وهمیشه در آرزوی دیداراوهستم. دراین کتابچه حوادثی را که پس ازدوری از سیدتاآغازحوادث اخیر(که آنرا عصیان نامیده‌اند)شرح‌داده‌ام‌ودرآغازآن مناقب وکارهای سید رانوشته‌ام وحوادث اخیر راجداگانه درکتاب بزرگی نگاشته‌ام .
درآن شبی که می‌خواستند ما را بگیرند دسته‌ای رابخانهٔ من و شیخ محمد عبده فرستادند و همهٔ اوراق ما را ضبط کردند . من نتوانستم چیزی از آن یادداشتها را بردارم و ماآنچه در خانه داشتیم فروختیم تابتوانیم درزندان زندگانی کنیم .
ما چون به بیروت رسیدیم دستوردادند ازآنجاهم بیرون برویم و درسرزمین‌دولت علیه نباشیم . ناگزیر ازباب عالی استرحام کردیم ، چنانکه ابوتراب تفصیل‌آنرا برای شما گفته است . اگرباب عالی در خواست مارا نپذیرد چه چاره‌ای خواهیم داشت وچه‌باید بکنیم؟ ماکه نمی‌توانیم به اروپا برویم وپولی‌نداریم که درآنجا زندگانی کنیم. ما ازشما جواب این سؤال را می‌خواهیم؟ ما همیشه در رنجیم و وبر سیداست که راه چاره رابمابگوید. امیدواریم که بخدمت اوبرسیم. بابوسیدن عتبهٔ او سخن را بپایان می‌رسانم . شیخ محمد عبده درین هنگام حاضر است و مرا مأمور پابوسی‌ودست بوسی کرده است . اگرسیدبخواهد توسط ابوتراب یابرای‌من نامه‌ای‌بنویسد باین عنوان باشد : سید عبدالقادر افندی قبانی مدیر جریدهٔ ثمرات الفنون ، بیروت.

(تصویر۱۰۶ تا۱۹۷)

۱۶۶- ایضاً ازو از بیروت مورخ ۲۷ فوریه ۱۸۸۳ (بانضمام امضای ابوتراب عارف افغانی) :
پیش‌ازین چهارنامه نوشته‌شد . یکی کوتاه ازخادم ابوتراب که بنام ادارهٔالبصیر ازراه پاریس‌فرستاده شد .
دومین‌نامه تفصیل سرگذشت خودش‌است که از راه لندن فرستاده است.
سومین نامه اعلام ارسال نامهٔ دوم است که درجوف نامهٔ اینجانب ابراهیم بوده است .
چهارم نامهٔ لقانی است که بپاریس فرستاده شده بنام البیصرو نامهٔ سوم جوف آن بوده است .
ابوتراب همیشه منتظردستور شماست . در دنبال آنست که بوسیلهٔ یکی از بانکها پولی‌برای شما بفرستد ، ولی‌می‌ترسد که شما را خوش‌نیاید ودیگرآنکه ازپاریس رفته باشید . زیرا ما درروزنامهٔ « الجوائب » بنقل‌ازروزنامه‌های پاریس‌خواندیم

که سید می‌خواهد به لندن برگردد ، هرچند تصور می کنیم که این حرف دروغ است . ازاین جهت از ارسال پول امتناع کردیم . ابوتراب گاهی فکرمی کند که به پاریس بیاید ولی بدون امر شما حرکت نمی کند ومنتظردستورهای شماست . ما دربیروت می‌مانیم ، دولت عثمانی دیگرامرنکرده است که مابیروت را ترک کنیم . به پادشاه عثمانی نوشته‌ایم که ماحاضریم نابود شویم واز کشورهای اسلامی بیرون نرویم ، آنها جواب نداده‌اند . خاموشی آنها دلالت برضای آنها به ماندن ما در اینجا دارد. وقتی که گفته بودند بایدماازبیروت خارج شویم مردم جمع شدند ونزد والی رفتند وازاین دستوراظهارنفرت کردند و از پیش والی بیرون نیامدند تاآنکه والی وعده داد که امردربارارا نسخ می کند . بیروتی‌ها همتی کردند . این همت را باهمت مصریان بسنج که درروز خروج توازمصر مردم بانهایت ترس از شورش عمومی پلیس بر گماشتند وجاسوسهائی در جاهائی که فرستادندتصورشورش می‌رفت، اما مصریها هیچ در فکر شورش نبودند بلکه ازته دل‌ترسیده بودند و می گریختند و حتی به دشمنی و تبری از سید تظاهر کردند . مصیبت بزرگتر برای آنها آن بود که فرانسویان ایشانرادرتحت انقیاد انگلیسی‌ها گذاردند.

(تصویر شماره ۱۱۸ تا ۱۲۱)

۱۶۷ - ایضاً ازو از بیروت مورخ ۱۳ مارس ۱۸۸۳ (بانضمام امضای ابوتراب عارف) :
پس ازذکر درجهٔ تأثیر سیددر روحیهٔ خود کاتب می گوید: نامهٔ اخیرشما به ابوتراب در مابسیارمؤثرواقع شدداست . درتمام وجودم جزدوستی واطاعت سید چیزی نیست . « فنحن جمالیون فی ای‌زمان و ای‌مکان...». بدگمانی شمانسبت به مادراثر گفته‌های شیخ محمد عبده است که به سمع شما رسیده. من می گویم این سعایت است ، چنانکه درحاشیهٔ نامهٔ پنج روزپیش ابوترابتذکردادم محمد عبده مورد احترام ریاض پاشا واقع شده ، بخصوص پس ازآنکه دانست که اویکی ازشاگردان شماست باواعتماد پیدا کرد وعبده بآن مغرورشد. ولی اوبهرحال دنبال حق می‌رفت ودنبال اغراض مردم نمی‌رفت. مردم تصورمی کردند که عبده بآنها آزار می دهد و حال آنکه عبده ازاین کارمبرا است . عبده ، بجای آنکه به سلیم نقاش که سیاست فرانسویان رادرتونس حمایت می کرد جواب بدهد، اورا درنامه‌های خود نصیحت می کرداما نقاش ازروش خوددست برنداشت ، تااینکه ریاض پاشا ازروزنامهٔ او بدش آمد وشیخ محمد عبده‌را ازعدم‌توجه به نقاش توبیخ کرد . اوهم رفت ونقاش را سرزنش نمود . نقاش تصور

می کرد که شیخ از طرف خود این پیغام راآورده است وباشیخ دشمن شد. بستانی هم درین دشمنی شریک نقاش بود واین هردو درحق من بدمی گفتندوافترامی زدند. گمانهای مردم در بارهٔ شیخ محمد عبده از روی کینه و حسد است . بهمین جهت برای شیخ دوستی باقی نمانده، مگر بعضی از پیروان شما. ادیب افندی وسعید بستانی دردشمنی باشیخ شاهکارها کردند . سعید بستانی درین اواخر بجای مهربانی باشیخ درشتی و وحشی گری بخرج می دهد . چه به مجلس تحقیق گزارشهائی داده که عبده سربازان را بر می انگیزد تا خدیو را بکشند . بدبختانه هنگامی که ابوتراب به مصر رسید ما درزندان بودیم . درآن زمان ابوتراب فقط سعید و امثال او را دیده بود ودل اورا ازعبده پر کرده بودند باامیداینکه سید ازعبده برگردد . من درین نامه بشما حقیقت را می گویم تاحق برادری خود رابه عبده اداکرده باشم . او از این نامه خبری ندارد مگر آنچه شما نوشته اید که در وفای مصریان شک دارید . امیدواریم نامهٔ توبرسد وحاکی بردلخوشی شما ازما باشد . من وعبده وابوتراب به دوست قدیم خود محمد بیک وهبی بهترین سلامها را می رسانیم ، وهمچنین به ابی نظاره. (ابراهیم - واناشاهد علی ذلک ابوتراب عارف).

(تصویر شماره ۱۲۴ تا ۱۲۵)

۱۶۸ - ایضاً ازو از بیروت مورخ ۱۶ مارس ۱۸۸۳ (بانضمام ذیلی کوتاه از ابوتراب عارف) : مکرر نامه می نویسیم و منتظر جواب نیستیم . ما از خدا چیزی جزسلامتی شما نمی خواهیم . در ۱۲ مارس نامه ای برای شما درلف نامهٔ ابوتراب فرستادیم . ازشیخ محمد عبده شنیدم که نامه ای برای شما نوشته است . امیدواریم ازمصریها دل خوش شده باشید. بزودی مختصری ازحال مردم بیروت وضدیت مسلمین ومسیحیان خواهم نوشت . درمیان این مردم شخص شایسته ای ندیدیم جز جوانی که هنوز به سن ۲۰ نرسیده، یعنی همان کسی که عبده درنامهٔ خود باو اشاره کرده است ومن عکس او را برای شما بزودی می فرستم . من وابوتراب دست شما را می بوسیم .

سید عبدالقادر افندی قبانی دست شما را می بوسد و سلام بسیارمی گوید - مقاله های خودرا برای ما بفرستید، والسلام ابوتراب عارف افغانی. مانتوانستیم آن شمارهٔ البصیر را که مقالهٔ «الشرق والشرقیین» شما درآنست بدست بیاوریم.

۱۶۹ - ایضاً ازو از بیروت [تاریخ تمبر پست خروجی ۲۸ ژانویه ۱۸۸٤ وروی پاکت نوشته‌است یوم خروج ۹ ۲ربیع (کذا)] :
تلگرافی امر کردید بامنشاوی بیک دوست باشیم . اگرشیخ محمد عبده اوراستایش کرده برای آنست که او حیوان بارکش خوبی است (هفت صفحه در تشریح رذائل منشاوی) .

۱۷۰ - ابوتراب الکابلی الملقب بعارف (بدون تاریخ وباامضای او، ولی به خط اونیست):
شبی روزنامهٔ اهرام می‌خواندم ودرصفحهٔ چهارم مقالهٔ بی‌اساس وفاسد ورکیکی دیدم که تمام آن بی‌بنیاد بود . وقتی مقاله راخواندم پی‌بردم باینکه نویسندهٔ آن گویا یک نفرقفقازی‌است که عمامه وردا دارد وخود را محمد نامیده وهرفضیلت وخوبی را نابودمی کند وخود را محیی‌الدین‌لقب داده‌است. ولی آشفتگی‌حال‌او ازین مقاله پیداست‌وحتی کسانی که پست‌وشقی‌هستند وآن‌مقاله‌راخواندند بقدر نویسندهٔ‌آن شقی نیستند . ازروزنامه نویسان امیدوارم که‌چنین‌نوشته‌ای‌را درروزنامهٔ خود درج‌نکنند.
ابوتراب کابلی‌ملقب بعارف .
(در ذیل ابوتراب خواهش‌کرده است که مقالهٔ فوق را در «معارف» چاپ بکنند) .

۱۷۱ - ادیب اسحق ازبیروت سورخ ۱۰ فوریه ۱۸۸۳ :
نمی‌دانم ازروزگاریا ازخود شما شکایت کنم که ما ا شما خبری نداریم یا بعضی ازدوستان راملامت کنم. من پس‌ازسفرسید فقط دو ماه در مصر بسربردم . سپس به پاریس رفتم وآنگاه بشام برگشتم ودرآنجا بیمارشدم . یک سال‌درشام ماندم و بعد به مصر رفتم وحوادثی را دیدم و بعد جلاء وطن کردم وبیرون آمدم و باسکندریه رفتم . پیش از«یوم‌التل‌الکبیر» وازآنجاهم بیرون‌آمدم. خداراشکر که البصیر بما مژده دادکه شما سالم به پاریس‌رسیدید . این روزها عده‌ای که ازکارشان برکنار شده‌اند وازمصر آمده‌اند پیش‌ماآمدند . ازآن جمله شیخ محمدعبده وابراهیم‌افندی وخادم‌شما ابوتراب. سبب تبعیدابوتراب‌راپرسیدم. گفته شد که اوپس‌ازآنکه بمصر رفت مدتی ماند تا آنکه «ابوالنظاره» رسید و درآن مقاله‌ای از سید بود . جناب خدیو شک کرد وجاسوسان را درپی او برگماشت و دستور دادکه او را بگیرند ، شریف پاشا می‌خواست اورا آزاد کند ونتوانست . اوراگرفتند وبراه‌آهن‌سپردند و باسکندریه رساندند و باوافور او را باسید ابراهیم و مصریان دیگر به بیروت

فرستادند. وقتی به بیروت رسید با ابراهیم پیش من آمد و قصه را به من گفت. روز دیگر هم آن دو را دیدم. بمن گفتند که پلیس ما و دیگر تبعید شدگان مصری را خواست. من با آنها به نظمیه رفتم. معلوم شد که باب عالی دستور داده است تا آنها که در فتنهٔ مصر دخالت داشته‌اند تا یک هفته از خاك عثمانی بیرون بروند. این امر برما سخت بود. خصوصاً برای محمد عبده که با اهل و عیال آمده است. بعضی از مسلمانان این شهر را واداشتم تا پیش والی بروند و شفاعت ایشان را بکنند بلکه آنها در بلاد اسلام بمانند و بآنها اجازهٔ اقامت دادند و آنها نزدیک به سی نفر بودند. ابوتراب منتظر فرمایش شماست. می‌خواهم نزد شما بیایم ولی چون زمستان است نمی‌توانم.

۱۷۲- ایضاً ازو از بیروت مورخ ۱۵ اذار ۱۸۸۳:

بعضی از رفقا در پاسخ دادن به نامه‌های امیران هند که دربارهٔ سید نامه نوشته‌اند اهمال می‌ورزند.

البصیر مقالهٔ اول «الشرق والشرقیین» را برای ما فرستاد. خواهش می‌کنیم بقیهٔ این مقاله را هرجا چاپ شده است برای ما بفرستید. من اخبار عمومی مصر را برای شما نمی‌نویسم زیرا شما زودتر ازما بآنها آگاه می‌شوید. اما دوستان:

۱) عبدالسلام بیک درخانهٔ خود سالم است.

۲) سلیم افندی نقاش با اجازهٔ دولت بمصر رفته است تا بکارهای خودش برسد و از بابت خسارات مطبعهٔ خود ازدولت طلبکار است.

۳) سعید بستانی دراثر شورش از خدمت معزول شد ودوباره گمارده شد.

٤) اما ابوتراب- من باو گفتم شما وعده داده‌اید که بزودی اورا بپاریس ببرید واو ازین موضوع خیلی خوشحال است.

(تصویر شمارهٔ ۱۲۶ و ۱۲۷)

۱۷۳- احمد عرابی خطاب به شیخ محمد عبده از کلمبو (سیلان) به پاریس مورخ ۱۲ محرم ۱۳۰۲:

به سید جمال‌الدین حسینی افغانی وارث علوم انبیا ومرسلین و[غیره وغیره] درخواست سلام دارد. تقاضای ارسال عروة الوثقی برای خود و محمود فهمی پاشا بوسیلهٔ خود کرده است ونرسیده. شمارهٔ دهم آن بما رسید ولی شماره‌های دیگر را نیافتیم. ما از اطلاعات سیاسی دربارهٔ ظلم اروپائیان به مشرق محرومیم. چند شماره از عروة‌الوثقی را توسط شیخ اسماعیل صاحب وسید شریف علوی از بندرعباس بدست آوردیم. درخواست اشتراك داریم.

۱۷۴ - احمد محمد بن علی از بندر بوشهر به طهران مورخ ۲۸ ربیع الثانی ۱۳۰٤ :

بجناب سید جمال الدین پس از سلام . آقای مقرب، میرزاعلی محمد خان نایب ـ الوزاره به من گزارش داد که شما به طهران رسیده‌اید . منتظر دستور و فرمایش شما هستیم .

بهمین نامه ورقهٔ دیگری منضم است، به شرح ذیل:

پوشیده نماند راجع به املاکی که مال‌ماست و اکنون دردست فرزندان ناصربن راشد شاهبندر حیدرآبادی ازاتباع انگلیس‌است وحاکمی که به بندرعباس بیایدباید مطیع ورثهٔ ناصرشاهبندر باشد ورضایت آنها درپایمال کردن حق‌ماست . حاکم هم ناگزیرباید امررا برامین‌السلطان مشتبه سازد واو را بامابدکند . من ازجنابعالی درخواست می‌کنم امین‌السلطان راازما دلخوش کنیدونامه بنویسیدوتلگراف کنید تا مابه‌طهران بیائیم و بقیهٔ عمردرخدمت ایشان باشیم. من‌منتظراین‌اجازهٔ تلگرافی و کتبی‌هستم . اما ازآقای اعتمادالسلطنه صنیع‌الدوله درخواست کردیم کاری کنند که جناب امین‌السلطان از ما راضی شود . اگر آقای امین‌السلطان راضی است باینکه ماحقوق‌خودمان رابناصرشاهبندروا گذار کنیم‌جنابعالی‌صاحب‌اختیارهستید . دراینجا خبری نیست که بشما اطلاع بدهیم. جناب ملک‌التجاردر۱۲ شهرجاری به بندرجاسک و عباسی ولنگه رفته است .

۱۷۵ - احمد منشاوی ازبیروت به پاریس‌مورخ ۱۸[؟] ۱۳۰۱ :

از نامهٔ محمد عبده معلوم شدکه شما بمن‌التفاوت دارید . امیدوارم آنچه‌ابوتراب دربارهٔ من‌می گوید گوش ندهید .

(رجوع شود به سند شمارهٔ ۱۶۹ مکتوب ابراهیم لقانی) .

۱۷۶ - اسماعیل‌جودت ازاستانبول به‌پاریس خطاب به سید مورخ سه شنبهٔ ٤ ۲مارس ۱۸۸۵ :

علت ننوشتن نامه سهل انگاری نیست . عریضه هائی که به سلطان بوسیلهٔ پست نوشتید به ترکی‌ترجمه کردند و باودادند . او از من دربارهٔ شما سؤال کرد ومن هم آنچه باید باو گفتم . کاربجائی کشیده است که برای احضارشما بآستانه یاباید مرا بفرستند (بی‌آنکه کسی بداند) یاحسین افندی شهبندر حیدرآباد راکه امین خلیفه است وچندین زبان می‌داند وطرفدار اتحاد اسلام است .

بزودی هرچه درین باره اتفاق افتد به شما اطلاع می‌دهم . کوشش کردیم که

ابراهیم بک مویلحی را عفو کنند و او را بخواهند. مخارج آمدن اورا فرستادم و منتظر او هستم ولی از ترس دسیسه‌های اسماعیل پاشا برضد اوبکسی نگوئید. صندوقی که فرستادید باکشتیهای مسازژری ماری تیم رسید، ظاهراً این صندوق محتوی کتابهائی بود که دربارهٔ شرق و مسائل شرق است.

۱۷۷- ایضاً ازو از استانبول به پاریس مورخ دوشنبه ۲۷ ابریل ۱۸۸۵ (پاکت به اسم Mr . Isaac است):

«نامهٔ مورخ ۱۶ جاری شما رسید. ما روز سه شنبهٔ گذشته به سرای یلدوز رفتیم و بوسیلهٔ سعادت لوحاج محمود افندی امین سلطان جواب را باو رساندیم و او برگشت. ما دربارهٔ افکارعالی شما و مصلحتی که درپیروی از شما هست ساعتی بحث کردیم. نتیجه این شد که من باشمامکاتبه کنم و شما درپاریس بمانیدتافرصتی بدست بیاید؛ چه آمدن شما الان شبههٔ سیاسی در بردارد. من ازشما این مطلب را که درنامهٔ شما بود می‌پرسم، نوشته‌اید آن مردی که درلندن هست فرصتی را که یک قرن بعد هم بدست نخواهدآمد از دست می‌دهد به گمان اینکه خوب کاری می کند، چون آن مرد دستور از اینجا می گیرد. بما بنویسید که آیا او برخلاف دستوررفتار می کند یادستورهائی که باو داده می‌شود موجب آنست که فرصت را از دست بدهد.

بازنوشته‌اید که وقت آن شده است که باحکومت افغان باید ارتباط پیدا کرد، مابشما گفتیم که خودتان می‌توانید باین هدف برسید نه دیگری. زیرا مناسبتهای زیادی شما باآنها دارید من جمله نسب شریف شما و جنسیت شما و نفوذ خویشان شما [قوة جاه اقاربکم] و شهرت اعمال شما در جهان اسلامی. ولی بما بگوئید که راه آن چیست؛ چه هردو دشمن می‌خواهند بما نزدیک شوندامـا سیاست افغان هم بظاهرمیان دوطرف مردداست. اینکه‌ما باافاغنه هم سوگند شویم‌وسیاست آنهابرما مجهول باشد و تمایل آنها را بیک طرف ندانیم صلاح نیست. حقیقت امر را درین زمینه بما بنویس که چه باید کرد. گفتند برادر ما ابراهیم بیک عفو شده است و اگربیاید به او کاری‌خواهند داد که لایق او باشد.»

(پسرش‌محمد بیک هم همین‌مطلب را باونوشته‌است).

(تصویرشمارهٔ ۱۲۸ تا ۱۲۹)

۱۷۸- ایضاً ازو خطاب به سید مورخ شنبه ۱۶ مایو ۱۸۸۵ وبه نشانی 23, Rue Vignon :

نامهٔ شما به مارسید وآنرا بوسیلهٔ کاتب سر به عتبهٔ اعلی رسانیدم وخوشوقت شد . به من گفت که بشما جواب بنویسم . . . من در ۲۶ آوریل گذشته بنام Isaac چنین نامه‌ای بشما نوشتم . از کاغذ شما برمی‌آید که آن نامه به شما نرسیده. نامه که برگشت ازپست می گیرم. ما درهمان تاریخ برای ابراهیم بیک نوشتیم که بیاید، ولی نیامد . همین موجب شبهه شده است. خوبست بگوئید که درآمدن تأخیر نکند. شاه مرا مأمور کرد که باشما مکاتبه کنم واز روش آن مرد که درلندن است سؤال کنم [تکرارمطالب مکتوب شمارهٔ قبل] . محمدبیک دست شمارا می بوسد .

۱۷۹ - ایضاً ازو از استانبول به لندن به نشانی وهبی بیک (خود نامه خطاب به سید ومورخ ۹ اکتوبر ۱۸۸۵ است) : روز شنبهٔ گذشته وولف از من پرسید که چه شخصی را نزد سید به لندن فرستاده‌اند؟ من گفتم تاکنون اطلاعی ندارم مگراینکه در بازگشت از لندن شنیدم که سلطان می‌خواهد کسی‌را به طرف شما (سید) به پاریس بفرستد، اما برای حفظ ارتباط سیاسی‌خود باانگلستان از این کار صرف نظر کرده است . چون حالا رابطهٔ شما باانگلستان خوب شده است ممکن است کسی را بفرستد، ولی من نمیدانم اسم آن شخص چیست و چه‌شخصی خواهد بود ...

۱۸۰ - ایضاً ازو ازاستانبول به اسم ونشانی‌وهبی‌بیک . (نامه خطاب‌به سید و مورخ ۲٤ اکتوبر ۱۸۸۵ است) : آنچه ابراهیم بیک در نامهٔ خود نوشته است که باشما همرأی است ماهم آنرامی‌دانیم . شمامطمئن‌باشید . من درمکتوب بعدی پس‌ازاینکه با«عطوفت‌لو» مستشار وزارت امورخارجه ملاقات کردم آنچه راکه گفت بشماخواهم‌نوشت .

۱۸۱ - امین‌المدنی ازلیدن مورخ ۲٦ غسطس ۱۸۸۳ به پاریس : دردعوت سید برای شرکت در انجمن مستشرقین درلیدن واظهاراینکه این انجمن مجمع علمی است وجنبهٔ دینی ندارد. نام چندتن ازمشاهیرمستشرقین راکه در آن انجمن شرکت میکرده‌اند ذکر کرده است . کارلو (ازمستشرقین) هم سلام می‌رساند ومی گوید مامشتاق دیدارهستیم].

۱۸۲ - ایضاً ازو ازلیدن مورخ ۲۱ سپتامبر ۱۸۸۳ به پاریس : مکتوب مورخ ۱۹ جاری رسید ... اینکه گفته‌اید که سخنان دانشمندان سلف دربارهٔ تعلیم دادن به مسیحیان و فروش کتب به آنها مختلف است نمیدانم این مطلب را درکدام کتاب دیده‌اید و چه کسی تحریم کرده وکه مباح دانسته است و به چه دلیل ؟ آقای کارلو به شما سلام میرساند . . . ده پانزده سال پیش در پاریس دانشمندی تونسی بنام شیخ محمد جزایری که نویسندهٔ روزنامهٔ برجیس بود بابعضی‌ازمشرقیها اختلاف‌داشت.

ازجمله مدعی بود که پوشیدن « برطینه » جایزست ورساله‌ای درین باره نشر کرد و تعلیم عربی‌را به نصاری جایز دانست و دلیلهای نقلی‌و قیاسی از مذهب‌مالکی آورد . شاید بعضی از کسانی که عربی می‌دانند مانند مسیوشفر نسخهٔ آنرا داشته باشند . . .

۱۸۳ - ایوب از مصرمورخ ۱۴ مارس ۱۲۷۸ باخطاب شیخ جمال‌الدین : آنروزی که شما رادر خانهٔ خود دیدم لذت بردم وآنرا همیشه به یاد می‌آوریم . . .طبیعت درافکارشما جوهر فلسفی غیرعادی ایجاد کرده است . محبت شما عمومی است و تبعیض قائل نمی‌شوید . این‌خاصیت کسانی‌است که عالم وفیلسوفند . قریحهٔ من عاجز از وصف شماست (پاکت این‌مکتوب شهری وبدون تمبرست) .

۱۸۴ - حمیدبن سلیمان جزری و محمد سعیدان (از سوسه) مورخ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۱ خطاب به سید درتقاضای اشتراك روزنامهٔ عروة‌الوثقی.

۱۸۵ - خلفی افندی مدیر مدرسهٔ سلطانی بیروت مورخ ۴ سپتامبر سال ۱۳۰۲ به لندن به‌نشانی 10, James Street , Buckingham Gate (این مکتوب روی صفحه‌ای است از مکتوبی از ابوتراب عارف افغانی بفارسی مورخ ۱۲ سپتامبر) . موضوع آن احوال پرسی‌است .

۱۸۶ - خلیل غانم (Ganeme) مدیر روزنامهٔ Débats ، کارت ویزیت خطاب به سید : لطف فرموده آقای دیولافوا را که مسیو رنان بمن‌معرفی کرده است بپذیرید . ایشان از سیاحان دوستدارمشرق وشیفتهٔ علم است.

۱۸۷ - رشید حبیب مطران از بیروت مورخ ۱۶ ایار ۱۸۸۴ : از انتشار عروة‌الوثقی خوشحالم و امیدوارم پیشرفت سیاسی‌داشته باشیم . احترامات مارا بپذیرید .

۱۸۸ - رشیدالدحداح از دینار Dinard (فرانسه) مورخ ۲۰ آذار ۱۸۸۴ به پاریس : شمارهٔ اول‌عروة‌الوثقی رسید . آنرا پسندیدم . عربی شما بسیارسلیس وخطاب شماملایم است واز وباء عجمی سالم است ودرمنشآت خود هدف خودراخوب بیان‌می کنید . من درهمین اواخر به فتوای دانشمندان جامع ازهر دربارهٔ مهدی سودانی مطالعه کردم ونامه‌ای به صاحب جوائب نوشتم ، اما اوآنرا نشرنکرد . اینک آنرابرای شما می‌فرستم که اگر بپسندید نشر کنید . آشکارا می گویم که درین مقاله نظر سیاسی ونظامی نداریم بلکه دربارهٔ مهدویت وبکار رفتن دین‌برای دنیا این رساله را نوشته‌ایم (مقاله بحثی‌است تاریخی در باب کسانی که از ابتدای اسلام تا سال

۱۵۲۸ ادعای مهدویت کرده‌اند و بیست و هشت نفرند).

۱۸۹- ایضاً ازو بدون تاریخ: چون عازم سفرم شب بمنزل من بیائید تا باهم صحبت کنیم.

۱۹۰- سالم بوحاجب از تونس مورخ ۷ جمادی الثانیه ۱۳۰۱: تشکر از اینکه او را مشترک عروة‌الوثقی کرده‌اند وتکریم نسبت به «شیخ سیدی جمال‌الدین الحسینی الافغانی».

۱۹۱- سلیم عنحوری، تلگراف ازپرت سعید مورخ اول فوریه ۱۸۷۹ به مصر (قاهره): بر گشتم [بعددو کلمهٔ ناخوانا]. در پشت این تلگراف یادداشتی ظاهراً بخط سید است و مضمون آن اینست: نه مانند حسن افندی فهمی شیخ الاسلام پیشین آستانه باش که دشمن وطنش اغناتیف سفیرروس را چشم راست و پسرخود حیدر را چشم خویش می‌دانست... آیا تو می‌توانی همه مردم جهان را نابینا سازی و مطالب باطلت را در نزد آنها حق وظلمت راعدل جلوهٔ بدهی...

۱۹۲- سلیم محمود خنجی از کلکته مورخ ۱۸ جمادی الاخرهٔ ۱۵/۱۳۰۱ آوریل ۱۸۸۴ به پاریس: درتعریف روزنامهٔ عروة‌الوثقی وتقاضای ارسال آن.

۱۹۳- عانا بلونت (Lady Anne Blunt) (انگلیسی) ازلندن به پاریس مورخ ۱۷ جولای ۱۸۸۴: آقای بلنت می گوید دریکی ازروزنامه های انگلیس نوشته شده مردی ازراه خرطوم می آید و مدعی است که ازطرف سلطان غرب، مهدی، فرستاده شده است. لباس مغربیان به تن دارد و عربی صحبت می کند و می گوید که مسلمانم و چهرهٔ اعراب رادارد. اما نه مسلمان است نه عرب و جاسوس انگلیسی است. من یقین دارم که جاسوس است. ناگزیر بشما اطلاع دادم. از قول من به کسی نگوئید. سلام مرا به دوست عزیزم شیخ محمد عبده برسانید. اگر او در روز دوم (۲۱ جولای) یاپیش از آن بیاید فایده ندارد. پس ازآن هم پارلمان خاتمه می‌یابد و رجال سیاست پراکنده می‌شوند.

۱۹۴- ایضاً ازوازلندن به پاریس مورخ ۵ ژانویه ۱۸۸۵: دوست ما امیرجمال‌الدین الحسینی، درین سال نو ۱۸۸۵ بشماتبریک می گویم.

۱۹۵- ایضاً ازو از لندن به پاریس مورخ ۲۰ مارس ۱۸۸۵: از طرف قرین خودم بشما خبر می‌دهم که دربارهٔ آنچه در پیش مذاکره کردیم و بعضی ازنوشته‌های دیگر گفتگو شده‌است. حکومت اعراض راقبول نکرد وقانع نشد. اماطبق نامهٔ اخیری که ازطرف گلادستون بما رسیده است ممکن است توافقی درمورد فرستادن کسی برای بردن نامه بخرطوم بشود و مهدی را ازتعلیمات ودستورهای ولسلی آگاه سازند. ولسلی هم باید

آنچه ازطرف مهدی باو گفته می‌شود به حکومت گزارش دهد . من درین باره جوابی نوشته‌ام و گفته‌های ایشانرا بشما خبر می‌دهم . گمان می کنم حکومت می‌خواهد دربارهٔ صلح گفتگوهائی بکند و میل دارد که کسی قصد او را نداند . اگر کسی را بخواهند بفرستند من باید اورا معین کنم و باشما مشورت خواهم کرد که ابراهیم یا عبده یا دیگری رابفرستیم .

(تصویر ۱۳۰)

۱۹۶- ایضاً ازو ازلندن به پاریس مورخ ۲۲ آوریل ۱۸۸۰ :
جواب وزرا این است که ایشان امتیازی میان مسألهٔ مصر و مسألهٔ سودان نمی‌گذاردند و آن را یکی می‌دانند . دشوار است که ایشان با بلنت مکاتبه بکنند . دستور دادند که درخواستی از آنها نشود و امان نامه‌ای هم از طرف هیچیک از گماشتگان مهدی خواسته نشود واگرهم چنین درخواستی بشود آنها هیچ پاسخی نخواهند داد . دوست ما درین امرچه باید کرد ؟

(تصویر ۱۳۲)

۱۹۷- ایضاً ازو از لندن به پاریس مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۰ :
دیروز در «کرابت» نامهٔ مورخ ۱۷ ژوئیه شمابما رسید . من ازآنجا تلگرافی برای شما فرستادم . امروز اینجا آمدم ونامهٔ مورخ ۱۸ شمارادریافتم . مابرای‌شمانامه‌ای ننوشتیم مگرآنکه می‌دانستیم برای‌شما فایده دارد . وقتی‌بیائید خواهیددانست که ما شمارا بیهوده نخواسته‌ایم .

۱۹۸- ایضاً ازوتلگراف از پاریس به لندن به نشانی 23, Rue Vignon ، مورخ ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۰ (داخل پاکت مکتوب شمارهٔ قبل قرار دارد) : آیا نامه‌ها رسیده است ؟ بی‌تابانه منتظریم که کی خواهید آمد .

۱۹۹- ایضاً ازو مورخ ۲۰ اکتوبر ۱۸۸۰ : دردعوت به ناهار.

۲۰۰- ایضاً ازو بدون پاکت مورخ ۱۰ اوت ۱۸۸۰ : پاسخ دوست شما ملکم خان رسید . می‌نویسد بسیار ازدیدار شما خوشحال می‌شود وخواسته که فردا شنبه ساعت ۱۱ به منزلش به نشانی 80 , Halland Park بروید ما ساعت هشت فردا ازینجاحرکت می کنیم‌ونزدیک ساعت ده‌به 10, James Street می‌رسیم.

(تصویر ۱۳۱)

۲۰۱- ایضاًازو ، کارت ویزیت ظاهر آدرپاریس (نشانی Hotel Romain در Rue Saint Roch) دعوت به ناهاربه هتل مذکور.

۲۰۲- عباس ، الداعی البابی المسجون فی عکا ، از عکا به مصر بدون تاریخ (تاریخ مهر پست اسکندریه ۲۷ آوریل ۱۸۷۹) :
مقالهٔ انتقادی شمارا که درجریدهٔ مصردرباب بعضی ازروزنامه های انگلیسی انتشار داده‌اید خواندم. جوابهای شمارا درست یافتم وبیان شمارا مبرهن دیدم. پس ازآن رساله‌ای از مدحت پاشا بدستم رسید که مؤید گفتار شما بود. لذا میل کردم که رسالهٔ مذکور را برای شما بفرستم (بامهری که سجع آن « یا صاحبی السجن ۱۲۷۳» است) .

(تصویر شماره ۱۳۳)

۲۰۳- السیدعبدالرزاق (امام الولایة) مورخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۰۲ :
درخواست ارسال عروة الوثقی ودرخاتمه سلام به شیخ محمد عبده بانضمام مقاله‌ای درباب علامات مؤمن ومنافق (مورخ ربیع الثانی ۱۳۰۲) .

۲۰۴- عبدالحسین (؟ ، امضا درست خوانده نمی‌شود) ازلیورنو (Livorno) درایتالیا به پاریس مورخ ۱۰ جمادی الثانیه ۱۳۰۱ :
چون عازم رم بودم جواب به تأخیر افتاد . آنجا آگاه شدم که یکی از بزرگان ایرانی آمده‌است که هدف شما را دارد. پیش ازنامه نوشتن به شماخواستم بدانم آنها چه می گویند . دیدم گاهی می کوشند و گاهی عقب می نشینند ، ولی من از کمک به ایشان دریغ نکردم . . . امیدوارم دراجابت دعوت شما بیش از یکی دو هفته تأخیر نکنم .

۲۰۵- ایضاً ازو ازفلورانس (ایتالیا) به پاریس مورخ ۲۲ رجب ۱۳۰۱ (لایقرأ است) .

۲۰۶- ایضاً ازو از همانجابه پاریس مورخ ۲۲ صفر ۱۳۰۲ : من بامشرکین مبارزه می کنم. اسماعیل پاشاست که درروزنامه‌ها برضد من وشما اقدام می کند . (دنباله لایقرأ است)

۲۰۷- ایضاً ازو از همانجا به پاریس مورخ ۲ ربیع الاول ۱۳۰۲ : برمطالب شمارهٔ دوم ژورنال پاریس اطلاع یافتم. شکی باقی نمی ماند که این فصول . . . (لایقرأ است) .

۲۰۸- ایضاً ازو ازهمانجا به پاریس مورخ ۲ ربیع الثانی ۱۳۰۲ (لایقرأ است) .

۲۰۹- ایضاً ازو از همانجا به پاریس مورخ جمادی الاولی ۱۳۰۲ (لایقرأ است) .

۲۱۰- ایضاً ازو از همانجا به پاریس مورخ جمادی الثانیه ۱۳۰۲ : بیست روزاست که ضعیف المزاجم ومعالجه می کنم . من تقلید ازفقها می کنم . . . (لایقرأ است) .

۲۱۱- عبدالله از چندن نگر (بنگاله) بدون تاریخ به پاریس : دراعلام وصول عروة الوثقی و تقاضای اشتراك .

۲۱۲- سید علوی بن سالم الکاف ، خطاب به شیخ محمد عبده از باندونغ (Bandoeng ، جاوه) به پاریس مورخ ۱۲ محرم ۱۳۰۲ : درخواست اشتراک عروة الوثقی.

۲۱۳- علی رفاعه مورخ ۱۰ ربیع الاول باخطاب « رئیس محترم جمال الدین » : درعذرخواهی مطلق (سه سطر) .

۲۱۴- شیخ عمر بن احمد الرشید ، کارت پستال از جاوه (Bandoeng) خطاب به شیخ محمد عبده به پاریس مورخ ۱۰ دسامبر ۱۸۸۴ : درخواست اشتراک عروة الوثقی .

۲۱۵- عمر بن صالح کاتب السلطان ، خطاب به سید مورخ ۵ شعبان ۱۲۹۹ (مقداری از نامه پاره شده) : درتمجید از سید وسلام به حاج عبدالعزیز علی عارف افندی وشیخ رضوان . امروزساعت ۹ ازعظیم آباد به مرادآباد می‌روم والی . . .

۲۱۶- «محمد» (محتمل است که محمد عبده باشد) ازتونس به پاریس مورخ ۲۴ دسامبر ۱۸۸۴ :
باآنکه هفده روز است که من در تونس هستم نامهٔ شما به تأخیر افتاده است . من دراینجا به علما وامرای تونس برخوردم وآنهارا شناختم و شما را بایشان شناساندم و گفتم عروه نام جریده‌ای نیست بلکه نام «جمعیتی» است که سید درحیدرآباد هند تأسیس کرد وشعبی دردیگرممالک دارد . اما هیچ شعبه ، شعبه دیگررا نمی‌شناسد و فقط رئیس ازآنها آگاه است. اینکه مامی‌خواهیم یک شعبه دراینجاتأسیس کنیم آنها پذیرفتند . من امروز کوشش می کنم که این جمعیت را تشکیل دهم . بیشتر اعضا ازدانشمندانند . یکی ازآنها شیخ ورستانی است و یکی شیخ ابوحاجب . من بزودی نام هم‌قسمان را بشما اطلاع می‌دهم . دوست دارم که کسی بنام آنهامطلع نشود . بآنها گفتم که کسی برنام ایشان جزشماومن وخدا مطلع نخواهد شد . ازپول خبری نیست. هردری زدم ثمری نداشت مگر اینکه زیاد تصریح کنم ومن این کار را دوست ندارم . دیروز قریب ده دانشمند که یکی از آنها شیخ سنوسی بود بخانهٔ من آمدند . شیخ سنوسی را بخلاف آنچه که اول بمن گفته‌اند دیدم . بزرگان علما مرا برای شام بخانه‌های خود خواندند ، همچنین سنوسی. آنها بامن خوش رفتاری کردند. من امیدوارم شمانامه‌ای بفرستید. اگرمایلید بعنوان «العربی بسیس» بنویسید که به من می‌رسد ، یابهمان عنوانی که من خودم نامه فرستادم. جمعیت وقتی تشکیل شد و من بشما اطلاع دادم شما دیگردرفرستادن نامه تأخیر نکنید ، چه جمعیت بنام شما تأسیس می‌شود . به گمان من پیشرفت می کنیم و ترسی دراینجا نیست . آنها غیرت دارند ودفاع می کنند ودرنهان ازجمعیت حمایت خواهند کرد . اگر بدانید

که چقدر مردم به من اقبال کرده‌اند خوشحال می‌شوید. آنها معتقدند که خزائنی در دست ماست واز غیب بماروزی می‌رسد. من ازهمین اعتقاد آنها بیشتر خوشحالم تااز خود مال. مبادا ترك نامه نگاری کنی ومقام مرا ازابراهیم بیک پائین ترقراردهی. نامه را روزپنجشنبه یا روز یک شنبه که روزپست تونس است بفرست.

محمد

همهٔ علما وامرائی که من دیده‌ام بتوسلام می‌رسانند ودست تورا می‌بوسند و عروه درنزد آنها همان منزلت «کتاب» را دارد وشما مقام بزرگی درپیش آنها دارید که مقام من درمقابل آن چیزی نیست. من بآنهانوید دادم که عروة پس ازباز گشت من منتشر می‌شود. تاکنون ایشان نمی‌دانستند که عروه برای همیشه تعطیل شده است. ابراهیم بیک اشتباه کرده. من بآنها گفتم که نامهٔ سید خواهد رسید و وقتی به «بکوش» برخوردم گفتم که سید به شما نامه خواهد نوشت، چنانکه در نامهٔ من نوید داده است.

۲۱۷- محمدبک (ناظرمعارف واوقاف) مورخ ۱۲ رجب ۱۲۹٦ (قاهره): دعوت به مجلس عمومی برای اختبار و امتحان شاگردان دارالعلوم.

۲۱۸- محمدالبکوش[1] مورخ ۲۰ جمادی‌الاخرهٔ ۲٦/۱۳۰۱ آوریل ۱۸۸٤: درستایش سید واظهار خوشحالی ازاینکه سید درمیدان سیاست ظاهرشده است.

۲۱۹- محمدعبده مورخ ٥ جمادی‌الاولی ۱۳۰۰:

از سوی تو به من حکمتی رسیده است که باآن دلها را منقلب می کنم وعقول را درمی‌یابم ودرخاطرهای مردم تصرف می کنم. تو به من قدرتی بخشیده‌ای. من ازتو سه روح دارم که اگر یکی از آنها در جهان حلول می کرد جماد انسان می‌شد. صورت ظاهر تودرقوهٔ خیالم تجلی کرد وحکمت تورا جلوه گرمی بینم. روح حکمت تو مردگان ما را زنده کرد و عقلهای ما را روشن ساخت. مابرای تو اعدادیم و تو واحدی، ما مخفی و توآشکار. عکس روی تو (فوتغرافی) را من قبلهٔ نمازم گذارده‌ام وآنرا ناظراعمال و کردارخود قرارداده‌ام وآنرا درهمهٔ حالات برخودم چیره می بینم وجنبشی نمی کنم وسخنی نمی گویم وبهدفی نمی‌رسم و ازمقصدی باز نمی گردم تا در عمل خود بااحکام روح تومطابق آیم. من درپی حکم آن ارواح

---

۱ ــ این شخص همان است که «محمد» درمکتوب خود (سند شمارهٔ ۲۱٦) ازونام می‌برد.

سه گانه رفتم تا بخیر برسم وسخن حق را بلند سازم وشوکت حکمت وسلطان فضیلت را نیروبخشم . من درین زمینه برای اجرای راههای سه گانه ابزار و آلتی بیش نیستم و ازخود اراده‌ای ندارم نامبادا چهارگانه شویم . قوای عالیهٔ من درنامه نگاری بتو از من دور شد ، چه معلول درعلت خود تأثیر نمی کند . نوشته های من درپیش توجزتضرع وزاری نیست وگمان نمی کنم که من درین نامه‌ها پوشیده‌ای را آشکاربسازم . بااین‌همه از غلق عبارت خود و مخالفتی که باقواعد بلاغت در آن هست طلب عفوسی کنم . شفیع من آنست که عقل من از دیدن تو ناتوان است واندیشهٔ من ازخشیت تودرتوفرونتواند رفت وچه‌شفیعی ازمهربانی‌تونسبت به ضعفا نیرومندتر است . در بارهٔ بلایائی که پس‌ازفراق شما بما رسید چیزی نمی گویم و ابراهیم افندی لقانی بشماخواهد گفت . دشمنان قلب دولتلو ریاض پاشا را ازتوو شاگردانت برگردانیدند ومراهم ازرفتن به شهرها درمدت چهارماه ممنوع کردند. نخستین بار که برریاض پاشارسیدم مطلب رابرای او کشف کردم ونزداوبمقامی‌رسیدم که همه برمن‌حسد بردند وحتی بسیاری ازدوستان تو. این امیرجزآنچه حکمت تو می‌خواست برزبان نمی‌آورد وگویا تو در زمانی که درهند بودی سعادت مصریها را می‌خواستی . من از کمک باین اشقیای پست : ادیب اسحاق ، سلیم نقاش ، سعید بوستانی ، هلباوی ، و مانند ایشان باز ننشستم و دل‌آنها را اصلاح کردم و نمی‌خواهم خیانتهای آنها را بشما بگویم . شما مسیحی‌ها را بهتر می‌شناسید واین‌جمله بابعضی ازمصریان ازیک طویله اند . شرح حال مارا ابراهیم افندی به شماگزارش‌داده است . عده‌ای از راهزنان پیامبرنما درآزادی‌خواهی‌راه ماراپیش گرفته‌اند وازنیروی شمشیر وناتوانی دولت سوء استفاده کرده‌اند وخودرا داعیان حق و حامیان قانون جلوه داده‌اند و حال آنکه پیامبران هرج و مرج و موشهای سد نظم‌اند . این اشخاص درآغاز نسبت به تو و شاگردانت تعصب سختی‌داشتند تاآنکه فسادبرایشان غلبه کرد. بدبختانه احمدعرابی نظیرآن‌بودصابی دربارهٔ ابوتغلب بن‌حمدان درهنگام‌جنگ عزالدوله پسرمعزالدوله وفراراوبیان کرده است . ماا کنون سه‌سال‌است که به حکم‌آن مرد شقی‌جاهل درشهربیروت هستیم، نه برای گناهی که مرتکب شده باشیم . اگرزنان وفرزندان ماباما نبودند مانخستین کسانی بودیم که بدنبال‌تو به‌پاریس‌می آمدیم. من‌هیچ ازآنچه درنامهٔ‌خود به‌ابوتراب ذکر کردی و به مصریان بدگفتی و از نویسندهٔ این‌نامه وابراهیم افندی نکوهش کردی مکدر نمی‌شوم. باقوت بیانی‌که داری باعث‌آن می‌شود که‌انسان دربارهٔ خود شک کند.

مصریان رابیوفاسی‌شماری ولی‌ما ازآن‌دسته نیستیم. من‌می‌دانم که‌سکوت من ازیقین من نمی کاهد. پس‌ازاین مطلب بازگردیم. ازشماخواهش‌می کنیم که درحق مادو مرحمت بفرمائید: یکی فرستادن جدیدترین‌عکس‌خود،چه من‌دوعکس ازتوداشتم و یکی‌را اعضاء نظمیه‌ازخانهٔ من‌هنگام رفتن بزندان باکتاب ماسون‌که بخط تو بود ازخانه‌ام ربودند. دیگری را سعد افندی‌زغلول که ازخواص‌شماست ازمن گرفت. مرحمت دوم‌آنکه مقالات ادبی و سیاسی خود راکه در جراید می‌نویسی برای ما بفرستی. چه‌ماچندین دفترآماده ساخته‌ایم که‌آنچه درروزنامه‌ها هست‌درآنجابنویسیم وآنچه درروزنامهٔ «نحله»آمده واولین مقالهٔ «البصیر»رادرآن‌دفترها قید کرده‌ایم. تاکنون مقالهٔ شرق‌وشرقیان‌رانیافته‌ایم. بعلاوه‌آنچه درروزنامهٔ مصر درسابق‌از مقالات شما درج شده برای مابفرستید. من بشمامژده می‌دهم که مسلمانان بیروت‌و فرمانروایان آنجا بخصوص سیدعبدالقادرافندی قبانی وخانواده‌اش که از خاندان اصیل‌هستند برغم صاحب «جوائب» وهمچنین حاج محیی‌الدین‌افندی حماده رئیس انجمن‌شهروحسن‌افندی بیهم که ازبزرگان ودانشمندان آزادیخواهان بیروت‌هستند ازما پذیرائی کردند. این شخص اخیرقسم خورده است که نمیرد تاآنکه شما را ببیند. امیرسیدعبدالقادرجزائری به پسرش‌دستورداد که مرادیدار کند. اوآمدمرا دید واین‌جمله همگی‌ازفضل شما است. از شما درخواست می کنم که سطری چند بخط خود برای من بنویسید. [در حاشیه]: ابوتراب غالباً باماست و نیازمندی او را برمی‌آوریم. سفارش کردن اوبادیب ضرورتی‌ندارد. محمد عبده

(تصویرشمارهٔ ۱۳۴ تا۱۳۷)

۲۲۰- ایضاً ازو مورخ ۸ شعبان ۱۳۰۰:

بزرگی‌من‌از بخت واتفاق‌و ازنزدیکی‌به شما است. به خدمت کردن به شماافتخار می کنم. پیش‌ازرسیدن نامه ازآنچه شما درروزنامهٔ «دبا» در ردمسیورنان نوشته وازاسلام‌دفاع کرده بودید مطلع‌شدم. ماگمان کردیم‌این کار ازبازیهای‌دینی‌است که آنرا مؤمنین می‌پسندند. ما حسن‌افندی را وادار کردیم آن دوشماره را برای ماترجمه کند. نوید دادیم که اصل‌عربی‌حاضرمی‌شودولزومی برای ترجمهٔ‌آن‌نیست. تو ازکسانی هستی که سردین را باشمشیر دین نمی‌بری. افسوس‌می‌خورم که در نامه‌ای که بمن و ابوتراب نوشته‌اید سخت از ابراهیم افندی سرزنش کرده‌اید. این کارجزدراثرسوء تبلیغ ابوتراب نیست. حال‌آنکه سیدابراهیم بهترین کمکهارا به ابوتراب کرده‌است. پیش‌ازآمدن‌مصطفی‌بیک بااومصاحبت داشت ودردرمان

اوپیش اطبا زحمتها کشید ولباس و کتاب ابراهیم نزد ابوتراب بود وخود ابوتراب بیشتر اوقات نزد ما بود . اما آنچه را که دربارهٔ ادیب افندی و کارخود وابوتراب نوشته‌ای شاید حکمتی دارد که ازعقل ما دوراست. بنظرمن اجتماع شما باابوتراب که شهوات حیوانی برعقلش غلبه دارد برای شمازیان بخش است . چیزی که بیشتر مراکدر کرد این است که ابوتراب وقتی می‌خواست برود وسلام شما را به ادیب برساند نامه را باو نشان داد و اوآنچه راکه در بارهٔ ابراهیم افندی نوشته بودید خواند و ابراهیم زیاد مکدرشد. ابوتراب درگزارشهائی که می‌دهد عجول است . آیا عجیب نیست آنچه ازمن بشما گفته بودپیش ازآن بود که اصلامرادیده‌باشید . زیرا من درحبس حکومت مصر بودم واواین اخبار را از محسن جزار شنیده بود . من ابوتراب را سه سال ندیدم وپس ازآنکه آن نامه را برای شما نوشت بملاقات من درزندان آمد و چیزی هم دربارهٔ شما از من نپرسید . امیدوارم کارهای ابوتراب برشما مخفی نماند .

ابراهیم افندی وعلی اللقانی وشیخ امین ابویوسف دمیاطی (که درحوادث مصر تبعید شده است) و شیخ احمد قبانی (فاضل بیروتی) وشیخ احمد عباس (از بزرگان و آزادیخواهان) بیروت وحسن افندی وهمه کسانی که تمایل به آزادی دارند دست شما را می بوسند.

(تصویر ۱۳۸ تا ۱۴۰)

۲۲۱- محمدبن عثمان سنوسی تونسی (جمعیة الاوقاف ، تونس) ازتونس به پاریس مورخ ۸ جمادی‌الثانیهٔ ۱۳۰۱ :

شکایت ازوضع سیاسی واجتماعی مسلمین وستایش ازعروة الوثقی.

۲۲۲- ایضا ازوخطاب به جمال الدین مورخ ۲ رجب ۱۳۰۱ : فتح باب مکاتبه با شما می کنم . مقاله‌ای اکنون برای شما می‌فرستم بشرط آنکه امضای آن محفوظ بماند . به محمد عبده سلام برسانید .

۲۲۳- محمدعلی وجعفرعلوی ازبندرعباس به پاریس مورخ ۱۴ ربیع الاول ۱۳۰۲ : دراعلام وصول عروة الوثقی .

۲۲۴- محمد مویلحی از استانبول به لندن به نشانی 293, Vauxhall Bridge Road خطاب به ابراهیم بیک (پدرش) مورخ ۴ سپتامبر ۱۸۸۵ :

امروز جودت افندی پیش من آمد و گفت من دربارهٔ پدرتو متحیرم . گفتم چرا؟ گفت کار من باینجا رسید و اطلاع یافتم آنچه که دربارهٔ تو امیدوار بودم و آنچه دربارهٔ او شده است مطلع شدم. من بمصر می روم و دولت هم بمن اجازه داد. من فردا بدربار می روم و ماهانهٔ عقب افتاده و کتابهایم را می گیرم . نمیدانم تو با من می آیی یا می مانی . گفتم من به پدرم می نویسم تاچه دستور دهد . او گفت اگر پدر تو به تو جواب نداد و تو سفر کردی من در هتلی می مانم و منتظر نظر او خواهم بود . من گفتم پدرم اهمال نمی کند و از قضایا مطلع است. امشب ازشما جوابی رسیده و باو اطلاع داده ای که از جوابی که به مستر بلنت فرستاده است مطلع هستی . چون شایسته است که آدم بااین افندی روش قپاندار را در پیش گیرد. یعنی اول باید قضایارا سنجید و سپس افت آنرا تعیین نمود . من گمان می کنم او درین دفعهٔ دوم به مسافرت می رود و می خواهد به شهرخودش برود ولی از مکائد دولت مطمئن نیست . پس به افندی بگو که اوسفر نکند، چه او ازاحوال مصر آگاه است. جواب برای من بفرست و مرا مأیوس مگذار. من پولی ندارم . برای تلگراف پول بفرست . باکی نیست که مولای استاد استعمال کند نفوذ فعلی خودش را که باانگلستان دارد . من سودی ندارد که درآستانه بمانم. سلام مرا باو و به محمد بیک برسان .من مشتاق دیدار او و برادرم خلیل هستم .

۲۲۵- ایضاً ازو خطاب به «وهبی» (پاکت) از استانبول به لندن مورخ ۱۹ سپتامبر ۱۸۸۵، خودنامه مورخ ۱۹ سپتامبر بامضای محمد مویلحی و باخطاب « سیدی وعزیزی» است:

خواهش می کنیم توسط اسماعیل جودت برای ماپول بفرست. ما بیچاره ایم. خوشوقتم که شما به پدرم دستور داده اید که مرا بسوی شما بفرستد . پدرم از شما می خواهد که به ویکتوریا استیشن بروید و روزنامهٔ سن جیمس گازت را از روزی که او از لندن آمده است تاامروز بخرید وبعنوان اسماعیل جودت آنها را برای ما بفرستید . سلام مرا به نبیه شرق (سیدسلامونی) برسان.

درذیل نامه اسماعیل جودت نوشته است : «من مشتاق دیدار شما هستم» .

۲۲۶- محمود سامی از کلمبو(ظاهراً) مورخ ۲۷ اوت ۱۸۸۵ ، روی پاکت نوشته : «ابراهیم مولهٔ بیک ، لندن» :

درفکر شما بودم که نامهٔ مورخ اوت ۱۸۸۵ صبح امروز به من رسید . ازسلامتی مستر بلنت وخانم ایشان (لیدی آنابلنت) وسلامتی شما خوشحال شدم . ازمن خواسته اید

که نامه‌ای به مشارالیه بنویسم ، ولی من باپست پیش آنچه اکنون درخواست کرده‌اید فرستادم . من از مخلصان او هستم زیرا او درراه نجات من می کوشد . آنروز که اوازسیلان به هند سفرمی کرد بااوبودم. اراجیفی دربارهٔ اوشنیده‌ام که باورنمی کنم . به برادرمان محمد وهبی‌سلام می‌رسانم . درین پست هم نامه‌ای به بلنت نوشتم .

خبرهای خصوصی رابما برسان و بنویس آیا بازگشت بهترست یاآنکه این حرفها حرفهای بیهوده‌ای بیش نیست .

۲۲۷ـ سید نصرت علی‌خان دهلوی مدیر نصرت الاخبار چاپ دهلی ، مهرپست بمبئی مورخ ۲۴ ژوئن ۱۸۸۴ خطاب به سید جمال‌الدین :

خبرشما ازاطراف وجهات بمن رسیده. امیدوارم ما وشما رسم دوستی درپیش گیریم تاوقتی که بملاقات یکدیگر برسیم . بنابرین من کتابهای خودم را موسوم به : تنقیح‌البیان فی‌رد تفسیر القرآن لسید احمدالدهری و دیگر کتاب معلم چهل زبان رابرای شما می‌فرستم .

۲۲۸ـ نقولاحجی (ججی؟) « رئیس‌محفل لبنان» ازبیروت به مصر(قاهره) مورخ ۹ تموز عربی ۷۹ (روی‌پاکت مهراسکندریه مورخ ۲۵ ژوئیه ۱۸۷۹ رادارد) : یکی‌ازبرادران محفل بیروت طلبی‌ازشخصی‌داشته و خواسته‌است که سید دروصول‌آن بدو کمک کند .

مکتوبهائی که نام کاتبان آنها شناخته نیست

۲۲۹ـ امضاء لایقرأ ، ظاهراً «ابراهیم» (بقیهٔ اسمش‌بکلی‌خوانده نمی‌شود) مورخ ۲۸ صفر ۱۲۸۷ خطاب به سید :

بهترین‌چیزی که قلم‌می‌نویسد نامهٔ دوستان است. آتش‌شوق‌خود رابانامه خاموش می کنم. شما مرا فراموش کردید ونامه‌ای ننوشتید و پرسشی‌نکردید واین خلاف روش‌شماست. جزء اول‌رحلهٔ ابن‌بطوطه راخواندم. دومین آنرا بوسیلهٔ‌سیدابراهیم افندی قزازی بفرستید . سلام مرا به سیدابراهیم برسانید .

۲۳۰ـ امضاء لایقرأ، ظاهراً«حلمی» خطاب به محمد عبده ومحمد افندی‌شوباشی به نشانی شوباشی 16, Rue de Sèze (پاریس) مورخ ۲۸ ژانویه ۱۸۸۴ :

جواب شمارسیدولی‌رفتن‌شمابه‌پاریس بخواست‌مانبوده‌است، بلکه خودتان‌این قصدرا داشته‌اید . طبق اوراق و تلگرافی که شوباشی بمن نشان داده است شما را بآنجا

خواسته‌اند. ازمن پرسیده بود گفتم که پارلمان تامدتی باز نمی‌شود و اعضای حزب آزادیخواه هم درلندن پراکنده‌اند لذاسفرشمافایده‌ای ندارد. گفت ما اگر پیش‌از پارلمان برویم روزنامه‌هاافکارعمومی را آماده می‌سازند. من گفتم که درروزنامه‌ها فایده‌ای نیست، چه مسألهٔ مصر از دست روزنامه‌ها بیرون رفته و بدست اربابان سیاست دولت افتاده است. چون دیدم تصمیم به سفردارد ونمی‌توانم اورامنع کنم وازمن کمک خواسته است مبلغی باوکمک کردم. بدانید که ما نمی‌خواستیم در امورشما مداخله کنیم. ازجیمس ومحمد بیک بپرسید. آنها دخالتی در امور کلی‌ما ندارند. ماوقتی که باشماها نخواستیم همکاری کنیم بااین اشخاص هم همکاری نمی‌کنیم. تعجب من درین است که شما مصلحت شخصی رابرمصلحت وطن‌خود که می‌خواهیدآنرانجات دهید ترجیح داده‌اید. حق آن است که مراگره کارخود بشمارنیاورید. خوبست که مصلحت کشورخودرا برمصلحت شخصی ترجیح دهید.

۲۳۱ـ بامضای «غ» مورخ ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۰۱ خطاب به استاد کامل. پاکت خطاب به محمد عبده به پاریس‌است، بدون تمبروآدرس‌خط فرنگی. روی پاکت نوشته‌است «این اولین نامه‌ای‌است که بدرخواست تو بتومی‌نویسم ودیگرنخواهم نوشت، هرچند تو بخواهی!»:

حال من‌خوب‌است. من‌سالم هستم. روزاول‌شهرجاری خدا بمادختری داد ومااورا فاطمه نامیدیم. [دنباله دربارهٔ این‌دخترو پسرعبده واطلاعات خانوادگی کاتب]. من عهد را فراموش نمی‌کنم و میثاق رانگاه می‌دارم و وجدانم شهادت می‌دهد که توهمانی که خود وصف کرده‌ای.

۲۳۲ـ امضای لایقرأ خطاب به شیخ‌جمال‌الدین‌افغانی ازاسکندریه به مصربدون تمبر مورخ ۲۹ ایار ۱۶/۷۷ جمادی‌الاولی ۱۲۹٤ و روی پاکت نوشته «عن‌ید اسحق افندی ادیب»: من‌قلم دردست گرفتم تااحساساتی که دربارهٔ شمادارم بنویسم‌ونتوانستم. حامل این‌نامه ادیب افندی بوده. مقداری درمعرفی این شخص اخیراست که از ادباو نویسندگان بوده و اندروماك را بنظم و نثردرآورده است.

۲۳۳ـ امضای لایقرأ بامهراسم «محمدعلی» مورخ ۲۳ . . . ۹۵ خطاب‌به فتوت‌لوافندی‌مأمورضبط: بعد التحریر به حضرت‌شما، دربارهٔ اعزام حسین افندی وکیل زوجش و دائی او عبدالواحد ساکنین‌محلهٔ جیزه تابحال‌آنها نیامده‌اند وباید بیایند. تأکیدکنیدفردا صبح آنها حاضرشوند وتأخیرنکنند.

۲۳۴- بدون امضاء وبدون تاریخ وبامداد کوپیه نوشته شده است :
عزیزمن، باختصار می‌نویسم. چون مشغول نوشتن وفرستادن روزنامهٔ خود هستم که فردا صبح بدست شما می‌رسد. من باهمسرم آمادهٔ سفر به سویس‌هستم . کاغذی بمن‌رسیده و خوشوقت شدم . می گویم ای فرزندان مشرق وای دوستداران علوم وفنون مرا درستایش‌حبیب (آنتون) ملامت نکید . چون این مطلب راکه نوشتم باجمال‌الدین‌مشورت کردم . اوبمن گفته‌است که بشما چه جوابی بدهم واین جواب شما رامسرورمی کند . اما درخصوص‌هموطنان تو عبارتی که گفتم این سرزنش از باب مزاج است. قیمت قاموس‌را برای من بنویس . ازوهبی‌وجمال‌محبت مرانسبت بخودت بپرس .

سوم- مکتوبات ترکی

۲۳۵- اغوب (مهر) ناظر خزانهٔ خاصهٔ شاهانه بطور محرمانه از استانبول به لندن خطاب به ابراهیم بیک مویلحی‌مورخ ۲۸ شباط (فوریه) ۱۳۰۰ (ورود به لندن ۱۸ مارس ۱۸۸۵) : یک قطعه چک بالغ برپنجاه‌لیرهٔ انگلیسی که شعبه بانک عثمانی‌درلندن می‌پردازدمربوط به شما لفاً ارسال‌شد. ارادهٔ باب عالی‌آنست که باوصول این‌پنجاه لیره فوراًحرکت کنید واین‌موضوع کاملا محرمانه است. . . .

۲۳۶- سیدحسن (مهر) ابتدای نامه پاره‌شده است و نام مخاطب معلوم نیست . مورخ ۷ شباط ۱۲۸۶ (غرهٔ ذی‌الحجهٔ ۱۲۸۷) : سید جمال‌الدین که از اعضای سابق مجلس معارف عمومی و ازمردم افغانستان است چون بنابرامر شاهانه منعزل شده است می‌خواهد به حج برود وسیاحتی کند. بنابرین قصد عزیمت به آن حدود را دارد. مومی‌الیه شایان التفات است ودرایت وکمال‌خود را ظاهرخواهد ساخت . درحق او ازهیچ چیز دریغ نباید کرد . پس از ورود باید به حضورامیرمشرف شود و در حق او مساعدت کنند . تمنای مخصوص‌آنکه اورا ممنون ومسرورسازید .

۲۳۷- ریاض، بدون تاریخ باخطاب «مولانای معظم»: بواسطهٔ تغیرهواو کسالت مزاج چندروزی است که منحرف المزاج شده‌ام وبناچار گوشه گرفته‌ام وبدینوسیله به عرض تشکر مبادرت‌می‌ورزد.

۲۳۸- علی‌شفقتی‌خطاب به سید از رم به پاریس مورخ ۱۸ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۱ (مهرپاکت ۱۴

آوریل ۱۸۸٤) : فقط شمارهٔ چهارم عروة الوثقی را دیده‌ام . دیگرشماره‌های آن نیز قطعاً بهمین طرز است . بهمین جهت عاجزانه تبریک میگویم . علت عدم مخابره را پس از آنکه هشت تا ده روز دیگرخدمت رسیدم به عرض خواهم رسانیدوامید عفو خواهم داشت .

۲۳۹- ایضاً ازو خطاب به سید ازلندن به پاریس مورخ ١٤ مه ۱۸۸٤ : ازموقعی که به‌لندن آمده‌ام ملاحظهٔ آنکه هرروزه قصدآمدن به پاریس راداشته‌ام نامه‌ای ننوشته‌ام . علت تأخیر درحرکت احوال بحرانی اینجاست زیرا درانتظار نتیجه‌ای هستم. تاچند روزدیگربه پاریس حرکت می کنم شمارا خواهم دید.

۲۴۰- ایضاً ازو کارت ویزیت برای خدا حافظی در موقعی که از پاریس به لندن میرفته : عصر امروزبه لندن حرکت می کنم.

۲۴۱- محمدنورالدین (مهر) مورخ ۲۰/؟/۹۱ ازمکه : لایقرأست وازفحوای آن برمی‌آید که‌فقط دراظهار خلوص وعرض ارادت وسلام است .

چهارم - نامه‌های اروپائی وکارتهای ویزیت

الف - نامه‌های معشوقهٔ سید

۲۴۲- مکتوب فرانسه بامضای Kathi[۱] مورخ ۲۲ ژوئیهٔ ۱۸۵۵ از پاریس به لندن خطاب به سید به نشانی :

Sir Willfrid Blunt

10, James Str.

Buckingham Gate

(تصویرهای ۱۴۱ تا۱۴۴)

این نامه بانضمام دوعکس ازهمان زن است که یکی دروین ودیگری در فرانکفورت گرفته شده‌است.

(تصویرهای ۱۴۵ و۱۴۶)

۱- روی‌دوپاکتی که ازین نامه‌ها باقی‌مانده است فرستنده نام‌خانوادگی‌خود را مادام Dreesen نوشته است . این زن سید را درنامه‌های خود Din و Mon cher Din خطاب می کند و از مطالب آنها برمی‌آید که معشوقهٔ سید بوده است .

۲۴۳- ایضاً ازو ازپاریس به لندن مورخ ۲سپتامبر۱۸۸۵.

۲۴۴- ایضاً ازو ازلندن به بوشهر مورخ ٤ژوئیه ۱۸۸٦ توسط حاج محمد رحیم صفر.

۲۴۵- ایضاً ازو ازلندن به بوشهرمورخ ۱۱ژوئیه ۱۸۸٦ توسط حاج محمد رحیم صفر[1].

ب - نامه‌های دیگران

۲۴۶- تلگرام بزبان فرانسه‌ازپاریس،مورخ ۷ دسامبر۱۸۸۳ ازطرف Henri Rochefort روزنامه نویس ومرد سیاسی فرانسوی درخصوص ارسال دنبالهٔ مطلب راجع به مهدی. . .

۲۴۷- مکتوب محرمانه بزبان فرانسه ازقاهره(بانشانی Chepherds) خطاب به Emile Rochet مورخ ۱۸ دسامبر۱۸۸۳ محتوی براطلاعاتی درخصوص اوضاع سیاسی ومالی ونظامی مصر وفعالیتهای مصریان وحوادث سودان و مهدی (بامضای لایقرأ) .

۲۴۸- ایضاً مکتوب فرانسه از اسوان مورخ ۷ فوریه ۱۸۸٤ خطاب به E. Rochet (پاکت) درباب اوضاع سیاسی مصرواعراب .

۲۴۹- تلگرام از Pera به لندن مورخ ۱۷ سپتامبر ۱۸۸۵ باعبارت Bonne augure (ظاهراً از معشوقه است).

۲۵۰- تلگرام از پاریس به لندن مورخ ٤ ۲سپتامبر۱۸۸۵ به مضمون « امروز پنجشنبه بااولین ترن به لندن حرکت می کنم » (ظاهراً ازمعشوقه است) .

۲۵۱- نامهٔ بدون تاریخ و بدون امضا(ممکن است مکتوب ناتمامی باشد) . از مطالب آن برمی‌آید که از خود سید است (یعنی دیگری از زبان او به فرانسه تحریر کرده است) . درآن اشاره ازشش‌سال توقف در مصرشده است وحاوی اطلاعاتی درباب حوادث سودان و مهدی وآشنایی بااوست .

۲۵۲- کارت ویزیت F. H. Jeanmaire مبنی براعلام‌وقت ملاقات باویکتورهو گو.

(تصویر شماره۱۴۷و۱۴۸)

۲۵۳- مقاله به فرانسه درباب مهدی وسقوط خرطوم بدست سودانیها (سه‌ورق) .

---

۱ - این دونامهٔ اخیر که برای سید به بوشهر ارسال‌شده بوده است سربسته بود ومعلوم می‌شود سید آنهارا اصلا بازنکرده بوده است .

ج- کارتهای ویزیت

۲۵۴- Ahmed Riza Bey (احمدرضا بیک محصل مدرسهٔ اگرونومیک)

۲۵۵- Ali Chefkaty (علی شفقتی)

۲۵۶- Baird, Alexander

۲۵۷- Bargigli(Mme de-)

۲۵۸- Béghian, Haïgazn (محصل مدرسهٔ اگرونومیک)

۲۵۹- Billing (Le Baron de-)(شارژدافر فرانسه)

۲۶۰- Blunt, Lady Ann Isabella

۲۶۱- Campbell, George

۲۶۲- Cattauie, Elie M. (الی قطاوی)

۲۶۳- Cygne(Le-), Emile

۲۶۴- Davids, B. A. (University Calcutta)

۲۶۵- Deloncle, Engène

۲۶۶- Deloncle, François

۲۶۷- Dieulafoy ,Marcel

۲۶۸- Ditson, G. Leighton

۲۶۹- Dulac, Hippolyte

۲۷۰- Faris, Selim (سلیم فارس)

۲۷۱- Gabet, G.

۲۷۲- Ganem, J. (Débat جلیل غانم ، مدیر)

۲۷۳- Ghantuz Cubbe, Le Marquis Antoine de-

۲۷۴- Giacometti, G.

۲۷۵- d'Hanens, Eugène

۲۷۶- Hani, Nassralla (نصرالله حانی- بیروت)

۲۷۷- Kazimirski, A. de Biberstein

۲۷۸- Kouri, Nooman (نعمان خوری)

۲۷۹- Libmond - Sindek

۲۸۰- Lurion, Faust

۲۸۱- Malvin, Mme
23, Rue Vignon, Paris (Appartements et Chambres Meublés)
[نشانی منزل اول سید در پاریس]

۲۸۲- Michalla, Selim (سلیم مخلع)

۲۸۳- Morsier, Mme E. de-

۲۸۴- Negrier, Mme.

۲۸۵- Saint John-Brenon, Edward

۲۸۶- Sauaya, Dionisio

۲۸۷- Sciaguri, Ibrahim (Alessandria)

۲۸۸- Schamcham, S. (Paris)

۲۸۹- Snow, Colonel Bereg

۲۹۰- Sursock, Georges D.

۲۹۱- Tabet, Paola (Roma)

۲۹۲- Thomas, N. (نقولا توما محرر جريدة مرآة الشرق ومدير سياستها)

۲۹۳- Thurman, Dr. Renaud

۲۹۴- Wacayama, G. (مهندس نیروی دریائی ژاپن عضو هیأت مأمور اروپا)

ح - مدارك مختلف

۲۹۵- تذكرهٔ مرور از باش شهبندريهٔ دولت عليهٔ ايران در مصر بشمارهٔ ۱۵۹ مورخ شنبهٔ ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۲۸۸ برای مسافرت به استانبول .

(تصویر ۱۴۹)

۲۹۶- تذكرهٔ مرور از قنسولگری ايران در وين بشمارهٔ ۳۲۵ مورخ ۱۸۸۹ برای مسافرت به روسیه .

(تصویر ۱۵۰ تا ۱۵۳)

۲۹۷- عكس نیمتنه ازسید .

(تصویر ۱۵۴)

۲۹۸- عكس نشسته ازسید(این عكس تا كنون دیده‌نشده‌است) .

(تصویر ۱۵۵)

۲۹۹- عكس نشسته كه درطهران انداخته شده (دو نسخه)، روی‌یكی ازآنها بخط حاج‌محمد حسن امين الضرب (ظاهراً) نوشته‌شده: « عين الانسان و انسان‌العين سيدنا ومولانا حاج‌سيد جمال‌الدين الحسينی اطال‌الله بقائه ۱۳۰۳» .

(تصویر ۱۵۷)

۳۰۰- عكس نشسته كه درطهران انداخته شده .

(تصویر ۱۵۶)

۳۰۱- مكتوب بانك Anglo - Eyptian Banking Co. مورخ ۷ اوت ۱۸۸۳ در پاريس : بنابردستور . . . بیروت از بابت حساب عارف ۲۵۰۳ فرانك ارسال‌شد .

۳۰۲- صورت كتب مورخ اول‌شهررمضان ۱۳۰۳ (ظاهراً از بوشهر)راجع به شش‌صندوق كتاب كه به طهران حمل‌شده :

صندوق اول ۹۵ جلد ، صندوق دوم ۱٤٠ جلد ، صندوق سوم ٦٤ جلد ، صندوق چهارم ۱۱۱ جلد ، صندوق‌پنجم ۱۰۲ جلد و ۲٤ جزء جريدهٔ عسكريه، صندوق ششم ٦٤جلد ، جمعاً ۵٤۹ جلد .

۳۰۳- ورقهٔ «ضبطیهٔ مصر» مورخ ۲۲ ربیع الاول ۱۳۰۰ ارسالی به پاریس تحت عنوان «صورة ـ الشهادة المعتادمن الضبطية مصرلابی تراب افندی بارسال عفش حضرة السیدجمال ـ الدین افندی الافغانی الی السید عبدالنبی صفر به مدینة بوشهر» مشعر براینکه عفش سید درهفت بسته ازطریق سوئزبه بوشهرحمل شده است. [محمولات مذکوردرسال ۱۳۰۰ به بندر بوشهر فرستاده شده و در سال ۱۳۰۳ که سید به بوشهر وارد شده است درآنجا بوده‌است].

۳۰۴- سواد ورقهٔ شمارهٔ قبل.

۳۰۵- منظومهٔ عربی اثررزق‌الله بن‌حسون دربارهٔ «قرص» که به جنرال‌حسین‌تونسی ارسال شده بوده است، مورخ ۱۰ کانون ۱۸۷۷ (۸ صفحه).

۳۰۶- نسخهٔ دوا.

۳۰۷- نسخهٔ دوا مورخ ۲ فوریهٔ ۱۸۷۹ در قاهره.

۳۰۸- صورت عریضهٔ عربی شیخ محمد عبده ومحمدشوباشی از پاریس به تاریخ ۱۸ سپتامبر ۱۸۸٤ (ظاهراً ۱۸۸۳ درست است) به پرنس حلیم پاشا به استانبول و سواد جواب او مورخ ۱۷ فوریهٔ ۱۸۸٤ به شیخ محمد عبده به پاریس و ایضاً سواد رد جواب از شیخ محمد عبده ومحمد شوباشی از پاریس مورخ ۳۱ اوت ۱۸۸٤ از پاریس به حلیم پاشا (این‌سوادها بخط وتسجیل محمدالمویلحی است).

۳۰۹- چند عبارت عربی درالوهیت بخط سیدجمال‌الدین، آغاز: «الله‌هومصباح النور...».

۳۱۰- عبارات عربی بخط سید، ظاهراً سواد مکتوبی است؛ آغاز: «الی حضرت الصدیق الصدیق الرفیق الرفیق...»، سفارشنامه‌ای است درباب شیخ موسی افغانی.

۳۱۱- ابیاتی چند عربی بخط سید، آغاز: «تعالی بنانستبدل الصحوبالسکر...»

۳۱۲- چند عبارت عربی درمنطق.

۳۱۳- صورت کتب بخط مصری (سه ورق).

۳۱۴- فوق‌العادهٔ روزنامهٔ بصیرت (ترکی) مورخ جمادی‌الثانیه ۱۲۸۷ که درپشت و روی آن یک عبارت ودوبیت عربی بخط سید دیده می‌شود. درپشت همین‌ورقه مهر «عبده ابوتراب» نیزهست.

۳۱۵- چند جملهٔ دعائی و سه بیت از مثنوی بخط سید که ظاهراً مقدمهٔ مکتوبی است، آغاز: «بسم‌الله‌العطوف‌الرؤف...».

۳۱۶- قبض‌وصول مبلغ ده لیرهٔ فرانسوی بامضای چند نفر (بیروت ۱۸۷۹).

۳۱۷- پاکت خطاب به سید محتوی یک ورقهٔ دعوت نامهٔ چاپی عروسی بامضای حکیم اجی - سواری غردیا (بامهرمحمد) ظاهرآدرمصر، مورخ صفر۱۲۹۶.

۳۱۸- مکتوب عربی ادارهٔ پست مصر (قاهره) مورخ ۶ مه ۱۸۸٤ دائر برتوقیف نسخ عروة - الوثقی.

۳۱۹- ورقهٔ چاپی ترکی مورخ ۱۵ جمادی الاولی ۱۲۹۶ باعنوان «عدلیه ناظری‌سعیدپاشایه».

۳۲۰- چهاربیت عربی بخط محمدامین‌الالایلی دردعوت ازسید، مورخ ۱۲۹۶.

۳۲۱- اعلان چاپی کتب موجود درکتابفروشی‌حبیب افندی (اسکندریه).

۳۲۲- پاسبورت بزبان فرانسوی از سفارت عثمانی درلندن مورخ ۸۵/۳/۲۳ بنام محمد صبری افندی.

۳۲۳- یک بیت عربی بخط خوش‌ثلث بامضای محمدالمویلحی مورخ ۱۲۹۵، شعراینست:

قد اقبل العام الجدید فارخوا   عاماً جمال الدین فیه معضده

۱۲۹۵

۳۲۴- ورقه‌ای که روی آن بخط ناخنی محمد مویلحی مصراع دوم بیت مذکور در فوق بخط نستعلیق کتابت شده است.

۳۲۵- صورت حساب خیاطی درلندن مورخ ۳ فوریه۱۸۷۳.

۳۲۶- آمار «نظارة الداخلیة الجلیلة» در بیان واردات تجارت مصر مورخ ۱۸۷۸ (چهار ورق).

۳۲۷- سه ورقهٔ چاپی بامضای G. Cipri (نام آژانس‌مالی درلندن وبروکسل‌وپاریس) دربارهٔ راه آهن اروپا ومصروتونس‌وهند (مورخ۱۸۸٤).

۳۲۸- سه ورقهٔ چاپی‌انگلیسی درمعرفی سه کتاب ازآثار M. Mull دربارهٔ بهشت گمشده، هملت وهند، (پاکت‌آن مورخ ۲۰ اکتبر ۱۸۸۵ و به آدرس لندن سید است).

۳۲۹- مکتوب چاپی بزبان فرانسه به امضای R. Debond مدیر Institution Debond درقاهره دردعوت برای حضور درجلسهٔ امتحان.

۳۳۰- جزوهٔ محتوی اشعارطرزی افغان بخط نستعلیق‌خوش(۸ورق).

۳۳۱- غزل ورباعی‌ازطرزی افغان.

۳۳۲- فهرست چاپی کتبی که درکتابخانهٔ خدیویه فروخته می‌شده در چهارورق (پشت صفحهٔ آخر آن چند عبارت عربی بخط سید درمنطق‌نوشته شده است).

۳۳۳- خط خوش‌نستعلیق شکستهٔ دخترحکیم ریحان مورخ سالهای ۱۳۰۳ قمری.

۳۳۴- ایضاً .

۳۳۵- ایضاً .

۳۳۶- ایضاً .

۳۳۷- ایضاً[۱] .

۳۳۸- هذه مقالةلطیفة علی یدقا بلها حسن احمد قاسم الحسنی الحنفی .

۱ـ نگاه کنید به سند شمارهٔ ۱۱۹ و حاشیه صفحهٔ ۳۱ همین کتاب .

ط ـ روزنامه‌ها[1]

۳۳۹- دورهٔ «عروة الوثقی» (شماره‌های ۷ و ۱٤ نیست وازشمارهٔ ۱۳ یک نسخه ، شمارهٔ ۱۷ سه نسخه، وشمارهٔ ۱۸ دونسخه اضافه است).

۳۴۰- شمارهٔ ٦٦ سال‌دوم ، مورخ ۸ فوریه ۱۸۸۳ روزنامهٔ «البصیر» چاپ پاریس که مکتوبی ازسید درآن‌چاپ شده است .

۳۴۱- شمارهٔ ٤۱ سال‌دوم‌مورخ سوم‌آوریل ۱۸۸٤ روزنامهٔ«شرف‌الاخبار‌بهار»(کلکته ، ظ)محتوی برمقاله‌ای دربارهٔ سید .

۳۴۲- شمارهٔ ۳٦ سال اول مورخ ۱٦ مهٔ ۱۸۸۵ روزنامهٔ La Correspondance Parisienne نشریهٔ جمهوریخواهان مستقل‌چاپ پاریس‌محتوی برخبر کنفراس‌مادام Paschkoff دربارهٔ افغانستان که در ضمن آن از سید و فعالیت او دربارهٔ اتحاد اسلام صحبت کرده است.

۳۴۳- شمارهٔ ۳۸ سال اول مورخ ۲۰ مه ۱۸۸۵ همان روزنامه محتوی برمصاحبهٔ سه ساعتهٔ مدیر روزنامه باسیدجمال .

(تصویرشمارهٔ ۱۵۷ تا ۱٦۳)

---

۱ ـ آن روزنامه‌هایی دراینجا معرفی‌شده‌است که محتوی برآثار یا اخبارسیدست .

ی - اشعار سید

(منقول از دفتر اول - سند شمارهٔ ۱)

غزل

عهد کردم گر ازین ورطهٔ غم جان ببرم — یکسره سر به در درگه جانان ببرم

پای کوبان [و] غزل‌خوان به‌دوصد وجد و طرب — خویشتن را به در دوست به قربان ببرم

سینهٔ خویش کنم چاک [و] گریزان و دوان — عرض خود را به در آصف دوران ببرم

گر **بخارا** بروم، کی رهم از بیم هلاک — نیم جانیست خدا را که به‌آسان ببرم

گرچه ره پرخطر و منزل مقصود بعید — جان ازین بادیه با همت نیکان ببرم

سوخت جان و نیم ازدیو و دد **ایرانی** — رخت بر بندم از [ین] ملک و به **توران** ببرم

بروم خسته و رنجور و فکار و غمگین — داد با تختگه حضرت سلطان ببرم

گر نه سلطان بدهد داد دل غمگینم — شکوهٔ این دل صد پاره به یزدان ببرم

ای یار پری چهرهٔ من در تو وفا نیست — ما را ز تو زین بیش دگر تاب جفا نیست

این حب تو دائم که کشد عاقبم زار — دردی است محبت که درو هیچ شفا نیست

یار نگاری من از چهره بر افکنده نقاب — مه [و] خورشید شد از پرتو رویش به حجاب

پای کوبان و غزل [خوان] چو به بازار آمد — ای بسا عاشق دل داده که شد مست خراب

عشق بورزید که عشق عاقبت — رهبر هر پیر و جوان می‌شود

عاشق ازین پردهٔ غبرا دوان — تا به جنان دست زنان می‌شود

عشق چو[1] غالب شود اندر مزاج — راز نهانیت عیان می‌شود

عشق چو[1] برکرد سراز خانها (؟) — عقل سراسیمه نهان می‌شود

عشق کند جلوه به هر صورتی — گاه جسد گاه روان می‌شود

هست نهان عشق به هر ذره‌ای — زان همه دم در جولان می‌شود

زمزمهٔ عشق چو بر جان رسد — جان به تن، اندر هیجان می‌شود

صخره اگر بشنود این زمزمه — جزو به جزوش همه جان می‌شود

---

۱ - اصل: چه

آتش‌عشق ار فتد اندر خیال رقص کنان در سیران می‌شود

سوزش عشق آید اندر نهان شورش عشاق از آن می‌شود

شورش سن زعشق نهانی بود زان همه دم در غلیان می‌شود

پشه اگر عشق بورزد دمی همچو یکی پیل دمان می‌شود

عشق **بخارا** کشدم سو به سو جانم از آن در طیران می‌شود

تختگه عشق بود آن دیار عشق‌ازآن سوی وزان می‌شود

گر به **بخارا** بروم کی رهم این مرض آخر یرقان می‌شود

گر روم ، از درد غم آسوده‌ام ورنه همینم خفقان می‌شود

هر که دمی‌سوی **بخارا** گذشت تا به ابد دل نگران می‌شود

هر که بود پیشهٔ او عاشقی خوش دل از اینجا به‌جنان می‌شود

ساقی نامه

مغنی بیا لحن نو ساز کن زنو داستان خوش آغاز کن

بگو سر" های جهان کهن بیان کن رموز نهان و علن

زآغاز و انجام بر گو نخست رموزعیان و نهان گودرست

بآهنگ خوش‌سر"هستی‌سرای به قانون نو اندرین دردرآی

الا چند در پرده سانی نهان بیا بادف و چنگ برگوعیان

زبالا وپستی ، زظلمت زنور زروز ازل تا به یوم نشور

یکایک به‌تار[و] به‌طنبورفاش بیان کن الاچند از این ارتعاش

بیانی کن ازعشق وزعاشقی بگوشرحی ازشوق وز شائقی

که عاشق که معشوق عشق‌ازچه خاست جهان ازچه‌شدوزچه‌اکنون بپاست

گه ازپست آغاز و گه‌ازعلاء ز غبرا بگونکته‌ها در سماء

بگوشمه‌ای ازنفوس و عقول بیانی که‌مدهوش گرددغفول

بوحدت چو[۱] آئی‌چنان گوسخن که‌نشنیده‌باشدکس اندرزمن

. . . . . . تاری از زلف تار پس آنگه بگوس"روحدت به‌تار

بده ساقی آن آتشین آب را بساغر بریز آن می ناب را

۱- اصل : چه

شراب کهن ده که پژمرده‌ام ... ازین دیر فانی دل افسرده‌ام
بده باده چندان که مستم کنی ... زخود بیخود و می پرستم کنی
چو بخشیم از آن تلخ شیرین مذاق ... کشم رخت ازین ورطه تا هفت طاق
چو[۱] مستم کنی ساز هو هو کنم ... چو[۱] دیوانه آغاز کو کو کنم
بیان سازم اسرار بالا و پست ... بگویم رموز نهان هرچه هست
همه سرّ وحدت بگویم عیان ... که مدهوش گردد عقول جهان
زاعیان وصورت زهر گون فنون ... بیان سازمت فاش با ارغنون
اگر چرخ با ما شود در ستیز ... برو جرعه‌ای بادهٔ تلخ ریز
شود بیهوش رفته اندر خمار ... از آن پس وگرماند او برقرار
چه باك ار بود گیتی ازما به تنگ ... که افضال جودش به‌ما هست تنگ
مرا می ده ای ساقی نیک رو ... به می نامم از لوح هستی بشو
زجمشید و دارا بجز نام نیست ... درین دیر جز تلخیت کام نیست
مده جز طرب ره در اندیشه‌ات ... بجز می پرستی مکن پیشه‌ات
نگاری بدست آر سیمین بدن ... غزل خوان وخندان وشیرین سخن
دگرجامی ازمی، دگرچنگ وتار ... دگر گلبنی و لب جویبار
گهی‌دست برتاروگه زلف یار ... گهی مست مست و گهی هوشیار
به من نیزاز آن تلخ یاقوت فام ... خدا را تو جامی بده ای همام
می‌ام ده که اندوه یاران پار ... ربودست صبر وتوان [و] قرار
چو[۱] می‌نوشم آسایم ازهرغمی ... شوم بیهوش و فارغ از عالمی
ز می می‌توان راه بالا سپرد ... به‌می‌می‌توان ظلمت ازدل‌سترد
ز می می‌توان کرد خرق حجب ... که حاجت نباشد به جمع کتب
ز می احمد افلاك را کرده طی ... به اسرار علوی ز می برده پی
دل آهنگ دیوانگی سازکرد ... ز نو ناله و گریه آغازکرد
به یادآمدش نجد و یاران نجد ... چو[۱] آن اشتر مست آمد به‌وجد
خدا را عنان دل از دست شد ... دگر باره شیدا و سرمست شد
گه آهنگ بطحا کند گه عراق ... کشد نالهٔ سوزناك از فراق

۱- اصل: چه

گهی چون شترساز عف عف کند		چو دیوانگان افتد و کف کند
به ساقی بگو کی فدای تو جان		علاج چنین دل به می می‌توان
مرا آنقدر باده در حلق ریز		که بیخود فتم تا دم رستخیز
کشم رخت ازین سر به ملک عدم		چو[1] آنجا رسم طبل مستی زنم
زنم در عدم کوس شاهنشهی		به بند اندر آرم زمه تا سهی
جهانی بسوزانم ای محتشم		بدین لوح مستی قلم در کشم
بده ساقی آن راحت روح را		بده ساقی آن گنج مفتوح را
میم ده به آواز چنگ و رباب		به می وارهانم ازین پیچ و تاب
دو جامی از آن بادهٔ سالخورد		که براصل بودش کسی پی نبرد
به من ده که بس زار وافتاده‌ام		دل افکار و مستسقی باده‌ام
اگر حاجتم [2] را نسازی روا		به کوی سبوکش برم التجا
به میخانه آیم کنم صد فغان		زنم دست بردامن این و آن
گهی ناله و گاه زاری کنم		گهی دست حسرت بر سر زنم
خدا را به من ساقیا باده ده		دو صد جام زرینم آماده ده
میم ده که غم بار لشکر کشید		دگر جامهٔ طاقت از هم درید
مرا آتش عشق اندر دل است		مرا پای دل زعشق اندر گل است
ز می ساتکین را تو لبریز کن		از آن آتشین ، آتشم تیز کن
به می بیش کن شور دیوانه را		به آتش در انداز پروانه را
مرا ره دگر باره از دست شد		دگر بار دل گرم و سرمست شد
خراباتیان را ز من ده سلام		که دل بازبگرفت ازکف زمام
پریشان و شیدا و دیوانه شد		زکعبه دوان تا به میخانه شد
دگر باره مستانه[3] زنار بست		به دیرمغان رفت وآنجا نشست
دلم را به می ساقیا چاره کن		کرم کن به تیغیش صد پاره کن
خرابات را ره پدیدار نیست		ندانم مرا راهبردار کیست
بشو ساقی از بهر حق رهبرم		به جامی ازین درد غم واخرم
مرا تا خرابات شو راهبر		به باده خرابم کن آنگه ببر

۱- اصل : چه		۲- اصل : حاتم		۳- اصل : مستان

ززهد و ز طامات پاکم بکن ببر تا خرابات خاکم بکن

کجا شوق باده به سر داشتم کی از ذوق مستی خبر داشتم

مرا می پرستی بیاموختی در آخر ز هجران می سوختی

چشاندیم زان بادهٔ خوشگوار نهادیم ازآن [می] به رنج خمار

زرنج خمارم به می وارهان به می وارهانم ز رنج نهان

بیا ساقی ای مونس جان من شفابخش هر درد پنهان من

مرا ساقیا چشم بردست تست که جام وصراحی‌می مست‌تست

چشاندی به می‌جرعه‌ها درنهان ازآن‌پس به‌می‌مست کردی‌جهان

خوش‌آنگه شوم‌مست ازروی‌تو گهی مست از باده‌گه مست تو

ببخشم دگرباره جامی شراب بسازم به یک‌جرعه‌مست‌وخراب

چو مستم کنی تا به میخانه بر مرا تا به میخانه مستانه بر

روم تا به میخانه خندان وشاد دهم‌ملک‌هستی به یک‌جرعه‌باد

به فرق فریدون نهم پا ز ناز نهم سر بر آن آستان از نیاز

زعالم کشم‌دست وزهرچه هست کنم خدمت‌ازبهرعوران مست

دگر باره رقص جوانی کنم در آن بزم عیش نهانی کنم

دگر باره شستی به تار آورم همه پیر و برنا به‌کار آورم

به صدکوشش آموختم فن تار که این‌فن‌خوش‌آخرآیدبه‌کار

ازین‌بزم‌خوش‌تردگردرکجاست درین بزم شاهان عالم گداست

همه بذله‌گویان، همه سرخ‌رو همه سرو قدان همه مشک مو

کشم‌دست برتارازچپ وراست عراق عرب پویم از راه راست

حجاز[و]حسینی‌زنم‌گاه[و]راك کنم پردهٔ چنگیان چاك چاك

به زنگوله‌وچپ[و]شهنازوشور همه بزمگه را در آرم به شور

دلم باز دیوانگی سازکرد کجائی‌کجائی دل آغازکرد

زمستی گذشت‌وزهرعیش‌ونوش زهجران ساقی درآمد به جوش

همی گویدم دل که آن ماه‌کو نخواهم می و ساغرآن شاه‌کو

به بند زلف توای مه چنان گرفتارم که تابه حشرزبندت مراخلاصی‌نیست

سر نیاز من و آستان پیر مغان که درجهان بجزاینم دگرمناصی‌نیست

بادهٔ مردم چه مستی بخشدت　　مست باید شد به جام خویشتن

بیانک سحر و شعرک حکمةً　　کلامک درّ و علمک نافع[1]
کتابک بحر و قولک جوهر　　و امرك حکم و سیفک قاطع[2]

ردائک فضل و تاجک غرة　　عبائک فخر و حکمک نافذ
و کفک جواد و عزمک ثابت　　و عقلک دراك و فکرك حائذ

تخلقت بالخلق العظیم المکرم　　وتوجت بالعلم الجلیل و بالفضل
فانت احق الناس قدراً و مرتبةً　　لشغل الامارة و الحکم بالعدل

بلغت نهایات العلی فی القبائل　　وفزت لغایات النهی والفضائل
و اعطاك تاج الفخر رب البریة　　واوهب فضلاً مثل فضل الاوائل

چند باشی مبتلای خویشتن　　آفت جان و بلای خویشتن
جهد کن زین بندگی آزاد شو　　تا که خود باشی خدای خویشتن

الا ای دولت طالع که قدر وقت میدانی　　گوارا بادت این عشرت که داری روزگاری خوش

هردم از روی تو نقشی زندم راه خیال　　با که گویم که درین پرده چها می بینم

(منقول از دفتر سوم - سند شمارهٔ ۳)

درمدح حضرت رشیدی پاشا ناظر داخلیه افندی گفته شد

بختم زسر برفت ونگا[ر] از کنارهم　　تابم دگر نماند ونه صبر وقرارهم
ازصبح تا به شام وزشب تادم سحر　　باچرخ در ستیزه و باروزگارهم
گردید در مذاق من از صبر تلخ تر　　شیرین لبان روم و می خوشگوارهم
کومونسی که شرح دهم زآنچه می کشم　　از دهردون وزین فلک کج مدارهم
کردم جدا به کج روی و کینه پروری　　از دوستان جانی وسلک و دیارهم
باب فرح بروی من خسته بسته شد　　روز و شبم به آه شد و انتظار هم

۱ـ مصراع دوم را بصورت « ونثرك اعجازونظمك ساطع » عوض کرده است.

۲ـ عطائك موفور و کفك باذل　　ورایك الهام و سیفك قاطع

جانم زمی‌تهی‌شد و بزمم زچنگ و رود ٭ کاخم زساقیان و بت غمگسار هم

آخر بترس ای فلک کج رو از خدا ٭ وزعدل وداد حضرت دولت مدار هم

آنکس که برگزیدخدایش برای‌خویش ٭ و ز بهر نظم ملک خداوندگار هم

آن گوهر محیط هنر پروری و داد ٭ و آن آفتاب برج جلال [و] وقار هم

بحرعلوم و کان خرد معدن وداد ٭ غوث امم غیاث ذوی الاقتدار هم

در منهج رشاد و طریق سداد و عدل ٭ مقبول خاص و پادشه و کردار هم

رشدی ورا لقب[1] زخداوندگار شد ٭ بادا سعادتش ز یمین و یسار هم

ای آسمان فیض و سخا و سحاب جود ٭ برخاك رشحه‌ای ز عطوفت ببار هم

ذرات را وجود چو از بحر جود تست ٭ از روی لطف چشم ز من برمدار هم

رومی درین ولا به تولای حضرتت ٭ دارد امید عز و دگر افتخار هم

۱- اصل: لغب.

قسمت دوم

اسناد خانوادهٔ امین الضرب

الف - تقریرات سیدجمال به خط محمدحسین آقا (امین الضرب ثانی)

ب - مکتوبهای سیدجمال الدین

۱ - به حاج محمدحسن امین دارالضرب

۲ - به محمدحسین آقا (امین الضرب ثانی)

۳ - به آقا محمدجواد اصفهانی (مقیم مسکو)

۴ - به ملاعلی عرب (مقیم کرمانشاه)

۵ - پاکتهای خالی

ج - مکتوبهای اشخاص راجع به سید

۱ - آقا محمد جواد اصفهانی نمایندهٔ حاجی محمد حسن در مسکو

۲ - حاج محمدحسن امین دارالضرب

۳ - محمد حسین آقا (امین الضرب ثانی)

٤ - میرزا نعمت‌الله هاشم‌اف اصفهانی (از مسکو)

٥ - آقا شیخ محمد حسن (مقیم قم)

٦ - میرزا جعفرخان (برادر حاجی سیاح)

۷ - حاجی میرزا خلیل اصفهانی

۸ - آقا محمدعلی اصفهانی (از کرمانشاه)

۹ - ملاعلی عرب (از کرمانشاه)

۱۰ - امین السلطان

۱۱ - حاجی سیاح

۱۲ - متفرقه

د - دفاتر کوپیه (سواد مکاتیب امین الضرب به سیدجمال الدین و مکاتیب راجع باو)

ه - نقل از «یادگار زندگانی» و تکفیر نامهٔ چاپی

الف ـ تقریرات سید جمال الدین در طهران

مطالبی است که در دوران اقامت سید درخانهٔ امین الضرب ، از طرف سید گفته شده و محمد حسین آقا امین الضرب ثانی آنها را بخط خود نوشته است . گاهی فارسی اصل است و گاه عربی . فارسی‌ها در تطبیقی که شد بشرح زیرست و همانهاست که میرزا لطف‌الله در «مقالات جمالیه» بطبع رسانیده است .

۱) مسودهٔ متن فارسی مقالات (۸ ورق) . پشت بعضی از آنها عربی هم دارد . روی بعضی از آنها نوشته « مقالهٔ فارسی است که انشاءالله باید اورا عربی نماید» و اوراق عربی مقاله (۶ ورق) .

۲) پاکنویس اول مقالات و یادداشتها بعربی که نامنظم است (۲۸ ورق) .

۳) پاکنویس دوم مقالات و یادداشتها در ۷۷ صفحه و ناتمام که از اول الی صفحهٔ ۱۶ شرح حوادث آن روزانهٔ عادی‌ست و صفحات ۱۶ و ۱۷ مقاله مانندی است که شاید املاء سید باشد . دنبالهٔ اوراق بشرح زیرست :

ص ۲۲ ـ مقالة فی بیان عیش

ص ۲۴ ـ طبایع الکلاب والقطط

ص ۲۶ ـ ضلال الانسان

ص ۲۸ ـ قصة الزاهد و السلطان

ص ۲۹ ـ حکایت ، نقل از تلماك

ص ۳۱ ـ مقالة منازعة العلم والجهل

ص ۳۳ ـ استیزار السلطان

ص ۳۵ ـ فی بیان التجارة

ص ۳۶ ـ مقالة النوم

ص ۳۸ ـ الغفله عن حالنا

ص ۳۹ ـ مقالة العلما

ص ۴۱ ـ سبب تطرق الفساد فی الاخلاق

ص ۴۴ ـ مقالة النصحیة

ص ٤٥- فی بیان الغیرة

ص ٤٧-فی بیان الظلم

ص ٤٩- مقالة لزوم تربیة البنات

ص ٥١- شقاء الانسان فی حیاة الدنیا

ص ٥٢- مقالة شعر شاعر

ص ٥٤- (مقالهٔ بدون عنوان)

ص ٥٨- الکبر والعجب

ص ٦٠- الجاهل

ص ٦٢- ماهذه الغیوم ... (درسر - ص ١٠٧ مقالات جمالیه)

ص ٦٤- ایها الرضیع ... الی آخر.

(برای نمونه سه قطعه از آنها عکس برداری وچاپ شد)

(تصاویر ۱۶۴ تا ۱۶۶)

ب - مکتوبهای سید جمال الدین

اول - خطاب به حاج محمدحسن امین دار الضرب(۱)

۱- مکتوب عربی از حضرت عبدالعظیم در سؤال از اینکه آیا منزل برای او اجاره شده است یا خیر؟ (حدود ۲۳ ربیع الاول ۱۳۰۳) (تصویر ۱۶۷)

۲- از مسکو ۲۰ ژوئیه ۱۸۸۷/۲۸ شوال ۱۳۰۴ (تصویر ۱۶۸ و ۱۶۹)

۳- « « ۱۴ اوت ۱۸۸۷/۲۴ ذی القعدهٔ ۱۳۰۴ (تصویر ۱۷۰ و ۱۷۱)

۴- از پطرزبورغ ۹ فوریه ۱۸۸۸/۲۶ جمادی الاولی ۱۳۰۵ (تصویر ۱۷۲ تا ۱۷۴)

۵- « « ۳۰ آوریل ۱۸۸۸/۱۸ شعبان ۱۳۰۵ (تصویر ۱۷۵ و ۱۷۶)

۶- « « ۱۰ ژوئیه ۱۸۸۸/۱ ذی القعده ۱۳۰۵ (تصویر ۱۷۷ و ۱۷۸)

۷- « « ۵ سپتامبر ۱۸۸۸/۲۸ ذی الحجه ۱۳۰۵ (تصویر ۱۷۹)

۸- « « ۳ نوامبر ۱۸۸۸/۲۷ صفر ۱۳۰۶ (تصویر ۱۸۰)

۹- « « ۱ ژانویه ۱۸۸۹/۲۸ ربیع الثانی ۱۳۰۶ (تصویر ۱۸۱)

۱۰- « « ۲۷ مارس ۱۸۸۹/۲۵ رجب ۱۳۰۶ (تصویر ۱۸۲ و ۱۸۳)

۱۱- « « ۱۰ مه ۱۸۸۹/۱۰ رمضان ۱۳۰۶ (تصویر ۱۸۴)

۱۲- « « ۳ ژوئیه ۱۸۸۹/۵ ذی القعدهٔ ۱۳۰۶ (تصویر ۱۸۵ تا ۱۸۷)

۱۳- از کرمانشاه ۱۵ جمادی الثانیه ۱۳۰۸ (تصویر ۱۸۸)

۱۴- « « ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۰۸ (تصویر ۱۸۹ تا ۱۹۱)

۱۵- از بغداد ۲۳ جمادی الثانیه ۱۳۰۸ (تصویر ۱۹۲ و ۱۹۳)

۱۶- از بصره ۲۴ شوال ۱۳۰۸، امضاء و کلمهٔ بصره را حک کرده‌اند (تصویر ۱۹۴)

۲- خطاب به آقا محمدحسین آقا(۲)

۱ - از مسکو ۲۱ ژوئیه ۱۸۸۷/۲۹ شوال ۱۳۰۴ (تصویر ۱۹۵)

۲ - از پطرزبورغ ۱ مارس ۱۸۸۸/۱۷ جمادی الثانیه ۱۳۰۵ (تصویر ۱۹۶)

۳ - از پطرز ۲۰ آوریل ۱۸۸۸/۱۸ شعبان ۱۳۰۵ (تصویر ۱۹۷)

---

۱ و ۲- عکس تمام این مکاتیب در قسمت تصاویر طبع شده است.

۳- خطاب به آقا محمد جواد اصفهانی [1]

(دائی‌زاده حاج محمدحسن)

۱- از پطرزبورغ بی‌تاریخ (ظاهراً اوائل ذی‌حجه ۱۳۰٤) (تصویر ۱۹۸)
۲- « « ۱٤ محرم ۱۳۰۵/۱۲ اکتبر ۱۸۸۷
۳- « « ۲۲ محرم ۱۳۰۵/۱۰ اکتبر ۱۸۸۷
۴- « « ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵/۲۷ ژانویه ۱۸۸۸
۵- « « ۱۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۵/۱ مارس ۱۸۸۸ (یا ۲۸ ج ۲ ۱۳۰۶/۱۸۸۹)
۶- « « ۷ رجب ۱۳۰۵/۲۰ مارس ۱۸۸۸
۷- « « ۱۸ شعبان ۱۳۰۵/۳۰ آوریل ۱۸۸۸
۸- « « ۱۱ شوال ۱۳۰۵/۲۱ ژوئن ۱۸۸۸
۹- « « ۶ ذی‌القعده ۱۳۰۵/۱۵ ژوئیه ۱۸۸۸
۱۰- « « ۱ ذی‌الحجه ۱۳۰۵/۹ اوت ۱۸۸۸
۱۱- « « ۲۶ محرم ۱۳۰۶/۲ اکتبر ۱۸۸۸ (تصویر ۱۹۹)
۱۲- « « ۲۳ ربیع‌الاول ۱۳۰۶/۲۷ نوامبر ۱۸۸۸
۱۳- « « ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۰۶/۱٤ دسامبر ۱۸۸۸
۱۴- « « ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۳۰۶/۱۶ دسامبر ۱۸۸۸
۱۵- « « ۲۸ ربیع‌الثانی ۱۳۰۶/۱ ژانویه ۱۸۸۹
۱۶- « « ۸ جمادی‌الاولی ۱۳۰۶/۱۰ ژانویه ۱۸۸۹
۱۷- « « ۱٤ صفر ۱۳۰۶/۲۰ اکتبر ۱۸۸۸ (یا ۲ صفر) ۱۳۰۵/۱۸۸۷
۱۸- « « ۹ رمضان ۱۳۰۶/۹ مه ۱۸۸۹ (یا ۲۷ شعبان) ۱۳۰۵/۱۸۸۸

۴- خطاب به ملاعلی عرب

۱- از بغداد ۲۰ رجب ۱۳۰۸ (تصویر ۲۰۰)
۲- از بصره ۱۰ ذی‌الحجه ۱۳۰۸ (تصویر ۲۰۱)
۳- صورت‌حساب ۲۱ جمادی‌الثانیه/۱۳۰۸ (تصویر ۲۰۲ و ۲۰۳)
(صورت حساب تنظیمی ازطرف آقا محمد علی‌اصفهانی نمایندهٔ حاج محمدحسن در کرمانشاه از اثاثیه و وجه نقد که به‌سید داده شده مورخ ۲۱ شهر جمادی‌الثانیه ۱۳۰۸ و به امضاء سید رسیده‌است).

۱- چون مطالب این‌نامه‌ها غالباً در احوال پرسی است از نقل آنها خودداری شد وفقط عکس دونامه که مهمتر بودبه چاپ رسید.

۵ - پاکتهای خالی

۱ - خطاب به حاج محمد حسن به طهران - تاریخ تمبر : پطرزبورغ ۱۸ آوریل ۱۸۸۷ .

۲- خطاب به حاج محمد حسین آقا از مسکو ، ۷ ژوئیه ۱۸۸۷ .

۳- « « « (احتمالاً در ۱۳۰۵) .

۴- « « « (« « «) .

ج ـ مکتوبهای اشخاص راجع به سید (خارجه و ولایات)[1]

۱ ـ آقا محمد جواد اصفهانی به‌حاج محمد حسن

(پسردائی حاج محمد حسن و نمایندهٔ او در مسکو)

۱ـ ۲۴ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۴ : «آقا سید جمال‌الدین فردا خیال پطرزبورغ دارند. دیروز هم در بنده منزل بودند. کاغذ هم به‌جنابعالی نوشته‌اند درجوف است.»

۲ـ ۲۵ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۴: «آقا سید جمال‌الدین امروز به پطرزبورغ رفت. بدرقهٔ ایشان تا راه‌آهن شد.»

۳ـ ۳ ذیحجةالحرام ۱۳۰۴ : «ازبابت کاغذآقا سید جمال‌الدین امروزخواهم فرستادوآدرس پطرزبورغ اومعلوم نبود، تا امروز کاغذ او رسید درجوف گذاشتم فرستادم.»

۴ـ ۱۰ صفره ۱۳۰۵ : «ازپطرزبورغ سه‌هزار منات که به‌جنابعالی تلگراف کرده‌ام آقاخواسته‌اند جواب داده‌بودید سه‌هزار منات رابده، من هم فرستادم رسیدش را هم نوشته‌اند.»

۵ـ ۲۸ صفره ۱۳۰۵ : «عرض دیگر میرزا قنسول مکاریه که ساکن پطرزبورغ می‌باشد یک تفصیلی نوشته‌است‌جهت نشان گرفتن که بفرستم خدمت جنابعالی. اگرخرجی داشته باشد جزئی بدهد. ازقراری که معلوم می‌شود آقائی‌حاجی‌سید جمال‌الدین‌راخدمت جنابعالی‌واسطه کرده‌است. بنده هم تفصیل‌را فرستادم،لکن‌جنابعالی‌ملاحظه بفرمائید و بزیر فرش بگذارید که خیال می کنند نشان گرفتن خیلی کار سهل است.»

۶ـ ۲۳ ج ۱۳۰۵/۲ : «عرض دیگر، مرقوم فرموده بودید که ازاحوالات آقا اطلاع بدهم. در پطرزبورق (کذا) تشریف‌دارند. تازگی تعلیقه ننوشته‌اند.»

۷ـ ۳ رمضان ۱۳۰۵ : «کاغذآقا را فرستادم پطرزبورق.»

۸ـ [بی‌تاریخ] : «از دست من رفت (یعنی میرزا نعمت‌الله). آقایی حاجی سید جمال‌الدین را واسطه کرد که ما را با اوآشتی بدهند... ازآقا تازگی خبری نیست.»

۹ـ ۱۰ شوال ۱۳۰۵ : «عرضی دیگر از بعدازمکاریه بنده با میرزا نعمت‌الله گفتگو وسلام و علیک با هم نداشتیم تا چندیوم قبل کاغذآقائی‌حاجی‌سید جمال‌الدین رسیدیکی جهت من یکی جهت آمیرزانعمت‌الله که باید باهم سلام وعلیک داشته باشیدوآن کاغذآقا

۱- درنقل‌مکاتیب رعایت‌رسم‌الخط اصل آنها شده است.

درجوف است ویکی هم جنابعالی مرقوم فرموده بودید ازاوحرفی نگوییم. بعدحضرات ایرانیهاجمع شدند ومارا باهم آشتی دادند. درعمل تجارتی باهم گفتگو نداریم. همین سلام علیک ظاهر می‌باشد.»

۱۰- ٤ محرم ۱۳۰٦ :«از بابت آقائی حاجی‌سید جمال‌الدین یک عریضه نوشته‌ام به ایشان که هرقدر وجهی لازم باشد مرقوم بفرمائید تابرسانم هنوزجواب نیامده.»

۱۱- ۱۱ محرم ۱۳۰٦ :«کاغذ آقارسید. فرستادم به پطربورق ازبابت تنخواه هم بایشان نوشتم هرقدرلازم باشد مرقوم بفرمائید تابفرستم هنوزجواب نیامده.»

۱۲- ۱۹ محرم ۱۳۰٦ :«کاغذ آقا را هم فرستادم هنوز جواب نرسیده است و پول‌هم تاحال نخواسته‌اند.»

۱۳- صفر ۱۳۰٦ : «ازآقا حاجی سیدجمال‌الدین کاغذ رسید درجوف است . . . ازبابت کاغذ جهت حاجی سیدجمال‌الدین که نوشته بودید . . . »(دنباله مطلب در اثررطوبت رسیدگی محوشده است.)

۱٤- ۱۸ ربیع‌الثانی ۱۳۰٦ :«عرضی‌دیگردوهزارمنات آقارا به پطر بورق فرستادم. خودشان‌خواسته بودند که بفرست من هم فرستادم. کاغذ آقایی‌امین‌السلطان راهم فرستادم. هنوز رسیدپول‌راندارم. فردارسید پول ورسید کاغذ باید بیاید.»

۱۵- ۱۳ جمادی‌الاولی ۱۳۰٦ :«ازآقاحاجی‌سید جمال‌الدین دیروز کاغذ داشتم. ازاحوالات سلامت خودشان نوشته بودند. چندی‌قبل‌هم یک کاغذ به جنابعالی‌نوشته بودند. ظاهراًدرجوف کاغذی به حضرت‌اجل اکرم آقای امین‌السلطان فرستاده بودند که بنده فرستادم بطهران. البته رسیده است.»

۱٦- ۲۵ ذی‌القعده ۱۳۰٦ [خطاب به‌محمدحسین‌آقا]: « عرض‌دیگرازقراری که معلوم‌می‌شود حاجی‌سید جمال‌الدین از خدایگانی پول خواسته است و کاغذ نوشته است و بمن هم نوشته‌اند عجالتاً بزودی پانصد منات بفرست تاخبر از حاجی برسد. من جواب خواهم نوشت که ندارم».

۱۷- ۲۱ محرم ۱۳۰۷ [خطاب به محمدحسین آقا] :«خودم دیروزازمکاریه باآقایی‌حاجی‌سید-جمال‌الدین‌ازمکاریه به مسکو آمدم. امسال ایشان هم‌به مکاریه آمده بودندبه‌جهت تماشا وفردا هم عازم پطربورق می‌باشند. چند روزی درپطربورق‌هستند بعدعازم طهران می‌باشند. بااعلیحضرت همایونی ملاقات کرده بودند و ایشان را درطهران طلبیده بودند. خواهندآمد.»

۱۸- ۱۹ صفر ۱۳۰۷ :«حاجی میرزا رضاخان بنان‌الملک که ازادارهٔ حضرت والا ظل‌السلطان (ذله‌السلطان) می باشد دیروز وارد مسکوشدند. آقایی حاجی سیدجمال‌الدین هم تا یک هفته دیگر بمسکوخواهندآمد که باتفاق ایشان عازم ایران شوند.»

۱۹- ربیع‌الاول ۱۳۰۷ [به‌محمد حسین آقا] :« ازبابت آقایی‌حاجی‌سید جمال‌الدین امروز از مسکو عازم ایران شدند و ملازمان جناب خدایگانی را در بادکوبه ملاقات خواهند کرد.»

۲۰- ۲۵رجب ۱۳۰۸ :«قبض‌دوهزار منات حاجی‌سیدجمال‌الدین‌هم پیدا کردم درجوف‌است.»

۲۱- ۳ربیع‌الثانی۹ ۱۳۰ :«ازقراری که معلوم شدآقایی‌حاجی‌سیدجمال‌الدین درلندن می باشند.»

۲۲- ۲۸جمادی‌الثانیه ۱۳۰۹ :«ازبابت آقایی‌حاجی‌سیدجمال‌الدین ازخودشان من کاغذی ندارم لکن کاغذی بایشان به همان دستورالعمل جنابعالی خواهم‌نوشت تاجواب بیاید.»

۲۳- ۷صفر ۱۳۱۰ : «ثانیاًعرض می‌شود تعلیقه‌ای که دردوم محرم مرقوم فرموده بودیدرسیدو کاغذآقایی‌حاجی‌سیدجمال‌الدین‌هم درجوف بود، هنوزروانه نکرده‌ام بواسطهٔ اینکه ازخودآقا نه کاغذی دارم ونه‌آدرس‌اورا دارم و پاکت اولی‌را به‌آدرس‌روزنامهٔ قانون فرستادم ورسید هم ندارم ازاوآدرسش‌را معلوم می کنم. آنوقت این کاغذ رامی‌فرستم.»

۲۴- ۱۷صفر ۱۳۱۰ :«بابت کاغذآقایی‌حاجی سیدجمال‌الدین هنوز نفرستاده‌ام بواسطهٔ آنکه آدرس لندن اورا ندارم وعلاوه شنیده‌ام به اسلامبول‌رفته‌است. بعدازمعلوم کردن خواهم فرستاد.»

۲- حاج‌محمد حسن به پسرش ازسفر فرنگ

۱- کاغذ پارهٔ نصفه ۱۲ شعبان ۱۳۰٤ :« ظاهراً از محمودآباد [درمعیت سید]. درین‌نامه که پاره‌وناقص‌شده است جزئی‌ازنام سیدجمال‌الدین باقی‌مانده ودنبالهٔ آن محوشده است. درپشت‌نامه نوشته شده :«آقامیرزالطف‌الله رادعابرسانید. اگرنخواستند بروند شما کمال‌پذیرائی‌را بکنید جای دیگرنروند تاخودم بیایم».

۲- فرد حساب مشهدی حسن طهرانی نمایندهٔ حاج محمد حسن درمحمودآبادآمل :

«صورت مخارج زمان تشریف فرمائی حضرت ملجاءالانام آقای آقا سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی به طهران.

مخارج ازآمل الی دارالخلافهٔ طهران بتاریخ غرهٔ شهرربیع‌الثانی ۱۳۰۷ لغایت ٦

شهر ایضاً، بموجب صورتی که خدمت جناب مستطاب بندگان اجل مقرب الخاقان آقای آقا محمدحسین آقا دام اجلاله العالی داده شده ۱۲ تومان.

۳- سلخ جمادی الاولی ۱۳۰۷ ازمحمود آباد به طهران درجواب نامهٔ ۱۲ جمادی الاولی پسرخود:

«نوشته اید امروز بخاکپای مهر اعتلای مبارک مشرف شدم امروهقر رشده است که جناب جلالتمآب اجل اکرم آقای امین السلطان خدمت حضرت مستطاب آقاروحیفداه برسند و روزسه شنبه خودشان هم بخاکپای مبارک مشرف شوند خیلی مشعوف شدم واینکه درتلگراف شمااز جناب مستطاب آقاسلام رسیدمفهوم گردید که انشاءالله درخاکپای مبارک خیلی خوش گذشته است. البته مراتب را بنویسید.»

۳- محمد حسین آقا به پدرش از طهران

۱- ۳ شعبان ۱۳۰۴: [حاکی از اینکه سید از طهران رفته و همانطورکه از نامهٔ ۱۲ شعبان امین الضرب استنباط می شود سیددرآمل بوده است. درهمین نامه می نویسد که میرزا لطف الله سلام می رساند.

۲- ۱۶ رمضان ۱۳۰۴: «درباب رسالهٔ دوم مرقوم فرموده بودید نوشته وفرستاده شود بنده ازین رساله ها ندارم. یکی داشتم این اواخرجناب آقا فرمودند که این را بده. آنجا که رفتم یکی ازبرای تومی فرستم. امیدست که انشاءالله مرحمت بفرمایند. بعدنوشته خواهد شد. لکن دو سه نفرهستند که می دانم دارند شاید ازآنها بگیرم و نوشته بفرستم وفرستاده ام بیاورند.»

۳- ۵ شوال ۱۳۰۴: «این هفته خواستم عریضه خدمت جناب مستطاب آقاسیدجمال الدین سلمه الله عرض بکنم لکن چون معلوم نیست کجا تشریف دارند لهذا جسارت ننمود. کتاب ایشان راکه ردبردهری بود فرستادم آوردند و نوشته انشاءالله پنجشنبه ارسال بادکوبه خواهد شد... استدعا از خاکپای مبارک اینست که مرحمت فرموده مرقوم فرموده که جناب آقائی کجا تشریف دارند تا بعرض عریضه تصدیع افزای خاطرمبارک ایشان بشوم.»

۴- ۸ شوال ۱۳۰۴: «عریضه ای خدمت جناب فضائل مآب آقای آقا سیدجمال الدین سلمه الله به لسان عربی عرض نموده ام، بعد ازآنکه از نظرانورگذشت مرحمت فرموده چسبانده خدمت ایشان بدهید.»

۵- ۲۰ ذی‌القعده ۱۳۰۴: «جناب حاجی‌سیدجمال‌الدین سلمه‌الله‌این‌هفته تعلیقه به‌افتخارحقیر به لسان عربی مرقوم فرموده بودند در جواب عریضهٔ بنده. انشاءالله جواب آنرا عربی‌عرض‌خواهم نمود.»

۴- میرزانعمت‌الله هاشم‌اف (ساکن مسکو)

(این‌شخص‌سیدرادرطهران‌دیده بوده‌است)

۱- ۱۲ ذی‌القعده ۱۳۰۵: «خطاب به محمدحسین‌آقا: «جناب مستطاب‌آقای‌وحید فرید روحی و جسمی فداه در پطرزبورغ تشریف دارند ولی حالا را در شهر نیستند بیک لاق (کذا) نزدیک پطرزبورغ تشریف برده‌اند. وجود مبارکشان قرین‌استقامت است».

۲- ۸ محرم ۱۳۰۷: «باری‌اخبار جدیدآنکه جناب مستطاب فریدالدهرو وحیدالعصرمولانا و آقاناشیخ جمال‌الدین‌سلمه‌الله‌تعالی‌وارد مکاریه شده‌عزیمت ایران دارند. درنزدیک خاك وینه حضورهمایونی‌رسیده و کمال‌لطف ومهربانی ازجانب اعلیحضرت اقدس همایونی‌شده ایشان رادوباره به ایران دعوت فرموده‌اند وحضرت اجل‌اشرف‌امجد هم اظهارمهربانی فوق‌العاده نموده و ازجناب‌آقا درخواست نموده‌اندکه مجدداً به ایران تشریف بیاورند».

۳- ۲۰ربیع‌الاول ۱۳۰۷: «هرگاه جناب مستطاب آقای شیخ جمال‌الدین‌روحی‌فداه وارد شده باشند وخدمت ایشان رسیدید عرض‌بندگی‌حقیرموقوف بلطف سرکار».

۵- آقا شیخ محمدحسن از قم

(این‌نامه‌ها همه بدون تاریخ و مربوط به۱۳۰۷-۱۳۰۸ است)

۱- [بی‌تاریخ] «مخصوصاً استدعادارم خدمت جناب مستطاب جلالت نصاب شریعت و نجابت انتساب آقای‌حاجی‌سیدجمال‌الدین سعدآبادی سلمه‌الله تعالی‌عرض‌سلام داعی را اگر ملاقات‌می‌فرمائید برسانید. بکمال‌معرفت احقررامی‌شناسند. داعی‌اخلاص‌قدیمی‌دارد ودرنجف‌اشرف خدمت‌ایشان‌رسیده که اگریادنمی‌آورند بفرمائیدهمان‌آخوندی که هم خانه و هم منزل باجناب شریعت‌مآب آقابی‌آقای ملاحسینقلی درجزینی بود و جناب عالی باجناب آقا سید احمد آنجا درس می‌خواندید و تشریف می‌آوردید و می‌بردیدالی آخر...»

۲- [بدون‌تاریخ]: «مرقوم فرموده بودید که روزها گاهی‌قلب تاریک خود رابنورجمال‌جناب

مستطاب وحیدالدوران آقای حاجی سید جمال الدین دام افضاله العالی منور می فرمائید.
همین فقره میزان خوبی است و اسباب کمال امتیاز است. هر گاه جناب مستطاب آقا بقوهٔ مغناطیسیهٔ وجود بابود خود جناب عالی را ازمراسم این نشأه‌های بود بصمتع وجود اصیل و ظل بسیط جلیل و بادی خلت حضرت جلیل و وادی ایمن حضرت کلیم کشانید وآثار موت اختیاری رابه مفاد «موتوا قبل أن تموتوا» ازآن جناب به ظهوررسانید که برحس عیان خود دیدید که دیگررغبت به این مشاغل ندارید واگر به زنجیرجنابعالی راببندند پاره می کنید وبه جانب جناب حق می روید وبراین عذرهامتعذرنمی شوید. خیلی خیلی ملتمس است که اگرآن تصرف ازوجود شریف دیدید البته به مخلص فانی اطلاع بدهید که خود را زنجیر کند ومیخ طویلهٔ خود رادرب دولت منزل جناب آقا بکوبد تابمیرد. جناب آقا گویانظرمبارکشان نباشد، سالهادر نجف اشرف باجناب ایشان بوده و بامعلم ایشان جناب مستطاب قطب الاقطاب آخوند ملاحسین همدانی درجزئی درهمه موارد و مواقف جلیس وانیس ورفیق بوده و هست.»

٦- میرزا جعفر برادر حاجی سیاح (ازمسکو)

(بعد ازآمدن سیدبه طهران)

۱- تلگراف به طهران (درتاریخ ۱۲ جمادی الاولی ۱۳۰۷: «جمال الدین آقا مطالب را هرطور هست تلگرافید منتظرم.»

۲- مکتوب محتوی برنقل تلگراف مذکور و بعد: «حال شش روز است که تلگراف کردم تاحال منتظر بودم که ازجانب آقاتلگراف برسد که نرسید. متوقعم ازاحوالات جناب آقا مرقوم بفرمائید. چونکه دوستان آقا درینجا نگران می باشند و استدعا اینکه پاکت راکه جوف عریضه است مقررفرمائید خدمت، جناب آقا زود برسانند.»

۳- [بدون تاریخ]: «مختصرعریضه‌ای است خدمت جناب علامی عصرمولاناشیخ جمال الدین آقا ادامه‌الله تعالی عرض نموده در جوف این عریضه جسارت نموده فرستادم. استدعا اینکه التفات فرموده مقررفرمائید پاکت رابحضورجناب مولانابرسانند. کمال نگرانی ازطرف جناب معظم الیه حاصل است که آیادرایران شایستهٔ احترامات درحق جناب ایشان بعمل می آورند یااینکه حضرات شب پره طبعان ازروشنائی آفتاب درقهرند.»
(مراجعه شود به سندهای شمارهٔ ۴، ۵ و ۱۰ درقسمت اول.)

۴- ۱۶ ذی القعده [۱۳۰۷]: «جناب مستغنی الالقاب آقایی شیخ جمال الدین ازوقتی که ازپطرزبورغ تشریف برده‌اند اظهار کم التفاتی درنهایت درجه نسبت به حقیرمی‌فرمایند. نه به عریضه‌جات فدوی جواب می نویسند ونه به تلگرافها اعتنامی‌فرمایند. بطوریکه این دفعه حوصلهٔ ناقابل بنده تمام شده اظهارمطلب رابرسر کارعالی می کنم وعریضه‌ای که به جناب آقا عرض کرده‌ام اصل مطلب درآنجاعرض شده. استدعادارم که همان عریضه راکه به جناب آقاعرض کردم ملاحظه فرموده وخوانده به جناب آقا بدهید و حکم اوراخودتان بفرمائید. «زیراکه سردوست ازدشمن نهان به». حالت بنده که به آقا معلوم است و بعد از ملاحظه نمودن آن عریضهٔ بنده بر جنابعالی نیز معلوم خواهد شدآیا می‌توانم بیش ازین طاقت بیاورم. حکمش را ازجنابعالی‌می‌خواهم که به حقیقت بفرمائید که شایدبنده نمی‌فهمم ومتصرم.» (ایضاً به سندهای شمارهٔ ۱۰۴ و ۱۰۵ مراجعه شود.)

۵- [بی‌تاریخ]: «چندی قبل عریضه عرض کرده وسبب زحمت و مایهٔ دردسرشدم که مراسلهٔ جناب آقای کرام آقا سید شیخ جمال الدین رادرجوف آن فرستادم‌و استدعای رسانیدن اورا نمودم. بنده این زحمت رسانیدن عریضه‌جات رابه جناب عالی‌حسب‌الفرمایش خود آقامی‌دهم والاجسارت نمی‌شد. این دفعه نیزعرض کردم استدعای بندگانه دارم مرحمت فرموده برسانند. مطلب همان درخصوص طلب بنده ازآقاست. قلباًمیخواستم درین باب زحمت به جناب آقا ندهم. اما چکنم این‌طلبکاران بنده را به چهارچوبهٔ حیرت انداختند آنها بقدری زور می‌آورند و بنده باآقا عرض می کنم. خودشان اینجا می‌فرمودند که کتابهای فراوان دارم باید درطهران فروش بشود. برضای خدا بفرمائید بنده را ازین‌طلب کاران خلاص نمائید.» (ایضاً به اسناد شمارهٔهای ۱۰۴،۱۰۵و مراجعه شود.)

۷- حاجی میرزاخلیل اصفهانی

(که همراه امین الضرب ثانی به‌حج رفته وازاستانبول نوشته است)

۱- ۱۰ ربیع الاول ۱۳۱۰: «... جناب آقا هم زیاده اصراربرترک ازین‌راه رانمودند بلکه به طریق تحکم‌وحکم گفتند به جناب مستطاب آقای خودم حاجی‌محمدحسین آقاحفظه‌الله که مأذون‌به رفتن‌نیستید. بازهم جناب آقای‌خودم ترک عزیمت رانموده استخاره نمودیم...»

۸- آقا محمد علی اصفهانی مستخدم دخانیه در کرمانشاه

۱- سه شنبه ۲۲ جمادی الثانیه ۱۳۰۸: «عرض دیگر در چند یوم قبل جناب سلمه‌الله حاجی سید جمال‌الدین آقا باتفاق پنج غلام وارد کرمانشاه، در دیوان‌خانه مهمان جناب حسام‌الملک شدند. یک روز قبل از چاپار باتفاق آقا ملاعلی خدمت ایشان رسیده مشرف شدم. کمال رضایت و شکر گزاری را ازجنابعالی داشته دعاگو بودند. چاپار وارد و دستخط جنابعالی رسید. خدمت ایشان نموده ملاحظه کردند. یکصد علاوه بریوم قبل شکر گزاری و دعاگو بودند. بعد از آن صورت سیاهه داده که جهت راه ایشان خرید شود. صورت آنها رادرظهر عرض شده بنظر شریف برسد. بواسطهٔ جناب حسام‌الملک بسیار بسیار مهربانی بایشان کردند ومی کنند و فرمودند از ایشان خواهش کردم چند روزی کرمانشاه اذن بدهید بمانم شاید حالت خوب شود. قدری کمی کسالت دارند. جناب حسام‌الملک چهار پنج یوم اذن دادند. همه روزه دو دفعه خدمت ایشان رسیده‌ام. ازحضرات تجارهم بدوستی فدوی خدمت ایشان رفت وآمد کرده‌اند وازجانب حسام‌الملک دو نفر پیش‌خدمت مهماندارداده شام ونهار بقاعده موجودست. خلاصه اسبابی از فدوی خواسته‌اند. ریز
اسباب جهت جناب آقا: (گلیم سه ذرعی، سماور، سینی استکان، استکان نعلبکی وغیره) الی‌حال این اجناس خریده شده ولی فرمودند این اجناس در کوتی باشد کسی نداند. تااینکه اگر از توسط جناب حسام‌الملک پول و اجناس رسید فبها والایوم روانه شدن خواهم برد. ولی تمام این سیاهه خریده شده موجود در کوتی. و از طرف حسام‌الملک بسیارمهربانی ودرخدمات جناب حاضرمی باشد خلاصه حیف که چنان شخصی باین قصه‌ها مبتلی می‌باشند. ایران نباید نظم وصاحبی بهم رساند. خداوند انشاءالله جنابعالی [را] ازبزرگی نیندازد. خداوند طول‌عمری وعزت بدهد بتمام وابسته‌های سرکار که روز وشب بحق‌خداوند دعاگوئی سرکار برهمهٔ ماها لازم است. خلاصه خداوند [را] شاکریم که نان خورسرکارمی باشیم.»

۲- غرهٔ رجب ۱۳۰۸: «ازبابت این دو صورت محاسبه هرچه حسب‌الحوالهٔ جنابعالی شد که خرید اسباب و نقدی که تسلیم جناب فخرالحاج حاجی‌سیدجمال‌الدین شود باید موضوع بفرمائید ولی شرحی اول ازبابت جناب آقا عرض کنم که چقدر از رفتار سرکار عالي و خدمتگزاری به جناب ایشان در جمع ها ذکر کرده‌انه، جهت

وکیل‌الدوله جهت سرکار حسام‌الملک. وحضرات ایشان از کل و جزء از آن جمله جناب وکیل‌الدوله میل کردند که خدمتی به جناب ایشان کرده باشند. دم دم فرمایش ایشان بود که هرچه لازم هست بفرمائید بنده هم اطاعت کنم. تعارف آب حمام! قربان در حضور جمعی یک دفعه جناب آقا بدر رفت وجوش سیادت ایشان را گرفت. در جواب وکیل‌الدوله فرموده‌ای مرد توهمه را جهت من تعارف خرج میدهی! هرچه کرم تو باشد حاضر کن. جناب آقا بحق خداوند درمجلس او راصورت دوغازکاسبی کرد. بعد از آن ایشان رفتند سرکار فخرالحاج حاجی میرزاحسن خان که در بصره و مصر کارگذار ایران بودند که خدمت جنابعالی اول سلام رساندند ثانیاً فرمودند که جناب وکیل الدوله مبلغ سی‌تومان برات بغداد جهت جناب شما فرستادند جناب آقا این را شنید. در جواب ایشان دو کلمه شعری وبعد را دعای بسیار بسرکار که حاجی امین الضرب درطهران تادرخانه ایشان بودم چه کردم و آخردرشاه عبدالعظیم آمدم ماه بماه مبلغ شصت تومان پول مخارج منزل جهت شام ونهارداده وماهی ده تومان پول فقرا درکیسهٔ من ریخته است. حال مرا به این قسمتها آوردند. معزولی دولت به کرمانشاه. ازیوم ورود الی‌حال را دونفر روبروی بنده واداشته که پول و اسباب و مخلفات هرچه لازم است گرفته شود. بنده حاضر بودم فرمود محمدعلی این‌ساعت اسباب را حاضر کند فدوی آمدم کوتی واسباب و اجناس که حاضر کرده بودم بردم دیوانخانه. درحضور آجودان‌باشی وکسان حسام‌الملک وحاجی میرزاحسن خان الی‌سوزن وخیاطه تحویل داده حساب چه عرض کنم. بسیار شکرگذاری و دعاگویی بسرکار. خلاصه ازجناب حسام‌الملک دوفقره پول رسید. یوم اول سی‌وپنج تومان جهت غلامها تعارف آنها کردند یوم دوشنبه ۲۹ شهرحال [رجب] که تشریف می‌بردند ممدون (؟) بیست تومان پول نقد و چهار پنج قلم اسباب راه خورجین اسبابی آوردند. دوازده سوار بایوزباشی الی خانقی و مال‌سواری آوردند. جناب ایشان رادریوم دوشنبه ۲۹ شهرحال روانهٔ خانقی کردند. بسلامتی تشریف بردند و فرمودند از خانقی خدمت جناب فخرالحاج حاجی سیدجمال‌الدین شرحی گفته بود [ملاعلی] که شما به محمدعلی] بفرمائید خدمت جناب حاجی آقا بنویسید جناب ایشان بمن فرمودند که توامرا بنویسی اگر ضرر نداشته باشد فدوی عرض کردم چشم. جهت اینکه پول خرید برای آقاملاعلی روانه کنند والا کارایشان خوب نمی‌شود عرض کردم چشم . . . و اجناس اسبابی که فدوی جهت ایشان

گرفتم تسلیم کردم با پول نقد، ریزاورا درعریضه عرض کردم بنظر مبارک برسدو ایشان. . . امضا فرمودند و در ظهر صورت آنها عرض شده جهت اطلاع عرض شد. . .

صورت که حسب الحواله جهت جناب سلالة السادات العظام فخر الحاج حاجی سید ـ جمال الدین خریده شده وتحویل ایشان دادم ودرظهراوامضا فرمودند نزد این جانب می باشد وثبت اودراین ورقه معلوم نموده اطلاعی داشته باشند ازقرارمذکورست ، بتاریخ ۲۱ شهرجمادی الثانی ۱۳۰۸.»

۳- ۸ رجب ۱۳۰۸ : [تکرارهمان مطالب مربوط به خرید جنس واینکه سید درخانقی می ماند].

۴- ۲۲ رجب ۱۳۰۸ : «عرض دیگر ازجناب آقا حاجی سیدجمال الدین آلا الی حال اخباری نرسیده، سوارها که همراه بردند مراجعت نکرده اند. می فرمودند رسید خود راهمراه حضرات خواهم فرستاد وچندیوم درخانقی خواهم ماند. ایشان چشم براه بعضی مطلبها بودند. خلاصه این دو روزه خط ایشان همراه سوارها خواهد رسید.»

۵- ۲۸ رجب ۱۳۰۸ : «اول اینکه درخصوص جناب مستطاب آقائی فخر الحاج حاجی سید ـ جمال الدین الی الیوم خبری نبود...(ناخوانا) روانه شدند نه ازخودشان و نه ازسوارها که باتفاق ایشان بودند وشهرت بسیارداشت که جناب ایشان رابردند دربغدادو تسلیم کارگذار ایران کردند که درنزد ایشان محبوس باشند. الیوم خط مبارك ایشان از بغداد جهت جان نثار رسید که وارد شهر بغداد درخان حاجی عبدالصمد تاجر اصفهانی منزل دارم. بسیار آسوده شدیم وازقرارذکرایشان جهت جنابعالی دو کلمه مرحمت کردند درجوف خط آقا ملاعلی که ارسال طهران بفرمائید. آقاملاعلی را ندیدم سؤال کنم و چون روزپست ایشان درخانه عریضه جات را می نویسند انشاءالله تعالی چنانست و آسودگی جهت جنابعالی دارد. . . عرض دیگر تعلیقهٔ جناب آقا را در جوف فرستادم بنظرشریف انشاءالله برسد. . . خلاصه وقبض رسید اسباب وپول جناب آقا راخواسته بودید درجوف فرستادم . این فقره چشم بندی نمی شود خلاصه عرض بنده اینست . بنده کجاداد کشیدم که خدمت ایشان چیزی حواله شده. بخداوندقسم است که خودم وملاعلی فهمیده . والسلام. نمیدانم چه شده که جناب عالی اوقات تلخی فرموده اید. خلاصه مختارید.»

۶- ۵ شعبان ۱۳۰۸ : « درین هفته جواب دستخط جناب آقائی فخرالحاج حاجی سید ـ جمال الدین آقا راعرض کرده فرستادم . بواسطه معلوم نکرده بودند توقف خواهم کرد ویا عازم خواهم شد .»

۷- . ۲شعبان ۱۳۰۸ :« دویوم قبل ازبغداد سه چهارنفرازحضرات تجارنوشته بودند که جناب مستطاب آقائی حاجی سید جمال الدین را کارگذاربغداد جناب ایشان را فرستادند در بهرود [بیروت] . نمیدانم این بیچاره در طهران چه کرده که یک ولایت مند گار نمی‌شود ده یوم . خلاصه ولی دردوسه شهرشهرت دارد ، دراسکندریه را می گویند بهرود راسی گویند، که بعد معلوم شود. کجاتشریف برده است.

۹- ملاعلی عرب از کرمانشاهان طرف حساب امین الضرب

(مردی کم‌سواد بوده‌است)

۱ـ جمادی الثانی ۱۳۰۸ :« دویوم قبل جناب آقای آقاسیدجمال الدین را به اتفاق پنج غلام‌سوار وارد کرمانشاه کردند به کرمانشاه خدمت آقای حسام الملک رسیده بودند. فرموده بودند ملاعلی(۱) را بفرستیدبیاورند. بنده‌را جناب اجل احضار فرمودند. خدمتشان رسیدم حضور آ ازبزرگی جناب آقا خدمت آقای امیرحسام الملک عرض کردم. خیلی التفاوت ومحبت دربارهٔ آقافرمودند. خواهش کردم که مادامی که آقاتشریف [دارند] مرخص بفرمائید دربنده منزل باشند فرمودند. خیردوسه روزی جناب آقادر پیش‌خودم درست‌خدمت آقا بندگی بهم میرسانم. خیلی التفات دربارهٔ آقا فرمودند. مبلغ بیست تومان خود امیر به حضرات سوارهایی که آقا راآوردند مرحمت فرمود. خیاط فرستادآوردندو دست لباس ازبرای آقادوختند. حال که درکرمانشاه تلگراف بسرکارکردم جواب رسیدخدمت آقا دادم. ملاحظه فرمودند. خیلی ازسلامتی وجود[. . .]مسرورشدند به هرجهت ساعتی ازخدمت گزاری غفلت نکرده وخیلی در خدمت وفرمایشات آقاحاضرم. پست هنوزواردنشده است که تعلیقهٔ سرکارزیارت شود. مطالب که درخیال دارند آقا را چهار یوم دیگر بااحترام روانه کنند بطرف بغداد. . .

جواب تلگراف هم رسید. ساعتی ازجناب آقا غفلت نکرده ونمی کنم. لوازماتی که دارندانشاءالله صورت داده می‌شود. فرمودند که بجناب‌عالی عرض‌شود اگرتعلیقه

۱- سید، ملاعلی را درطهران درخانهٔ امین‌الضرب دیده بوده وازآنجا اورا می‌شناخته است.

به‌آقا نوشته باشید خط حقیر باشد که به محلی که‌معین می کنند فرستاده شود. پاکتی به اسم‌جناب خداوندگاری داده‌اند اینک ارسال شد. یک‌خط به‌آقای سیدعبدالرحیم(۱) نوشته‌اند وخطی‌هم به امین‌الدوله. فرموده‌اند خط امین‌الدوله را بفرستم آقای - آقا سیدعبدالرحیم که برساند. کلاً درجوف‌پاکت سرکار ارسال نمودم.»

۱۴- ۲۲ جمادی‌الثانیه(۲) ۱۳۰۸: «دستخط آقای آقا سید جمال‌الدین درجوف‌وسفارشی ارسال خدمت مبارك شده. درهفته پست طهران رسید جواب عرایض بنده نرسید. تعلیقهٔ سرکاربجهت محمدعلی‌رسید سفارش‌جناب آقا را به اونوشته. او رابردم خدمت آقا معرفی کردم. مطالبی که نوشته‌بودید به محمدعلی تعلیقهٔ. سرکاررا داد آقاخواندند. یوم قبل‌سرکاراجل آقای امیرحسام‌الملک فرستاده خدمت آقا که فردا باید بروید. آقاچون حالتی‌نداشت ومنتظرجواب خط سرکا[ربود] بنده [را] فرستادند خدمت سرکارامیرمهلت شش‌یوم گرفتم که بعد ازشش‌یوم حرکت کنند باسوار. بنده آنچه ازقوه برآمددرخدمتگزاری کوتاهی نکردم. ازحالات من که آقامطلع شدخیلی دلش بحال‌من‌سوخت. باری تازمان حرکت آنچه از قوه برآید کوتاهی نکرده و نخواهم کرد که‌درزمان حرکت آقاتاکرند بدرقهٔ آقاخواهم‌رفت که به‌آقا این‌دوسه منزل بد نگذرد. کرندهم چون علی سرادخان باایشان ازسرحد رد کند سفارش می کنم کمال خدمتگزاری به‌آقابفرماید... مطلب دیگرآنکه‌آقا فرمودند خدمت سرکارعرض که اگرجواب کاغذهای آقا را ارسال می‌دارید درجوف خطی که به حقیرمرقوم می‌دارید بفرستید که به آقا برسانم، چون جاومحل خود رامعین کرده به این‌جهت عرض‌می کنم.»

۱- مقصود آقا سیدعبدالرحیم اصفهانی معین‌التجار کرمان است (متوفی ۱۳۱۲ در کرمان) که درهنگام اقامت سید درطهران اورا درمنزل امین‌الضرب شناخته ودر روزتبعید سید در حضرت عبدالعظیم حضور داشته است. این شخص برادری داشته بنام سید عبدالکریم که در رشت اقامت داشته و میرزا محمد رضای کرمانی اورا در هنگام مسافرت خود به استانبول در رشت ملاقات کرده بوده است در حوالی ذی‌القعدهٔ ۱۳۱۳ عازم کرمان شده و خبرقتل ناصرالدین‌شاه را در میان راه قم و یزد شنیده . محتمل است میرزا محمد رضا را درهنگام عزیمت بسمت کرمان در حضرت عبدالعظیم تصادفاً ملاقات کرده‌بوده باشد (مستفادازنامه‌های اصفهانی امین‌التجار مقیم رشت معروف به معیرونامه‌های سید عبدالکریم ازیزد) .

۲- اصل: ربیع‌الثانی

۲- ۲ رجب ۱۳۰۸: «و حرکت آقای آقا سید جمال الدین را عرض، دویوم قبل تلگراف ورود خانقین آقا رسید از طهران تلگرافی هم ازجانب اجل اکرم آقای امین السلطان روحی فداه به کرمانشاهان به جناب آقای امیرحسام الملک کرده بودند که سید را فرستاده یادر کرمانشاهان. آقای حسام الملک تلگراف کرد که امروز رسید اورا از خانقین دارم. درخصوص تنخواهی که در تعلیقهٔ ۱۷ ج ۲ مرقوم فرموده بودید آقای امین السلطان تلگرافاً حواله داده اند اصل نداشت. بیست تومان امیر داده اند و ۱۳ لیره محمدعلی به ایشان داده اند. اطلاعاً عرض می‌شود.»

۳- رجب ۱۳۰۸: «درخصوص جناب آقا سید جمال الدین تلگرافی از حاجی علی اکبر داشتم. نوشته بود فردا وارد می‌شوند. منزل از برای جناب درسرائی رفته گرفته بوده است. تعلیقه جات سرکار وقبله گاهی آقای آقا محمد حسین آقا را سفارشی کردم فرستاده تعلیقهٔ معین التجار آقا سید عبدالرحیم به حقیر مرقوم فرموده عریضه به آقا عرض، آنرا هم سفارشی کردم فرستادم.»

۴- ۱۵ رجب ۱۳۰۸: «پاکت سرکار را پاکت دیگر که درین هفته ازطهران رسیده بود ارسال خدمت آقا شد. انشاءالله جواب که رسید ارسال خدمت می‌شود...»

۵- ۲۷ رجب ۱۳۰۸: «پوست، بغداد رسید و تعلیقهٔ جناب آقای آقا سید جمال الدین. رسید یکی پاکت به اسم مبارك سرکار ویکی به اسم قبله گاهی آقا محمد حسین آقا روحی فداه. اینک در جوف این عریضه ارسال خدمت سرکار شده ملاحظه بفرمائید و جواب او را مرحمت فرموده سفارشی کرده درجوف تعلیقهٔ خود ازبرای حقیر ارسال بدارید که ازقراری که دستورعمل داده ارسال بغداد شود. شخص حاجی علی اکبری که در بغداد ازبرای آقا معین کردم آقا خیلی از محبتهای اونوشته بودند... پاکت بزرگی آقا بجهت آقای سید عبدالرحیم معین التجار نوشته بودند. فرموده که پاکت آقای معین التجار را برسانید که بدست دیگری نرسد. اطلاعاً عرض شد. ازقراری که معلوم می‌شود خیلی نوشتجات متفرقه در جوف پاکت آقا بود. بنده بموجب دستور عمل آقا علی حده سرپاکت را باسم آقا میرزا اسدالله محلاتی امین پست نوشتم که بدست خود آقا سید عبدالرحیم برساند.»

۶- ۲۷ رجب ۱۳۰۸: «نوشتهٔ بغداد رسید. ورود آقائی آقاسید جمال الدین از بغداد رسید. عرایضی که از طهران از جمله خط سرکاررسیده همه را نوشته و جواب همه را

نوشته ارسال فرموده‌اند. اینک ارسال خدمت شده ملاحظه بفرمائید.»

۷- ۱۳ شعبان ۱۳۰۸: «حال تحریر چاپار بغداد رسید. حاجی علی اکبر همدانی نوشته در شب ۶ شهرشعبان آقائی آقا سید جمال‌الدین با محملهای(۱) پاشای بغداد او را بردند بطرف بصره. دیگر نمیدانم در بصره می‌ماند یا آنکه بجای دیگر خواهند برد. اما از قراری که نوشته خیلی به سختی او را برده‌اند و نوشته بود هر کاری در حق او کرده آقاسیدعلی قطب کرده. اطلاعاً عرض می‌شود.»

۸- ۲۰ شعبان ۱۳۰۸: «... و از حالت جناب آقا عرض کردم که اورا از بغداد بردند بصره. حال هم عرض می‌شود گویا در بصره... نگذارند. جای دیگر بروند یک پاکتی از آقای معین‌التجار رسید فوراً فرستادم در بصره بجهت آقائی...»

۹- ۲۷ شعبان ۱۳۰۸: «درخصوص آقائی آقاسید جمال‌الدین خط ۱۷ شهرشعبان از بصره رسید. نوشته بودند در بصره توقف کرده‌اند و مطالبهٔ جواب خطهای طهران کرده بودند. هفتهٔ قبل پاکتی سفارشی از آقای معین‌التجار رسیده فرستادم. اما جناب عالی جواب عرایض آقا را نداده اگر درین هفته رسید می‌فرستم و الاسند پوستخانه(۲) خواهم فرستاد که بداند خط سرکار رسیده است.»

۱۰- ۱۷ رمضان ۱۳۰۸: «درخصوص جواب کاغذ آقا فرموده‌اید درجوف پاکت معین‌التجار فرستاده اید. بسیار خوب هر وقت که رسید ارسال می‌شود.»

۱۱- غرهٔ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۸: «از سیدجمال‌الدین پاکتی از برای آقا سیدعبدالرحیم رسید سابقاً آقا سید عبدالرحیم نوشته بود که کاغذ[را] بخوانید و مطالب لازمهٔ او را بمن نوشته و کاغذ که از او می‌رسد پاره کرده به آب روان ریخته باشید. حال یک پاکت بسیار بزرگی آمده است تکلیف را چه کنم. سرکار اطلاع بدهید که دانسته باشنم.»

۱۲- ۹ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۸: «خطی از آقا رسیده اینک درجوف است ملاحظه بفرمائید. جواب دارد جواب او را ارسال بدارید. بجهت معین‌التجار پاکت خیلی بزرگی هست نفرستادم... یک خط هم به اسم ایشان (محمدحسین آقا) از آقا رسید ارسال شد.»

۱۳- شهرصفر ۱۳۰۹(۳): «مدتی است از سیدجمال‌الدین اطلاعی نداریم. حاجی علی اکبر همدانی

۱- اصل: محفلهای

۲- مقصود قبض‌نامهٔ سفارشی است که درجوف آن نامهٔ سید را به طهران فرستاده بوده‌است.

۳- اصل: ۱۳۰۸

. . . از بغداد اطلاع داده باشد در بصره یاآنکه از بصره رفته، اگر خبری بود خواهم نوشت . »

۱۰- امین السلطان

۱- مکتوبی از حاج محمد حسن به امین السلطان دائر براینکه برای عیادت امین السلطان به اتفاق سیدجمال الدین رفته بوده‌اند . در حاشیهٔ آن امین السلطان از تشریف آوردن جناب آقا اظهار تشکر و عذر خواهی کرده است و اظهار کرده که بعداً خدمتشان خواهد رسید.

(تصویر شمارهٔ ۲۰۴)

۲- سواد بخط حاج محمدحسن ازدستخط ناصرالدین‌شاه خطاب به امین السلطان.

«بتاریخ ۳ ۲شهرذی القعدة الحرام ۱۳۰۷-جناب امین السلطان- بنا بود سیدجمال الدین راحاجی‌محمدحسن روانهٔ قم بکند-اگرهنوزدرطهران است و نرفته‌است بحاجی‌محمد-محمد حسن بنویس که البته اورا روانهٔ قم بکند. »

(تصویر شمارهٔ ۲۰۵)

۳- نامه‌ای ازامین السلطان خطاب به حاج محمدحسن و درختام آن می‌نویسد : « ازآقا سید-جمال الدین خبری دارید یاخیر؟»[ظاهراً پس ازحرکت دادن سید این مکتوب نوشته شده است] .

۴- مکتوب خطاب به حاج‌محمدحسن بخط منشی باحاشیه‌ای بخط امین السلطان .

(تصویر شمارهٔ ۲۰۶)

۱۱- حاجی سیاح

۱- تلگراف ازاصفهان مورخ ۲۳ ربیع الاول ۱۳۰٤ خطاب به امین الضرب.

«بتوسط جناب آقای حاجی امین الضرب حفظه‌الله تعالی‌خدمت جناب آقای وحید فرید آقاسید جلال الدین(کذا) حفظه‌الله تعالی‌تبریک ورود عرض‌می‌نماید . آقا میرزا-لطف‌الله ازهمدان آمدندوروانهٔ‌طهران شدند. جناب آقای‌سهام السلطنه سلام‌میرسانند. احقرعبادسیاح .»

(تصویر شمارهٔ ۲۰۷)

۲- مکتوب[۱۳۰٥] ازمحلات پس‌ازورود میرزاجعفر بطهران .

«. . این روزها هیچ اطلاع ازسلامتی وجود میمنت مسعود جناب وحید و فرید افتخارالحکماء آقای حاجی سید جمال الدین حفظه‌الله‌تعالی ندارم . مرحمت فرموده هرگاه اطلاعی‌حاصل‌است احقررا هم مطلع ومشعوف فرمائید. . .» :

۳- مکتوب ۲٤ رجب [۱۳۰۵ یا ۱۳۰٦] از محلات به طهران.

«. . . چندی است ازجناب وحید العصر فرید الدهر افتخار العلماء والفضلاء والفلاسفه والحکماء آقای حاجی سید جمال الدین حفظه الله تعالی اطلاع ندارم. می دانم که جناب ایشان اینقدرها بی مرحمت تشریف ندارند. البته تعلیقهٔ جناب ایشان به احقر نمی رسد. اگر چیزی مرقوم فرمودید بدانند احقرهم چیزی ننوشتم.»

۴- مکتوب ۱۰ صفر [۱۳۰۵ یا ۱۳۰٦] ازسبزوار که عازم مشهد بوده است.

«. . . ازجناب مستطاب وحید فرید آقایی آقای حاجی سید جمال الدین حفظه الله تعالی اطلاع ندارم. انشاءالله بمژدهٔ سلامتی وجود مبارك جناب ایشان این غریب را مشعوف خواهید فرمود. . .»

۵- مکتوب ظاهراً [۱۳۲۸] خطاب به امین الضرب ثانی.

«. . . چون بهانه جو بوده که خود را یاد آورخاطر عاطردارم لهذاعرض می نمایم: بندگان اجل عالی خوب می دانند اول کسی که دربعضی خیالات بود چه اشخاص بودند. سبب ورود ایران مبرورجنت ورضوان آرامگاه آقای حاجی سید جمال الدین طاب ثراه فقیر بودم ومعرفی آن حضرت را خدمت مرحوم مبرورحاجی آقا (امین ـ الضرب اول) طاب ثراه فقیر بامرحوم حاج محمد اسمعیل صراف[۱] ازاصفهان نمودیم و مرحوم حاجی آقا تا هردرجه بزرگی فرموده که هرتخمی درایران زرع و روئید اگر مرحوم حاجی آقا تا آن درجه غیرت نمی فرمودند آن تخم زرع نمی شدوهدرمی رفت. خودحضرت اجل عالی به مکهٔ معظمه مشرف بوده فقیر بادیگران درقزوین، پیرمردی که دربان خودتان وقزوینی بود مذکورداشته که مرحوم مبرور حاجی آقا فرموده بودندراضی بودم یک کروربمن ضرروارد آید وسیاح گرفتارنشود. همین عبارت ازآن مرحوم بیادگار در سیاحت نامهٔ فقیر ثبت است. این ایام خیال اصلاح وطبع آنرا دارم. در گرفتاری حقیرهر نوشته ازآن بزرگوار نزد حقیر بود مفقود ومعدوم شد. اکنون عرض مینمایم اگر ازنوشتجات آن بزرگوار چیزی باشد مرحمت بفرمائید سواد آنرا برداشته

۱- حاج محمد اسماعیل صراف مقیم اصفهان که باحاج محمد حسن طرف مکاتبه و محاسبه بوده است، چنانکه از مکتوبهای دفتر شمارهٔ ٥ کوپیهٔ حاج محمد حسن (صفحهٔ ۱۱۷ کتاب حاضر) برمی آید، یکی از معرفین سید بحاج محمد حسن بوده است.

عین آنرا تقدیم می‌دارم . اگر آنها مشکل باشد همین قدر زمان حرکت بامرحوم مبرور حاجی آقا سفر اول و ورود سفر ثانی و حرکت به حضرت عبدالعظیم (ع) و ازبست کشیدن و بردن از حضرت عبدالعظیم (ع) را مرقوم بفرمائید و روز ورود خودتان بطهران از مراجعت سفر زیارت بیت‌الله زاده‌الله شرفاً را که برفقیر لازم . زیاده عرضی ندارد

احقر داعیان سیاح. »

۱۲- متفرقه

۱- حاج ابو القاسم معین التجار از اصفهان مورخ ۲۵ صفر ۱۳۰۴.

« . . . عرض دیگر اینکه جناب آقای حاجی سید جمال الدین دام توفیقه که مدتی دریروپ بوده اند این اوقات تشریف به اصفهان آورده‌اند وحضرت اشرف والا (ظل السلطان) منزل ایشان خدمت جناب حاجی سیاح داده اند. خیال مسافرت طهران رادارند. جناب حاجی سیاح مخصوصاً به مخلص فرمودند که خدمت جنابعالی عرض نمایم زحمت کشیده درطهران خانه ومنزلی به جهت توقف جناب حاجی سید جمال الدین معین فرموده که ساعت ورود معطلی ازبابت منزل نداشته باشند ومشار الیه خودش بادوسه نفر نوکر می باشد. یکطرف منزل خارج لازم دارد وهرقدر وجه الاجاره قرار بدهید خدمت جنابعالی خواهندداد. انشاءالله التفات فرموده منزل معین کرده و جواب عریضهٔ مخلص را مرقوم فرمایند که خدمت ایشان عرض شود . زیاده جسارت است. . . »

۲- جهانگیر وزیر معادن ناصرالدینشاه، رجب ۱۳۰۴ (خطاب به کیست معلوم نیست):

« فدایت شوم. الان درخدمت جناب مستطاب آقا سید جلال الدین (کذا) سلمه‌الله تعالی و سرکار معتمد السلطان حاجی محمد حسن امین الضرب به جهت تبریک عید سلطانی مشرف است. این شرح را خدمت ملازمان عالی دام اقباله می نویسد. . . »

۳- حاج محمدعلی آقا کاشانی (پدرحسین نقوی) از مسکو مورخ ۲۸ صفر ۱۳۰۶.

« . . . باری زمانی که درپطر بورغ بودم جناب آقای آقا. سید جمال الدین زیارت نمودم همیشه درخدمت آقا حکماء بودند. چون جناب آقا در هر مجلس اوصاف جناب عالی می کنند ومی فرمایند که درایران اگر کسی باشد فلان کس است باین واسطه جمیع حکماء آنجا یک نوع اخلاص غایبانهٔ به جنابعالی دارند یکی از آنها بواسطهٔ راه‌آهن یک عریضه نوشته است ویک کتابچه هم نقشهٔ راه‌آهن را کشیده است داده بفدوی که بخدمت جنابعالی ارسال دارم. لهذا امروز آن عریضهٔ آن شخص حکیم با این عریضهٔ خود

ارسال کردم . . . باری درپطر بورغ جناب آقاخواسته این امر اصلاح کنند و این امر را یک جوری به جناب آقا اشتباهکاری کرده بودند که جناب آقا می‌فرمودند که بیائید بیست هزارمنات یا ده هزارمنات به اینها بدهید درین حسابهای شماروش بگذرد . پنج هزارمنات هم به شما امسال بدهند و خدمت جناب آقا عرض کردم اینها اول بیایند حساب را روشن کنند بعد این کارها بشود . جناب آقا ابراز می‌فرمودند که خیر اول تو پول بده بعد اینکارها بشود، جان نثار تمکین نکردم.

۴- مکتوب بی امضا خوش‌خط بی تاریخ (اواخر ۱۳۰۷).

«. . . باری نمیدانم کی بحضرت عبدالعظیم (ع) می روید که من هم آمده بمعیت جنابعالی خدمت جناب مستطاب آقائی آقا سید جمال‌الدین ادام‌الله برکاته مشرف شوم که بی‌نهایت ازیشان خجالت دارم . شنیدم درچند روزقبل از مخلص گله فرموده بودند. اگرچه حق‌دارند، ولی خبرازحال‌مخلص ندارند. خود باید خدمت خودشان رسیده و عرض نمایم که نرسیدن خدمت ایشان درین‌مدت از چه بابت بود، بلکه انشاءالله بتوسط جنابعالی رفع گلهٔ جناب مستطاب معظم بشود . . .»

۵- ٤ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۸، آقا محمد یزدی نمایندهٔ حاج محمد حسن ازقم.

«دودستخط مبارک حضرت مستطاب عالی روحی‌فداه باچاپاران فارس‌و کرمان واصل‌و زیارت گردیده... ازاوامر مطاع آگاهی حاصل گردید. درباب تشریف‌فرمائی بندگان آقای آقا سیدجمال‌الدین زید افضاله‌العالی بقم شرحی مرقوم فرموده بودید، دویوم قبل افواهاً شنیدم جناب حاجی‌میرزا هادی را آورده‌اند ومتحمل‌نشدم. دستخط مبارک جنابعالی که زیارت شد ومعلوم شدآقای آقا سید جمال‌الدین بوده‌اند فوراً در حالتی که بوران شدیدی بود احرام شرفیابی خدمت ایشان رابسته به مهمانخانه رفتم. ازعدم سعادت وتوفیق ازفیض‌لقای ایشان محروم ومهموم شدم، چه که دویوم‌قبل ایشان‌راحرکت داده‌اند وبکرمانشهان توجه فرموده‌اند . امیدوارم درهرجاتشریف دارند خداوند وجود مسعودایشان را محفوظ فرماید .»

۶- ۱۲ شعبان ۱۳۰۸، آقا محمدهاشم اصفهانی از کربلا.

«. . . جناب مستطاب آقای آقاشیخ جمال‌الدین مدظله تا ورود بغداد ایشان راجویا شدم. وارد شده‌اند . کربلاخدمت ایشان میرسم. تبلیغ سلام جنابعالی‌راعرض‌خواهم کرد. به حاجی‌عبود هم سپردم آقا که به نجف‌اشرف مشرف می‌شوند دیدن بروند. فرمایشاتی داشته باشند انجام بدهند . سرکارعالی اگر بجهت سرکارآقا بخواهید

پاکتی روانه بفرمائید جوف خط جهت حاجی عبود بگذارید، می‌رساند خدمت آقا...»

۷- ایضاً ازو مورخ ۷ شعبان ۱۳۰۸.

«. . . آقای آقاسیدجمال الدین راشنیدم که تابغداد تشریف آورده بوده‌اند وازبغداد روانهٔ بمبئی شده‌اند ...»

۸- ۳ جمادی الاولی ۱۳۰۹ ، آقا محمد بن حاج عبدالمجید اصفهانی نمایندهٔ حاجی محمد حسن درمارسیل Marseille .

«. . . عرض دیگر ازقرار روزنامه‌جات فرانسه که یوم قبل جناب جلالت مآب نظرآقا یک دانه روزنامه فرستاده بود شرحی ازخیالات فاسد بی‌معنی نوشته بودند، اینست که عرض می‌شود . درروزنامهٔ چاپ لندن نوشته‌اند که سید جمال الدین افغانی به لندن رفته است و باملکم‌خان نمک بحرام همدست وهمعهد شده‌اند . شرح مزخرفی در مذمت ایران و وزرای ایران من‌جمله وزیراعظم نوشته‌اند ودر روزنامه چاپ کرده‌اند من‌جمله آقا سیدجمال الدین هم بعد ازعزیمت ازطریق بغداد و بصره به برلن پای‌تخت آلمان رفته است ودرمجلس بیزمارك گفتگوها نموده است حالاهم درلندن باملکم به هم بسته‌اند و به این مزخرف گویی اقدام دارند وخیال می کنند که این مقولهٔ مزخرف راکسی اعتنا خواهد کرد . دربرلن جواب آقا سیدجمال الدین را بوضع بی‌اعتنائی داده‌اند، ولی درمقابل جناب جلالتمآب نظرآقا وزیرمختارشرحی از خیالات فاسدهٔ آقا سید جمال الدین درروزنامه‌جات فرانسه گذاشته ازبدو ورود مشارالیه به طهران وخیالات فاسد او واخراج نمودن اورا و مذمت زیاد ازو وملکم بیک نحو خوشی مضامین خوش درروزنامه جات فرانسه چاپ نموده که بگوش اهل فرانسه این بیانات وزیرمختارخیلی ملیح ومطبوع است . خداوند انشاءالله بحق تمام انبیاء و اولیای برحقش که وجود مبارك بندگان اعلیحضرت اقدس شهریاری روحی وروح- العالمین له الفداه را ازجمیع بلیات محفوظ فرماید. این کلمات لاطائل این مردمان بی- معنی مثل ذره‌است درمقابل خورشید و باید باطن هر کس که بهرلباس است بروز کند ونتیجهٔ اعمال وعقاید اومعلوم گردد . اطلاعاً عرض شد . ازفخرالملک هم اشاره‌ای کرده بودند که درلندن است واین روزها خیال عزیمت ایران را دارد. ولی بنظرم می‌آید این هم پلتیک باشد وفخرالملک هم تبعیت داشته باشد . خدا عالم‌است ، العلم عندالله. دراینکه فخرالملک از ملکم‌خان خبیث‌ترومردودترست حرفی نیست.. خداوند انشاءالله اینجزرآدمها را به غضب خود بسوزاند.»

۹ - ۱۰ شوال ۱۳۰۹ ، آقا سیدعبدالرحیم معین التجار کرمان .

«. . . راستی چندچاپارست خواسته‌ام شرحی ازآن آشنائی که حال در لندن است بنویسم. احتیاط می کردم. حال عرض می کنم انتشاراتی بازبه کرمان ازاو رسیده. یقین سرکار دیده‌اید. کاغذی که ازبصره به جناب میرزا نوشته باز کاغذی اززبان ملت به‌تمام علما این ها را چاپ زده‌اند. جائی که کرمان رسیده یقین همه‌جا رسیده . متفکرم اینها به چه دردی می‌خورد. چه خیالی این‌مرد برسردارد. خواستم نسخهٔ آنرابرای سرکاربفرستم همین یقین کردم سرکاردیده‌اید همین احتیاط کردم، خداوند انشاءالله عاقبت همه را به خیرنماید وشراین جنس دوپا را هم دورنماید. خداوند انشاءالله حفظ نماید ما را . من که چنان ازین مرد می ترسم که اصلاً درکرمان اسم او را نمی‌برم. باوجود این یکی ازانتشارات درپست خانه باسم من بود تاباز کردم دیدم پنهان کردم که دورسرخودم هیچ ندیدند. این ازکجا فهمید من آمده‌ام کرمان. باری خداوندانشاءالله حفظ نماید.»

۱۰ - آخرصفر ۱۳۱۰ ایضاً ازسیدعبدالرحیم معین التجار.

«ازحرکت حجاج خبربدهید .آن شخص لندنی بااحترام زیاد ازجانب دولت‌عثمانی وارد علیه شده. البته جناب حاج محمدحسین آقابسرکارخبرداده‌اند.»

۱۱ - بی امضا وبی‌تاریخ خوش‌خط.

«. . . سابقاًهم صورت امین السلطان مرحوم [مقصود آقاابراهیم امین السلطان است] وسیدجمال الدین مصری رافرمایش‌دادید . مرحمتی نفرمودید . حتی‌پول قاب وشیشه راهم فدوی اظهارننموده. . . .»

د- منقولات از دفاتر قوپیه (کوپیه)

دفتر فرنگستان، رمضان ۱۳۰۳ تا ذی الحجهٔ ۱۳۰۴

ورق ۸۲- نامهٔ مورخ ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۰٤ از حاج محمد حسن خطاب به برادر خود حاج - محمد رحیم ساکن گانژ (فرانسه) :

«. . . از برکت امام زمان عجل الله فرجه دوستی خداوند نصیب کرده است که بحمدالله امروز در هیچ دولتی برای هیچ یک از سلاطین نشده است. جناب مجتهدالزمان و فریدالدوران حاجی سید جمال الدین مشهور به افغانی که در فرنگستان روزنامهٔ عروة الوثقی را نوشته و مشهور است به حنفی مذهب درخانه تشریف دارند. جمیع کمالات روحانی و جسمانی در نزد این شخص بزرگوار جمع است و توجه مخصوص به آقا حسین دارند. انشاءالله عماقریب به سرحد کمال خواهد رسید. . .»

ورق ۱۲۲- نامهٔ مورخ ٤ شعبان ۱۳۰۲، خطاب به حاج محمد رحیم سابق الذکر با امضای محمد- حسین از طرف پدرش. »

«. . . خودم یعنی (حاج محمدحسن) با جناب مستطاب آقای آقا سید جمال الدین روانهٔ معدن آهن به قریهٔ نائیج روانه شدیم. من آنجا می مانم جهت انجام کارها و جناب آقای آقا سید جمال الدین تشریف می برند روسیه، اول بباد کوبه بعد می روند تفلیس. یک هفته می مانند. از آنجا به مسکو. ده پانزده روز اقامت می فرمایند و از آنجا به پطرزبورغ، پنج شش ماه می مانند و از آنجا عازم پاریس خواهند شد. . .»

ورق ۱۲۳- نامهٔ مورخ ۱۱ شعبان ۱۳۰٤ خطاب به حاج محمد رحیم (از دفتر تجارتخانه) :

[در ذکر مستلزمین حاج محمد حسن و سید جمال] از حاج احمد و محمدصالح و میرزا حسین و میرزا علی اکبر که در گانژ بود و میرزا محمد رضای کرمانی نام می برد و می نویسد: «بعد از انجام و خاطر جمعی از نظم کارهای آنجا (نائیج) در خدمت جناب آقای آقا سید جمال الدین به مشهدسر تشریف برده ایشان را روانهٔ روسیه بفرمایند . . .»

ورق ۱۲۷ - نامهٔ مورخ ۸ شعبان ۱۳۰۴ خطاب به حاج محمد رحیم (ازدفترتجارتخانه):

«... تعلیقه ازجانب خداوگاریم که تاریخ ۱۲ شعبان بود از بارفروش رسید. مرقوم فرموده بودند جناب زبدة العارفین آقای آقاسیدجمال‌الدین رامشایعت نموده به واپوررسانیده عازم شدند. معاودت کردم ...»

ورق ۱۴۳ - نامهٔ مورخ ۱۲ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۴ خطاب به‌حاج محمدحسن به گانژ بامضای آقا-محمد حسین:

«... از جناب مستطاب شمس‌العارفین والمجتهدین جناب آقا زید فضله اطلاعی ندارم. سه چهارعریضهٔ عربی به مسکوعرض نموده‌ام.»

دفترشمارهٔ ۵ از ۱۲ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۳ تا ۲۵ ج ۱۳۰۴/۱

ورق ۳۷۵ - نامهٔ ۶ ربیع‌الثانی ۱۳۰۴ خطاب به حاجی‌میرزا مهدی اصفهانی به اصفهان:

«... چند روزقبل رقیمهٔ کریمهٔ که درباب ورود جناب مستطاب آقای حاجی‌سید-جمال‌الدین دام‌افضاله‌العالی... ارسال فرموده بودید واصل وزیارت گردید. جناب مستطاب معظم‌الیه هم بسلامت تشریف فرما شده و از سلامتی وجود شریف اظهار فرموده ومخلص‌را مسروروشکورداشته‌اند واینک هم درخدمت ایشان مشرف و ازفرمایشات‌ایشان محظوظ بوده وخواهد بود...»

ورق ۳۹۷ - نامهٔ ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۰۴ خطاب به حاج محمد مهدی ملک‌التجاربه بوشهر (در ذیل نامه نوشته‌شده):

«... جناب مستطاب آقائی آقای حاج سیدجمال‌الدین سلمه‌الله تعالی‌شرحی ازتوصیف آن جناب بیان فرموده‌اند و مقرر فرموده‌اند که مخلص درارادت کیشی کوتاهی ننمایم. مخلص که همیشه همراهی داشتم‌ودارم. بازمحض فرمایش‌جناب‌معظم‌الیه همه طورحاضرم...»

ورق ۴۰۱ - نامهٔ [۱۰ ع ۱۳۰۴/۲] خطاب به‌برادرخود حاج‌ابوالقاسم ملک‌التجاربه مشهد:

«... مطلب دیگرآنکه جناب شمس‌العارفین وقبلة‌العلماء والمجتهدین آقای حاجی سید جمال‌الدین سعدآبادی الشهیربه افغانی که دردنیا مثل ایشان... (محو شده است) درهیچ عصری خداوند نصیب نکرده‌است سرا روزی فرموده... (چند سطر محوشده)...

ورق ۴۲۰ - نامهٔ ۲۷ ربیع الثانی ۱۳۰۴ خطاب به حاج محمد اسمعیل اصفهانی (صراف) به اصفهان :

«. . . ثانیاً رقیمه‌ای که درچندی قبل درباب جناب مستطاب سیدناالجلیل و مولانا النبیل آقای حاجی‌سیدجمال‌الدین دام افضاله قلمی‌وارسال داشته بودید واصل و از سلامتی‌شما کمال خرسی‌حاصل آمد . ازاینکه مژده زیارت جناب مستطاب معظم‌الیه را داده بودید نهایت امتنان وشکر گذاری‌اینکه خداوند این نعمت بزرگ راقسمت این‌جانب فرموده خواهم داشت ومخصوصاً ازشما ممنون و محظوظم که این مژده را داده بودید و در این مدت مجال اینکه جواب رقیمهٔ شما را قلمی دارم نکردم . . .»

ورق ۴۲۵ - نامهٔ ۲۷ ع ۱۳۰۴/۲ خطاب به حاج محمد مهدی ملک‌التجار به بوشهر :

«. . . جناب مستطاب آقا سلمه‌الله تعالی‌شرف حضوردارند . اظهارمرحمت به‌سرکار می‌فرمایند ومی‌فرمایند خوبست قدری درامورتجارت ومعاشرت بامردم زیاده برین توجه کنید . . .»

دفتر۶ از ۲۵ ج ۱۳۰۴/۱ تا۱۹ شوال ۱۳۰۴

ورق ۱۴۶ - نامهٔ ۸ رجب ۱۳۰۴ خطاب به حاج محمد تقی‌اصفهانی به اصفهان :

«. . . پاکتی که به جناب ملاذالانام آقاسید جمال‌الدین‌سلمه‌الله تعالی‌عرض کرده بودید فوراً تبلیغ داشته . . .»

ورق ۲۵۸ - نامهٔ ۲ شعبان ۱۳۰۴ خطاب به حاج ابوالقاسم ملک‌التجار به مشهد :

«. . . جناب آقا ازطرف روسیه عازم فرنگستان خواهند شد . . .»

ورق ۲۶۱ - نامهٔ ۲ شعبان ۱۳۰۴ خطاب به ملاعلی‌عرب اصفهانی به کرمانشاهان :

«. . . انشاءالله امشب را خودم در خدمت . . . جناب مستطاب‌آقای آقا سید - جمال‌الدین عازم سرمعدن هستم . من آنجا چند روز می‌مانم . جناب معظم‌الیه از طرف روسیه بعد ازمدتی‌توقف درروسیه به فرنگستان تشریف خواهند برد . »

ورق ۲۶۵ - نامهٔ ۴شعبان ۱۳۰۴ خطاب به حاج محمد رحیم‌اصفهانی[1] به تبریز:

«. . . جناب خداوندگاریم عصرسه شنبه دویم شهر حال‌تشریف‌فرمای ضرابخانه‌و

---

۱ - این‌شخص‌غیرازحاج محمد رحیم برادرحاج‌محمد حسن‌است و درتبریزازتجارمعروف بوده .

وصبح چهارشنبه ۳ ازآنجا عازم قریهٔ نائیج که معدن آهن است شدند . . .»

ورق۲۶۷- نامهٔ ۶ شعبان ۱۳۰٤ ازدفترتجارتخانه به حاج محمدحسن به نائیج:

«. . . آقامیرزالطف‌الله وخسرو[۱] هنوزهم شبهادردولتخانه هستند . روزهامی روند بیرون وخیال‌دارند بعد ازدیدن جناب امین‌السلطان روانهٔ ولایت شوند.

ورق۲۹۴- نامهٔ ۱۶ شعبان ۱۳۰٤ خطاب به حاج ابوالقاسم ملک‌التجار به مشهد (ازدفترتجارتخانه) :

«. . . امروزهم‌جواب تلگراف حاجی‌میرزا رحیم[۲] رسید. گفته بودجناب خدایگانی تشریف فرمای بار فروش شدند . جناب آقای آقا سید جمال‌الدین را مشایعت فرمودند . . .»

ورق۳۰۶- نامهٔ ۲۰ شعبان ۱۳۰٤ محمدحسین آقا به حاج محمد حسن :

«. . . درباب‌آقا میرزا لطف‌الله سلام می‌رساند وبه همان ترتیبی که مرقوم فرموده بودید معمول‌خواهد داشت . . .»

ورق۳۱۷- نامهٔ ۲۳ شعبان ۱۳۰٤ به حاج‌ابوالقاسم‌ملک‌التجاربه مشهد (ازدفترتجارتخانه) :

«. . . درتعلیقهٔ ۱۲شهرحال شرح حال مسافرت ودستورالعمل حجره راداده بودند که باجناب اعلم‌العلماء والعارفین‌و زبدة‌الفقهاء والمدققین آقای سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی تاتوی پراخود مشایعت فرموده وباهزار ناله وآه وافسوس و دریغ مفارقت فرموده روزشنبه را خیال‌عزیمت نائیج داشتند . . .»

ورق۳۷۶- نامهٔ ٤ رمضان ۱۳۰٤ به حاج‌ابوالقاسم ملک‌التجاربه مشهد (ازدفترتجارتخانه):

[درباب خط سیرحاج محمدحسن ومسافرت اواز بادکوبه به تفلیس‌ومسکووالحاق او به سیدجمال‌الدین درتفلیس].

ورق۳۸۳- نامهٔ ۱۶ رمضان ۱۳۰٤ به حاج محمدحسن به مسکو:

(کوپیهٔ نامهٔ ۲صفحهٔ ۹۹).

ورق٤۱۶- نامهٔ ۵ شوال ۱۳۰٤ محمد حسین آقا به پدرش به مسکو:

(کوپیهٔ نامهٔ ۳صفحهٔ ۹۹).

ورق٤۲۹- نامهٔ ۸ شوال ۱۳۰٤ از دفترتجارتخانه به حاج ابوالقاسم ملک‌التجاربه مشهد:

«.. هرگاه جناب خدایگانی‌حاج والد مشرف گردند [به مکه] به اتفاق‌آقای آقا-سیدجمال‌الدین‌سلمه‌الله تعالی‌مشرف خواهند شد . . .» [سید چنین‌سفری‌نکرده‌است]

۱- خسرونام غلامی است که همراه سید ازبوشهر به طهران آمده وکتابهای سید را حمل کرده است (بنقل از محمد محیط طباطبائی) .

۲- حاج میرزارحیم زرکش اصفهانی (متوفی ۱۳۰۹/۱۳۱۰ شمسی درطهران) .

ورق ۴۴۰- نامهٔ ۸ شوال ۱۳۰٤ محمد حسین آقا به پدرش به مسکو:

«... عریضه خدمت جناب فضائل مآب آقای آقا سید جمال‌الدین سلمه‌الله بزبان عربی عرض نموده‌ام...»

ورق ۴۶۰- کوپیهٔ سواد نامهٔ ۲۱ رمضان ۱۳۰٤ حاج محمدحسن به امین‌السلطان از مسکو:

«... در بلاد قفقاز خدمت ذیشرافت جناب مستطاب عین‌الانسان و انسان‌العین خلیفة‌الانبیاء والاکرمین شمس‌السموات والارضین آقای حاجی سید جمال‌الدین مشرف شدم. از آنجا الی مسکوف در خدمت و ظل مرحمت جناب معظم‌الیه بوده و هستم. وجناب معظم‌الیه را درهمه جا بطورهای خوب پذیرائی نمودند. تا به حال هم در خدمت جناب معظم‌الیه هستم. درهمه جا ودرهمه وقت دعاگوی .. اعلیحضرت قدرقدرت شاهنشاه عالمیان پناه هستند ووجود مسعود مبارك امجد جنابعالی دعاگو هستند...»

دفترشمارهٔ ۷ ازسه شنبه ۲۰ شوال ۱۳۰۴ تا پنجشنبه ۲ صفر ۱۳۰۵

ورق ۸۲- نامهٔ ۲۷ شوال ۱۳۰٤ از محمد حسین آقا به میرزا لطف‌الله مستوفی به اسدآباد همدان:

«...از یوم مفارقت رقیمه ازسرکار نرسیده بود... تااین هفته رقیمهٔ گرامی در جوف خط حاجی ابوالقاسم وحاجی محمد خلیل تاجران اصفهانی مرقوم وارسال‌داشته بودید رسید... درباب استفسار ازسلامتی حالات جناب مستطاب قدوة‌العارفین آقای سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی و جناب خداوندگاری حاج والد حفظه‌الله تعالی تعلیقه‌ای درشهررمضان ازجناب حاجی والد از مسکوف مرقوم فرموده بودند. در مسکوف خدمت جناب آقا بوده‌اند و بعد روانهٔ فرنگستان شده‌اند. بموجب اخبار تلگرافی دیگر نمی‌دانم جناب آقاهم به پطرزبورغ تشریف برده یا به اتفاق به فرنگستان تشریف برده‌اند...»

ورق ۱۷۷- نامهٔ ۱۸ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰٤ از آقا محمد حسین آقا به میرزا لطف‌الله مستوفی به اسدآباد همدان:

«... رقیمهٔ گرامی سرکارکه به تاریخ چهاردهم شهرحال بود رسید از سلامتی حالات شریف نهایت مسرت وفرحناکی تحصیل‌شد. درباب جناب مستطاب بندگان

آقای سیدجمال‌الدین استفسار کرده‌اید یوم قبل تعلیقه‌شان از مسکوف رسید . مرقوم فرموده بودند چند روزدیگرعازم پطرزبورغ هستم . . . »

ورق ۳۳۴- ۲۶ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۳ ، نامهٔ آقا محمد حسین‌آقا به آقا محمد جواد به مسکو .

« . . . وازجناب مستطاب زبدة‌العارفین آقای آقاسید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی هم هرجا تشریف دارند ازسلامتی‌حالاتشان اعلام دارید . . . »

ورق ۴۲۰- ۱۸ محرم ۱۳۰۵ نامهٔ آقا محمد حسین‌آقا به آقا محمد جواد به مسکو.

« . . . جناب زبدة‌العارفین آقای آقا سید جمال‌الدین گویا پطرزپورغ تشریف‌دارند عریضه‌ای عرض‌شده جهت جناب ایشان روانه دارید برسانند . قبض‌درجوف دارد. البته اگرپیدا نکردند پاکت را رجوع دارید . . »

(سواد مکتوب به سید جمال دردفترقوپیه نیست).

دفتر۸ از ۲ صفر۱۳۰۵ تا ۱۹ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵

ورق ۳۳۵- ۱۲ ربیع‌الثانی ۱۴۰۵ /۵ ژانویه ۱۸۸۸ نامه به سید جمال‌الدین به‌پطرزبورغ.

(دراظهارمسرت از همسفری باسید ودلتنگی از مفارقت وامیدواری به ایجاد راه‌آهن وتوضیحاتی درباب اختلافات وحساب‌سازیهای میرزانعمة‌الله نمایندهٔ امین‌الضرب).

ورق ۴۶۴- ۱۹ جمادی‌الثانی ۱۳۰۵ ، نامه به میرزانعمة‌الله به مسکو.

« . . . نوشته بودید جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال‌الدین روحی فداه در پطرزبورغ تشریف دارند و وجود مبارکشان سلامت‌است خیلی خوشوقت شدم . عرض بندگی‌مشتاقانه عرض میکنم . . . »

دفتر۹ از ۲۱ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ تا ۱۴ رمضان ۱۳۰۵

ورق ۴۶- غرهٔ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۵ ، نامه به‌آقا محمد جواد به مسکو.

« . . . ازجناب‌آقا خبری ندارم احوالات ایشان را بنویسید . »

ورق ۴۳۸- ۵ رمضان ۱۳۰۵ ، نامه به‌آقامحمد جواد به مسکو.

« . . . از جناب مستطاب اجل‌آقا خبری ندارم. نمیدانم چه کارمی کنند و درکجا تشریف دارند چگونگی‌را بنویسید . . . »

ورق ۴۷۹- ۱۲ رمضان ۱۳۰۵ ، نامه به سیدجمال‌الدین به پطرزبورغ .

(درجواب مکتوب ۳۰ آوریل فرنگی و شهر شعبان سید و اظهار خلوص و ارادت

و بیان حالات وزندگانی خود وچگونگی وضع محاسبات میرزا نعمة‌الله. درانتهای مکتوب می‌نویسد : « ازوضع میرزا محمد رضا عرض کنم که این شخص خیلی نقل داشته و دارد . غیر از تزویر وحیله در اوچیزی نبوده است . صدق وصفا در او عبورنکرده است. خود را پریشان و مجذوب به خرج می‌داد . پناه برخداوند ازین گونه آدمها . »

ورق ۴۸۱- ۱۲ رمضان ۱۳۰۵ ، نامه به‌آقا محمد جواد به مسکو.

« . . . عریضه‌ای خدمت جناب مستطاب آقائی آقای حاجی سید جمال‌الدین عرض نموده‌ام برسانید . »

دفتر ۱۰ از ۱۶ رمضان ۱۳۰۵ تا ۱۱ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۵

ورق ۵۷- ۲۶ رمضان ۱۳۰۵ ، نامه به‌آقا محمد جواد به مسکو .

« . . . کاغذی ازجناب‌آقا برسد زود بفرستید. احوالات جناب معظم‌الیه رابنویسید. همه روزه ازقول من عرض‌سلام تبلیغ نمائید . »

ورق ۱۳۸- ۱۰ شوال ۱۳۰۵ ، نامه به میرزا نعمة‌الله به مسکو.

« . . . جناب مستطاب آقای حاجی‌سید جمال‌الدین (چند کلمه خوانده نمی‌شود) از احوالاتشان‌خبری ندارم. انشاءالله وجود مبارکشان به سلامت است. عرض‌ارادت وبندگی برسانید . »

ورق ۱۴۰- ۱۰ شوال ۱۳۰۵، نامه به‌آقا محمد جواد به مسکو .

« درخصوص جناب آقای حاجی سید جمال‌الدین دام افضاله‌العالی‌خبری ندارم . جواب عریضه‌جات مرابخواهید وبفرستید. احوالشان را بنویسید. »

ورق ۲۰۹- ۲۴ شوال ۱۳۰۵ ، نامه به‌آقا میرزا جعفرخان (برادرحاج سیاح) به مسکو.

« . . . ازجناب مستطاب آقا ابداً نه شما ونه آقامحمد جواد اسمی‌نبرده. خیلی‌تعجب است از شما که میدانید من عشق دارم به شنیدم اسم مبارک جناب‌آقا اسم‌معشوقهٔ مرا در کاغذها نمی‌برید . نوردر کاغذهای شما نیست . خیلی عجب است . باری همه‌روزه شرح‌سلامتی‌جناب معظم‌الیه‌را بنویسید. به‌خودشان عریضه عرض‌نموده‌ام. جواب نرسیده انشاءالله خواهد رسید . . . »

ورق ۲۱۴- ۲۴ شوال ۱۳۰۵ ، نامه به محمد جواد به مسکو .

« . . . هیچ کدام ازشماها خبری از حالات جناب مستطاب آقا ننوشته اید . خیلی

تعجب است وحال آنکه در جمیع کاغذها احوالات را می‌خواهم . »

ورق ۳۲۹- ۱۰ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۵ ، نامه به سیدجمال‌الدین به پطرزبورغ .

(در احوال پرسی و اظهار اخلاص وبیان وضع راه آهن و اشکالات خود درامور، متأسفانه خوانا نیست) .

ورق ۴۰۵- ۲۳ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۵ ، نامه به محمد جواد به مسکو.

« . . . درباب جناب آقا البته عریضه‌جات مرا فرستاده‌اید. جوابی اگرفرستاده باشند بفرستید. یک مطلب دیگراست بشما می‌نویسم . خدمت جناب آقا باید بطورمحرمانه برسانید وآن اینست که حاجی سیاح نوشته است جناب آقا یک فقره برات فرمودند دادم. فقرهٔ دیگر برات فرموده‌اند من چیزی ندارم . ملک و گوسفند هم قابل نیست ، نتوانستم، برگردانیدم وحضرت والاهم اقدامی ندارند . گویا جناب آقادرپطرزبورغ فرموده‌اند من ازحاجی‌سیاح پول خواسته ام فرستاده است، ایشان هم به ایران نوشته‌اند به جهت حاجی سیاح خوب واقع نشده است. اگر شما خدمت جناب مستطاب آقا رسیدید عرض کنید حاجی‌سیاح وعمرو وزید اسمشان را نبرید ازوزارت پطرزبورغ هم گویا به وزارت خارجه ازجناب آقا خوب ننوشته‌اند . این‌مطلب را هم حاجی سیاح نوشته‌است . شما خدمت جناب مستطاب آقاعرض کنید. زمان حضور مستدعی شدم که جناب مستطاب عالی‌همیشه تمجید وتحسین ازاهل‌ایران وایران بفرمائید . گفته شده است که وزیر مختار ازجناب شما خوب ننوشته است، لکن این مطالب را احدی ملتفت نشود برای ماها مضرست . کار باین عوالم هرگز نداشته و ندارم . »

دفتر ۱۱ از ۱۲ ذی الحجهٔ ۱۳۰۵ تا ۲۴ ربیع الاول ۱۳۰۶

ورق ۱۲- ۱۴ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۵ ، نامه به محمد جواد به مسکو.

« . . . عریضه‌ای خدمت جناب مستطاب آقا روحی فداه عرض‌شده است درجوف‌است برسانید . همه روزه احوالات واخبارات را بنویسید . »

ورق ۴۹- ۲۱ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰۵ ، نامه به محمدجواد به مسکو .

« . . . شرح احوالات جناب مستطاب عالی آقای حاجی سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی را بنویسید . کاغذ جوف را خدمت جناب مستطاب آقا تبلیغ و عرض سلام برسانید . »

رق۱۹۹- ۲۰ محرم ۱۳۰۶ نامه به محمدجواد به مسکو.

(درباب اجازهٔ پرداخت یکهزارمنات به به سید وماهی پانصد منات بطور محرمانه)

ورق۲۰۰- ۲۰ محرم ۱۳۰۶، نامه به سیدجمال‌الدین به پطرزبورغ .

(درباب ارسال‌وجه توسط محمدجواد) [عکس آن بطبع رسیده است].

(تصویرشماره۲۰۹و۲۱۰)

ورق۲۸۶- ۵صفر۱۳۰۶ ، نامه به محمدجواد به مسکو .

« . . . درباب سه هزار منات که شیخ خواسته بودند تلگراف کردم بدهید. عریضه خدمتشان عرض‌شده برسانید.»

[ازاین‌مکتوب عکس‌چاپ شده است] .

(تصویرشماره۲۱۲)

ورق۲۸۶- ۵صفر۱۳۰۶ ، نامه به سیدجمال‌الدین به پطرزبورغ.

(درباب اینکه هزارمنات ارسال‌شد واینکه سه هزارمنات تلگرافی‌درتعقیب‌تلگراف محمد جواد یک دفعه بدهند و خبردادن از وفات حاج ملاعلی کنی و چگونگی راه‌آهن‌محمودآباد ودروضع میرزا نعمت‌الله).

(تصویرشمار۲۱۱)

ورق۳۴۶- ۱۲صفر۱۳۰۶ ، نامه به محمدجواد به مسکو.

«عریضه‌جات جناب آقارا البته‌فرستاده‌ایدوجواب مرقوم‌فرموده‌اند خواهید فرستاد.»

ورق۴۵۵- ۱۷ربیع‌الاول۱۳۰۶، نامه به محمدجواد به مسکو.

« . . . عریضه خدمت جناب آقای شیخ جمال‌الدین عرض شده به پطرزبورغ بفرستید . »

ورق۴۵۶- ۱۷ربیع‌الاول ۱۳۰۶ مطابق ۲۲نوامبر۱۸۸۸ ، نامه به پطرزبورغ.

(دراحوالپرسی واظهاراینکه وجه ارسال‌شد وبث‌الشکوی‌ازوضع روزگار ومردم).

بعد. . . « درباب میرزا محمد رضا سفارش فرموده بودید میرزا محمد رضا را نمیدانم چه کنم. صرفهٔ او به این‌چیزهانشکسته‌است، می‌خواهدسراآلوده زیاد کند. من مضایقه ندارم همین‌طور یک ماهانه به او می‌دهم راحت باشد . انشاءالله یک وجهی بازمیدهم . درباب کتاب راه آهن که آن شخص حکیم نوشته به نورچشمی حاج محمدعلی داده فرستاده بود . این خط ترجمه نمودن خودش‌خیلی اسباب‌زحمت است. . . دو هزار منات دیگر را هم هروقت بفرمائید نور چشمی محمد جواد می‌دهد . . . »

دفتر ۱۲ از ۲۶ صفر ۱۳۰۶ تا ۲۲ جمادی الثانیه ۱۳۰۶

ورق ۶ - ۲۶ صفر ۱۳۰۶، نامه خطاب به محمد جواد.

«احوالات جناب آقا را بنویسید.»

ورق ۵۱ - ۲۴ ربیع الاول ۱۳۰۶، نامهٔ خطاب به محمدجواد مسکو.

«کاغذ جناب آقای حاجی سید جمال الدین را جناب جلالت مآب آقای امین السلطان جواب نوشته‌اند درجوف فرستادم برسانید.»

ورق ۱۷۵ - پنج‌شنبه سلخ ربیع الثانی، نامه خطاب به محمدجواد به مسکو.

«ازحالات و گزارشات جناب مستطاب وحیدالعصر آقای آقا سیدجمال الدین و آقامیرزا نعمت‌الله اطلاعات خود را باسلامتی حالات و مهمات قلمی دارید.»

ورق ۱۹۹ - پنج شنبه ۷ جمادی الاولی ۱۳۰۶، نامه خطاب به محمد جواد به مسکو.

«ازجناب مستطاب آقا کاغذی وخبری دارید قلمی دارید.»

ورق ۲۴۰ - ۱۶ جمادی الاولی ۱۳۰۶، نامه خطاب به حاج محمد حسن به محمودآباد.

«... کاغذهای اورا (محمدجواد) هم با کاغذ آقا سیدجمال الدین و میرزانعمت‌الله الیوم فرستادم.»

ورق ۳۰۲ - پنج‌شنبه ۲۸ جمادی الاولی ۱۳۰۶، نامه خطاب به محمد جواد به مسکو.

«تعلیقهٔ جناب آقا سیدجمال الدین را که رسید پنج هزارمنات را مرقوم فرموده بودند فرستاده بودید رسید.»

ورق ۳۱۲ - غرهٔ جمادی الثانیه ۱۳۰۶، نامهٔ خطاب به حاج محمد حسن به محمودآباد.

«کاغذی آقا سیدجمال الدین نوشته است با کاغذهای محمد جوادآقا فرستادم.»

ورق ۳۶۸ - ۳ شنبه ۱۱ جمادی الثانیه ۱۳۰۶، نامهٔ خطاب به حاج محمد حسن به مشهد.

«کاغذ جناب آقا سید جمال الدین را در هفتهٔ قبل جوف رقعه جات به مازندران فرستادم باسایر کاغذها.»

دفتر ۱۳ از ۲۴ جمادی الثانیه ۱۳۰۶ تا ۲۷ شوال ۱۳۰۶

ورق ۲۵ - پنج‌شنبه ۲۷ جمادی الثانیه ۱۳۰۶، نامهٔ خطاب به محمد جواد به مسکو.

«ازحالات جناب آقا سید جمال الدین و میرزا نعمت‌الله بنویسید.»

ورق۵۲- پنج شنبه ٤ رجب ۱۳۰٦ ، نامه خطاب به حاج محمد حسن به بادکوبه .

« درباب کاغذ جناب آقای آقا سیدجمال الدین را فرستادم مازندران ، مشهدی حسن جزء نوشته‌جات فرستاده است عشق‌آباد ، انشاءالله در مراجعت باسایر نوشتجات ولایات وملبوس به جنابعالی رسیده است. »

ورق۱۴۰- پنج‌شنبه ۳ شعبان ۱۳۰٦ مطابق ٤ آوریل فرانسه ۱۸۸۹ ، نامه به پطرزبورغ خطاب به سید جمال الدین بامضای آقا محمدحسین آقا.

[دراحوال‌پرسی وعذرخواهی‌از تأخیردرعرض جواب] بعد. . . حق‌حقوق ارشاد و تربیت جنابعالی را برخود بزرگترین حقوقات می‌دانم . . . خیالم این بود جواب تعلیقهٔ مبارك جنابعالی را که غرهٔ مارس‌فرنگی صادرفرموده بودید به لسان عرب عرض کرده باشم، لکن‌چون روز حرکت پست بلاد داخله و خارجه است ممکنم نشد. . .عالیجاه میرزا ابوتراب ساوجی را سفارش فرموده‌اید او را ودیعه‌ای از جانب جنابعالی میدانم ونهایت توجه واحترامات را بجاآورده ومی‌آورم . . . »

دفتر۱۴ از۲۷ شوال ۱۳۰۶ تاشنبه۱۵ ربیع‌الاول۱۳۰۷

ورق۱۶۵- دوشنبه ۷ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰٦ ، نامه خطاب به محمد جواد به مسکو .

« از قراری که شنیدیم جناب آقا سیدجمال‌الدین هم پاریس تشریف برده‌اند . البته از گزارشات ایشان باسلامتی‌حالات ومهمات قلمی‌دارید . »

ورق۲۰۵- پنجشنبهٔ ۱۷ ذی‌الحجهٔ ۱۳۰٦ ، نامهٔ خطاب به حاج محمد حسن به پاریس :

« ازقراری که آقا محمد جواد از مسکونوشته است جناب آقا سید جمال‌الدین گویا به جنابعالی‌نوشته پول‌خواسته و به‌آقا محمد جواد نوشته علی‌العجاله پانصدمنات بفرست تاحوالهٔ جناب حاجی‌آقا برسد . بمن نوشته بود تااجازهٔ جناب خداوندگاری نرسد دیناری نفرست (کذا). »

ورق۴۷۴- دوشنبهٔ ۱ ربیع‌الاول ۱۳۰۷ ، نامه خطاب به محمد جواد به مسکو.

« از بابت بنان‌الملک وآقای آقا سیدجمال‌الدین وآقا میرزا نعمت‌الله نوشته بودید معلوم شد . البته هرهفته اطلاع بدهید . »

دفتر ۱۵ از شنبه ۱۵ ربیع الاول ۱۳۰۷ تا دوشنبه ۱۶ رمضان ۱۳۰۷

ورق ۸۲- ۶ ربیع الثانی ۱۳۰۷، نامه خطاب به حاج محمد حسن به محمودآباد.

«الساعه خبر آوردند جناب آقا وارد ضرابخانهٔ مبارکه شدند. الحال خدمت ایشان شرفیاب می‌شوم که منزل را کجا معین می‌فرمایند.»

ورق ۸۳- ۶ ربیع الثانی ۱۳۰۷، نامهٔ به علی اکبر تاجر یزدی به آمل.

«جناب آقا سید جمال الدین تشریف فرمای ضرابخانه شده‌اند. فردا وارد دارالخلافه خواهند شد.»

ورق ۸۷- دوشنبه ۸ ربیع الثانی ۱۳۰۷، نامهٔ خطاب به محمدجواد به مسکو.

«درباب جناب مستطاب آقای آقا سید جمال الدین سلمه‌الله تعالی دیروز به سلامتی تشریف فرمای دارالخلافه شدند. در خانه منزل دارند. تا ازجانب دولت چه مقرر شود.»

ورق ۹۰- سه شنبه ۹ ربیع الثانی ۱۳۰۷، نامه خطاب به آقا غلامرضا پسر حاجی ابوالقاسم ملک التجار به مشهد.

«جناب مستطاب اجل آقای سید جمال الدین که دولت علیه درروسیه دعوتش فرموده بودند وسنهٔ قبل هم اینجا بود تشریف فرمای محمودآباد شده بودند چند روزی درمحمودآباد باهم بودند (یعنی باحاج محمد حسن). سه روزقبل هم از محمودآباد جناب آقای آقا سید جمال الدین را بایک نفراز گماشتگان خودمان مهماندارقرارداده روانه فرموده بودند. دوروز قبل بسلامتی وارد شدند. حال در خانه منزل دارند. منتظریم جناب اجل اشرف آقای امین السلطان مدظله العالی تشریف بیاورند تکلیف معلوم شود که باخودشان خواهند برد منزل خودشان یامهماندار وخرج قرارمی دهند یاامرخواهندفرمود درمهمانداری وپذیرائی ایشان باشیم. علی ایحال به خانه تشریف خواهند آورد.»

ورق ۹۳- سه شنبه ۹ ربیع الثانی ۱۳۰۷، نامهٔ خطاب به حاج ابوالقاسم ملک التجار درراه شوسهٔ عشق آباد.

«این هفته جناب مستطاب آقای آقا سید جمال الدین را که دولت دعوت فرموده بود وبه اتفاق به محمود آباد تشریف آورده بودند جناب خداوندگاری روانه فرموده

بودند. سه روز قبل وارد شدند. تعلیقهٔ جناب خداوندگاری هم به اتفاق ایشان رسید... جناب حاجی سید جمال‌الدین سه روز است وارد شده‌اند. باید بندگان حضرت اجل اشرف امین‌السلطان تشریف بیاورند جهت تبریک ورود و تهنیت و پذیرائی. انشاءالله بعد ازتشریف‌آوردن گزارش‌را بعرض می‌رسانم.»

ورق۱۰۰- شنبه ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷، نامه به حاج محمد حسن به محمودآباد.

«اولاً درشنبه گذشته که پنجم شهر حال بود نزدیک غروب تعلیقه‌ای از جناب مستطاب آقای حاج سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی ازضرابخانهٔ مبارکه رسید. مرقوم فرموده بودند وارد ضرابخانه شدم. پاکتی به حضرت‌اجل‌اکرم عرض‌شده برسانید. جواب گرفته برای من بیاورید. فوراً بردم رسانیدم. فرمودند باید ازلحاظ مبارک همایونی روحنافداه بگذرانم. عرض کردم حال درضرابخانه تشریف دارند تکلیف چیست؟ فرمودند خانهٔ شما منزل مخصوص خاص من است. جناب آقا را بیاورند خانه منزل شما باشد. من‌همین کاغذشان را ازلحاظ مبارکشان می گذرانم. تکلیف را معین‌نموده به شما اطلاع میدهم وخودم هم می‌آیم. جناب آقا حفظه‌الله همان شب راکه شب یکشنبه بود در ضرابخانهٔ مبارکه تشریف داشتند. روز یکشنبه بنده رفتم طرف عصردرخدمت بوده باجناب معظم‌الیه به شهرآمدیم ودرخانه نزول اجلال‌فرمودند ونهایت پذیرائی وتشریفات ازهرجهت فراهم‌آورده... جناب‌اجل اشرف‌دیروزکه جمعه بود وعده فرموده بودند تشریف فرما شوند. بهمین‌جهت که بنده‌را احضارفرموده بودند (یعنی به حضورشاه) مشرف شده بودم‌تشریف‌نیاوردند. امروزهم تابحال که تشریف نیاورده‌اند. امروزهم گویا ملتزم سفر جاجرودشدند. دیگرنمیدانم چه وقت تشریف می‌آورند.»

ورق۱۴۹- ۱۰دوشنبه ربیع‌الثانی ۱۳۰۷، نامهٔ خطاب به حاج محمدحسن به محمودآباد.

«اولاً درباب‌جناب‌مستطاب‌آقای‌حاجی‌سیدجمال‌الدین‌سلمه‌الله تعالی‌یوم ورودشان‌را که سابق عرض کردم به ضرابخانهٔ مبارکه وارد شدند. تعلیقه جاتشان رسید. بردم به حضرت اجل اشرف رسانیدم. فرمودند برو از ضرابخانه بیاور درخانهٔ خودتان مهمانداری نما. تا من بروم به خاکپای مبارک عرض کنم. بعد تشریف‌فرمای دوشان تپه شدند. بنده را هم احضار به خاکپای مبارک فرمودند. مشرف شدم...

اما در فقرهٔ جناب مستطاب‌آقای حاجی سید جمال‌الدین‌سلمه‌الله تعالی گمان ندارم

خیالات خوب در حق جناب معظم‌الیه داشته باشد، بسبب اینکه هرگاه خیال التفات بود البته‌دیدن می‌فرمودند. از دوشان تپه هم به‌سفرجاجرود تشریف‌بردند. ده روز طول کشید. دوسه روزست تشریف آورده‌اند. بهیچوجه خبری نیست که دیدن تشریف‌بیاورند وجناب آقا هم مخصوصاً سپرده بودندبهیچوجه از بابت من عرض و اظهاری نکرده‌باش تاامروز، اماامروز فرمودندهرگاه آنجا رفتی‌عرض کن تکلیف چیست. امروز عصر میروم ببینم چه می‌فرمایند. هرگاه خیالات خوب داشتند دیدن می‌فرمودند. نه‌از جانب دولت نه‌ازجانب حضرت اشرف تابه‌امروزبهیچوجه احوال‌پرسی نفرموده‌اند.»

ورق ۱۷۷ - نامهٔ شنبه ۵ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ خطاب به‌حاج محمد حسن به محمودآباد:

«جناب اجل اشرف آقای امین‌السلطان روحی فداه تا به‌حال دیدن از جناب آقا نفرمودند. چندروز قبل مشرف بودم فرمودند نشد یک دیدنی هم از جناب آقا کرده‌باشم. تاکی اینجا هستند. خیال‌رفتن ندارند؟ زیاده برین گفتگوئی نفرمودند... [پس از شرفیابی به‌حضور شاه می‌نویسد] بعد خدمت حضرت اجل در زیرزمین آبدارخانه‌شرفیاب شدم ... احوال‌پرسی ازجناب آقافرمودند. عرض کردم بواسطهٔ اینکه خدمت جنابعالی نرسیده‌اند بسیار دل تنگ می‌باشند. فرمودند تو خودت میدانی که من مشغلهٔ بسیاردارم‌والبته‌معذرت‌خواسته‌ای. عرض کردم بلی.فرمودند تاکی خیال دارد بماند. عرض کردم تا هر وقت جناب عالی بفرمائید. دیگرچیزی نفرمودند.»

ورق ۱۹۵ - نامهٔ پنج شنبهٔ ۱۰ جمادی الاولی ۱۳۰۷ خطاب به آقا محمد وکیل‌التجار به بادکوبه:

«جناب مولانا سیدالاجل آقای حاجی سید جمال‌الدین الحمدلله در نهایت استقامت مزاج هستند درخانه‌ای که متعلق به خودشان است در خدمتگزاریشان مشغولم، تا انشاءالله جناب خداوندگاری تشریف بیاورند».

ورق ۲۰۱ - نامهٔ‌سه‌شنبه ۱۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ خطاب به حاج محمد حسن به محمودآباد:

«امروز به خاکپای مبارک احضار گردیده مشرف شدم. امر و مقرر گردید جناب جلالت مآب اجل اکرم‌اشرف آقای امین‌السلطان مدظله العالی روز دوشنبه‌راتشریف فرمای خانه شوند و دیدن از جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی نمایند و روز سه‌شنبه را هم جناب آقا را به خاکپای مبارک مشرف‌سازند.»

ورق ۲۱۳ - نامهٔ سه‌شنبه ۱۰ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ خطاب به حاج ابوالقاسم ملک‌التجار به مشهد:
«... بهیچ وجه حالت ندارم. گرفتار تب شدید هستم. حالت حرکت و رفتار نمانده باوجوداین از خاکپای مبارک امر و مقرر شده‌در خدمت بوده جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی امروز درک شرف زیارت نموده باشیم. الآن در خدمت بوده جناب معظم‌الیه روانه هستیم».

ورق ۲۲۵ - نامهٔ شنبهٔ ۱۹ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ به حاج محمد حسن به محمودآباد:
«روز دوشنبه را حضرت اجل اشرف وعده فرموده بودند دیدن آقا تشریف بیاورند. باز تشریف نیاوردند. روز سه‌شنبه را در خدمت بوده جناب آقا به خاکپای مبارک مشرف شدیم یعنی باجناب آقای آقاسید جمال‌الدین. بنده پشت‌پرده ایستادم جناب آقا مشرف شدند. زیاده اظهار مرحمت در حق ایشان مبذول گردید. بعد آمدیم آبدارخانه حضرت اجل اشرف ارفع آنطوریکه باید مرحمت بفرمایند نفرمودند. باطناً همچه فهمیدم که میل باطنی ندارند. والا دو مرتبه وعدهٔ دیدن فرموده بودند‌نمی‌آمدند ... [بخط آقا محمدحسین اقا] اعلیحضرت شهریاری ازجناب آقا احوال پرسی فرمودند و فرمودند این تراموای است یا راه‌آهن. گفتند خیر راه‌آهن و مثل راه‌های فرنگستان همانطور است. فرمودند شما سوارشدید؟ گفتند بلی. دوسه‌مرتبه [یک کلمه محوشده] بندگان همایونی خیلی‌مرحمت فرمودند ولی‌جناب امین‌السلطان چندان اعتنا نکردند و باز وعده فرمودند که خدمت شما خواهم رسید.»

ورق ۲۴۷ - نامهٔ ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ به حاج محمد حسن به‌محمودآباد:
«در باب جناب مستطاب آقا دام‌افضاله معلوم نیست حضرت اجل التفاتی داشته باشند. حسب‌الامر جنابعالی بنده هم دیگر عرضی نخواهم کرد.»

ورق ۳۰۵ - نامهٔ ۱۰ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۷ به حاج محمد حسن به محمودآباد:
«جناب مستطاب آقای حاجی سید جمال‌الدین سلمه‌الله تعالی سلام می‌رسانند».

ورق ۳۲۴ - نامهٔ شنبه ۱۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۷ به حاج محمد حسن به‌محمود آباد:
«در باب مشرف شدن جناب مستطاب‌آقای حاجی سید جمال‌الدین به‌خاکپای‌مبارک سابق به‌عرض‌رسانیدم. حضرت‌اجل‌اشرف ارفع تابحال که‌دیدن ازجناب آقانفرمودند. حتی اینکه عریضه هم عرض کردند دادم رسانیدند جواب مرحمت نفرمودند. باطناً مرحمتی ندارند [1].»

۱- درنامه‌های ۲۳ جمادی‌الثانیه و ۹ رجب و ۷ و ۱۴ شعبان هم سلامتی سید و احوالپرسی او ابلاغ شده است.

دفتر ۱۶ از ۱۷ شعبان ۱۳۰۷ تا ۱۶ ذی الحجهٔ ۱۳۰۷

ورق ۳۶۱ - نامهٔ ۱۶ ذیقعدهٔ ۱۳۰۷ به امضاء و خط حاج محمد حسن به آقاشیخ محمدحسن درقم:

« روزها در خانه هستم گاه گاهی خود را بزیارت جناب مستطاب وحیدالدوران آقای حاجی سید جمال الدین ادام الله افضاله العالی خوشنود و مسرور میکنم و گاهی قلب تاریک خود را به نور جمال مبارك حضرت معظم الیه منور می‌سازم .»

دفتر ۱۷ از ۱۰ ذی الحجهٔ ۱۳۰۷ تا ۱۷ محرم ۱۳۰۸

ورق ۳۴ - نامهٔ مورخ ۲۳ ذی الحجهٔ ۱۳۰۷ خطاب به آقا شیخ محمد حسن ساکن قم :

[متأسفانه بعلت پریدگی رنگ جوهر قراءت آن میسر نیست . در دو جای آن نام سید جمال الدین ذکر شده است] .

دفتر ۱۸ از ۲۶ ربیع الثانی ۱۳۰۸ تا آخر شعبان ۱۳۰۸

ورق ۱۴۶ - نامهٔ مورخ غرهٔ ج ۱۳۰۸/۲ خطاب به آقا محمد یزدی ساکن قم :

« . . . لازم شد به شما بنویسم، سه روز قبل جناب مستطاب آقای حاج سیدجمال الدین دام افضاله العالی را برحسب حکم اولیای دولت جاوید آیت تحت الحفظ آوردند به قم . نمیدانم از آنجا به کجا خواهند برد. احوالات جناب معظم الیه را بنویسید. هرگاه در قم توقف دارند بروید خدمتشان عرض بندگی برسانید. فرمایشی داشته باشند اطاعت بکنید . وجهی بخواهند فوراً الی پنجاه تومان بخواهند بدهید. وهرگاه بنای رفتن از قم باشد باز بطور محرمانه بروید عرض کنید وجهی اسبابی چیزی بخواهند بگیرید فوراً بدهید وعرض کنید دقیقه‌ای از غصهٔ شما آسوده نیستم. میرزا محمدرضا هم مرخص شده به خانهٔ خودش رفته است . آسوده باشند . احوالات جناب آقا را بنویسید وانشاءالله سعی و اهتمام درآمدن خودتان به طهران بکنید . چون جناب مستطاب آقا هیچ به همراه ندارند و کسی هم نمی‌شناسند البته الف البته خودتان به کاروانسرا و چاپارخانه و مهمانخانه بروید و عرض بندگی کنید و عرض کنید درفرمایشات حاضرم .»

ورق ۲۰۹ - نامهٔ مورخ ۱۷ ج ۱۳۰۸/۱ خطاب به آقا ملاعلی عرب ساکن کرمانشاهان :

« در باب تلگراف شما در باب جناب آقا روحی فداه معلوم شد جواب را هم گفتم که ملزومات بدهید عرض سلام برسانید. یوم قبل مذکور شد حضرت اجل امجد اشرف آقای امین السلطان روحی فداه وجهی تلگرافاً محول فرموده‌اند داده شود. انشاءالله رسیده است . گمان نمیکنم در کرمانشاه توقف زیاد باشد. یقین است الی رسیدن

این کاغذ تشریف برده‌اند. چگونگی حالاتشان را بنویسید.»

دفتر بی‌شماره مربوط به سنوات متفرقه

ورق ۴۹۲ - نامهٔ مورخ سلخ ج ۱۳۰۸/۲ به آقا ملاعلی تاجر عرب در کرمانشاهان از محمدحسین آقا:

«کاغذجوف‌راخدمت حضرت مستطاب آقابرسانید: هر گاه‌تشریف‌دارندسلام برسانید».

ایضاً - بهمان تاریخ‌ازآقا محمدحسین به‌سیدجمال‌الدین:

«... بعداز اتفاق آن امر مهول که مسلمانان را ازدوست و دشمن‌ظاهراً وباطناً در تزنزل واضطراب انداخته بوداز سلامتی مزاج‌مبارك ابداً اطلاعی نداشت‌تااینکه عالیشأن آقا ملاعلی سلامتی مزاج مبارك را تلگرافاً اطلاع داد و بعد هم با این پست دستخط شریف که جهت خداوندگاری حاجی ابوی روحی‌فداه مرقوم و ارسال فرموده بودید رسید و زیارت شدواز سلامتی مزاج شریف‌نهایت سرور حاصل گردید و حقیقة روحی تازه دراین اجساد پژمرده واصل گردید. امیدوار ازحضرت متعال چنانم که‌صفائی‌در قلوب مسلمانان‌بدمد تا حق را از باطل تمیز داده وسیل به‌شرایط حقه بنماید... در تعلیقه‌ای که به جناب خداوندگاری مرقوم بوده اشاره فرموده بودید [محو شده است] فراموش نخواهید فرمود. امیدوارم درین فرمایش خود ثابت باشید و مرا از نظر مبارك دور نفرمائید [محو شده است]. منتظر بودم که درین پست‌تعلیقهٔ‌جداگانه به‌سرافرازی حقیر فرستاده باشید...»

دنباله دفتر ۱۸

ورق ۲۵۷ - نامهٔ‌مورخ غرهٔ‌رجب ۱۳۰۸ خطاب به‌آقامحمدهاشم‌اصفهانی (پدرمیرزانعمةالله) ساکن کربلا:

«... مطلب دیگر آنکه جناب مستطاب آقای حاجی سیدجمال‌الدین یدیم افضاله العالی به‌آن سمتها آمده‌اند. البته خدمتشان‌خواهید رسید. عرض بندگی‌برسانید. همه‌روزه احوالات سلامتی را بنویسید.»

ورق ۲۸۲ - نامهٔ‌مورخ ۷ رجب ۱۳۰۸ خطاب به‌آقامحمدعلی اصفهانی‌ساکن کرمانشاه:

«... جناب‌آقا از قراری‌که نوشته بودید باید تابحال‌تشریف برده باشند واسبابی که خواسته‌اند و فرموده بودند حاضر نمائید. اگر لازم بود خواهم گرفت والا فلا، معلوم شد البته اگر داده باشید قبض رسید دریافت کرده خواهید فرستاد.»

ورق ۲۸۳ - نامهٔ‌مورخ ۷ رجب‌۱۳۰۸ خطاب به‌ملاعلی اصفهانی‌تاجرعرب ساکن کرمانشاه:

«تعلیقهٔ جناب مستطاب آقا سلمه‌الله تعالی را هم که فرستاده بودید ملاحظه کرده

از سلامتی وجود مبارکشان خشنود و شکرگزار شدم. سفارش زیاد از شما کرده بودند و از زحمات شما شرحی نوشته بودند. ولی از قراری که مرقوم فرمودند باید تا به حال ازآنجا حرکت کرده باشند، لکن ننوشته بودید که به کجا خیال دارند. البته شما بنویسید که کجا تشریف خواهند برد تا انشاءالله اگر عریضه فرستاده شود نزد شما بفرستم که خدمت ایشان برسانید.»

دفتر ۱۹ از غرهٔ رمضان ۱۳۰۸ تا سلخ ذی الحجه ۱۳۰۸

ورق ۱۲ - نامهٔ مورخ ۱۲ رمضان ۱۳۰۸ خطاب به ملاعلی عرب:

«در باب جناب آقا جواب آن کاغذ را نوشتم فرستادم، در لف کاغذ معین التجار بوده است. دیگر تعلیقه‌ای ازجناب ایشان ندارم. نوشته بودید در بصره تشریف دارند. احوالات سلامتی جناب ایشان را بنویسید.»

ورق ۶۵ - نامهٔ مورخ ۱۲ رمضان ۱۳۰۸ خطاب به آقا محمدعلی مقیم کرمانشاهان:

«در باب جناب آقای حاجی سید جمال الدین خبر ندارم. واقعهٔ بغداد چه بوده است و از بصره چه شده؟ جویا شده چگونگی را بنویسید.»

دفتر ۲۰ از غرهٔ محرم ۱۳۰۹ تا ۱۳ جمادی الاولی ۱۳۰۹

ورق ۲۱ - نامهٔ مورخ ۶ محرم ۱۳۰۹ خطاب به ملاعلی:

«... در باب جناب مستطاب آقا دام افضاله العالی این کاغذی که فرستاده بودید ننوشته اید که از کجا رسیده و از چه جا فرستاده اند و کجا متوقفند...»

ورق ۴۶۸ - نامهٔ مورخ غرهٔ جمادی الاولی ۱۳۰۹ خطاب به محمد جواد مقیم مسکو:

«نورچشم عزیز مهربانا- در باب جناب آقای حاجی سید جمال الدین نوشته بودید که در لندن تشریف دارند لکن ننوشته اید که احوالات ایشان و از رفتن در آنجاها چگونه بوده است. چون از ایران من نمی‌توانم به ایشان چیزی بنویسم شما یک کاغذی به ایشان بنویسید و ازقول من از ایشان احوالات وسرگذشت خودشان را بخواهید که ازبوم حرکت ازینجا الی کنون را بنویسند چه شده است و وضع ایشان چگونه بوده است. از حالت ایران اگر بخواهند البته بعرض ایشان رسیده است. بنویسید که از سفاهت و ندانستگی میرزا محمد رضا که دیوانه است مردم را در آتش انداخت. عجالةً خود میرزا محمدرضا و حاجی سیاح بیچاره در حبس هستند و خیلی اسباب بدنامی برای شما و مردم بیچاره شد و همهٔ آنها غیراز دروغ چیز دیگری نبود و طوری افترا زده بود که اثبات شرعی نمود و از حالات خودشان جویا شوید که شرح

مسافرت خودشان را با حالات حالیه بنویسند و بنویسید که البته غیرت شما اقتضا نمی کند که چیزی که اسباب خفت مسلمانان بوده باشد انشاء بفرمائید یا اظهار بکنید. اگر بدی به شما شده باشد از جانب ده نفرست فرضاً ، کاری به بیست کرور مسلمان ندارد و تأکید بنویسید که زود احوالات خودشان را از هر جهت مرقوم فرمایند. زیاده مطلبی ندارم .»

دفتر ۳۳[1] از سلخ ذی الجحة الحرام ۱۳۰۹ تا ۲۶ ذی الحجه ۱۳۱۰

ورق ۲۸ - نامهٔ مورخ غرهٔ محرم الحرام ۱۳۱۰ از حاج محمد حسن به سید جمال الدین :

«قربان حضور موفور السرور مبارکت شوم - عمدهٔ مطلب سلامتی وجود فایض الوجود جناب مستطاب اجل عالی است ... پنج ماه قبل هم عریضه ای عرض نموده در لف کاغذهای اروپا روانه نموده ام. به جواب آن هم فائض نشده ام. گمان میکنم که نرسیده است و هر گاه رسیده باشد هر گز بی جواب نمی ماند . جواب اورا فرستاده اند نرسیده است. امیدوارم در هر نقطه از نقاط تشریف فرما هستید به وجود مبارك خوش بگذرد و اخلاص کیشان خود را فراموش نفرمائید . در عریضهٔ قبل شرحی عرض شد که جناب مستطاب اجل عالی را حقیر در نهایت تدین و خداپرستی بجای آورده ام و شأن حضرت مستطاب اجل عالی را اقل برین میدانم که بعضی فقرات که اسباب توهین عمومی باشد از جناب اجل عالی نشر نماید. شنیدم سابقاً دریکی ازروزنامجات نسبت به اعلیحضرت شاهنشاه عالمیان پناه و حضرت مستطاب اجل امجد اشرف آقای امین السلطان مدظله العالی بعضی الفاظ از قول حضرت اجل مستطاب عالی نوشته شده . حقیقت آنرا جعل دانستم. بسبب اینکه ازهمه جهت جناب مستطاب اجل عالی را به اعلی درجات میدانم و معلوم است چنین شخصی راضی نمی شود جماعتی راکه اسمشان را مسلمان نامیده اند و عجالة برحسب ظاهر شرع خود را محمدی میدانند و مطیع هستند الی یک درجه ای، و اینها چندنفر علماء دارند و یک پادشاه دارند و چند نفر وزراء ، وازجمیع ملل کم قوت تر وضعیف تر هستند و آنها هم موافق حکم خداوند متعال نسلاً بعد نسل مادرهای آنها نکاح شده و پدرهای آنها زحمتها کشیده، ایام طولی کشیده تا اینها رسیده اند، اینطورها طرف طعن خارجه واقع شوند، اگر عیوبات دارند نزد خودشان است یا آنکه هرگاه معصیت می کنند باز توبه می کنند کلیة

۱ - دفتر ۲۱ رانیافتیم و در دفتر ۲۲ مطلبی راجع به سید جمال نیست .

راندهٔ درگاه حضرت احدیت نیستند یا آنکه اگر بعضی مقصر و واجب القتل باشند بعضی دیگر فقرا و نجباء و غیره وغیره هستند که اینها در زیر دست و پایها پامال می‌شوند. باری درچندی قبل بازشنیدم دوروزنامچه آمده است و در آن دوروزنامچه حکایت دخانیات و جرم گرفتن او و بعضی فقرات بوده است، آن هم باز مزید بر علت است، بسبب اینکه این کلمات را به بعضی راههای خطا عمل می کنند، اسباب ضرر و اذیت مسلمانان زیادتر می‌شود و حرفهای لغو سابقین که در حق جناب مستطاب عالی می گفتند ثابت می کند که آنها راست گفته‌اند واینگونه اشتهارات، اولاً کسی قدرت اینگونه کاغذها را نگاه کردن ندارد، ثانیاً بفرض اگر نگاه کردند چه حاصل دارد . اگر در نظر مبارك باشد در زاویهٔ مقدسهٔ حضرت عبدالعظیم علیه‌الصلوة والتکریم بعضی اشخاص می آمدند اظهار فدویت می نمودند. عرض می نمودم اینها مخالف هستند، می‌خواهند یک حرفی بشنوند بروند. حرفهای دیگر مزید کنند برای خودشان شؤونات و مواجب و لقب درست کنند. می فرمودید اینطور نیست. تمام این مطالب مکشوف شد. هر کسی هرچه گفته بود فهمیده شد. چنانچه این مردم فتنه‌جوی آشوب‌طلب هریک را به‌حالت‌خود گذاشته بودند هم ازجانب اعلیحضرت قدر قدرت شاهنشاهی و هم ازجانب حضرت مستطاب اجل امجد اشرف نهایت همراهیها و احترامات می‌شد . مردم هریك رفتند یک حرفی گفتند و من بعد بعضی ظهورات به هم‌رسید، آنطورها واقع شد . بعداز وقوع این امورات لازم بود درصدد برآئید وابراء ذمه بفرمائید ازخودتان برتمام مردم معلوم شود بعضی فقرات‌دروغ بوده است . این روزنامجات که بیرون آمده است تصدیق این فقرات را مینماید. نمیدانم این روزنامجات به‌امر آن جناب مستطاب است یا آنکه جعل شده است . من نمیدانم چه‌عرض کنم و چه کنم . ازیک طرف میل ندارم جسارت به‌بعضی عرایض بنمایم و فضولی کنم،بسبب اینکه حضرت مستطاب اجل‌عالی را ازهمه عالم خوبتر و بالاتر میدانم،از یک‌طرف هم می‌بینم پادشاه ایران و وزیر پادشاه تقصیری‌ندارند و جناب مستطاب عالی هم غرضی غیراز خیرخواهی نداشته و ندارید . چیزی که واقع است اینست که شما می‌فرمائید فلان فرنگی، فلان روسی را در مملکت راه ندهند، اینهامردمان‌مزورهستند، اسباب زحمت می‌شوند . راست‌است وصحیح است. ازین طرف ناچار است دولت بجهت بعضی پلتیکها همراهی نماید ، چاره‌ای‌ندارد. پادشاه پادشاهان پادشاه‌حقیقی‌است واملاك خود را خیلی دوست می‌دارد. اوبیشتر

از همه کس با خبرت است و عالم‌تر از همه کس است . این ترتیبها را او پیش آورده است . نه‌جبری‌هستم نه تفویض صرف. لکن فهمیده‌ام که افسارماها را رها نکرده‌اند و هر کس بخواهد برماها بتازد اوهم مختار نیست . وضع این مسلمانی ماها و این مملکت این طور پیشرفت شده است . هر گز نظم اروپ را ایران اجرا نمی‌توان نمود و هر گز هم مسلمانان راضی به آنطور نظم نیستند. در اروپ کمال بی‌مروتی و بی‌نظمی است و ذره‌ای از کسی‌نمی گذرند . مسلمانان سرتا به‌پا گذشت هستند . سرتا به‌پا مروت هستند. نمی‌توان کسی را یعنی تمام اروپ را بریک بچهٔ مسلمان ترجیح داد . البته حضرت مستطاب اجل عالی این مقامات را بهتراز بنده می‌دانید. درین‌صورت باید کمک کرد. به‌پادشاه‌اسلام کمک کرد، به‌همین‌مسلمانهای بد. نه آنکه برداشت روزنامچه به‌آن شرح وبسط بر تخریب آنها نوشت . گمان نفرمائید که حقیر یک ذره از اخلاص خود کاهیده باشم . خداوند شاهدست شب و روز آرزو دارم که مشرف باشم وخدمتگزاری بنمایم.لکن این فقرات که عرض میکنم هم محض بندگی است و رفاهیت مسلمانان است . اعتقادم اینست که جناب مستطاب عالی از انتشاراین روزنامجات مطلع نباشید . هرگاه چنین است خوب است کتباً دو کلمه مرقوم بفرمائید یا آنکه روزنامچه بدهید چاپ کنند و هر گاه‌حقیقت اینطورست‌خوب است‌یک طور خوشی ترضیهٔ این‌مطلب رابفرمائید. ضمناًفرمایشاتی باشد بفرمائید اجرا می‌شود. من‌جمله استخلاص این چند نفر مسلمان‌بی‌تقصیرست. به‌زبان خوش می‌توان آنها را مستخلص نمود.باین کلمات و مقالات امکان‌ندارد. یک‌ساعت گرفتاری‌آن بیچاره‌ها به‌زندگانی دنیا نمی‌ارزد . هیچ تقصیری بجزنادانی نداشته و ندارند . والله‌العظیم هر گاه قدرت داشتم‌به پابوس‌جناب‌اجل عالی‌مشرف می‌شدم.بعضی عرضهامی‌نمودم. این‌درد ماها را بس‌است که‌می گویندجناب‌مستطاب آقابه ملکم خان تسلیم و همدست شده‌اند. حقیر که میدانم اینطورها نیست وحالت را می‌شناسم . لکن فرموده‌اند اتقووا من‌مواضع الهم ، حقیر که فی‌الجمله بصیرت درحق جناب اجل عالی دارم مکرر عرض نموده‌ام شما را یا شخص امیرالمؤمنین می‌دانم یا پسر امیرالمؤمنین وهکذا عرض نموده‌ام روحها اغلب به ید قدرت آن جناب است ، مرده‌ها را روح می‌بخشد و هکذا چیزهای دیگر بکرات دیده‌ام که چشم‌پوشی نمی‌توانم بکنم و حال هم استدعا دارم توجه مخصوص کاملی به حقیر بفرمائید . روح حقیر گم شده است . قوه‌ای که داشتم قوهٔ روحی‌الکطریسیته را گم کرده‌ام ونزدیک‌است‌دق بیاورم. کسی‌نمی داند چه گم کرده‌ام.وصفش راهم‌نمیدانم چه‌عرض نمایم . شما را قسم‌می‌دهم‌به‌حق صاحبان‌ومقربان درگاه‌خداوند تفضلی

و ترحمی بفرمائید. من ندانستم ونفهمیدم کفران نمودم. دولتی جاوید روی به‌حقیر نموده بود . از نادانی حرمت او را نگاه ندانستم از دستم رفت . بطور قطع و یقین توبهٔ نصوح نموده‌ام. انشاءالله تفضل خواهیدنمود. درهرصورت استدعا دارم مقرر فرمائید من بعد را بعضی فقرات و روزنامجات برحسب ارادهٔ جهال ننویسند. بلکه توجه بفرمائید رفع آنها بشود. این حضرات [را] برسر سیل بیاورید که‌راغب شوند. خداوند انشاءالله‌همه را حفظ بفرماید . فرزندی حاجی محمد حسین آقای فاضل جناب مستطاب اجل‌عالی بسفر بیت‌الله‌الحرام مشرف شده،امیدوارم عماقریب به سلامتی بیاید . زیاده جسارت است . بتاریخ غرهٔ شهر محرم الحرام ۱۳۱۰ ، الحاج محمد حسن.»

ورق ۳۰ - نامهٔ ۲ محرم ۱۳۱۰ خطاب به محمدجوادمقیم مسکو :

« در باب کاغذی که سابقاً به جناب آقا سید جمال‌الدین نوشته در جوف کاغذ شما فرستادم نفهمیدم رسید و فرستادید یا نرسیده و نفرستاده‌اید ؟ جواب اوچه شد . هر گاه نرسیده بنویسید . امروز هم یک کاغذی نوشته‌ام در جوف است . خودتان هم کاغذ بنویسید در جوف کاغذها بفرستید . جواب بخواهید و جوابها را زود بفرستید . »

ورق ۲۱۰ - نامهٔ‌مورخ ٥شنبهٔ ۳ ۲صفر ۱۳۱۰ به استانبول خطاب به آقاعبدالحسین تاجر اصفهانی:

«از قراری که شنیدم جناب مستطاب آقای آقاسید جمال‌الدین اسلامبول تشریف آورده‌اند چگونگی حالات ایشان را بنویسید وعرض بندگی برسانید. مطمئن بر بودن اسلامبول نیستم والا عریضه عرض می‌نمودم .»[۱]

دفتر قوپیهٔ محمد جواد (مسکو) از ۲۱ جمادی‌الثانیه ۱۳۰٤ تا ۱۱ جمادی‌الثانیه ۱۳۰٥ [۲]

ورق ٦۲ - نامهٔ ٥ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰٤ خطاب به حاج‌محمدحسن :

« آقا هم سه‌چهار یوم دیگر خیال رفتن را دارد در پطربورق . »

ورق ۲۱٥ - نامهٔ ۱۲محرم ۱۳۰٥ به‌سید جمال‌الدین به پطرزبورغ :

۱- در همین مواقع حاج محمد حسین آقاازسفرحج‌به اسلامبول رفته و با سید ملاقات کرده است .

۲- درین قسمت آن مکتوبهائی نقل می‌شودکه اصل آنها در دسترس نبوده است به (صفحات ۹٦-۹۹ مراجعه شود) .

مشعر براینکه حاج‌محمدحسن از ادسا تلگرافی به محمد جواد کرده و احوال سید را پرسیده است.

ورق ۲۱۷ - نامهٔ ۱۲ محرم ۱۳۰۵ به‌حاج محمد حسن:

« ثانیاً عرض می‌شود تلگراف از ادس رسید. احوالات آقا را خواسته بودید مدتی است خبری ندارم. چند کاغذ هم نوشته‌ام جوابی نیامده است. باز مجدداً دیروز از قول جنابعالی به‌ایشان نوشتم که تلگراف زده بودید احوالات سلامتی آقا را پرسیده بودید. جوابی هنوز نیامده‌است ».

ورق ۲۲۷ - نامهٔ ۱۵ محرم ۱۳۰۵ به حاج محمد حسن:

« از بابت آقا امروز کاغذی به‌بنده نوشته بودند در جوف است فرستادم و کاغذی که جنابعالی به‌ایشان نوشته‌اید امروز خواهم فرستاد ».

ورق ۲۳۱ - :نامهٔ ۱۶ محرم ۱۳۰۶ خطاب به سید جمال:

مشعر بر وصول مکتوب سید به محمدجواد واعلام اینکه کاغذی که حاج‌محمدحسن از ادسا برای‌سید فرستاده درجوف‌است. جواب بنویسید که به‌محمودآباد برای حاج محمد حسن ارسال شود.

ورق ۲۸۵ - نامهٔ‌دوشنبهٔ ۶ صفر ۱۳۰۵ خطاب به حاج محمد حسن:

« تعلیقهٔ جنابعالی [را] جهت آقا فرستادم تا حال جوابی نیامده است ».

ورق ۳۳۷ - نامهٔ ۵ ربیع‌الاول ۱۳۰۵ خطاب به‌حاج محمد حسن:

« از بابت حاجی سید جمال‌الدین مدتی است ازو خبری ندارم. نمیدانم پطربورق چه می کند؟ »

ورق ۳۵۰ - نامهٔ ۸ ربیع‌الاول ۱۳۰۵ خطاب به حاج محمدحسن:

« از بابت آقا حاجی سید جمال‌الدین مدتی است خبری ندارم. در پطربورق می‌باشد. »

ورق ۴۴۵ - نامهٔ ۱ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ خطاب به سیدجمال‌الدین:

مشعر براینکه جواب نامه‌های مرا نداده‌اید · مکتوب حاج محمد حسن بتوسط آقا عبدالجبار ارسال می‌شود زیرا آدرس شما را ندارم.

ورق ۴۴۶ - نامهٔ ۱ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ خطاب به آقا عبدالجبار:

مشعر بر اینکه مکتوب حاج‌محمد حسن‌جهت سید جمال‌الدین در جوف ارسال‌می‌شود.

ورق ۴۵۷ - نامهٔ ۱۰ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ خطاب به‌سیدجمال‌الدین:

مشعر بر وصول‌مکتوب سید

ورق ۴۶۷ - نامهٔ ۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۵ خطاب به حاج محمد حسن :

« عرض دیگر . کاغذ آقای آقا سید جمال‌الدین را فرستادم . رسید را هم به بنده نوشته بودند. »

دفتر مورخ ۲۸ رمضان ۱۳۰۶ تا ۲۱ محرم ۱۳۰۸

ورق ۲۱ - نامهٔ‌ش ۳۲، مورخ ۱۶ شوال ۱۳۰۶ خطاب به سیدجمال به پطرزبورغ :

مشعر بداینکه مدتی است مکتوبی ازشما ندارم . نامه‌ای از پاریس ازحاج محمد-حسن رسیده است که ارسال می‌شود . حاجی محمد حسن نوشته است که به استقبال ناصرالدین شاه به برلین می‌رود .

ورق ۷۴ - نامهٔ‌ش ۳۳، مورخ ۶ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۶ - خطاب به‌سید جمال به‌پطرزبورغ :

مشعر براینکه از شما خبری ندارم . تعلیقه‌ای که برای امین‌الضرب نوشته بودید چندی قبل ارسال شده است .

ورق ۸۷ - نامهٔ‌ش ۳۴، مورخ ۲۰ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۶ - خطاب به‌سیدجمال به پطربورغ :

مشعر بروصول نامهٔ سید و عذرخواهی از عدم‌ارسال وجه و برگشتن نامه‌ای که سید به‌حاج محمد حسن نوشته و به‌پاریس ارسال شده بوده‌است بعلت مسافرت‌حاجی به‌مکه و ارسال نامهٔ حاج محمد حسن .

ورق ۱۱۰ - نامهٔ‌ش ۳۵، مورخ ۳۰ ذی‌القعدهٔ ۱۳۰۶ - خطاب به‌سیدجمال به پطرزپورغ :

مشعر بروصول مرقومهٔ سید .

ورق ۱۸۱ - نامهٔ‌ش ۳۶، مورخ ۲۸ محرم ۱۳۰۷ - خطاب به‌سید جمال به‌پطرزبورغ :

« از روزی که شما از مسکو عازم پطربورق شدید منتظر نامهٔ جنابعالی بودم» و مشعر براینکه نامهٔ حاج محمد حسن در جوف ارسال می‌شود و حاج مزبور در آن نامه از سید تقاضا کرده است که در باب ترخیص وسایل راه آهن از خاك روسیه اقدام نماید .

ورق ۱۸۶ - نامهٔ‌ش ۳۷، مورخ ۱ صفر ۱۳۰۷ خطاب به سیدجمال :

مشعر بر اینکه دو روز قبل نامه عرض شد و نامهٔ حاج محمد حسن با آن تقدیم گردید وتأکید درارسال جواب .

ورق ۱۸۸ - نامهٔ‌ش ۳۸، مورخ ۴ صفر ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال :

مشعر براینکه دو روز قبل مکتوب شما برای من و حاج محمد حسن رسید و امروز

هم مکتوب دیگرتان واصل شد کاغذ شما به‌حاجی ارسال خواهد شد. کاغذ حاجی به‌شما هم تقدیم می گردد.

ورق ۱۹۵ - نامهٔ ش ۳۹، مورخ ۱۰ صفر ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال :

مشعر براینکه نامه‌ای از شما نرسیده است. تلگرافی که جهت میرزا جعفر قنسول رسیده است میفرستم که به‌او بدهید.

ورق ۲۱۶ - نامهٔ ش ٤۰، مورخ ۲۱ صفر ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال:

مشعر براینکه از حالات شما خبرندارم. مدتی‌است بنان‌الملک به‌مسکوآمده است و منتظر تعلیقهٔ شما بودم. امشب به ایران می‌رود. لطفاً زمان ورود خودتان‌را اطلاع دهید.

ورق ۲۲۱ - نامهٔ ش ٤۱، مورخ ۲۳ صفر ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال :

مشعر بر اینکه بنان‌الملک به ایران رفت و تاریخ ورود خود را به مسکو تلگراف نمائید.

ورق ۲۲۲ - نامهٔ مورخ ۲۳ صفر ۱۳۰۷ خطاب به‌میرزا جعفرخان قنسول به‌پطرزبورغ :

مشعر براینکه بنان‌الملک تا شب جمعه منتظر ورود سید جمال‌الدین بودو آن‌شب روانهٔ ایران شد. زمان ورود آقا را به‌من اطلاع دهید.

ورق ۲٤۰ - نامهٔ مورخ ۹ ربیع‌الاول ۱۳۰۷ خطاب به‌میرزا جعفرخان قنسول به پطرزبورغ :

مشعر براینکه علت تأخیر جواب بسبب خدمتگزاری به‌جناب آقا بود که درمسکو بودند، ایشان روز گذشته از راه قفقازعازم ایران شدند و هفت روز در مسکو مقیم بودند.

ورق ۲۷۵ - نامهٔ ش ٤۲، مورخ ۱۰ ربیع‌الثانی ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال به‌طهران :

مشعر براینکه ازوقتی که به‌سوی ایران رفته‌اید ازشما نامه‌ای ندارم.

ورق ۲۹۷ - نامهٔ ش ٤۳، مورخ ۲ جمادی‌الاولی ۱۳۰۷ خطاب به‌سید جمال به‌طهران:

مشعر براینکه دو یوم قبل میرزا جعفر خان به مسکو وارد شد و خبر ورود شمارا به‌طهران داد.

ورق ۳۰۷ - نامهٔ ش ٤٤، مورخ ۲۸ شعبان ۱۳۰۷ خطاب به سید جمال‌الدین به‌طهران :

مشعر براینکه مدتی‌است که از شما مکتوبی نرسیده است.

دفتر ۱۲ محرم ۱۳۰۸ الی ذی‌القعدهٔ ۱۳۱۰

ورق ۳۸۷ - نامهٔ ش ۱۸۲ ، مورخ حدود ۲۴ صفر. ۱۳۱ خطاب به‌سید به‌لندن :
در استعلام از محل سکنی و اقامت سید تا مکتوب طهران ارسال‌شود .

دفتر ۱۷ صفر ۱۳۰۹ الی ۶ محرم ۱۳۱۳

ورق ۱۳۹ - نامهٔ مورخ ۳ جمادی‌الاولی ۱۳۱۰ خطاب به حاج محمد حسن :
« از بابت کاغذ حاجی سید جمال‌الدین الآن خودش در اسلامبول می‌باشد، اگر مصلحت هست به اسلامبول بفرستم و الا به‌طهران بر گردانم. »

ه ـ مدارک متفرقه

قسمتی از «یادگار زندگانی»[1] نوشتهٔ حاج محمدحسین آقا (امین‌الضرب ثانی)

«در تمام این اوقات بنده مشغول تحصیل بودم . تا اینکه یک روزاز مدرس که بخانه آمدم دیدم سید عربی دراطاق بیرونی نشسته . مرحوم پدرم گفتند این‌آقا درمنزل میهمان است و اینجا خواهند ماند. چون من امشب درخانهٔ آقا میرزا محمد رضای واعظ دعوت دارم اینجا پذیرائی کن تا آخر شب برگردم . ایشان رفتند ، بنده وارد اطاق شدم ، سلام نمودم . جواب دادند ، گفتند شما پسرحاجی هستید؟ گفتم بلی . گفتند به به ماشاءالله ماشاءالله ، درس میخوانید؟ گفتم بلی . گفتند چه میخوانید؟ گفتم مطول ومغنی. گفتند مغنی کجا میخوانی؟ گفتم زنبوریه را میخوانم . عبارت را ازخارج تقریر کردند و گفتند مقصود چه میباشد؟ جواب دادم . گفتند صحیح است، احسنت . بعد پرسیدندعربی حرف میزنی؟ عربی مینویسید؟ گفتم خیر. این کلمهٔ خیر چنان برآن عالیجناب سخت و ناگوار آمد که ازشدت تغیر رنگ صورتشان تغییر کرد. با نهایت‌تغیر گفتند شییءعجیب! شییء عجیب! مطول‌ومغنی‌میخوانی و عربی حرف‌نمیزنی! از فردا باید شروع به‌مکالمهٔ عربی نمائی . پس‌از سه‌چهار ساعت مرحوم پدرم از مهمانی معاودت کردند . آقا مراتب را بمرحوم پدرم اظهار و گفتند من حکم میکنم از فردا پسر شما عربی بنویسد و عربی حرف بزند ، و انشاء عربی از اینجا شروع میشود که وقایع ورود مرا و ملاقات خودش را با من ، واین حکم مرا از زبان فارسی بعربی دربیاورد ، وضمناً جناب حاج محمد حسن بشما میگویم که هر گاه تا ده شب دیگر یک صفحه بی‌غلط نوشت وآورد باید صد اشرفی انعام به‌پسر خودتان بدهید .

مرحوم پدرم اعلی‌الله مقامه که خیلی طالب ترقی بنده بودند این امر را فوزعظیم دانستند و مرا تشویق فرمودند . از فردای آن شب باتفاق حاج‌آخوند معلم وشیخ‌رضای اعمی که حافظ قرآن و زبان عربی میدانست شروع به مکالمه ومکاتبهٔ عربی نمودم ، و

---

۱ ـ شرحی است که حاج محمد حسین آقا درپاریس دراحوال خود (تا سنین‌دوازده سالگی) نوشته و ناقص مانده است . متن آن در مجلهٔ یغما (مرداد ۱۳۴۱) طبع شده است . برای تفصیل بیشتربه‌آنجا مراجعه شود .

هرشب آقا سید جمال‌الدین یک صفحه فارسی تقریر میکردند روز بعد من آن را به عربی تبدیل میکردم و شب از نظر ایشان میگذراندم ، تا ده روز بهمین منوال گذشت . یک صفحهٔ عربی بدون غلط حاضر کرده بنظرشان رساندم ، خیلی تمجید کردند ، و گفتند این کافی نیست ، درحضور من باید یک صفحه‌عربی بنویسید . قبول کردم . یک صفحه‌فارسی گفتند وهمانجا بدون غلط تبدیل بعربی نموده خدمتشان دادم . گفتند قدری تأمل کن ، حاجی بیایند صد اشرفی را بگویم بشما بدهند .

پس‌از نیمساعت مرحوم پدرم آمدند وقایع را اظهار کردند . ایشان هم گفتند باید در حضورخودم یک‌صفحه ترجمه بعربی نماید ، اگر صحیح بود میدهم. آن راهم‌اطاعت و فوراً انجام‌داده‌ویکصداشرفی‌را مرحمت، فرمودند . این اول نتیجهٔعلم بود که بدست آمد.

مدتی مرحوم مزبور درمنزل ما بودند و مقالات مفصلی هرشب میفرمودند بفارسی و من بعربی ترجمه میکردم که تمام آن مقالات نصایح وحکم و فلسفه بود و اغلب آنها بخط خودم گویا فعلا در کتابخانه موجود است .

آقاسیدجمال‌الدین مردحکیم فیلسوفی بودومرحوم پدرم دربارهٔاوعقایددینی فوق العاده داشت ، ولی عقیده بنده نه‌چنین است ، وهرچند مشارالیه ازکملین دهر و افاضلِ عالمو از جمله مشاهیر است اما بنده شخصاً تردستی ایشان را زیادتر از مراتب کمالات ایشان میدانم . متهور بود ، شجاع بود،فیلسوف بود ، نه‌چندان ، ولی بخت واقبال بااومساعد نبود، هرجا رفته کتک خورده، بهرجاقدم نهاده‌آشوبهائی برپا کرده ولی نتوانسته نتیجهٔ مطلوبه بدست بیاورد .

بالاخره پس‌از مدتی که مرحوم پدرم پذیرائی کردند و او را بحضور ناصرالدین-شاه بردند ، شاه از مذاکرات مجالس ایشان رنجیده خاطرشد، وبمرحوم پدرم امرنمودند باید سید تبعید شود . مرحوم پدرم همان اوقات برای عمل بازدید معادن آهن مازندران و احداث کارخانهٔ آهن آب کنی میخواستند بمازندران بروند، بشاه گفتند که چون میهمان است اجازه بدهند محترماً من او را بمازندران میبرم و ازآنجا به‌روسیه میرویم . آنجا تفصیل را به‌او خواهم گفت. شاه قبول کرد وبهمین منوال بموقع اجراء گذارند .»

۲- تکفیر نامهٔ روزنامهٔ اختر [۱]

شیطان در لباس انسان

از قراری که بطور موثوق آگاهی حاصل نمودیم شیخ جمال‌الدین که چندی پیش ازاین دربصره متوقف بود اکنون بلندن رفته درآنجا باتفاق چندنفر از ارامنهٔ خود پسند که بکفران نعمت منسوبند بنای‌فتنه‌انگیزی گذاشته میخواهندبحیله ودسایس بازارفسادی را که سرکوز سرشت ناپاك و زشت خودشان است گرم کرده بدانوسایل که از خصایل مردمان فرومایه است تحصیل ثروت و کسب مکنت نموده عمری بلهو ولعب‌بپایان آرند مشغول انتشار پارهٔ اراجیف و اخبار مجعوله است . این مرد کوتاه نظر و سایر دستیاران در بدر او درجعل اخبار درحق احدی از صغار و کبار ابقا نمیکنند . حتی از قول حضرات علما و اعیان و مردمان محترم ایران کاغذهای ساختهٔ دروغین در ورقپاره‌های بیمعنی روزنامه‌وار طبع و انتشار میدهندتا بدینوسیاه بلکه راهی بمقصد مفسدانهٔ خودشان‌نزدیک نموده وجه معیشت خودشان را ازآن ممر بدست بیاورند . این است که نامهای دروغین بنام اشخاص بزرگ میسازندکه القای سوء ظن درمیان بزرگان نموده باشند غافل‌ازاینکه مراتب حب وطن و پادشاه پرستی ایرانیان که‌مشهور جهانیان است راه مقصود راتاقیامت برآنان بسته خواهد داشت .

باری چنانکه معلوم است مسلک روزنامهٔ ما پیوسته مبنی بر حفظ حقوق و شئون بزرگان ملت‌وابنای‌وطن ورفع‌اتهام‌وافترا ازهرکس است لهذا لازم دانستیم که‌مختصری از سرگذشت وترجمهٔ این شیخ گمراه را دراینجا بنویسیم تا مردم بشهرت دروغین وصلاح ظاهر حال او فریفته نگشته چنان تصور ننمایند که این شیخ جمال‌الدین مردی پاکیزه اطوار ونیکوکرداریست . بلکه بالعکس بدانند که‌این‌مرد خود بیکانه از دین است وخود را برای پیشرفت پارهٔ مقاصد نا مشروعه داخل زی وسلك علمای اعلام کرده است .

بانگ طاوسان کنی گوید که لا   پس نه‌ای طاوس خواجه بوالعلا

این مرد درعنفوان جوانی دامنش بلوث هرگونه معاصی آلوده بود برای تحصیل معاش ازمعاشرت‌ارازل (کذا)واوباش پرهیزنداشت باقتضای‌سلیقهٔ‌خوب که‌هرچیزی‌راظریف و مرغوب میخواست ازصرف دنانیر و دراهم ناگزیر بود لهذا آن‌مسلك را دور از منزل

---

۱ -این تکفیرنامه بدون نام ونشانی از نویسنده‌وصادرکننده چاپ شده است وداخل پاکتی‌است است که روی‌آن حاج محمد ابراهیم قزوینی، منشی حاج محمدحسن نوشته «تکفیرنامه‌ای که اختر درباب شیخ جمال‌الدین نوشته است چاپ واعلان نموده» .

مقصود یافته بلباس اهل علم وفضل درآمده مقاصدفاسدهٔ خود را درزیرسجاده و رداپنهان نموده با مردمان معقول انیس و بافضلا جلیس گشت . ظاهرحالش راکه بر خلاف باطن بود بحیلهٔ فضل برآراست وبحیله وتزویر طرف وثوق مردمان ساده لوح شد و در آن اثنا مسافرت اختیار کرده راه‌اسلامبول‌پیش گرفت . درهنگام ورود آنشهر مینوبهر که‌پایتخت بزرگ اسلام است نام‌شیخ افغانی‌برخود بسته درمصطبهٔ تعلیم وتدریس نشست ودرظرف اندکی مدت بسیاری از طالبان علم در حلقهٔ درسش جای گرفتند. چون‌بازار خود را گرم دید آنگاه‌خبث باطنش‌درهیجان آمده علی رؤس الاشهاد اظهار زندقه والحاد نموده حاشا و ثم‌حاشا نبوت را بعنوان صنعت یاد نمود . حکومت سنیهٔ عثمانی از راه باریک بینی‌اورا مجال نداد تا اینکه به‌اضلال مردم پردازداخراج بلدکرده از دارالخلافه بیرون‌نمود .

این مرد آشوب طلب بدعقیدت‌چون‌از اسلامبول مطرود گشت بجانب مصرراه‌سپار آمده خرقه و دستار بوضع عربان بیاراست‌واز گوشه و کنار بمجلس فضلا راه جسته درآنجا نیز بروسادهٔ آموزگاری‌نشست. چندی بدین برنیامد که درآنجا هم قفل دهان را برداشته درحق اهل شرع مقدس بنای‌بد‌زبانی گذاشت.چیزی‌نمانده بود که آن‌مردپست‌فطرت‌آشوبی بلندکند حکومت مصرش نیز نفی واخراج‌بلدکرد . چون دراین‌صفحات جای اقامت‌نیافت بممالک وسیعهٔ‌هندوستان شتافت . در آن‌مملکت نیز نخست آبی بروی کارش آمده عوام را بسخنان نغز ودلکش بفریفت . با خواص نیز راه حیله وخدعه پیش گرفته طرف وثوق جمعی از اعالی وادانی شد. تارفت باظهارمقصود پردازد حکومت هندوستان که دورادور مترصد حالش بود فرصت نداده مدتی محبوسش داشته پس‌ازآن اخراج بلد نمود. آنوقت بفرنگستان‌گذشت. چندی‌درپاریس بسر برده‌تا اینکه بمیان چندتن از فراریان ممالک‌دیگر راه جسته با آنان همرازشده باتفاق‌روزنامه‌ای‌بنام «عروة‌الوثقی» طبع‌وانتشارنمودند.چون مقصودشان القای فتنه وفساد درمیان ممالک اسلام بود نتوانستند کاری از پیش‌ببرند. لهذا تیر مقصوداین‌شیخ نجدی هم‌بسنگ برآمده ناچار برای آزمایش بخت بشهرپطرسبرک و مسکو رفت. چندی‌درآن‌سامان‌متحیروسر گردان‌راه میسپرد. چون‌درآنجا نیزابواب مقصود را بالمره مسدود یافت ناچار از روی اضطرار راه ایران پیش‌گرفته درطهران اقامت‌اختیار نمود . بحکم چرب زبانی‌که نتیجهٔ سیاحتهای طولانی است دلهای عوام را بسوی خود مایل کرده راه معیشتی‌پیدا نمود . بجای اینکه شکر این نعمت‌گزارد وراه‌کفران نسپارد بازکفران‌ورزیده‌چندی‌نکشیدکه باقتضای سرشت بدخودبنای فتنه وفساد گذاشت.تااینکه مردم را از خبث باطن اوآگاهی حاصل‌آمده دریافتندکه سالک طریقت زندقه والحاداست از دور او پاشیدند . چون حال را بدین‌سوال دید راهی دیگربرای‌پیشرفت خیال خودپیدا

کرده بمجالس بعض بزرگان ورجال دولت تردد نمودن گرفت و در میان ایشان نیز بسعایت و سخن چینی میخواست اسباب خصومت فراهم بیاورد. این معنی هم آفتابی شده بحکم اولیای دولت از ایران ببغداد نفی شد. چون درآن خاك زیستن نمیتوانست ببصره رفت. درآنجا هم با اعراب قبایل بنای مخابره ومکاتبه گذاشته ازاغوا و تحریک ایشان خالی نبود. تاحکومت برخباثت آن آگاهی یافته خواست گرفته کیفر کردار ناشایستش را در کنار نهد. خبردارشده بیدرنگ خود را بواپوری که در جناح حرکت بود انداخته بلندن گریخت. چنانکه گفته شد اکنون درآنجا باچندتن ازارامنهٔ داعیه‌جو دست یکی‌شده بیرق فتنه‌انگیزی برافراشته است. مقصود ارامنه هم که معلوم است. این مردرا که درسلک علماست آلت قرارداده‌اند که بلکه بواسطهٔ او که درقیافت اهل‌شرع وظاهرالصلاح است ار دوسو باجرای مقصود خود پردازند. دیگرغافل ازاین مسئله هستند که‌خداوند متعال قلوب علمای دین وبزرگان صاحب یقین را مرأت حقایق قرار داده است که از غور درنکات حقیقت بعالم بالا قدم گذاشته‌اندکه اگر بحرف هرشعبده باز ونیرنگ سازی قدمشان از جای میرفت و هر قول خوش‌ظاهر را دلیل حقیقت قائل میدانستند هرآینه بدین‌رتبه ومقام بلند نمیرسیدند. این ارامنه که درلندن گرد آمده‌اند همانامشتی فساد پیشگان و اشرارندکه بسبب خیانتکاری وکفران نعمت از ممالک اسلام طرد ونفی شده‌اند. اکنون درآنجا میخواهند اساس اتفاق مسلمانان‌رابا چند کلمهٔ‌مزور برهم بزنند. حال آنکه هیچیک ازایشان بدانچه گفته‌ومینویسند ابداً عمل نکرده‌ونمیکنند. هرگاه این‌شیخ گمراه نعوذبالله داخل سلک علما وفضلای اسلام بود هرآینه با ارامنهٔ مفسد ویاغی همدست نمی‌شدکه درممالک اسلام فتنه برانگیزانند.

عجبتر اینکه شیخ جمال با همهٔ سوءافعال‌عنوان سیادت نیز برخود بسته است غافل ازاینکه:

شیر را بچه همی ماند بدو　　　تو به پیغمبر چه میمانی بگو»

قسمت سوم

اسناد متفرقه

الف ـ منقولات از روزنامه محمدحسن‌خان اعتمادالسلطنه
(نسخهٔ کتابخانهٔ آستان قدس رضوی)

ب ـ نوشته های سید جمال‌الدین مضبوط در مجموعهٔ اسناد ملکم خان
(محفوظ در کتابخانه‌ملی پاریس)

ج ـ اشعار برهان‌الدین بلخی

الف - منقولات از روزنامهٔ اعتمادالسلطنه

دوشنبه غرهٔ ربیع‌الثانی ۱۳۰۴ - صبح خانهٔ حاجی محمد حسن امین‌الضرب . . . دیدن سید جمال‌الدین رفتم . این شخص از بوشهر به گفتهٔ من آمده است و خیلی مرد با علم معتبری است . دوسه زبان می‌داند . در نوشتن عربی اول شخص است، اگرچه افغانی امضاء کرد اما حالا می گوید از اهل سعد آباد همدان است . خلاصه خانهٔ حاجی بسیار محقربود. اول‌ماه جمعی از زن‌ها دم در را گرفته بودند . حاجی به‌آنها تصدق می‌داد. هرچند خواستم سیدجمال‌الدین را خانه بیاورم منزل بدهم راضی نشد . . . .

سه‌شنبه ۲ - صبح دارالترجمه رفتم بعد درخانه . . . ازمن پرسیدند (شاه) سیدجمال‌الدین را دیدی عرض کردم دیروز دیدم و خیلی هم تعریف کردم . فرمودند گفتم حاجی محمد حسن اورا حضوربیاورد . ازین فرمایش دنیا برمن سیاه شد . این‌شخص بواسطهٔ من ازبوشهر آمد. چند تلگراف ردوبدل شد، حالا که آمده محض تملق امین‌السلطان فرمودند حاجی محمدحسن اورا حضور بیاورد . خلاصه هیچ نفهمیدم طلوزان چه خواند و من چه ترجمه کردم . بعداز نهار خواستم خانه بیایم سید جمال‌الدین با حاجی محمد حسن سرراه‌بود. راه را کمی[فکر] کردم که از در دیگر بیرون بیایم. ناظم خلوت اصرار کرد نهار بخورید. وقتی وارد اطاق قهوه‌خانه شدم جمعی ازین الواط آنجا بودند که درباطن خوشحال بودند سیدجمال‌الدین بواسطهٔ حاجی حضور می‌رود و من او را نبردم . بااینکه کاری وشأنی نبود بعضی‌ها گوشه بمن می‌زدند. هیچ نگفتم که لقمهٔ نهارکه از زهرمار بدتر بود صرف شد . خانه آمدم عریضهٔ تندی به‌شاه عرض کردم اجازهٔ رفتن عتبات راخواستم خدمت انیس‌الدوله فرستادم که بنظر شاه برساند . شب هم شام بیرون میل فرمودند. احضارشدم نرفتم .

چهارشنبه ۳ - . . . هنوز نهار نخورده بودم که دستخطی بخط امین‌الدوله آوردند سراپا مرحمت که الحال احوال تورا پرسیدم طلوزان ازکسالت توعرض کرد یقین دارم کسالت مزاجی نیست‌وخیالی است وجهت چند جلد کتابی است که دیروز به‌مدرسه و میرزا احمدخان دادم ترجمه کند. بفرست کتب را پس بگیرد و به هر کس میل

داری بده و زیاد التفات فرموده بودند. درحقیقت ترضیه بود. اما اسمی از سید جمال الدین نبود چون او را به امین السلطان سپرده بود برای خاطر ایشان کتب را بهانه کرده بود.

چهارشنبه ۱۷ محرم ۱۳۰۵ - ناهار با امین الدوله صرف نمودم. می گفت سید جمال الدین کاغذ سختی به شاه نوشته وتهدید کرده ازایران بد خواهد نوشت.

یکشنبه ۲۵ رمضان ۱۳۰۶ (در پطرزبورغ) - صبح سید جمال الدین معروف که حالا در پطرزبورغ است دیدن من آمد. بعداز راه انداختن او خدمت شاه رسیدم.

دوشنبه ۲۱ ذی الحجه ۱۳۰۶ (سونیخ) - سید جمال الدین از پطرزبورغ آمده منزل من آمده بود اورا ندیدم.

سه‌شنبه ۲۲ ذی الحجه ۱۳۰۶ - دیدن سید جمال الدین رفتم. میل کرد باشاه وامین السلطان ملاقات کند. حاجی حیدر درین بین ازطرف شاه به احوال پرسی امین الدوله وبه احضار من رسید. من هم سید جمال الدین را برداشته بعمارت بردم. اورا منزل امین السلطان فرستادم. خودم خدمت شاه رفتم. بعد منزل آمدم نهار خوردم عصر در کوچه‌ها گردش کردم. سید جمال الدین آنچه می گوید: آمدم خودرا بری الذمه کنم که آنچه بمن نسبت دادند در روزنامه های روس من ننوشتم. اما باید بجهة کار دیگر آمده باشد. شاه را هم دیده بود. امشب هم خواهد رفت امین السلطان را ملاقات کند.

پنجشنبه ۲۴ ذی الحجهٔ ۱۳۰۶ (سالزبورك) - بعد رفتم مهمانخانه شام خوردم. از وقایعات تازه اینکه اولا سید جمال الدین را امین السلطان محض تملق روسها بطهران خواهد آورد. شاه را هم راضی کرده است. باشد تا وجود این شخص اسباب فتنهٔ بزرگی در ایران بشود که هیچ فایده بحال دولت نداشته باشد. ثانیاً دختریهودیه الخ.

پنجشنبه ۱۸ ربیع الثانی ۱۳۰۷ - امروز شنیدم سید جمال الدین معروف چندروزاست وارد طهران شده.

شنبهٔ غرهٔ جمادی الاولی ۱۳۰۷ - شاه بی مقدمه فرمودند چرا مدتی است روزنامهٔ اطلاع برای من نمی آورید [سطر اول حک شده است ودرست خوانده نمی‌شود] وبخلاف میل وزیر اعظم شاه [لایقراء] آبروی (ظاهراً) بروزنامه های (ظاهراً) خود نمی دهند و سید جمال (ظاهراً) الدین رامدیر روزنامه نخواهند فرمود.

پنجشنبه ۲۲ جمادی الثانیه ۱۳۰۷ - بعد خانهٔ امین الدوله رفتم. از آنجا خانهٔ حاجی محمد حسن کمپانی دیدن سید جمال الدین رفتم. می گفت امین السلطان تا بحال بمن دیدن نکرده ازین فقره مکدر بود. نهار را آنجا صرف نموده خانه آمدم.

سه‌شنبهٔ ۲۶ رجب ۱۳۰۷ - عصر سیدجمال‌الدین دیدن آمد.

شنبهٔ ۲۸ شعبان ۱۳۰۷ - بعداز رفتن شارژدافر (روس) من خانهٔ سید جمال‌الدین رفتم او را ملاقات نموده مراجعت نمودم (ملاقات شارژدافر مربوط به‌سید نیست).

غره ذی‌حجه ۱۳۰۷ - شنیدم سید جمال‌الدین معروف راکه به‌آن عجز از روسیه آوردند حالا به‌سیل انگلیسها حکم به‌رفتن او شده. اوهم حضرت عبدالعظیم رفته منتظر آمدن ایلچی روس است.

یکشنبهٔ ۲۰ صفر ۱۳۰۸ - بعدازتعزیه زیارت حضرت عبدالعظیم‌رفتم. بعداز زیارت به‌مقبرهٔ عذرا صبیهٔ خودم‌رفتم که فاتحه بخوانم. سیدجمال‌الدین رادیدم که‌از آنجامیگذشت. مرا که دید وارد شد قریب نیم‌ساعت صحبت کردیم. بعد مراجعت بشهر نمودم.

جمعه ۲۱ ربیع‌الاول ۱۳۰۸ - امروزصبح حضرت‌عبدالعظیم تشریف بردند. من هم‌صبح قبل از تشریف بردن شاه رفتم تا تشریف آوردن شاه خانهٔ سید جمال‌الدین‌رفتم. جمعی از سادات من‌جمله نقیب‌السادات را آنجا دیدم.

پنجشنبه ۲۶ جمادی‌الاولی ۱۳۰۸ - ازوقایع تازه که برای‌دولت‌ننگ بزرگی‌است صدمه‌ای است که بسید جمال‌الدین واردآوردند. چون بعضی کاغذها به‌علما وطلاب مدارس نوشته‌انداز معایب دادن‌امتیازات‌بفرنگی‌ها، کنت ونایب‌السلطنه، بعضی میگویند نایب‌السلطنه از این کاغذها بدست آورده بشاه داده بگردن سید جمال‌الدین گذاشته‌اند. حکم شد پنج نفر غلام سید را از حضرت عبدالعظیم ببرند بطرف عراق عرب. مختارخان حاکم شاهزاده عبدالعظیم خواسته خدمتی بکند سید رازده اسبابش را غارت‌نموده که‌مردم‌شاهزاده عبدالعظیم‌خواسته بودند شورش‌نمایند. در هرصورت اورا بردند. اسبابش رابحضور همایون آوردند همه را عزیزالسلطان و و اتباعش غارت نمودند. بعدامین‌السلطان که شنیده بود باوجودی که باعث فتنه را میدانست باز این رذالت را نپسندید. همه راپس گرفت با پانصد اشرفی و یک خرقه ویک اسب ویک قاطر ازخودش(۱) رویش گذاشته بجهت اوپس‌فرستاد. سید از شاه درکمال یأس و از امین‌السلطان امیدوار ازطهران بیرون رفت.

جمعه ۵ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۸ - ازآنجا (خانهٔ نایب‌السلطنه) منزل امین‌الدوله رفتم. شنیدم کیف

---

۱) چنانکه ازنامه‌های ملاعلی عرب وآقا محمدعلی ساکنان کرمانشاهان بر می‌آید چنین‌چیزهائی برای سید فرستاده نشده وسید درکمال سختی از طهران به‌کرمانشاهان رفته بوده‌است.

سید جمال‌الدین را که خدمت شاه برده بودند باز کرده‌اند. چند کاغذ بخط امین‌الدوله بوده است. اما چون امین‌الدوله هرگز کاغذی که سند باشد نمی‌نویسد وحشت نداشت. شکر خدا که من ابداً به این شخص کاغذ ننوشته بودم. به این جهة خوشحالم که خصوصیت کامل نداشتم.

چهارشنبه ۱۷ جمادی‌الثانیه ۱۳۰۸ - عصر عرب صاحب میگفت وقتیکه سید جمال‌الدین را گرفته بودند میبردند مختار خان گفته بود این است سزای دوستان روس. من بعد از شنیدن این حرف خانهٔ امین‌السلطان رفتم، گفتم ما چه عداوت با شما داریم که نوکر شما این عبارت را می گوید. امین‌السلطان هم ترسیده پول و خرقه و اسب برای او فرستاد نه از بابت علو همت بود.

چهارشنبه ۱۱ شوال ۱۳۰۸ - صبح مشیرالدوله اینجا آمده بود. میگفت همشیرهٔ میرزا که نویسندهٔ امین اقدس بود(۱) دختر آزاد خان است که برادر او پست‌خانه می باشد از حرمخانه بیرون کردند. نمیدانم جمالی بود یا ملکمی که بر هردو لعنت.

چهارشنبه ۲۱ ج ۲ ۱۳۰۹ - پارك امین‌الدوله رفتم. جهة رفتن این بود که پریروز با روزنامه‌هایی که از برای من می‌آورند از لندن پاکتی بعنوان من بود. پشت پاکت بخط سید جمال‌الدین نوشته بود: جناب جلالتماب الشهید اعتمادالسلطنه. در میان پاکت صفحهٔ چاپ شده‌ای که سواد کاغذی بود که سید جمال‌الدین از بصره بسامره بجناب میرزای شیرازی نوشته بود درحقیقت جناب میرزا را تحریک نموده بود که بدولت ایران بتازد، همه‌جا از امین‌السلطان بد نوشته بود و او را تکفیر نموده و زندیق اثیم نام نهاده که مذهب اسلام را تمام او بباد داده، فرنگی‌ها را به ایران آورده، تمام ایران را بآنها فروخته، بعد صدماتی که بمردم از حبس و جلای وطن رسانده از قبیل ملا فیض‌الله دربندی وسید علی اکبر شیرازی وحاجی سیاح و میرزا فروغی

---

۱) عین نامه‌ای راکه (بدون تاریخ وشاید مربوط بقبل‌از آمدن سید به‌طهران و یا پس از رفتن او به‌روسیه باشد) ازطرف امین اقدس درتوصیهٔ میرزا رضا بحاج محمدحسن نوشته شده در اینجا نقل می کنیم :

«... درفقرهٔ آقا میرزا محمد رضای کرمانی که سابق در ادارهٔ شما خدمتگذار بودومدتی خدمت کرده و خیانتی معلوم است ندیده‌اید از قرار معلوم آدم باکفایتی‌است چرا باید او را از خدمت خودتان معاف داشته باشید. این بواسطهٔ خواهر زن او که میرزای من است بسته بمن است... استدعای دیگر هم دارد قبض مستمری او راکه ازکرمان دارد چون معطل‌است دریافت‌فرمائید و وجه‌نقد باو بدهید رفع معطلی او بشود. من ازشما ممنونم ...». بنابر نامهٔ فوق میرزای امین اقدس‌خواهر میرزا رضا نبوده وخواهرزن اوبوده است.

و اسم مرا هم در اینجا ذکر نموده. من دادم این کاغذ را ترجمه نمودند. چون بنای فتنهٔ تنباکو وفتوای جناب میرزا در این خصوص یقیناً نتیجهٔ همین کاغذ بود نتوانستم در دولت‌خواهی از شاه این کاغذ را پنهان کنم. منزل امین‌الدوله رفتم که از او بپرسم که اگر او این کاغذ را نداده چون در پست‌خانه سرپاکت را باز کرده بودند گفتم شاید بشاه نشان داده که من ندهم. معلوم شد باهمین پست به اسم خود امین‌الدوله هم یک صفحه ازاین کاغذ چاپ شده رسیده بوده وبشاه داده است. من بخیال اینکه مبادا بمترجم مغرضی بدهند وآنجائی که اسم من است بد ترجمه کند مصلحت دیدم که خود کاغذ وترجمهٔ اورا هردو را بنظر شاه برسانم. بعد باتفاق امین‌الدوله دربخانه رفتیم. کاغذ را من بشاه دادم.

ب ـ نوشته‌های سید جمال‌الدین درپاریس

در مجموعهٔ کاغذها واوراق میرزا ملکم خان که زن او به کتابخانهٔ ملی پاریس سپرده است چند سند مربوط به‌سیدجمال‌الدین بشرح زیر درمجلدشمارهٔ ۱۹۹۵ وجود دارد:

۱ـ فقه اسلامی (نوشتهٔ سیدجمال‌الدین) (تصویرهای شمارهٔ ۲۱۳ـ۲۱۵)

۲ـ مکتوب سید محمد رفاعی به‌سیدجمال‌الدین (تصویر شمارهٔ ۲۱۶)

۳ـ مکتوب سیدمحمد رفاعی به‌سیدجمال‌الدین (تصویر شمارهٔ ۲۱۷)

ج ـ شعر برهان‌الدین بلخی

برهان‌الدین بلخی ازدوستان وهمفکران سیدجمال‌الدین دراستانبول بوده است. درباب اشعار وی آقای مجتبی مینوی یادداشتی لطف کرده‌اند که درینجا نقل می‌شود:

درمجموعهٔ شهید علی پاشا 2703 بعدازقسمت قدیم که ۲۰۹ ورق است ۶۶ ورق کاغذ نازکتر هست که درقرن یازدهم یا دوازدهم بر بعضی از آنها سخنان و اشعار و رسالات و

مکاتیب وفصولی نوشته‌اند ودرقرن چهاردهم هجری مردی موسوم به برهان زاده محمد موسی پسرسید محمدبرهان‌الدین بلخی مقیم استانبول براوراق وقسمتهای سفیدآن چیزهائی از خود واز پدرش نوشته ازآن جمله قسمتی از نامهٔ پدرش را به‌شیخ الرئیس قاجاردرباب سیدجمال‌الدین وجواب‌شیخ الرئیس را، وشعری راکه پدرش درباب مزار سیدجمال‌الدین گفته بود که این بیت درآن است :

اوست از سادات معروف کُنَرَ همچوجد خویش حیدروارث پیغمبراست

پایان

فهارس

۱ - جدول سنوات احوال سید جمال‌الدین مذکور در اسناد
۲- اشکال مختلف اسم سید جمال‌الدین
۳- اعلام اشخاص
۵- فهرست تألیفات سید جمال‌الدین
۶- فهرست اماکن که با احوال سید مربوط است
۷- تصحیح اغلاط مهم واستدراکات

جدول بعضی از سنوات احوال سید جمال مذکور در اسناد

۱۲۷۷	تاریخ مهر مربع (ص ۱۱)
۱۲۸۲	جمادی‌الاولی خروج ازمکان مشرف (ص ۹)
[۱۲۸۲]	اواخر رجب دخول به‌طهران (ص ۹)
۱۲۸۲	۱۶ شوال تحریر رساله‌ای خطی (ص ۱۳)
۱۲۸۳	محرم خروج ازطهران (ص ۹)
[۱۲۸۳]	صفر ورود به‌طوس (ص ۶ و ۹)
۱۲۸۳	صفر درمشهد تاریخ مکتوب به‌سیدهادی (ص ۱۱)
[۱۲۸۳]	جمادی‌الاولی خروج ازطوس (ص ۹)
۱۲۸۳	اواخر جمادی‌الاولی ورود به‌هرات ، توقف چهل روز (ص ۵ و ۹)
۱۲۸۳	رجب توقف درام‌القری (ص ۹)
۱۲۸۳	رجب درقندهار (ص ۸)
۱۲۸۳	شعبان توقف درقندهار (ص ۶ و ۹)
۱۲۸۳	یکشنبه ۲ ذی‌الحجه درقندهار (ص ۱۴)
۱۲۸۴	ربیع‌الاول خروج ازقندهار (ص ۹)
۱۲۸۴	جمادی‌الاولی درقزنی (ص ۶)
۱۲۸۴	جمعه ۲۰ جمادی‌الآخره ورود به کابل (ص ۵ و ۷ و ۹)
۱۲۸۵	صفر [درکابل] (ص ۱۰)
۱۲۸۵	جمعه ۱۲ رجب درکابل (ص ۱۰)
۱۲۸۵	۱۳ رجب درکابل (ص ۹)
۱۲۸۵	۲۰ رجب خروج از کابل (ص ۹)
۱۲۸۵	۲۵ شعبان خروج‌ازقندهار (ص ۹)
۱۲۸۵	۷ ذی‌الحجه دربمبئی (ص ۱۶)
۱۲۸۵	۱۴ ذی‌الحجه دربمبئی (ص ۷)
۱۲۸۶	۱۴ محرم دربمبئی (ص ۷)
۱۲۸۶	۱۵ محرم در؟ (ص ۶)
۱۲۸۶	رجب [دراستنبول] (ص ۱۱)
۱۲۸۶	رجب دراستانبول (ص ۱۴)

۱۲۸۶	شوال دراستنبول (ص۱۸)
۱۲۸۶	درجملیه (مصر) (ص۲۰)
۱۲۸۷	محرم ورود به‌قاهره (مصر) (ص۱۸)
۱۲۸۷	۱۵ محرم دراستنبول (ص۱۲)
۱۲۸۸	جمادی‌الاولی تذکرهٔ مصر (۷۶)
۱۲۹۰	۱۴ شوال تدریس تلویح الاصول درمصر (ص۱۸)
۱۲۹۰	۲۶ شوال درجیزهٔ مصر (ص۱۸)
۱۲۹۱	شروع به‌تدریس اشارات (ص۱۸)
۱۲۹۱	تاریخ تحریر رساله‌ای بخط ابراهیم لقانی درجامع ازهر (ص۱۴)
۱۲۹۲	برحسب تاریخ تحریر رساله‌ای بخط علی مبارك درمصر بوده (ص۱۴)
۱۲۹۲	محرم درمصر مشغول تدریس فلسفه (ص۱۴، ص۱۸)
۱۲۹۲	۲۲ ربیع الثانی وتقاضای دخول درفراماسونری (ص۲۴)
۱۲۹۲	شوال درمصر، حواشی برشرح جامی (ص۱۹)
۱۲۹۳	شروع به‌تدریس حکمة‌العین درمصر (ص۱۶)
۱۲۹۳	۱۰ محرم در مصر دعوت فراماسونری (ص۱۱)
۱۲۹۳	صفر مشغول مطالعهٔ حاشیهٔ حکمة‌العین درمصر (ص۱۶)
۱۲۹۳	جمادی‌الاولی درمصر (ص۱۶)
۱۲۹۳	شعبان ورمضان درمصر (ص۱۵)
۱۲۹۳	۱۳ شوال درمصر (ص۱۵)
۱۲۹۳	سلخ ذی‌القعده درمصر (ص۱۵)
۱۲۹۴	صفر [درمصر] (ص۱۰)
۱۲۹۴	۲۴ جمادی‌الثانیه تدریس حکمة‌العین درمصر (ص۱۶)
۱۲۹۷	ربیع الثانی درحیدرآباد (ص۱۲)
۱۲۹۷	جمادی‌الاولی درحیدرآباد دکن (ص۱۲)
۱۲۹۷	۱۵ جمادی‌الاولی درحیدرآباد (ص۱۲)
۱۲۹۷	شوال درحیدرآباد (ص۱۲)
۱۲۹۸	محرم تاریخ کتابت نیچریه بزبان عربی (ص۲۳)
۱۲۹۸	محرم تا ذی‌الحجه تاریخ مقالات فارسی مندرج درمعلم شفیق حیدرآباد (ص۲۶۰)
۱۸۸۳	۸ نوامبر (۷ محرم ۱۳۰۱) کلکته (۲۷)

۱۳۰۱	در پاریس (ص ۳۰)
۱۳۰۲	رمضان درلندن (ژوئیه ۱۸۸۵) (ص ۷۲)
۱۳۰۳	شوال (ژوئیه ۱۸۸۶) دربوشهر (ص ۷۳)
۱۳۰۴	صفر دراصفهان (ص ۳۳)
۱۳۰۴	حدود ۲۳ ربیع الاول درطهران (ص ۹۳)
۱۳۰۴	۱۲ شعبان در محمودآباد (ص ۹۸)
۱۳۰۴	۲۸ شوال درمسکو (ص ۹۳)
۱۳۰۶	۵ ذی‌القعده درمسکو (۹۳)
۱۳۰۷	(۱۸۸۹) تذکرهٔ وین (ص ۷۹)
۱۳۰۷	ربیع الثانی درطهران (ص ۹۸)
۱۳۰۸	۲۸ جمادی‌الاولی حرکت به‌قم (ص ۱۳۱)
۱۳۰۸	۱۵ جمادی‌الثانیه در کرمانشاه (ص ۹۳)
۱۳۰۸	۲۰ رجب دربغداد (ص ۹۳)
۱۳۰۸	۲۴ شوال دربصره (ص ۹۳)

اشکال مختلف اسم سید جمال الدین

جمال ۷، ۹

جمال‌الدین ۷، ۹، ۱۱

جمال‌الدین الاستنبولی ۷

جمال‌الدین الاسدآبادی

جمال‌الدین الدین الحسینی ۵، ۶، ۱۰، ۱۱، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۸ (دوبار) ۲۰

جمال‌الدین الحسینی (عبدالله بن عبدالله) ۵، ۸

جمال‌الدین الحسینی الاستنبولی (عبدالله) ۷، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۵، ۱۷

جمال‌الدین الحسینی الافغانی الکابلی ۱۳

جمال‌الدین الحسینی الافغانی: ۱۱، ۱۴، ۱۹ (دوبار)، ۲۳

جمال‌الدین الحسنیی رومی ۱۲

جمال‌الدین الحسینی الطوسی ۱۹

جمال‌الدین الحسینی الکابلی ۱۴، ۱۶، ۲۴

جمال‌الدین السعدآبادی ۱۰

رومی (تخلص) ۸۷

اعلام اشخاص *

ابراهیم ٦٩

ابراهیم رائف ٣٧، ٤٣

ابراهیم بن عبدالله الحسینی ٢٩

ابراهیم لقانی ١٤، ٤٦، ٤٩، ٦٥، ٦٦، ٦٧

ابراهیم مویلحی ٣٤تا٤٦ ، ٥٤ ، ٥٧، ٥٨، ٦٤، ٧١

ابوتراب ساوجی ١٢٦

ابوتراب عارف افغانی (الکابلی) ٢٨، ٢٩، ٣١، ٥٠ تا ٥٥، ٥٩، ٦٦، ٦٧، ٧٦، ٧٧

ابوحاجب (شیخ) ٦٣

ابوالقاسم معین التجار (حاج) ١١٢

ابوالقاسم ملک التجار(حاج)١١٧تا١١٩، ١٣٠

ابومعین محمد عضدالدین ٢٦، ٢٩

ابونظاره ٣٧، ٣٨، ٥٣

احمد (آقاسید) ١٠٠

احمد (آقا شیخ) ١٩

احمدالحکیم الازهری البحراوی الحنفی ١٠

احمدرضا بیگ ٧٤

احمد عباس (شیخ) ٦٧

احمد عرابی ٥٥، ٦٥ = عرابی پاشا

احمد علی میرزا ٢٩

احمد قبانی ٦٧

احمد محمدبن علی ٥٦

احمد منشاوی ٥٤، ٥٦

ادیب اسحق ٤٣، ٥٣تا٥٦، ٦٥ تا٦٧ ، ٧٠

ارتین افندی ٣٥

اسدالله ٢٦

اسماعیل جودت ٣٥تا٤٠، ٤٤، ٥٦، ٦٨

اسماعیل خدیو ١٥، ٤٠، ٤١، ٥٧

اسماعیل صاحب (شیخ) ٥٥

اعتمادالسلطنه (محمد حسن، صنیع الدوله) ٢٩، ٣٢، ٥٦، ١٤٩ ببعد

اغوب ٧١

امین ابویوسف دمیاطی ٦٧

امین بیک ٤٢

امین الدوله (علی) ٣٣، ١٠٧، ١٤٩، ١٥٠، ١٥٢

امین رضا بن رضا ١٤

امین السلطان (اتابک) ٥٦، ٩٧، ٩٩، ١٠٨، ١١٠، ١١٩، ١٢٠، ١٢٥، ١٢٧، ١٢٨، ١٢٩، ١٣٠، ١٣١، ١٣٤، ١٤٩، ١٥٠، ١٥١، ١٥٢

امین الضرب اول (حاج محمدحسن) ٣٤، ٧٦، ٩٣، ٩٨، ١١٠، ١١٢تا١٤٣، ١٤٩

امین الضرب ثانی (حاج حسین آقا) ٩٠، ٩٣، ٩٩، ١٠٨، ١١١تا١٤٢

امین المدنی ٥٨

ایوب پاشا ٤٢، ٥٠

بطرس الاکبر (پطر کبیر) ١٠

بکری (سید) ٤٢

* - نام اشخاصی فهرست شده است که با سید جمال الدین مربوط بوده‌اند و اطلاعاتی در باب آنها ازاین اسناد بدست می آید.

بلنت (Blunt) ۳۱، ۳۶، ۳۸، ۳۹، ۴۰،
۴۴، ۶۰، ۶۱، ۶۸، ۷۴
بلونت = بلنت
بنان‌الملک ۹۸، ۱۴۰
توفیق پاشا ۴۲
جعفر (برادر حاج سیاح) ۳۰، ۱۰۱، ۱۲۲
جعفرقنسول ۱۴۰
جعفر علوی ۶۷
جلیان ۴۱
جهانگیر (وزیرسعادن) ۱۱۲
چرچیل (لرد) ۳۵، ۳۶، ۴۴، ۴۵
حاجی‌بیک وهبی (ممیزاول ضربخانهٔ عثمانی)
۱۱، ۱۲
حاجی‌سیاح ۳۰، ۱۱۰تا۱۱۲، ۱۲۳، ۱۳۳
حاضرقلی خرقانی (ملا) ۱۳
حسام‌الملک ۱۰۳تا۱۰۸
حسن (آقاسید) ۱۹
حسن (سید) ۷۱
حسن احمد قاسم الحسنی الحنفی ۷۹
حسن افندی ۶۶، ۶۷
حسن افندی‌صبح ۲۵
حسین (ملا) ۹
حسین ازهری ۲۰
حسین‌افندی ۵۶، ۷۰
حسین اهری (حسین‌ریشهری) ۳۰
حسین پاشای تونسی ۴۱، ۴۳، ۴۴، ۷۷
حسین مستوفی (میرزا) ۲۸
حسین ناظم‌الشریعه (ظالم) ۸
حسین (حسینقلی) همدانی درجزینی (آخوندملا)
۱۰۰، ۱۰۱
حسین یارخان ۳۰
حلمی ۶۹
حلیم‌پاشا ۴۷، ۷۷
حمیدبن سلیمان جزری ۵۹
خسرو ۱۱۹
خلفی افندی ۵۹
خلیل اصفهانی (حاجی‌میرزا) ۱۰۲
خیرالدین ۳۷
خیری پاشا ۴۲
داغر (شیخ) ۴۸
دوست محمدخان (امیر) ۱۵
دیولافوا ۷۴
ذوالفقارخان (سردار) ۱۰
راغب پاشا ۴۲
رسول یارخان ۳۰
رشفور، هانری (Rochefort) ۷۳
رشه، امیل (Rochet) ۷۳
رشید حبیب مطران ۵۹
رشیدالدحداح ۵۹
رشیدی پاشا (ناظر داخلیهٔ عثمانی) ۱۲، ۸۶
رضا بنان‌الملک ۹۸، ۱۴۰
رضا قلی ۳۰
رنان، ارنست (Renan) ۶۶
ریاض پاشا ۴۲، ۴۸، ۵۲، ۶۵، ۷۱
ریحان (حکیم) ۳۱، ۸۸
ژانمر (Jeanmaire) ۷۳
سالسبوری (لرد) ۳۵، ۴۵
سالم بوحاجب ۶۰

سعد زغلول ۴۸، ۶۶
سعید بستانی ۵۳، ۵۵، ۶۵
سکروج = نقون
سلیم عنحوری ۶۰
سلیم فارس ۷۴
سلیم محمود خنجی ۶۰
سلیم مخلع ۷۵
سلیم نقاش ۵۲، ۵۳، ۵۵، ۶۵
سلیمان پاشا ۳۶
سنوسی (شیخ) ۶۳ = محمدبن عثمان
سهام السلطنه ۱۱۰
سیمون یهودی الجزائری ۴۱، ۴۳
شاهین پاشا ۴۲
شریف پاشا ۴۲، ۴۸، ۵۰، ۵۴
شریف علوی (سید) ۵۵
شریف مستوفی (میرزا) ۲۸، ۲۹
شریفی ۳۶
شی‌باشی (شوباشی) ۳۷، ۶۹
طرزی افغان ۷، ۷۸
عباس (الداعی البابی) ۶۲
عبدالاحد (پسر قاضی غلام) ۸
عبدالجواد خراسانی ۵، ۷
عبدالحسین ۶۲
عبدالحسین اصفهانی ۱۳۷
عبدالدین فضل المکی ۳۴
عبدالرحیم اصفهانی (سید) معین التجار کرمان ۱۰۷، ۱۰۸، ۱۱۵
عبدالرزاق (سید) ۶۲
عبدالسلام بیک ۵۵
عبدالغفور = محمد عبدالغفور
عبدالغنی النجیلی الشافعی البحیری ۱۶، ۱۷
عبدالقادر جزائری (امیرسید) ۶۶
عبدالقادر قبانی (سید) ۵۱، ۵۳، ۶۶
عبدالکریم (شیخ) ۴۸
عبدالله ۶۲
عبدالمجید شیرازی (حاجی) ۳۱
عبدالنبی صفر ۷۷
عبود (حاجی) ۱۱۳، ۱۱۴
عرابی پاشا ۴۱ = احمد
علوی بن سالم (سید) ۶۳
علی آقا (میرزا) ۳۱
علی اکبر همدانی (حاجی) ۱۰۸، ۱۰۹
علی اکبر یزدی ۱۲۷
علی رفاعه ۶۳
علی رمزی استنبولی (سید) ۱۱
علی شفقتی ۷۱، ۷۴
علی عرب اصفهانی (ملا) ۹۴، ۱۰۳ تا ۱۱۰، ۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
علی قطب (آقاسید) ۱۰۹
علی لقانی ۶۷
علی مبارك پاشا ۱۴، ۵۱
علی محمد نایب الوزاره ۵۶
عمر بن احمد رشید ۶۳
عمر بن صالح ۶۳
غلامرضا (آقا) ۱۲۷
فتوت‌لو افندی ۷۰
فخرالملک ۱۱۴
فرج‌الله ۳۱
«فیض» ۳۱
«قندهاری» ۳۱
کاتی (Katihi) ۷۲، ۷۳
کازیمیرسکی ۷۴

کریم صراف شیرازی (میرزا) ۳۱، ۳۴
گلادستون ٤٤
لانگاسسز (Langassez) ۲۵
لسان‌الملک سپهر ۳۱
لطف‌الله (میرزا) ۲۸، ۹۰، ۹۸، ۹۹، ۱۱۰، ۱۱۹، ۱۲۰
لطف‌الله بحرانی ۸
مالت (مستر) ٤۹
مبارک پاشا = علی‌مبارک
محسن قصاب ۳۱
محمد ۱٦
محمد ۳۱
محمد ٦۳
محمد (شیخ) ٦
محمدابراهیم (حاجی) ۱۹
محمدابراهیم عالم اصفهانی (حاج سید) ۳۱
محمد اسمعیل (آقا) ۱۹
محمد اسمعیل صراف اصفهانی (حاجی) ۱۱۱، ۱۱۸
محمد اصفهانی (آقا) ۱۱٤
محمد اعظم خان (سردار، امیر) ٥، ۸، ۱۱، ۳۲، ۳٤
محمدامین الالایلی ۷۸
محمد باقر بواناتی (میرزا) ۳۱، ۳۲
محمدبک ٦٤
محمد البکوش ٦٤
محمدتقی (آقا) ۱۹
محمد تقی اصفهانی (حاج) ۱۱۸
محمد جزایری (شیخ) ٥۸
محمدجواد اصفهانی (آقا) ۹٤، ۹٦، ۱۲۲، ۱۲٤، ۱۲٥، ۱۲٦ تا ۱٤۱
محمدحسن = اعتمادالسلطنه
محمد حسن ٦
محمدحسن ۳۳
محمدحسن (آقاشیخ) ۱۰۰، ۱۳۱
محمدحسن کازرونی ۸٦
محمد حسین ۳۳
محمد خلیل (شیخ) ٤۸
محمد رحیم اصفهانی (حاج) ۱۱۸
محمدرحیم اصفهانی (حاج) (دیگری) ۱۱٦، ۱۱۷
محمدرضای کرمانی (میرزا) ۱۱٦، ۱۲۲، ۱۲٤، ۱۳۳، ۱٥۲
محمد سعدان ٦۹
محمد شوباشی ۳۷، ٦۹، ۷۷
محمد طاهر منیف ۳۳
محمد عارف‌خان منشی ۳۳
محمد عبدالغفور شهبازالبهاری عظیم‌آبادی ۲٦، ۳۰
محمد عبده ۱٤، ۳۷، ٤۸، ٤۹، ٥۱ تا ٥٥، ٦۳ تا ۷۰، ۷۷
محمدبن عثمان سنوسی‌تونسی ٦٤، ٦۸
محمدعلی ۷۰
محمدعلی اصفهانی (آقا) ۹٤، ۱۰۳، ۱۳۲، ۱۳۳
محمدعلی علوی ٦۷
محمدعلی کاشانی (حاجی) ۱۲
محمد مویلحی ٦۷، ٦۸، ۷۷، ۷۸
محمد مهدی آسوده ۳۳
محمد مهدی حکیم تبریزی ۳۳

محمد مهدی ملک‌التجار (حاج) ۱۱۷، ۱۱۸
محمد نعیم المستاری ۱۵
محمد نورالدین ۷۲
محمد واصل ۳۴
محمد وهبی بیک ۳۴، ۳۷ تا ۴۰، ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۸ تا ۷۰
محمد هادی الحسینی السعدآبادی (اسدآبادی) = هادی
محمد هاشم اصفهانی ۱۱۳
محمد یزدی ۱۱۳، ۱۳۱
محمود افندی ۳۹، ۵۷
محمود ساجی ۴۰
محمود سامی ۶۸
محمود فهمی پاشا ۵۵
محیی‌الدین محمد ۵۴
محیی‌الدین حماده (حاج) ۶۶
مرتضی انصاری (شیخ) ۲۰
مصطفی بیک ۶۶
ملکم خان ۶۱، ۱۱۴
منشاوی بیک = احمد منشاوی
موسی افغانی (شیخ) ۷۷
مهدی اصفهانی (حاجی میرزا) ۱۱۷
ناصرالدین شاه ۲۲، ۱۱۰، ۱۳۰، ۱۳۴
ناصر بن راشد شهبندر ۵۶
نشئت رومی ۱۲
نصرالله (آقاشیخ) ۱۹
نصرالله شیرازی (حاج) ۳۳
نصرت علی دهلوی ۶۹
نظر آقا ۱۱۴
نعمان خوری ۷۴
نعمت‌الله هاشماف ۱۰۰، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶
نقولا توما ۷۵
نقولا حجی ۶۹
نقولا کی افندی ۴۱، ۴۳
نقون سکروج (Sacroug) ۲۴، ۲۵
نوری علی بیک ۴۸
ورستانی (شیخ) ۶۳
وفا (سید) ۴۸
وکیل‌الدوله ۱۰۴
وولف ۳۵ تا ۴۰، ۵۸
ویکتورهوگو ۷۳
هادی سبزواری (حاج ملا) ۷
هادی همدانی (سید محمدهادی سعدآبادی = اسدآبادی) ۶، ۱۱، ۱۲، ۲۹
هاشم اصفهانی ۱۳۲
هلباوی ۶۵
هوب (مستر) ۳۹
یوسف الخوری ۲۴

فهرست تالیفات سید جمال‌الدین

تاریخ افغانستان (تتمة البیان فی تاریخ الافغان) ۲۳، ۲۶، ۲۹
حقیقت مذهب نیچری و بیان حال نیچریان ۲۶، ۲۹ (ترجمهٔ عربی ۲۳ ترجمهٔ اردو ۲۶)
رسالهٔ فلسفی (ظ) ۱۷
الشرق والشرقیین ۵۳، ۵۵، ۶۶
عروة الوثقی ۱۲، ۴۴، ۶۳، ۶۴، ۸۰، ۱۴۵
کیفیت تغییر صورت اجسام (ظ) ۱۴
لغت عربی به‌عربی ۱۲
لغت عربی به‌فارسی ۱۲
مداخلة الانگلیز فی مصر ۲۳
مقالات ۹۰
مقالات (مندرج در «معلم شفیق») ۲۶
مقالات جمالیه ۲۶
مکیدة الشرقیین ۲۳
نیچریه ۲۳

فهرست اماکن

که با احوال سید مربوط است

آمل ۹۸
استنبول ۱۱، ۱۸، ۷۶، ۹۸، ۱۳۷، ۱۴۱
اسدآباد (همدان) ۲۸، ۲۹
ام‌القری (؟) ۹
افغان وافغانستان ۸، ۱۱، ۱۹، ۲۲
بادکوبه ۱۱۶
بازار شکارپور (قندهار) ۸
بازار هرات (قندهار) ۹
بالاحصار (کابل) ۷، ۸، ۹، ۱۰
بخارا ۸۱، ۸۲
بصره ۱۰۹، ۱۱۰
بغداد (شریف) ۱۵، ۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۴
بمبئی ۵، ۱۶
بوشهر ۷۶، ۷۷
بیروت ۲۸
پاریس
پطرزبورغ ۱، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۲۰، ۱۲۱
پیشاور ۳۲
ترعهٔ سوئز ۲۲
تفلیس ۱۱۶
توران ۸۱
خان عبدالصمد اصفهانی ۱۰۵
خانقی (خانقین) ۱۰۵، ۱۰۸

خیابان بالا (مشهد) ۹
درب تبان ۱٦
روسیه ۷٦
سرای نوربیک (هرات) ۹
سرای حیتن هندو (قندهار) ۸
سیدناالحسین (مصر) ۱۸
شاهرود بسطام ٥
شاهزاده عبدالعظیم ۹۳، ۱۱۲، ۱۱۳
طوس = مشهد
غزنین = قزنی
قاهره = مصر
قزنی ٦، ۷
قم ۱۰۰، ۱۳۱
قندهار ٦، ۸، ۹، ۱٤
کابل ٥، ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۹
کرمانشاه ۱۰۳تا۱۰٦، ۱۱۰تا۱۱۳، ۱۳۲، ۱۳۳
کلکته ۱۷
کنر ۱۹
لندن ۷۲، ۹۸، ۱۱٥
محمودآباد ۹۸ و موارد دیگر
مسجد جامع (طهران) ۹
مسجد حاجی حسین (بمبئی) ٥، ۱، ۸
مسکو ۱۱۹، ۱۲۰تا۱۲٦
مشهد مقدس ٦، ۹، ۱۱
مصر ۱۱، ۱٦، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۷٦
مکان مشرف (؟) ۹ (ظاهراً بغداد مرادست باستناد ص ۱٥ که روی اسم بغداد خط کشیده و کلمهٔ شریف را نوشته است).
مونیخ ۱٥۰
نجف ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱٤
وین ۷٦
هرات ٥، ۸، ۹
همدان ۲۸، ۲۹، ۱۱۰، ۱۲۰
هند ۱۲

تصحیح اغلاط مهم واستدراکات

ص ٥ س ٥ : هشتاد وپنج

ص ٩ س ٤ : جمادی‌الاول (کذا)

ص ٩ س ١٣ : توقف درام‌القری ٥ یوم درماه رجب سنهٔ ١٢٨٣

ص ١١ س ١٩ : مشهد مقدس

ص ١٢ س آخر : ١٢٨٢

ص ٣٣ س ٢٠ : ظاهراً همان مؤلف مفتاح باب‌الابواب است .

ص ٥٩ س ١٦ : جلیل غانم

ص ٧٢ س ١٥ : ١٨٨٥

ص ٨١ س ١٠ : تنم ازدیو

ص ٨٢ س ٧ : ظ : بروم

ص ٩٥ س ٣ : «عربی» زیادست

ص ٩٥ س ٥ : ١٣٠٤ (روی کاغذی که تصویر شیروخورشیدایران و کلمهٔ Vienne برروی آن چاپ شده است).

ص ٩٥ س ١٨ : بغداد ٢٠ رجب ١٣٠٨

ص ٩٥ س ٢٤ : پطرزبورغ ٣٠

ص ١٠٠ س ٢٣ : نام ملاحسینقلی درجزینی که درصفحهٔ بعد سطر ١٢ بصورت ملاحسین همدانی درجزینی نقل شده دراصل هم بهمین صورت است .

ص ١٠٧ س ٥ : ١ مکرر - ٢٢ جمادی‌الثانیه

ص ١١٠ س ١٧ : مکتوب ٢٤ ذی‌الحجهٔ ١٣٠٩ خطاب

ص ١١٢ س ٥ : تصویر شمارهٔ ٢٠٨ (اضافه شود)

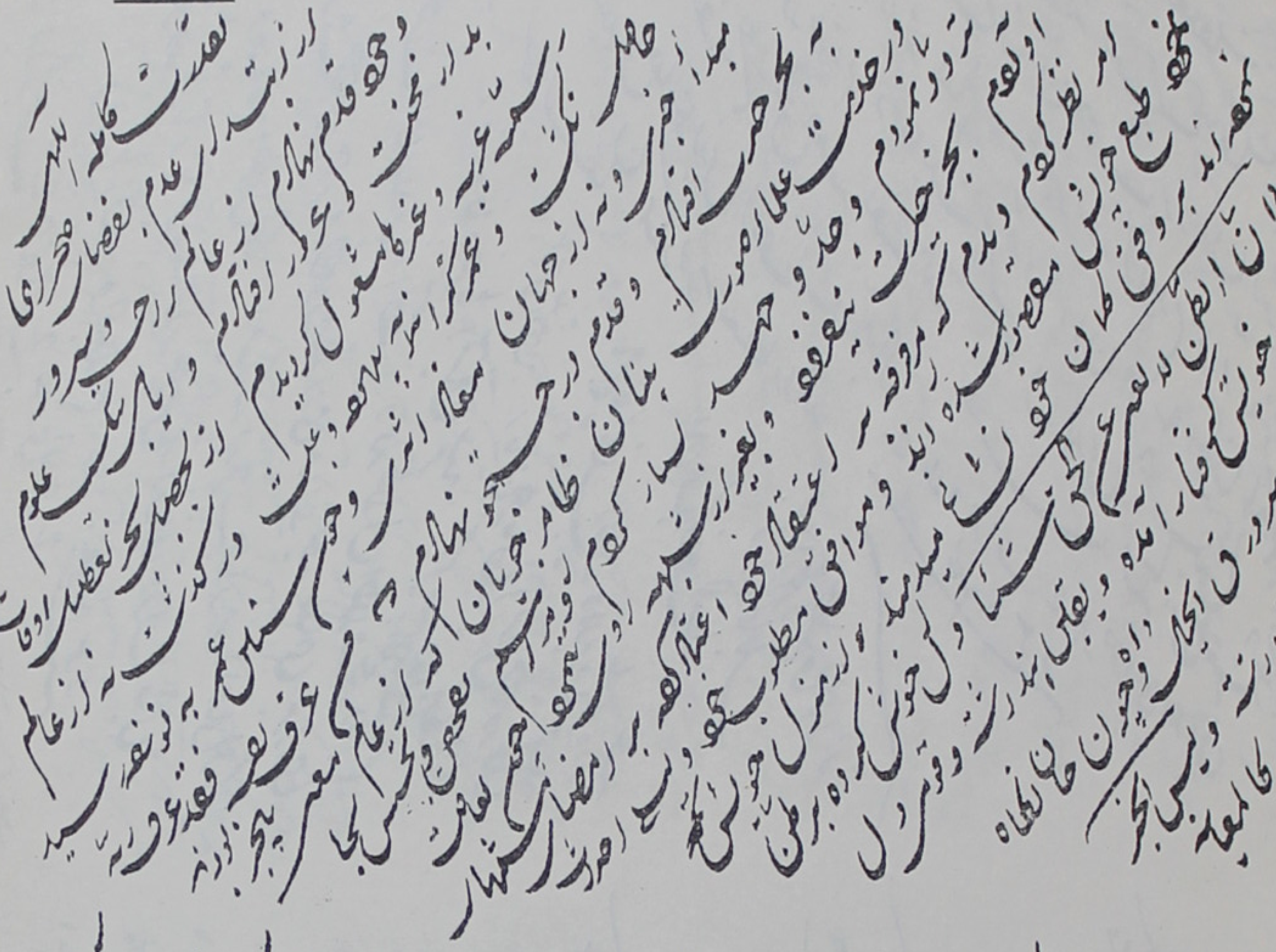
ص ١٣٣ س ١٣ : ظاهراً «دربصره» درست است .

تصاویر

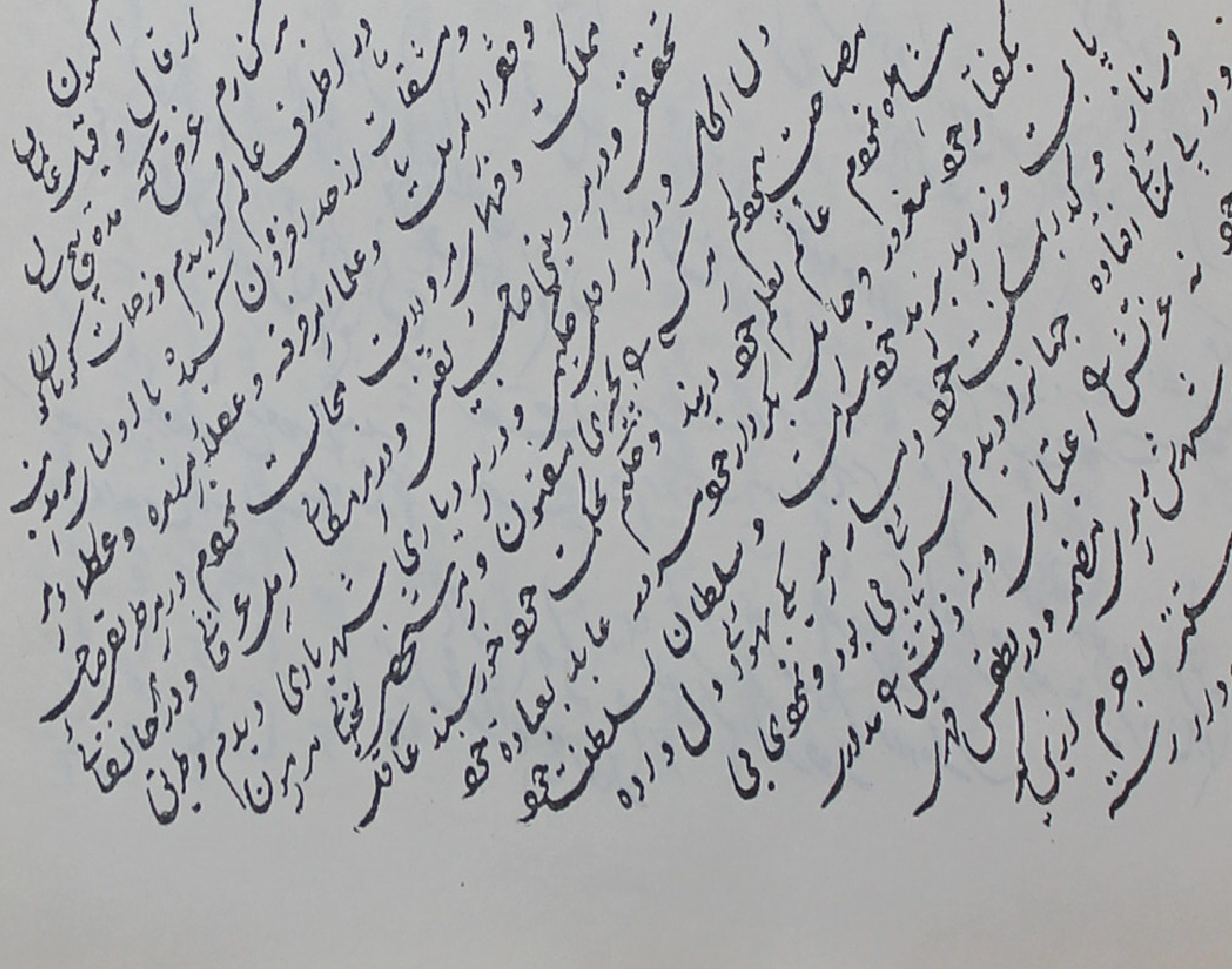
فهرست ترتیبی آنها در ابتدای
کتاب طبع شده است

در شماره گذاری لوحه‌ها اشتباهاتی رخ داده است که با
توجه بشمارهٔ ترتیب تصویرها این اشتباهات بسهولت
رفع می‌شود

لوحه ۱



تصویر ۱



تصویر ۲

جواب یا کودت مهر با سید ناکی از مشهد مقدس نوشته اند

مبارک حقیقة الحالی عارفا بکنه الدقائق و عوفک المبدأ و المنتهی
و المبدأ لا المنتهی و اسریک من کلامی نقطة الباء قوسی
او ادنی و اوصلک الی عالم الکبری و المعنی العظمی و المقصد الاعلی ۲
و شرفک بالتشرفات الروحانیة و خلعک بالخلع النوریة و دورک
وا داک منه جلیسی و روحی و روح روحی نه آن جان که بیک آن
ازش بدرآید بلکه آن جان که جهان در گذرد و آن بپاید و رفته
المحبة و قطعه المودة و صلی الله علی لمعة نور من الکلام والقلب لنوادکم
المحبة لیس لسلطان و لیا لفتی حکم زدن نظر عارفان لا ابرا
هی الموجودة العالم بیاضها ناهوت و سوادها لاهوت و عقود سطورها
عقود عالم الجبروت و اسلاقها کلماتها اسلاقات عالم الملکوت
و امتزاجات حروفه امتزاجات سرادقات الناسوت صفحها داله علی
... حقیقة الوجودات و خطوطها شجرة ... عالم الموجودات
هر سطرش نهری از شهرستان محبت و هر نقطه اش ... از انوار ...
دو ابرش چون چاه زنخدان خوبان و کشش باند زلف چلیپای ...
و کلماتش کلمة الحق علی ... لعج ... و العنبر
و الرضوان کلمتها مشکوة فیها مصباح وجودها کانها کوکب
دری تضیئی و و المصباح از دست محمد حسن رسید و یک پاره جامه
طاقه ارسم دربند ... که جان در طهران ...
... فداحرق قلبی من الفوائد و قفت کبد ...

تصویر ۵

وجهت امرگشاق در حضرت مالایطاق بلی برکه کرمت نا ندعدا
بفرستند که چه و ارو صد نوا شرح درد یتام لوحات الجود یعدادا
و الانیجا را قلاقا با الفقد شرح و ... و لکی امری مقدر
ولا مرد لحکم الله و لا مفرج تقدیره نقعل ما یشاء کیف یشاء
جا از عدار سخن رفته لجز حسن حقیقه متحد با بیرایه تخلق چه از
آن زبان و چه از این لب مرد و عذر جودی از جانب
جا سخن از زبان ما میگوید عذرم خواهید بپذیرید العذر عند
کرام الناس مقبول در کیفیه امر خراسان
سخن رفته لجز چند نفر حجی شیخ الاسلام آن بلاد و غیره در ورود
بمدن ما آمدند و حظی از صحبت ایشان نبردم و منویه اطلاع تام
از حال احوال آن بلاد ندارم و آنچه از خارج میشنوم این
است ارض الخراسان قطعة من قطعات النیران مملوة من
الرجز و الدخان لیس فیهم نجیة لا الحیلة ولا الرسول
شرور کم الحق بعون
و السلام عبد الله ...

تصویر ۶

توقف در قندهار ۸ ماه

از ماه شعبان تا ربیع الاول سنه ۱۲۸۲

منزل در بازار هرات

خروج از [illegible] مشرف شهر جمادی الاول [illegible]

سنه ۱۲۸۳

دخول در [illegible] تا اواخر شهر رجب

سنه ۱۲۸۳

خروج شهر محرم الحرام

منزل قرب مسجد حاجی

ورود در [illegible] شهر صفر المظفر

خروج شهر جمادی الاول

منزل در حاج ملا علی خیابان بالا

ورود در بلده هرات اوائل جمادی الاولی

منزل در سرای [illegible]

ورود در شهر کابل در یوم جمعه ۲۵ شهر جمادی الاولی

سنه ۱۲۸۴

منزل در بالاحصار

خروج از کابل در ۲۰ شهر رجب المرجب ۱۲۸۵

خروج از [illegible] در ۲۵ شهر شعبان المعظم ۱۲۸۵

توقف در ام القری ۵ یوم

در ماه رجب سنه ۱۲۸۵

بسم [illegible]

[illegible]

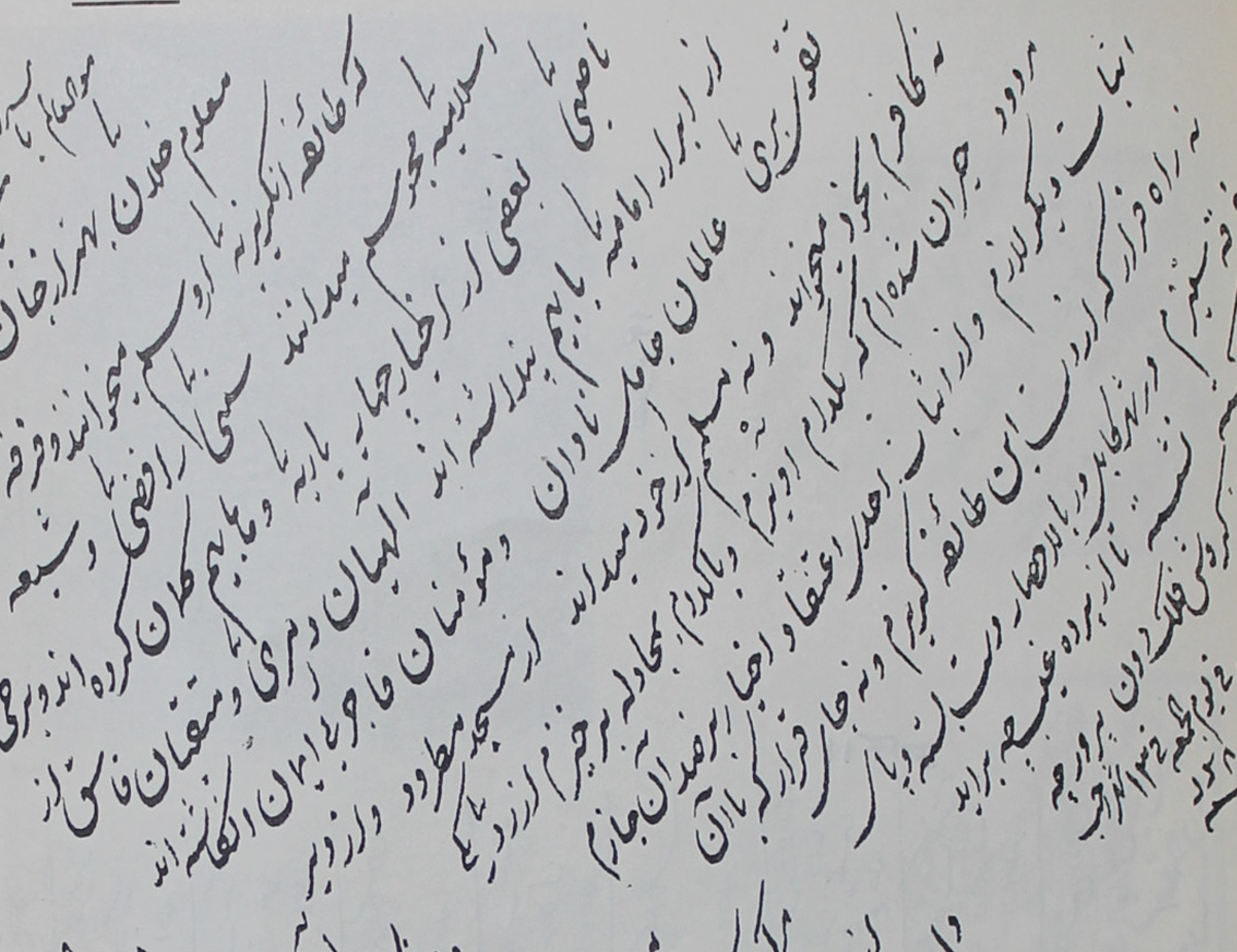
الختام رسم لما یختم به [illegible] الکتاب [illegible]

والله هو الذی ختم رسله بمحمد صلی الله علیه وسلم [illegible] صلی الله علیه [illegible]

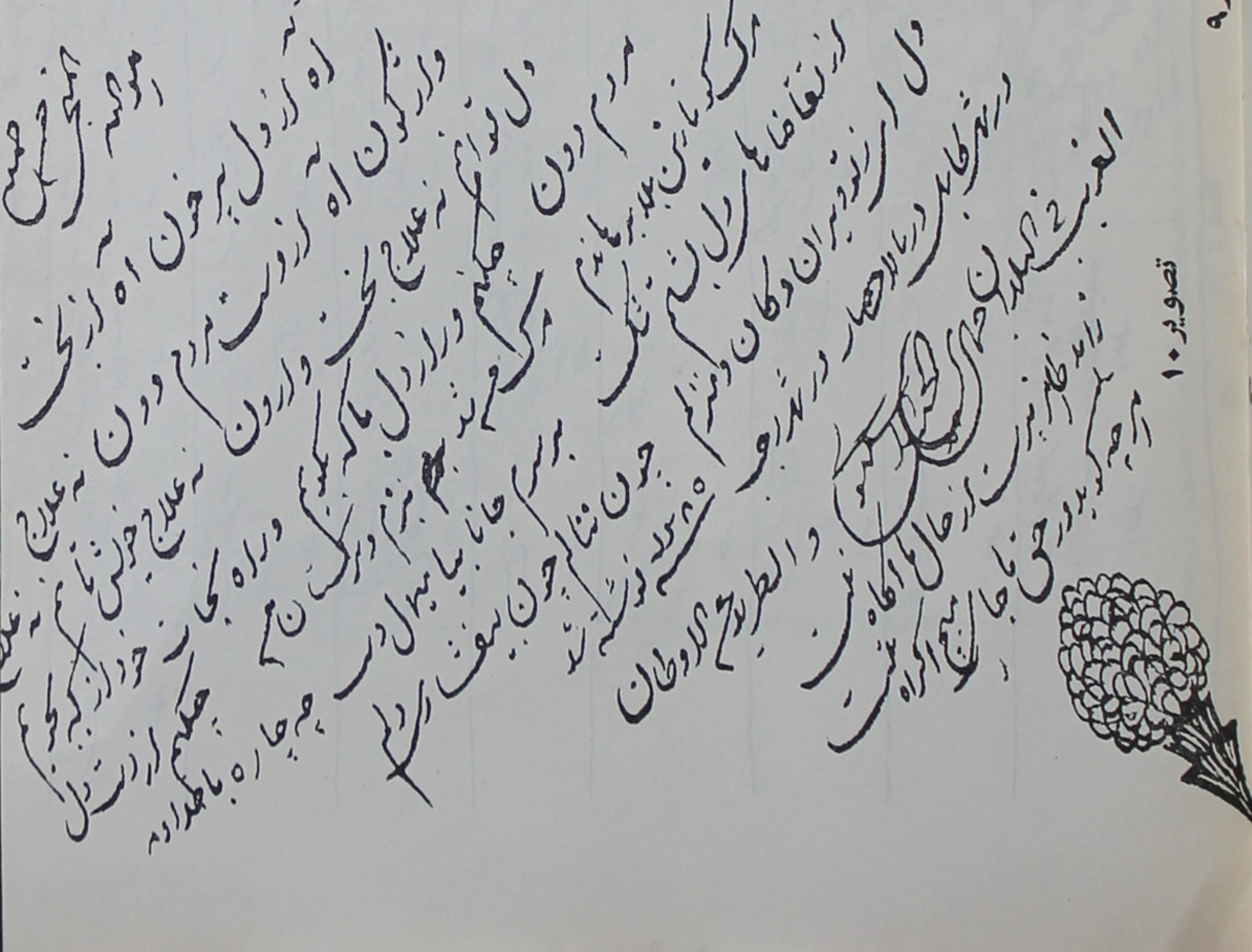
[illegible] رسالة [illegible] علامه [illegible]

[illegible]

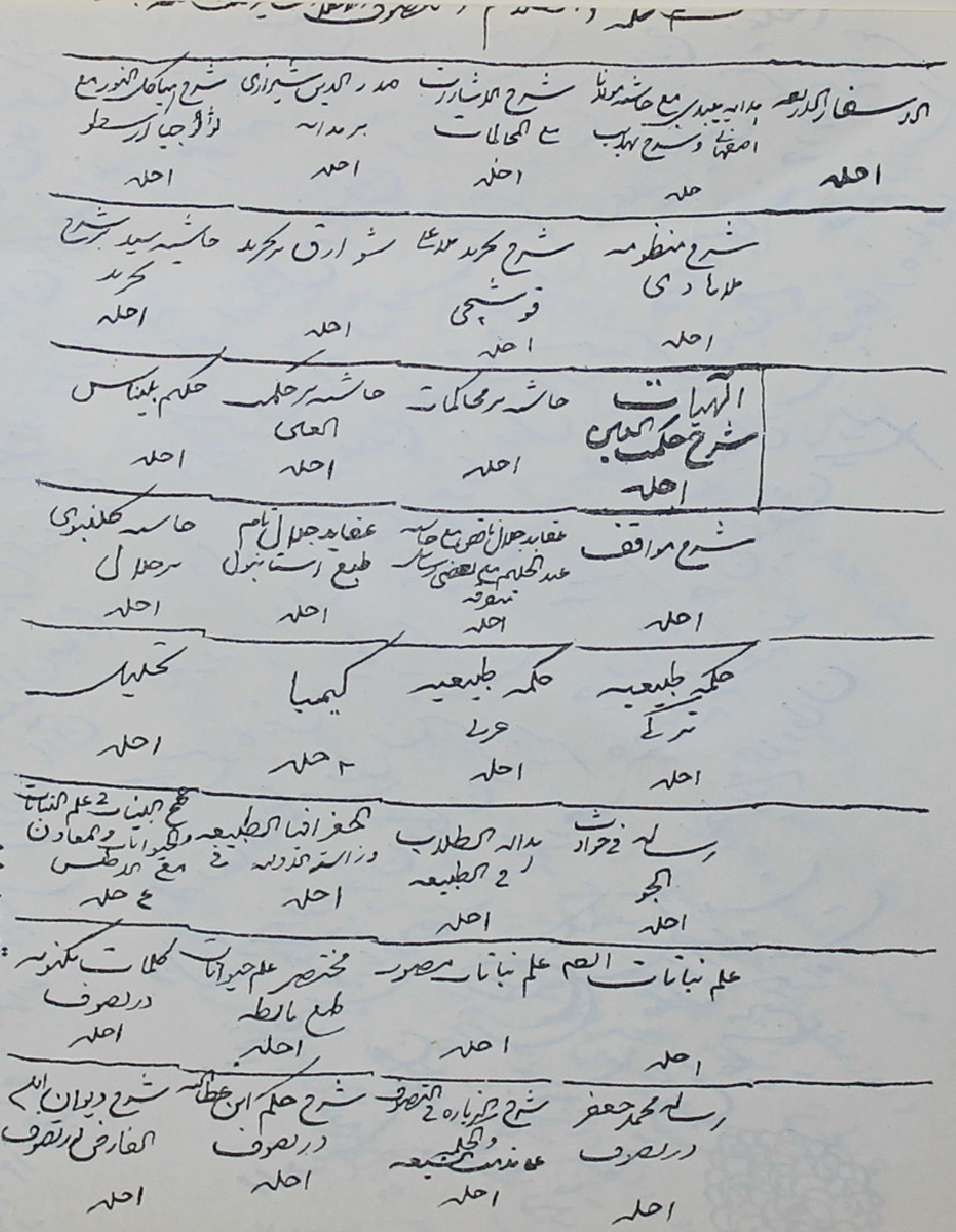
تصویر ۸ [illegible]



تصویر ۹

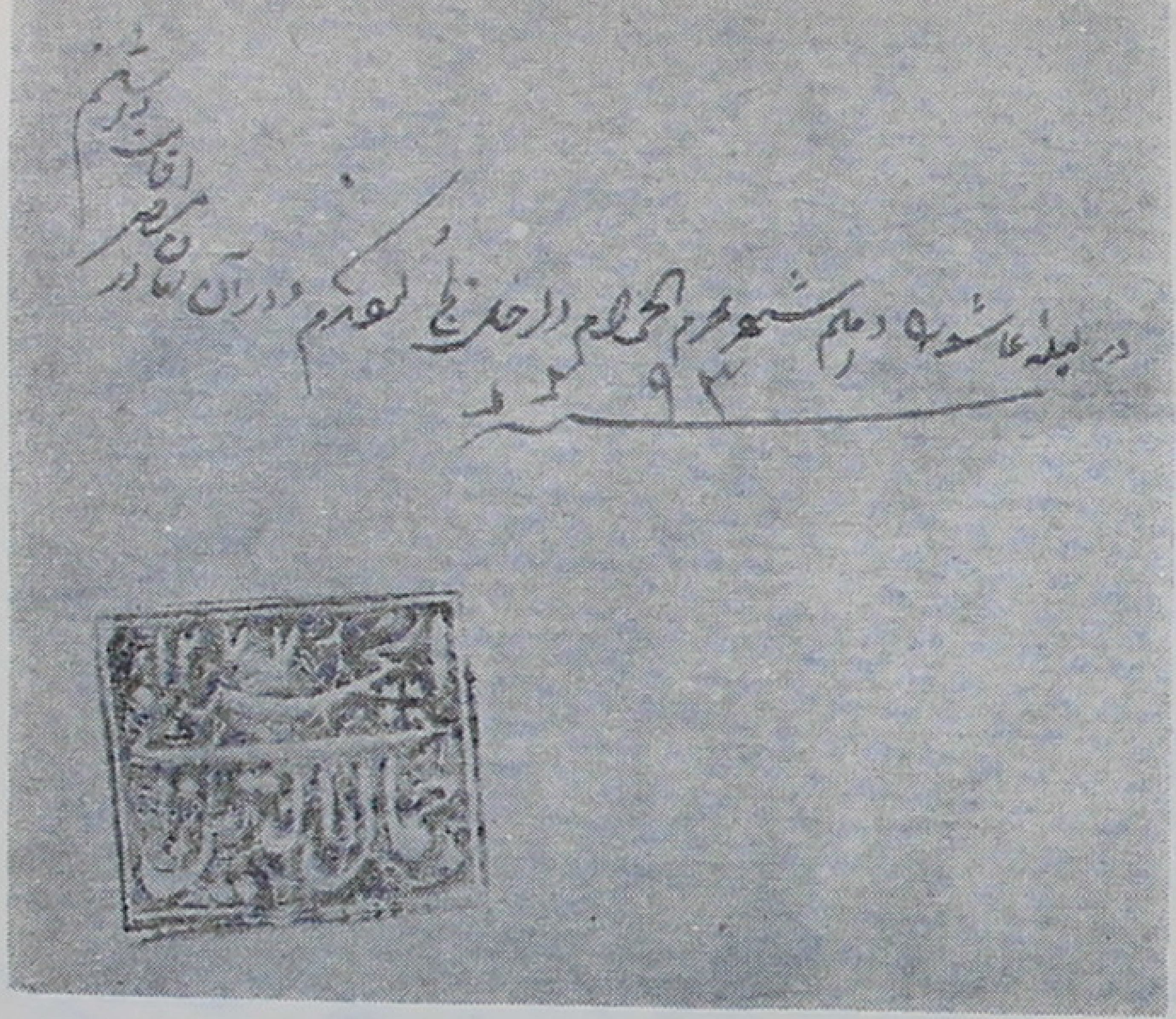


تصویر ۱۰



احله	هدایه میبدی مع حاشیه مولانا اصفهانی و شرح تهذیب احله	شرح الاشارات مع المحاکمات احله	صدر الدین شیرازی بر هدایه احله	شرح هیاکل النور مع اثولوجیا ارسطو احله
	شرح منظومه ملاهادی احله	شرح تجرید ملاعلی قوشچی احله	شوارق بر تجرید احله	حاشیه سید بر شرح تجرید احله
	الهیات شرح حکمت العین احله	حاشیه بر محاکمات احله	حاشیه بر حکمت العین احله	حکیم بلیناس احله
	شرح مواقف احله	عقاید جلال ... مع حاشیه عبدالحکیم مع بعضی رسائل ... احله	عقاید جلال تام طبع استانبول احله	حاشیه کلنبوی بر جلال احله
	حکمه طبیعیه ترکی احله	حکمه طبیعیه عربی احله	کیمیا ۲ احله	تحلیل احله
	رساله در حرارت الجو احله	هدایه الطلاب فی الطبیعه احله	جغرافیا الطبیعه ... احله	... فی علم النباتات والحیوانات والمعادن مع اطلس ۴ احله
	علم نباتات ... احله	علم نباتات مصور احله	مختصر علم حیوانات طبع ... احله	کلمات مکنونه در تصوف احله
	رساله محمد جعفر در تصوف احله	شرح ... در تصوف و ... الطبیعه احله	شرح حکم ابن عطاالله در تصوف احله	شرح دیوان ابن الفارض در تصوف احله

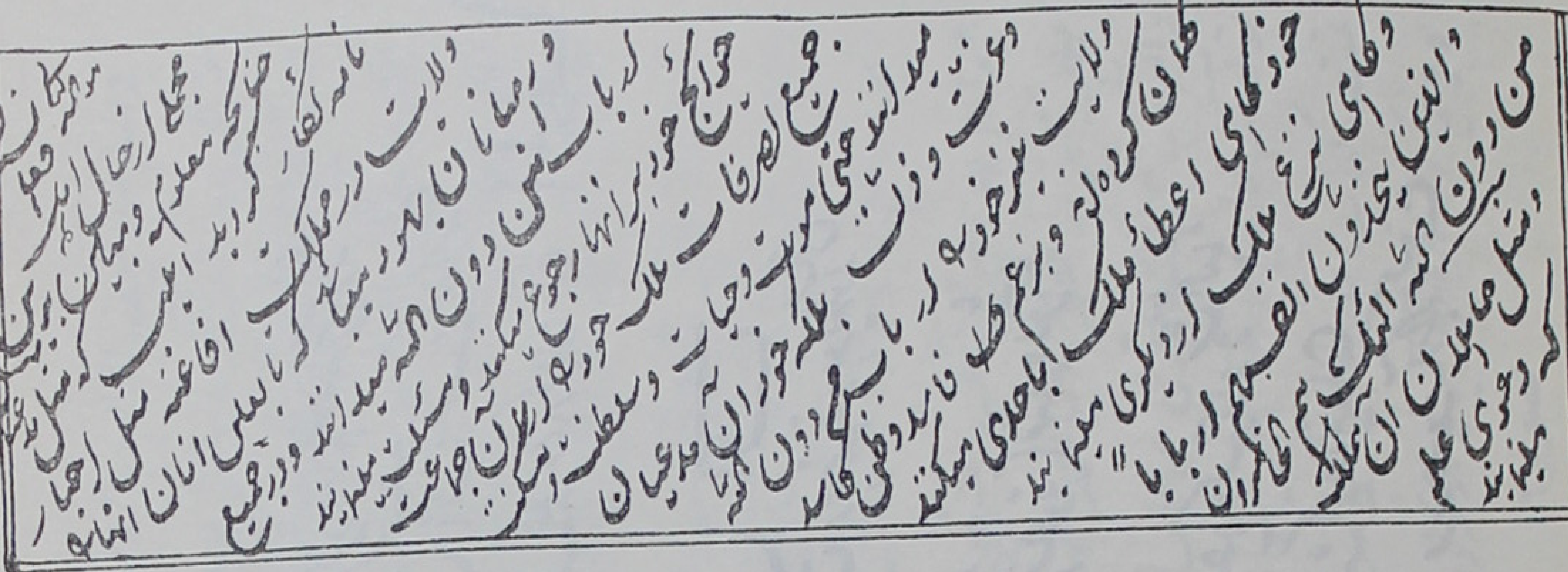
تصویر ۱۱



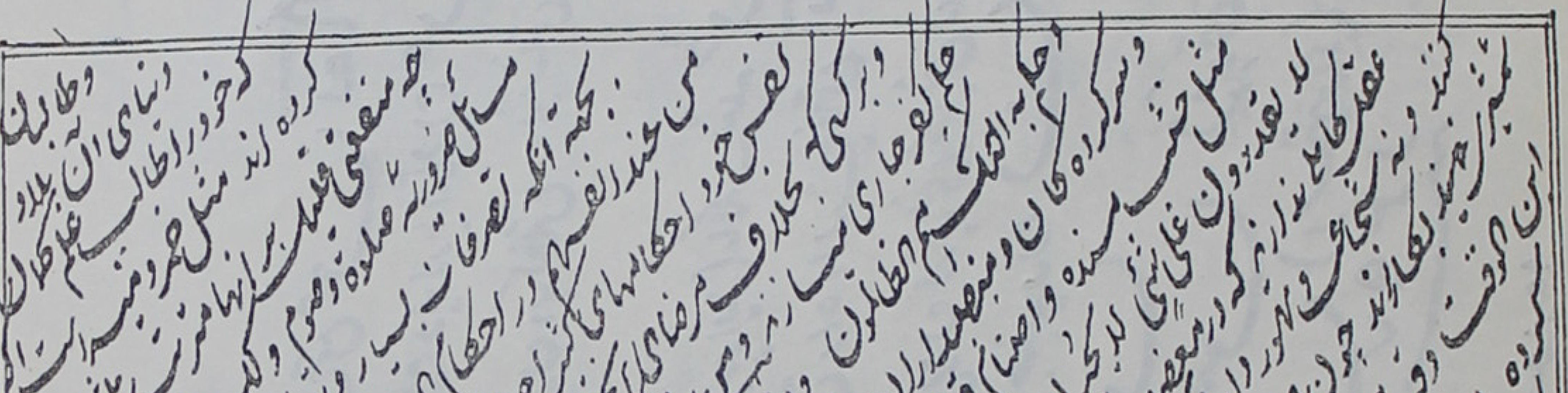
در لیله عاشورای ... شهر محرم الحرام ... ۹۳ ...

تصویر ۱۲

لوحهٔ ٤



تصویر ۱۳



تصویر ۱۴

کردن و پیاپی چیزی آوردن

ی ونی — بالفتح سست شدن و مانده گشتن مص تفاکو تاسر کردن و سستی نمودن

ی وهی — بالفتح ضعیف شدن و نزدیک شدن دیوار بافتادن مص اف سست گردانیدن

و هجو — بالفتح (و هجاء) بالکسر والمد نکوهیدن و بدگفتن و نوشتن حروف کلمه و شمار کردن آن الهجاء

ن تهاجی باهم هجو کردن

ی هدی — بالضم والقصر راه راست نمودن (هدایة) بالکسر مثله ض اف تحفه فرستادن و دادن اف راه راست یافتن است رهنمونی و هدایه خواستن

تفا یکدیگر هدیه فرستادن و میل کردن از جانبی بجانبی در رفتار

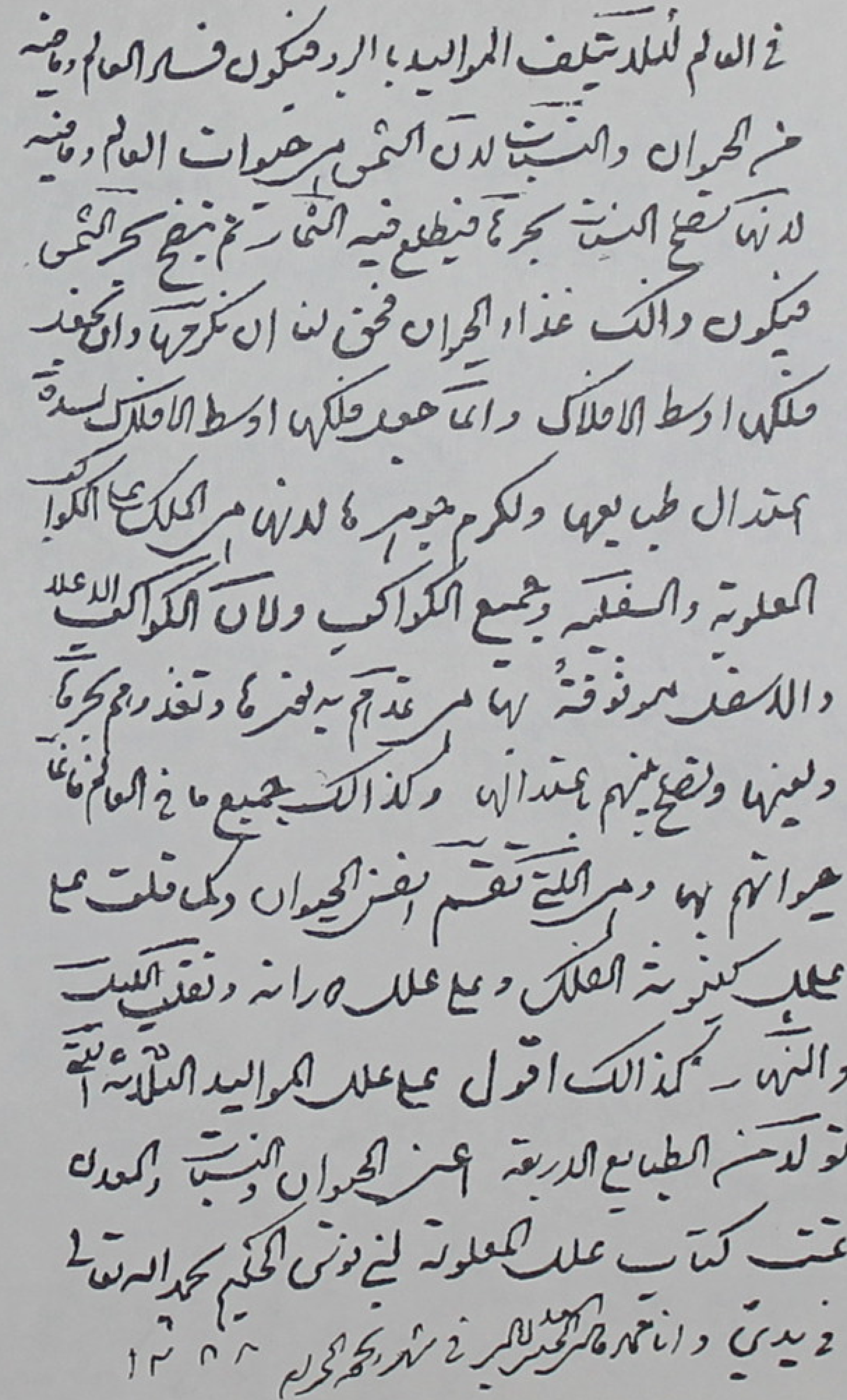
و هفو — بالفتح بال زدن مرغ و پریدن و جنبیدن ن (هفوة) مثله و لغزش

ی همی — بالفتح روان شدن اشک و آب ض

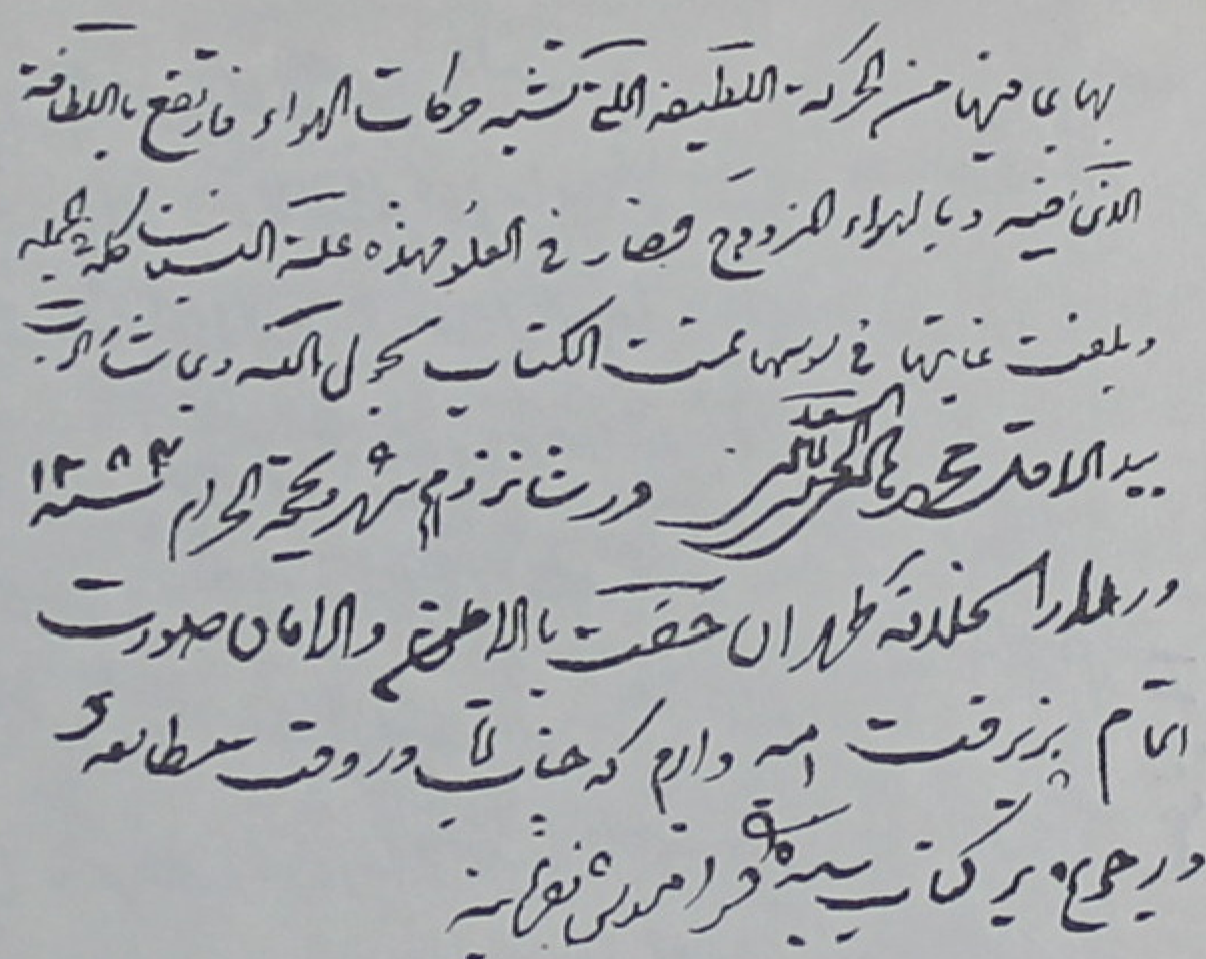
و هوی — بالفتح مع القصر دوست داشتن س (هوی) بالفتح و کسر واو و تشدید یاء بمغاکی افتادن و درگذشتن ض (استهواء) سرگشته گردانیدن

در شهر ربیع الثانی سنه ۱۲۹۷ در حیدرآباد دکن

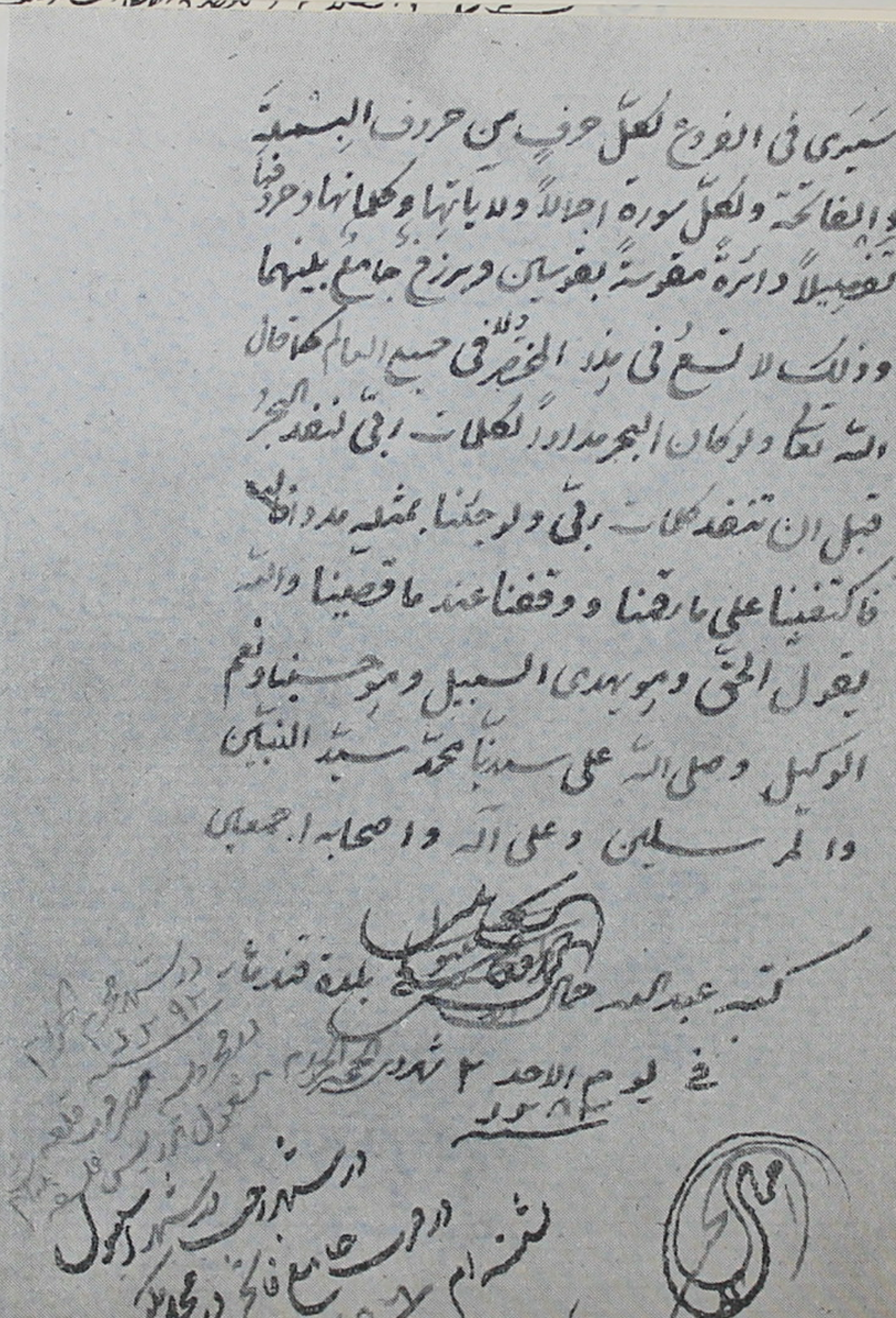
لوحهٔ ٥


في العالم لئلا تختلف المواليد بالبرد فيكون فساد العالم وما فيه
من الحيوان والنبات لان الشمس من حيوات العالم وما فيه
لانها تنضج النبات بحرها فيطلع فيه الثمار ثم ينضج بحر الشمس
فيكون ذلك غذاء الحيوان فحق لنا ان نكرمها وان نجعل
فلكها اوسط الافلاك وانما جعل فلكها اوسط الافلاك لشدة
اعتدال طبايعها ولكرم جوهرها لانها من الملك على الكواكب
العلوية والسفلية وجميع الكواكب ولان الكواكب الاعلى
والاسفل موقوفة بها من قدامها ومن خلفها وتغذوهم بحركاتها
ولعينها وتصلح منهم باعتدالها وكذلك جميع ما في العالم فانما
حيواتهم بها وهي التي تقسم نفس الحيوان ولكل فلك مع
علل كينونة الفلك ومع علل دورانه ونقلة الليل
والنهار — كذلك اقول مع علل المواليد الثلاثة التي
تولدت من الطبايع الاربعة من الحيوان والنبات والمعدن
تمت كتاب علل المعلولة لبلينوس الحكيم بحمد الله تعالى
في يدي وانا محمد هادي الحسيني الكبير في شهر محرم الحرام [illegible]

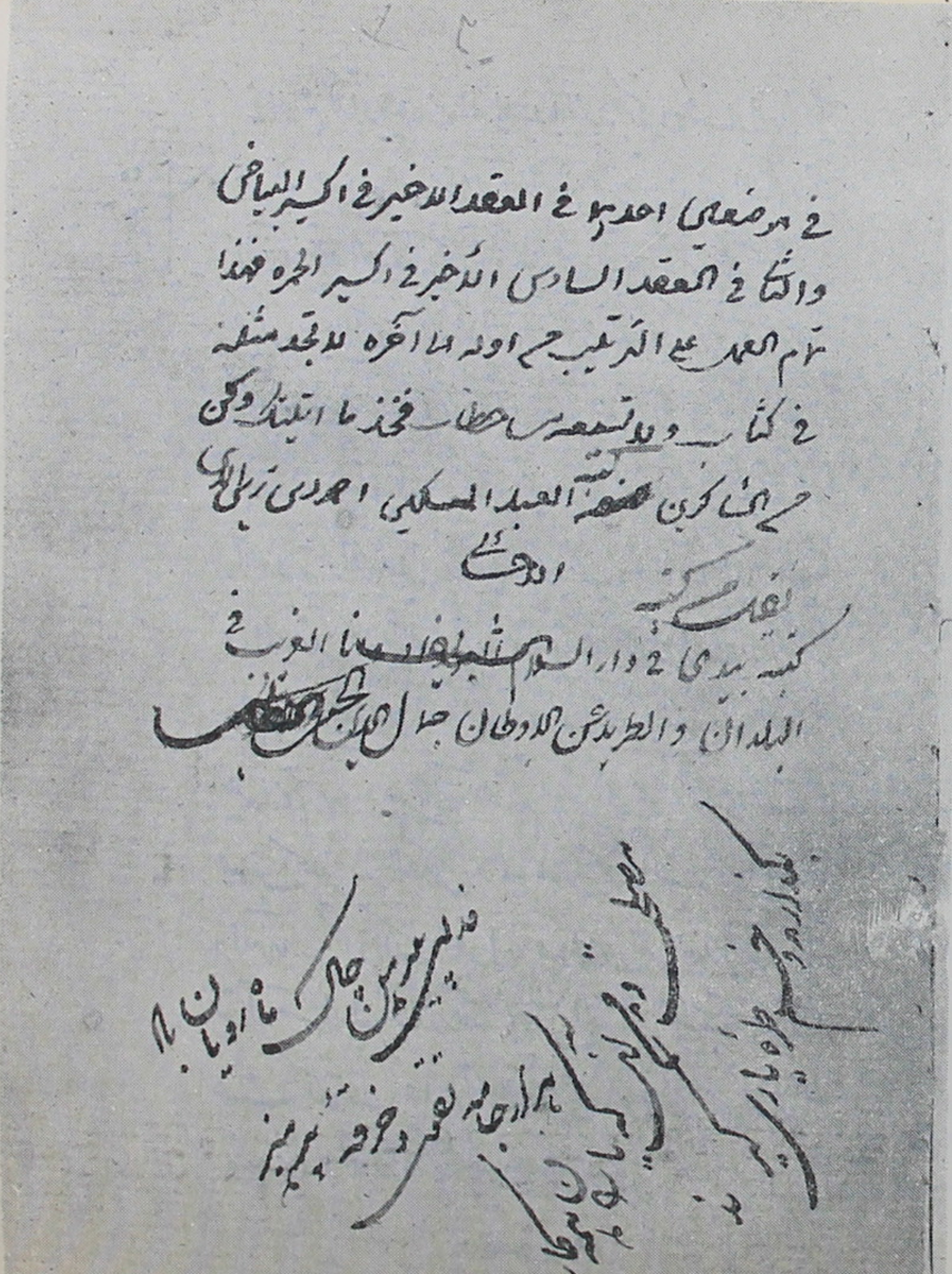
تصویر ۱۶


بها ما فيها من الحركة اللطيفة التي تشبه حركات الهواء فانقطع باللطافة
التي فيه وبالهواء المزدوج فصار في العلو وهذه علة السبب [illegible]
وبلغت غايتها في روسها تمت الكتاب بحول الله [illegible]
بيد الاحقر [illegible] ورشانزدهم شهر محرم الحرام ۱۲۵۴
در بلده دار الخلافه طهران حفت بالامن والامان صورت
اتمام پذیرفت امید دارم که جناب آقا [illegible] در وقت مطالعه
در حق این کمترین [illegible]

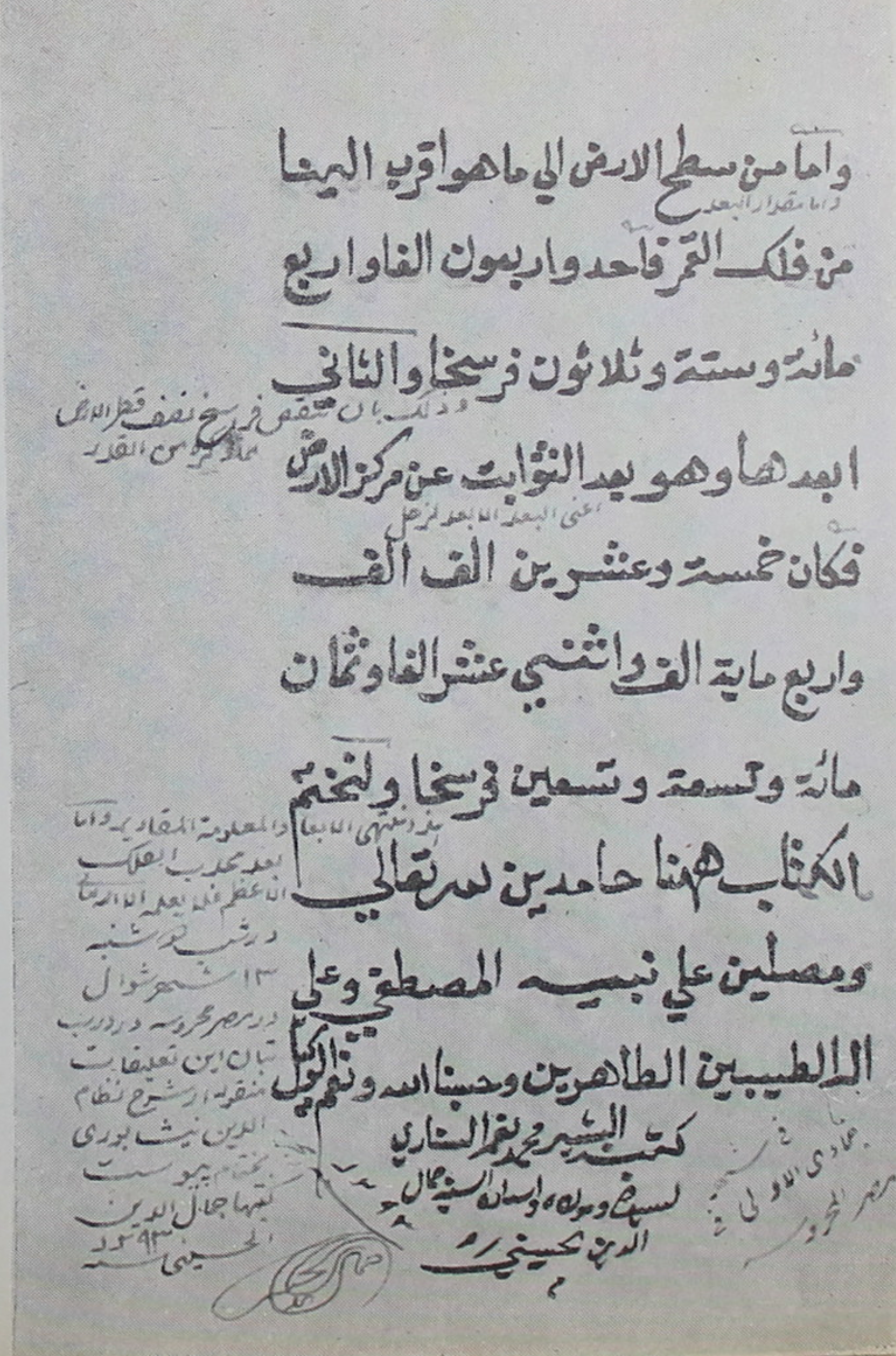
تصویر ۱۷


سیدی فی الوضع لكل حرف من حروف البسملة
والفاتحة ولكل سورة اجمالاً ولآیاتها وكلماتها وحروفها
تفصیلاً دائرة مقوسة بقوسین وبرزخ جامع بینهما
وذلك لا تسع فی هذا المختصر فی جمیع العالم كما قال
الله تعالی ولو كان البحر مداداً لكلمات ربی لنفد البحر
قبل ان تنفد كلمات ربی ولو جئنا بمثله مدداً فلا
فاكتفینا علی مارقمنا ووقفنا عند ما قصدنا والله
یقول الحق وهو یهدی السبیل وهو حسبنا ونعم
الوكیل وصلی الله علی سیدنا محمد سید النبیین
والمرسلین وعلی آله واصحابه اجمعین
كتبه عبد الله ... بلدة قندهار
فی یوم الاحد ۲ شهر ذی الحجة الحرام

تصویر ۱۹

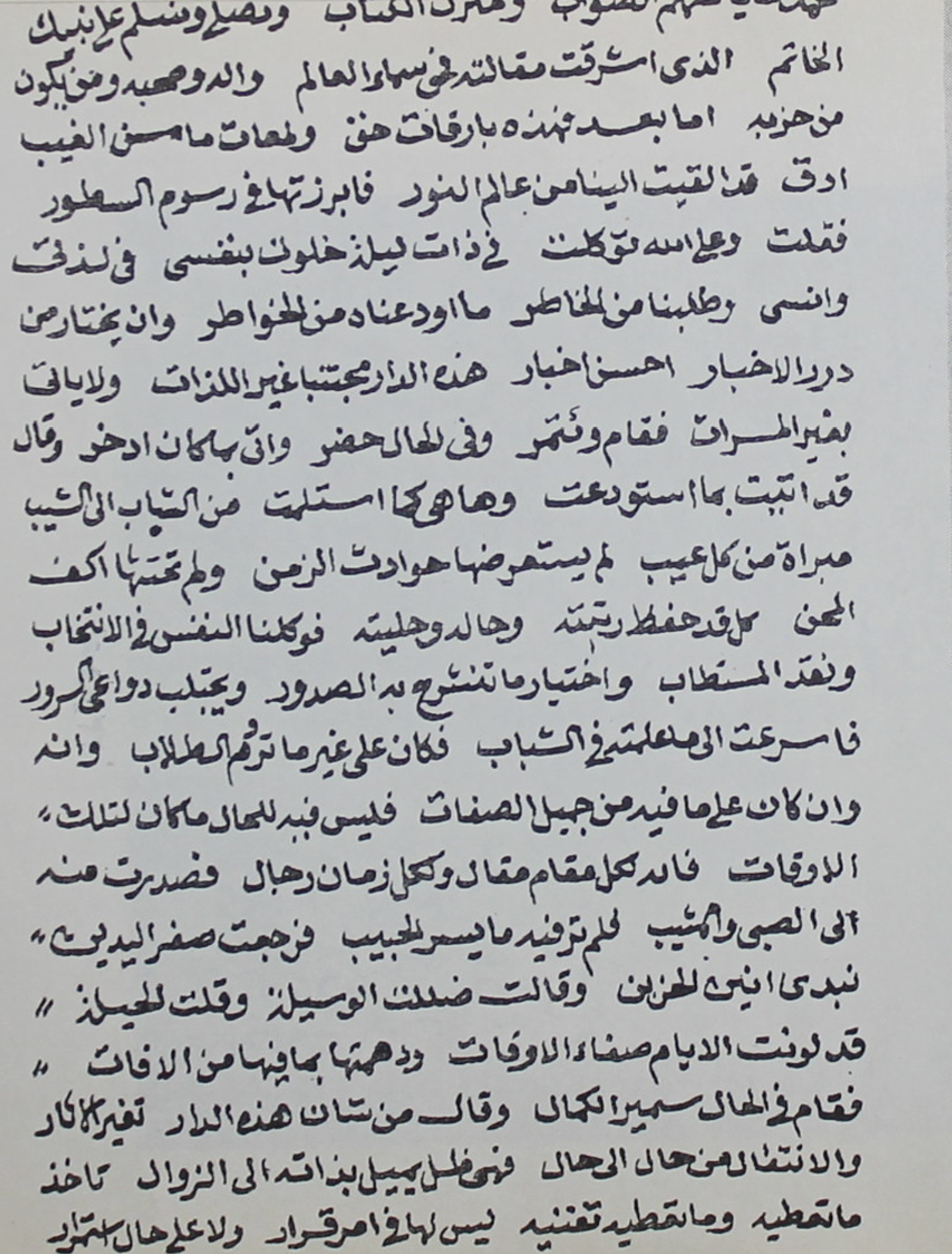

فی موضعین احدهما فی العقد الاخیر فی الكبیر الباقی
والثانی فی العقد السادس الاخیر فی الكبیر الجزء فهذا
تمام العمل علی الترتیب من اوله الی آخره لا تجد مثله
فی كتاب ولا تسمعه من خطاب فخذ ما آتیناك وكن
من الشاكرین ... العبد المسكین احمد ...
كتبه بیدی فی دار السلام ...
البلدان والطرید عن الاوطان ...

تصویر ۱۸



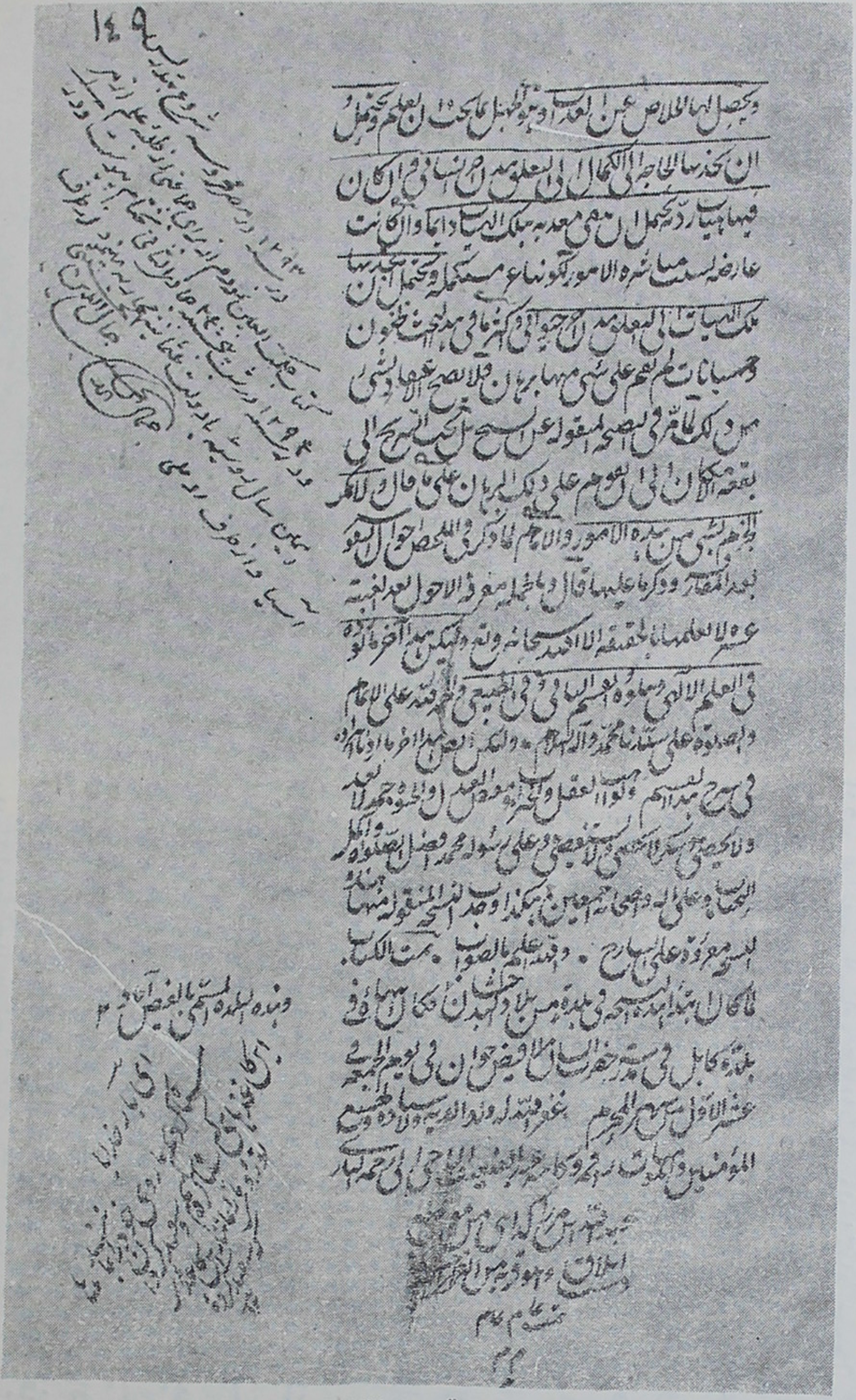
واما من سطح الارض الي ماهو اقرب الينا
من فلك القمر فاحد واربعون الفا واربع
مائة وستة وثلاثون فرسخا والثاني
ابعدها وهو بعد الثوابت عن مركز الارض
فكان خمسة وعشرين الف الف
واربع مائة الف واثنى عشر الفا وثمان
مائة وتسعة وتسعين فرسخا ولنختم
الكتاب هٰهنا حامدين لله تعالي
ومصلين علي نبيه المصطفي وعلي
آله الطيبين الطاهرين وحسبنا الله ونعم الوكيل
كتبه الشير محمد نعم البناري
لسيف دوله وابسانه السنيه جمال
الدين حسيني رم

تصوير ٢٠



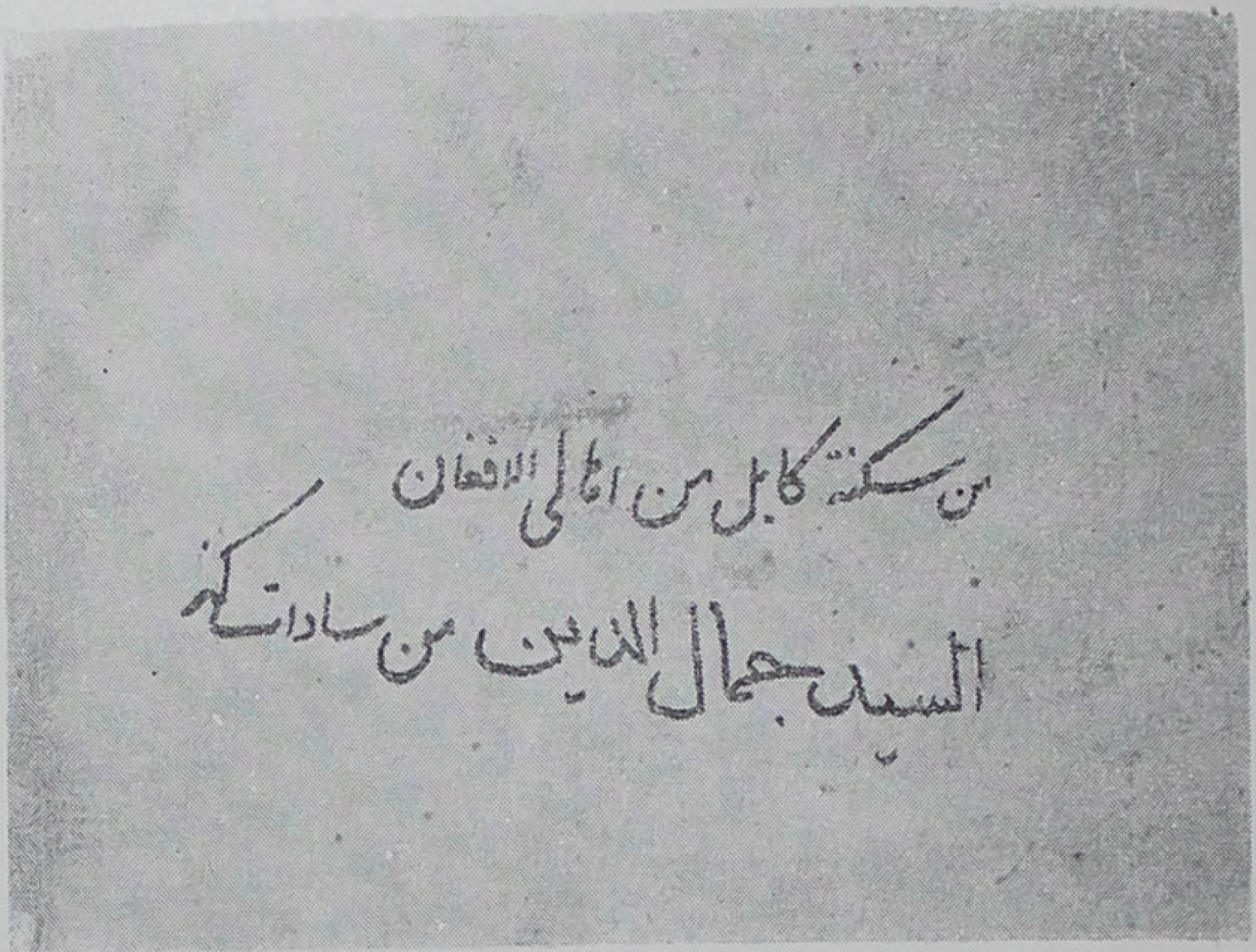
... ونصلي ونسلم علي نبيك
الخاتم الذي اشرقت مقالته في سماء العالم وآله وصحبه ومن يكون
من حزبه اما بعد فهذه بارقات حق ولمعات ما من الغيب
ادق قد لقيت الينا من عالم النور فابرزتها في رسوم السطور
فقلت وعلي الله توكلت في ذات ليلة خلوت بنفسي في لذتي
وانسي وطلبنا من الخاطر ما اودعناه من الخواطر وان يختار من
درر الاخبار احسن اخبار هذه الدار مجتنبا غير اللذات ولا يأتي
بغير المسرات فقام وتمر وفي الحال حضر واني بما كان ادخر وقال
قد اتيت بما استودعت وها هي كما استلمت من الشباب الي الشيب
مبراة من كل عيب لم يستعرضها حوادث الزمن ولم تمتحنها اكف
المحن كل قد حفظ رتبته وحاله وحليته فوكلنا النفس في الانتخاب
ونقد المستطاب واختيار ما تنشرح به الصدور ويجلب دواعي السرور
فاسرعت الي صعلتي في الشباب فكان علي غير ما ترقم الطلاب وانه
وان كان علي ما فيه من جميل الصفات فليس فيه للجمال ما كان لتلك
الاوقات فان لكل مقام مقال ولكل زمان رجال فصدرت منه
الي الصبي والمشيب لم ترفيه ما يسر الحبيب فرجعت صفر اليدين "
تبدي اني للحزين وقالت ضلت الوسيلة وقلت الحيلة "
قد لونت الايام صفاء الاوقات ودهمتها بما فيها من الافات "
فقام في الحال سمير الكمال وقال من شان هذه الدار تغير الاثار
والانتقال من حال الي حال فهي ظل يميل بذاته الي الزوال تاخذ
ما تعطيه وما تعطيه تغنيه ليس لها في امر قرار ولا علي حال استمرار
فلت

تصوير ٢١

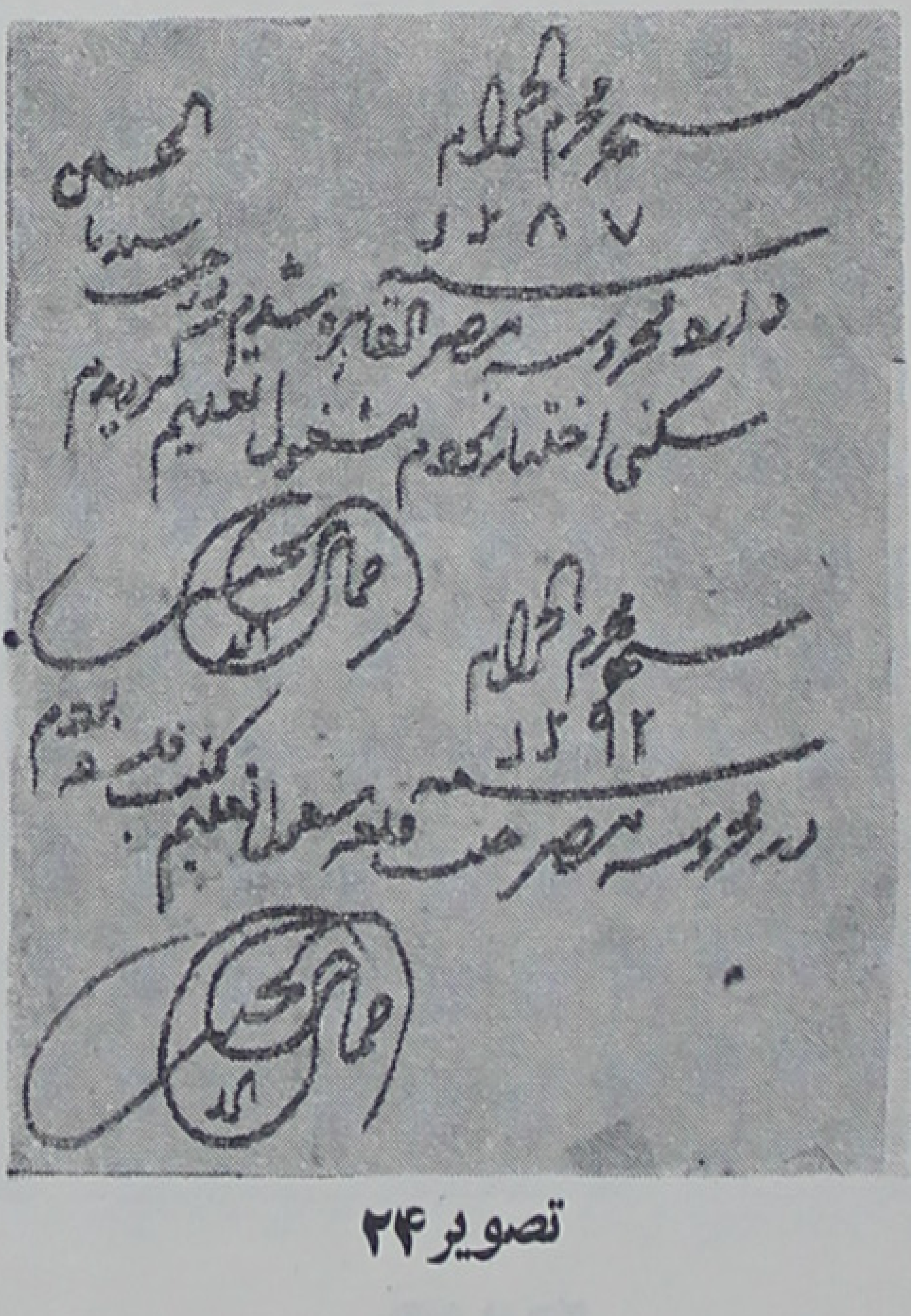


تصویر ۲۲

لوحهٔ ۸


من سکنة کابل من اهالی الافغان
السید جمال الدین من سادات کنر


تصویر ۲۳


سنه محرم الحرام
۱۲۸۷
وارد محروسه مصر القاهره شدیم
سکنی اختیار کردم مشغول تعلیم
جمال الدین
سنه محرم الحرام
۱۲۹۲

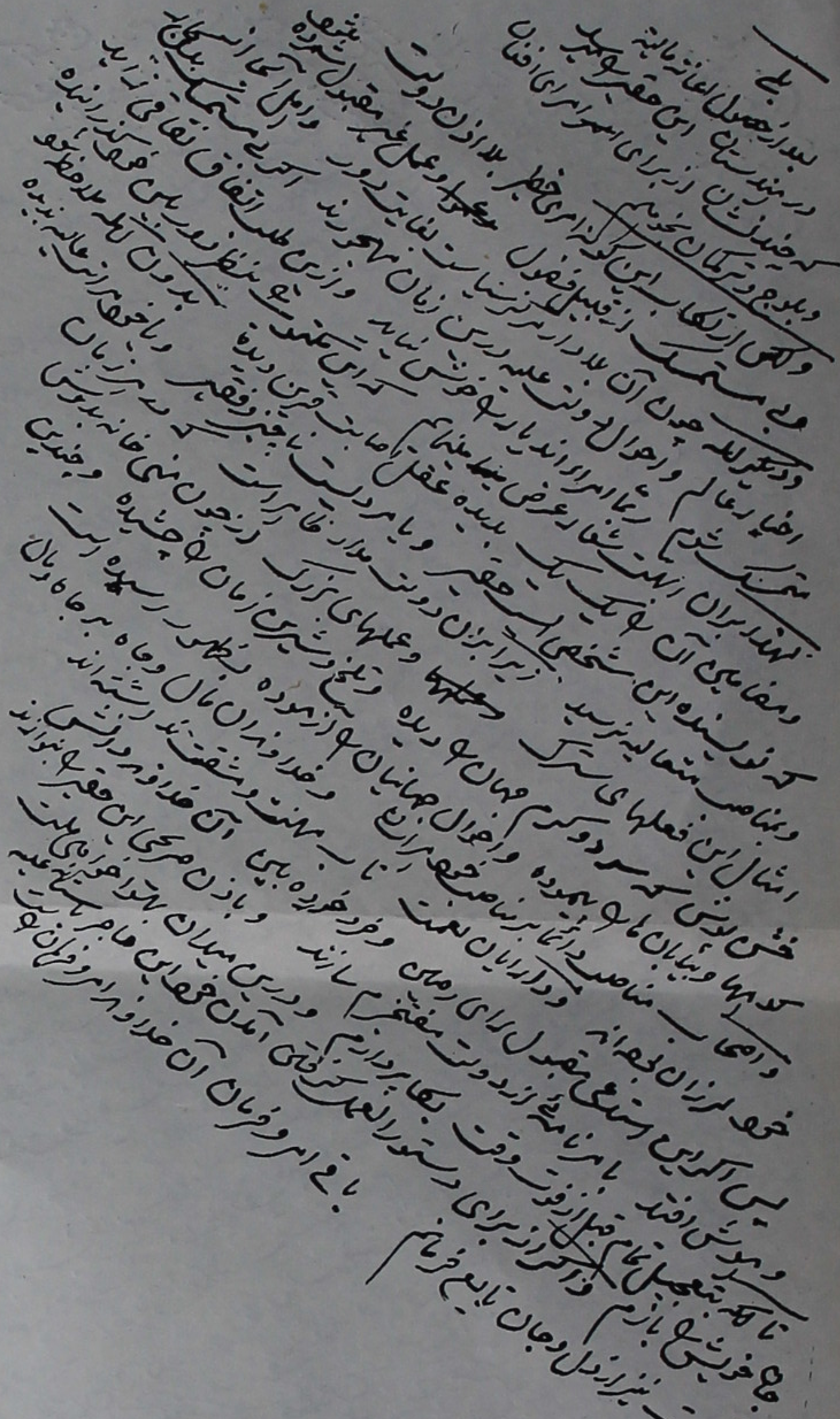
تصویر ۲۴



تصویر ۲۵

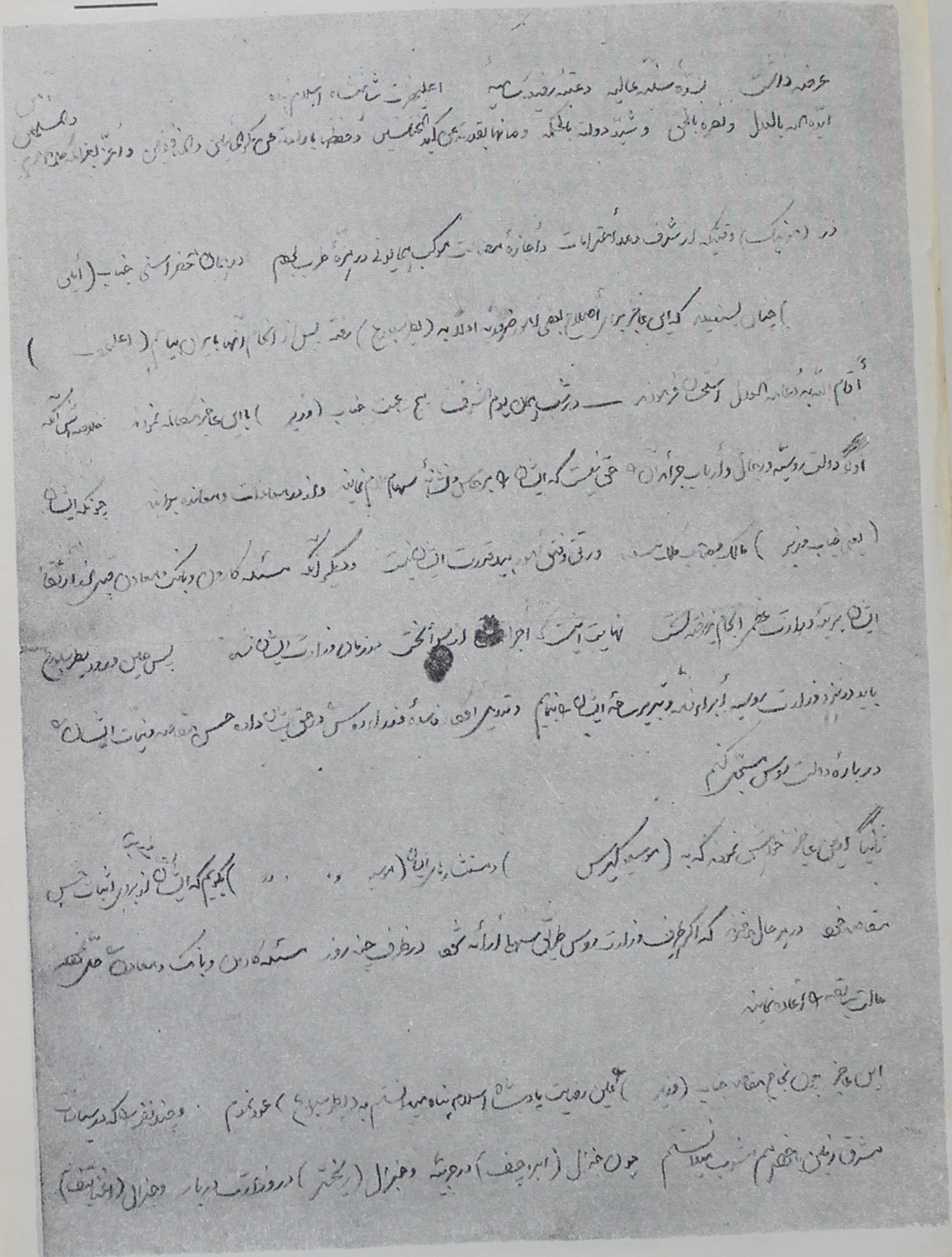


تصویر ۳۶



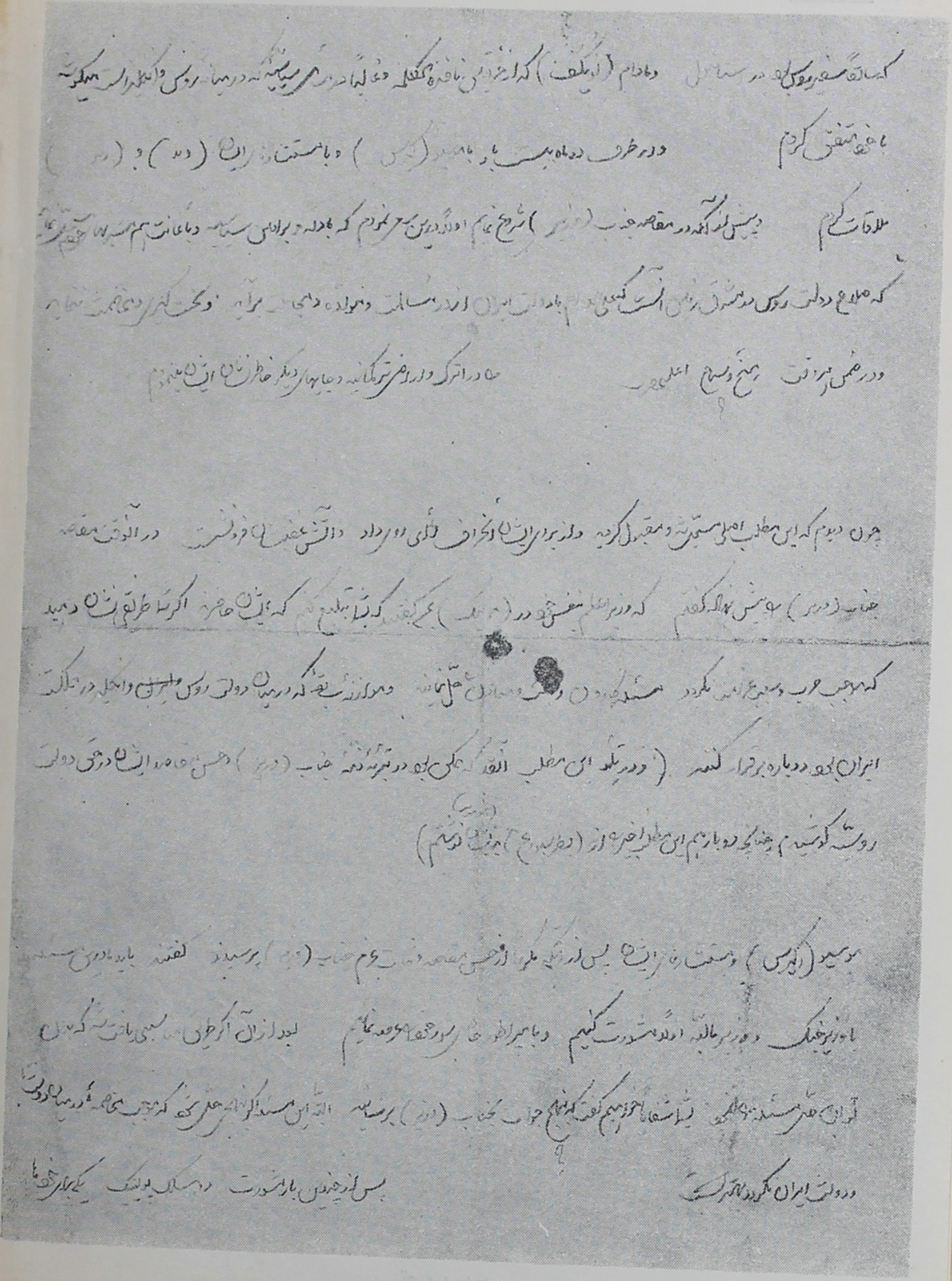
تصویر ۳۷

لوحهٔ ۱۰


عرضه داشت [illegible] اعلیحضرت شاهنشاه اسلام پناه [illegible]

[illegible]

تصویر ۲۸



[illegible] (بلغف) که از [illegible] سفیر [illegible] در استانبول [illegible] که در میان روس و انگلستان [illegible]

با ... متفق کردم — و در طرف ده ماه بیست بار با سفیر (انگلیس) و با سفرای (...) و (...)

ملاقات کردم — و پس از آنکه در مقاصد جناب (وزیر) شرح تمام اوراق ... عرض نمودم که ... سیاسی ... هم ...

که صلاح دولت روس در مشرق زمین آنست که ... با دولت ایران ... در مسالمت ... [illegible]

و در ضمن ... — ... در اتراک و در ... ترکمانیه و جاهای دیگر خاطر نشان ایشان نمودم

چون دیدم که این مطلب اصلی مستور و مقبول گردید ... از این انحراف ... روی داد ... در آن وقت مقصد

جناب (وزیر) را بیش ... گفتم — که وزیر اعظم ... در (...) ... که ایشان حاضر [illegible] اگر ... دیدید

که موجب حرب ... نگردد ... ... که در میان دولتین روس و ایران ... در ...

ایران بود دوباره برقرار کنند — و در ... این مطلب ... که ... در ... جناب (وزیر) ... ایشان ... دولت

روسیه گوشزد ... چنانچه دوباره هم این مطلب ... از (...) ... نوشتم

... (انگلیس) ... پس از ... جناب (...) پرسیدند گفتند باید ...

با ... و ... مشورت کنیم و با امپراطور ... — بعد از آن اگر ...

آن ... مسئله ... جناب (وزیر) ... این مسئله ...

و دولت ایران ... — پس از چندین بار مشورت ...

تصویر ۲۹

دیگر از برای جناب وزیر اعظم [illegible] بس گفتند که اگر جناب (وزیر) میخواهند [illegible] در جواب رسالهٔ [illegible]

در ممالک [illegible] از طرف ما تبلیغ کنیم و [illegible] مسئله [illegible]

و بلا جدال [illegible] کرده

این عاجز شادان و خورسند شدم که بقوت الهیه تنها توانستم پس از اطلاع تمام از جمیع ممالک [illegible] در مشرق [illegible] خدمتی بدولت [illegible]

نمایم و وزیر اعظم [illegible] خوشنود کرده باشم

چون بطهران رسیدم خارج شهر توقف نموده جناب (وزیر) اطلاع دادم جناب ایشان خانه [illegible] محمد حسن [illegible]

که در آنجا فرود آیم و [illegible] و این عاجز مدت سه ماه تمام از جا [illegible] نکردم بغیر یک بار [illegible]

حضور [illegible] شد و [illegible] کردیم

و در این مدت جناب وزیر اعظم [illegible] از این عاجز سؤال نمود که در ([illegible]) چه واقع شد و جواب آن مسئله [illegible]

[illegible] فرستادم چه شد [illegible] در این مدت چند بار بعضی از [illegible] برای [illegible]

میداده

چون [illegible] در کیفیت مسئله [illegible] در جواب گفتم که تا هنوز از طرف وزیر اعظم [illegible] هم

نمیدانم در وقتیکه [illegible] جناب (وزیر) بوزارت [illegible] معلوم کرده با همه آن [illegible]

در ([illegible]) [illegible] این امر [illegible] مجرد [illegible]

[illegible] (که [illegible]) [illegible] وزیر اعظم [illegible]

تصویر ۳۰

[illegible] روس در طهران و یا سفارت ایران در [illegible]

[illegible] اگر پس از این سخنی از این طرف بگوید معقول نیست [illegible]

[illegible] دوباره تحکم کردن — اعلیحضرت [illegible] نتایج این گونه [illegible]

[illegible]

جناب وزیر اعظم [illegible] بخلاف عادهٔ سیاسی جهان [illegible] تأسف نماید که [illegible]

[illegible] (امیر صاحب) که من [illegible]

[illegible] نوشته‌ام [illegible]

[illegible]

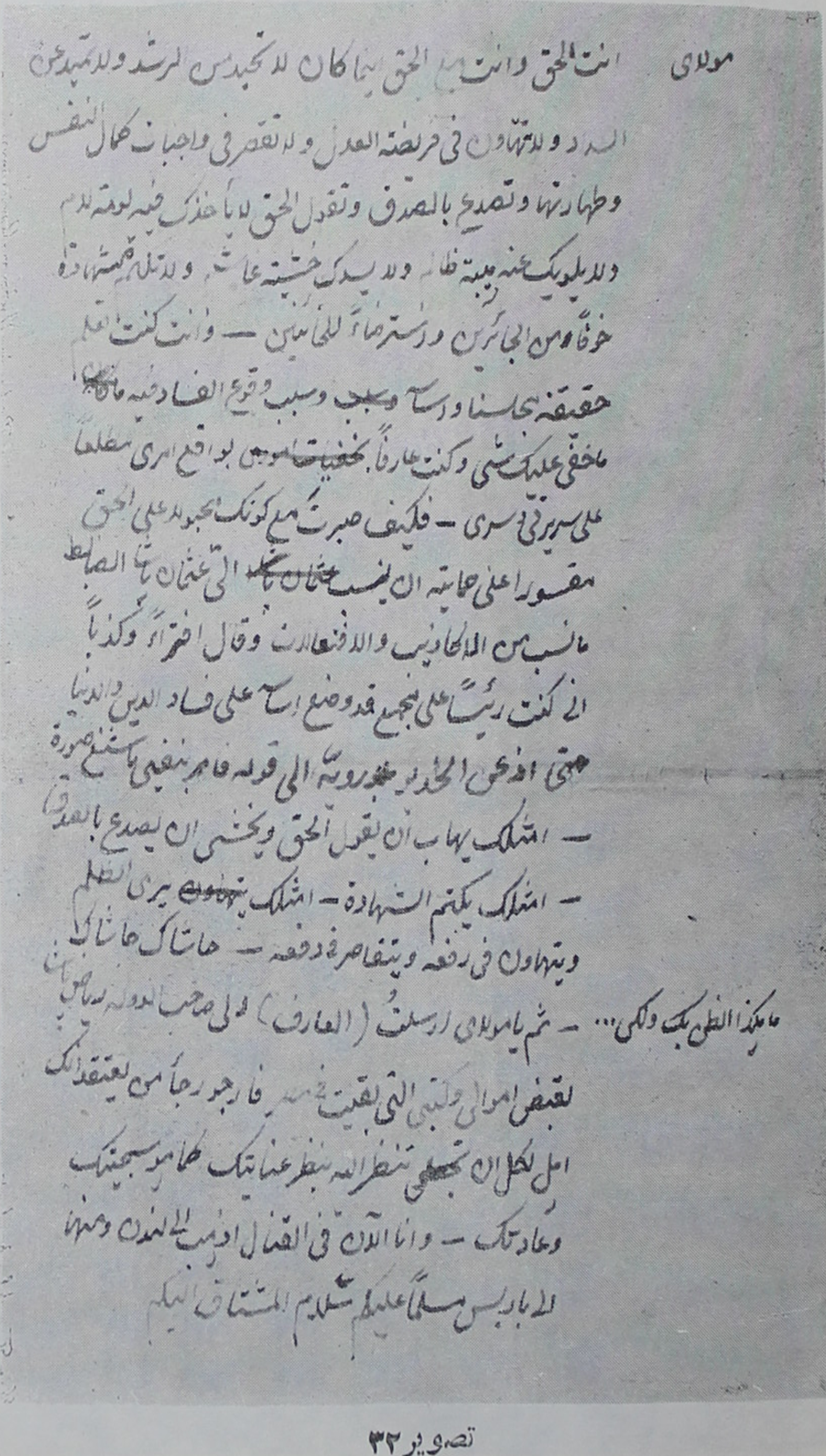
[illegible]

[illegible]

[illegible]

تصویر ۳۱

لوحة ١٢



مولاي — انت الحق وانت مع الحق ايما كان لا تحيد عن الرشد ولا تحيد عن

السداد ولا تتهاون في فريضة العدل ولا تقصر في واجبات كمال النفس

وطهارتها وتصدع بالصدق وتقول الحق لا تأخذك فيه لومة لائم

ولا يلويك عنه رهبة ظالم ولا يردك خشية غاشم ولا تكتم الشهادة

خوفاً من الجائرين واسترضاءً للخائنين — وانت كنت تعلم

حقيقة مجالسنا واسباب وسبب وقوع الفساد فيه ما كان

ما خفي عليك شيء وكنت عارفاً [struck] بواقع امري متطلعاً

على سريرتي في سري — فكيف صبرت مع كونك مجبولاً على الحق

مقسوراً على حمايته ان ينسب [struck] الى عثمان باشا الصالح

ما نسب من الاكاذيب والافتعالات وقال افتراءً وكذباً

اني كنت رئيساً على مجمع قد وضع اساساً على فساد الدين والدنيا

حتى ادعى الخديو [struck] خديوية الى قوله فاهم بنفيي باشنع صورة

— امثلك يهاب ان يقول الحق ويخشى ان يصدع بالصدق

— امثلك يكتم الشهادة — امثلك [struck] يرى الظلم

ويتهاون في دفعه ويتقاصر في دفعه — حاشاك حاشاك

ما كنت الظن بك ولكن...

— ثم يا مولاي ارسلت (العارف) الى صاحب الدولة رياض باشا

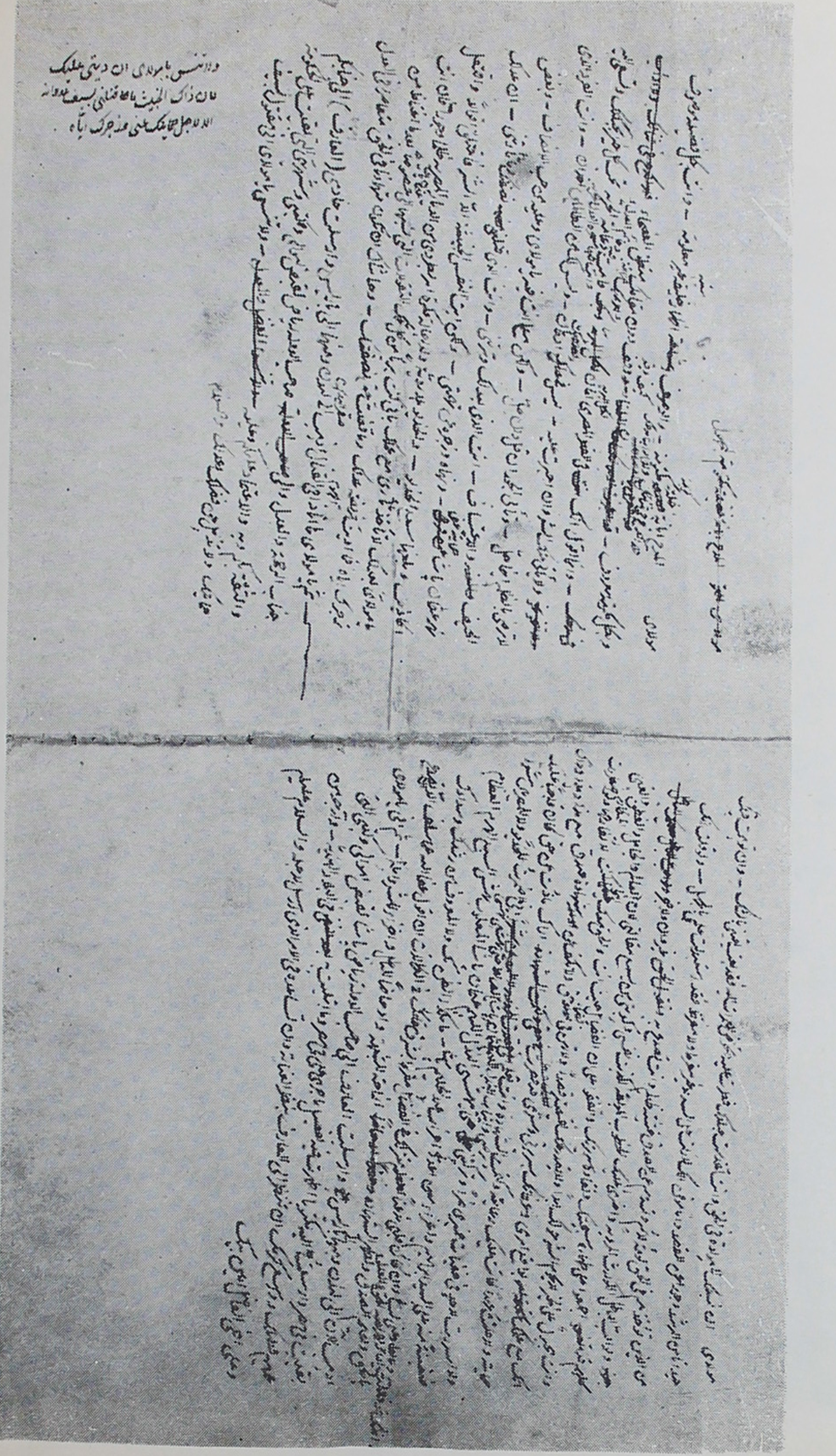
لقبض اموالي وكتبي التي بقيت في مصر فارجو رجاء من يعتقد انك

اهل لكل [illegible] ان تنظر اليه بنظر عنايتك كما هو سجيتك

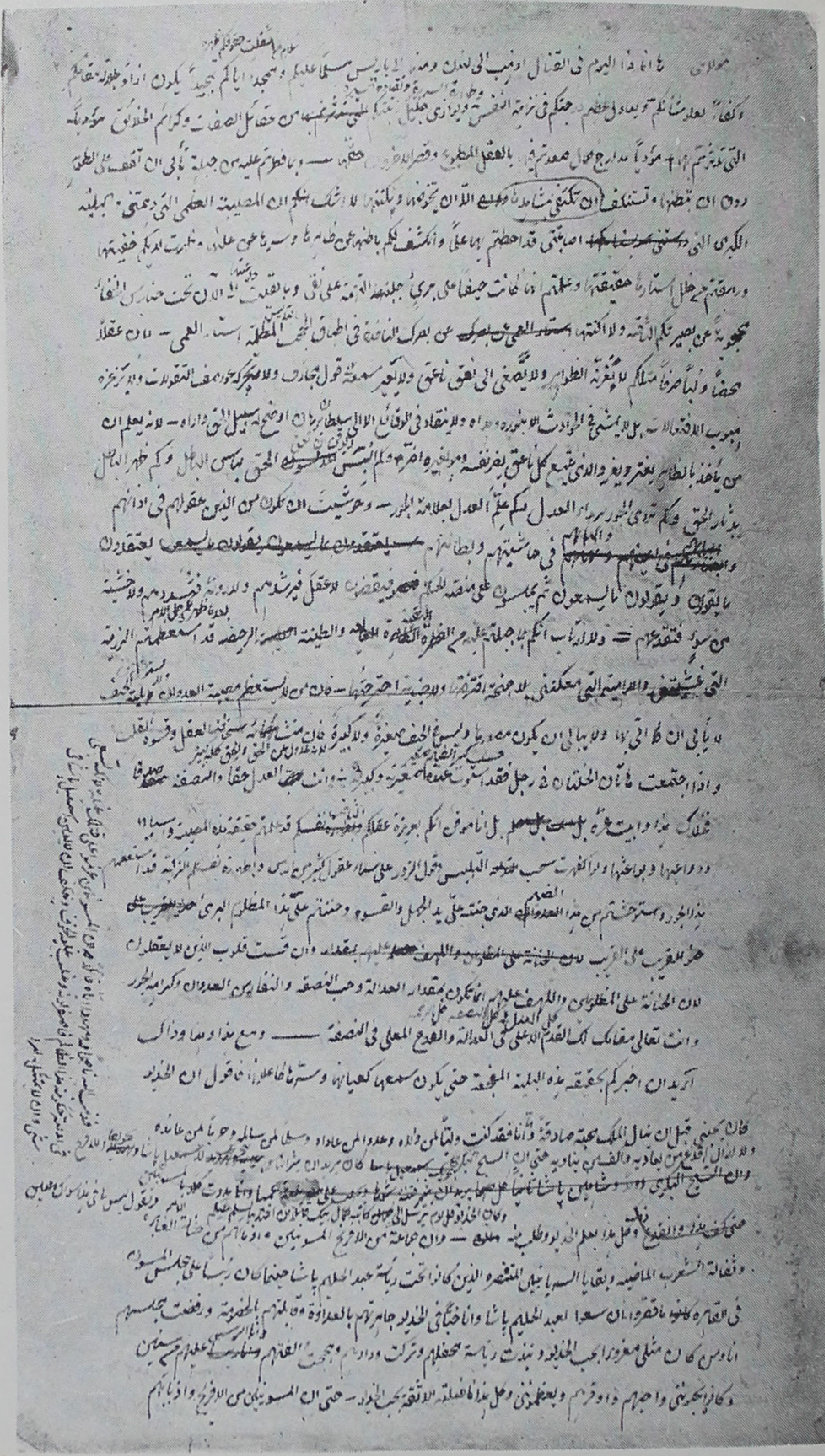
وعادتك — وانا الآن في القنال اذهب الى لندن ومنها

الى باريس مسلماً عليكم سلام المشتاق اليكم

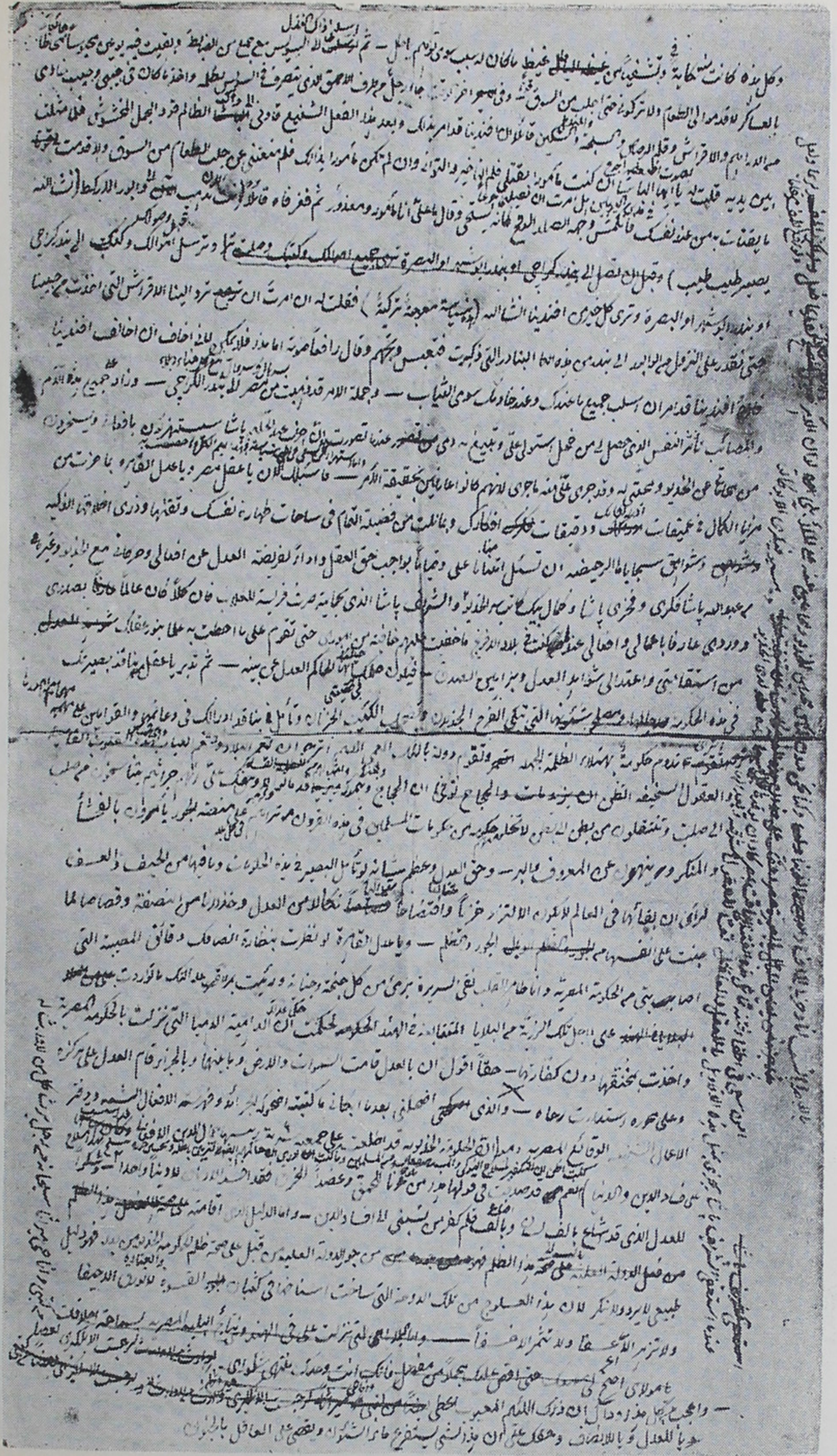
تصوير ٣٢



تصویر ۳۳



تصویر ۳۴



وكل هذه كانت سخافة وتشفيا من [illegible] ما كان له سبب سوى توهم [illegible] — ثم تخطى الى البوليس مع جمع من الضباط [illegible]

[illegible] من السوق [illegible] جاء رجل من طرف الاحمق [illegible] واخذ ما كان في جيبي وجيب [illegible]

بالعساكر لا تقدموا الى الطعام [illegible] وبعد هذا الفعل الشنيع [illegible] الظالم [illegible]

[illegible] والاقراش [illegible] فلم يمنعني عن جلب الطعام من السوق [illegible]

بين يديه قلت له يا ايها [illegible] ان كنت مأمورا بقتلي [illegible] ثم قهقه [illegible]

ما يقتات به من عند نفسك [illegible] وترسل [illegible] وكتبك الى بندر كراجي

يصبر طيب طيب) وقبل ان تصل الى بندر كراجي [illegible] ترد الينا الاقراش التي اخذت من جيبنا

او بندر بوشهر او البصرة وترى [illegible] افندينا انشاء الله ([illegible] معجمة تركية) فقلت له ان امرت ان [illegible]

حتى تقدر على النزول [illegible] الى بندر من هذه البنادر التي ذكرت فعبس وجهه وقال [illegible] لاني اخاف ان اخالف افندينا

[illegible] افندينا قد امر ان اسلب جميع ما عندك [illegible] — وجملة الامر قد ذهبت من مصر الى بندر الكراجي — [illegible]

[illegible]

تصویر ۳۵

ذهبوا الى (شيرليو) فنصل الفرنساوية وبلغوه ان صغو المصريين مع عبد الحليم باشا وانهم معه ويخافوا من وقوع الفتنة ان عدل عنه الى غيره

[illegible] — وما بلغني هذا استجت انا والمعتزون بحب الخديوي من حزبه الى القنصل فكذبت ما بلغوه واخبرته بحقيقة الامر وكشفت القناع

عن المجرمين — وقد اعلن كل هذا في الجرائد الوطنية وليس المحذور ان ينكر ما فعله ويحكي هذه المساعي الخبيثة الآن بقفا على الفتوة

ويكفانا المودة [illegible] — وما انسى اخوان المسيحيين [illegible] الرجوع اليهم والاتفاق معهم وذكر تصلي على ما اكرى

الفاشل [illegible] على هذا العزم الباطل وقطعوا من عزم عبد الحليم باشا [illegible] في حرضهم بان افتعالاتهم واطلقوا السنتهم بالسلط

فيهيوني ويتهموني ونسبوني الى طائفة النهليست مرة والى السوسياليست اخرى واشاعوا كذباً وبهتاناً اني عازم على قتل الخديو والفاضل

جميعاً — بالعقل والعاقل من اين لي الجيوش التي تقوم بهذه الامور الصعاب وانا رجل غريب في مصر وما كنت اظن ان يجد في اولاد

ادم شخص يعير سمعه الى هذه الاباطيل والهذيانات اخيرا [illegible] قد وجد — وبعد ما نال الخديو الملك تألف ملأ المسيحيين

احزاب عبد الحليم باشا وذهبوا الى الخديو والقوا اليه ما القوا تشفيا لغيظهم — وانا ما عاديتهم وما رفضت رياسة محفلهم مع علمي

بكفرهم وقد نهتم الله تعالى على وثقة به — وما كنت ادري ان الخوف من حبائل الثقة — وقد كتبت ردا لتلك الاتهامات في جميع الجرائد

المصرية من العربية والافرنجية [illegible] واخبرت الحكومة هذا مكنون نياتهم واستعفت بها على دفع شرهم

— وقد اتاني الشرمنها — وقد اعان المسيحيين احزاب عبد الحليم باشا على اختلاقاتهم وساعدهم [illegible] الاثام و[illegible] الشخص

المعكوس والهيكل المركوس والرجل المعيوب عثمان باشا المغلوب الذي كان ضابط البلاد فذاك لضغينة تقدمت في احشائه

وهي ان شيئا من تلامذتي كتبت جريدة من الجرائد في ضمن مقالة ما معناه ان عثمان باشا ضابط البلاد مثلا ليس بمعصوم يخطأ ويصيب

فغضب ذاك المركوس وتنمر واخذ الاستاذ بذنب التلميذ وزاد على [illegible] احزاب عبد الحليم [illegible]

[illegible] — وسمع ان ذاك شريف باشا فنهره وكلفه وزجره ونهره فكف [illegible] فانما حقده وضغينة

فلما استعفى الشريف باشا قام ذاك اللئيم متوقداً [illegible] منه الى شكوته اليه [illegible]

[illegible] في ليلة صيفية قائلا لي انك الآن في قبضتي

ان شئت احرقتك بالنار وان شئت [illegible] الشريف باشا زجرني بحبك وتوعدني بالعزل لاجلك

[illegible] — وبالجملة ان ذاك اللئيم [illegible] بهذه العلل الواهية وباغواء احزاب عبد الحليم كان يلفق كل يوم

الكذوبة ويختلق اعراجوفة [illegible] الى مسامع الخديو [illegible]

[illegible] وانا اثق [illegible] اعتمادي عليه ما كنت مبالياً بهذه الاراجيف على مني

هذه الاكاذيب في حق رجل قد جاهر بولائه وقد دافع عنه في وقت [illegible] — ولكن خاب [illegible] وظهر خلاف

ما كنت اعتقد [illegible] — ونسي الخديو محاماتي له وذبّي عنه وحميتي اياه [illegible] بحاصر [illegible]

لامن تدبر واجالة فكره الى عدوله وارد الغدرية فامر [illegible] بتبعيدي من الديار المصرية ظلما وجوراً وانا في غفلة

عن ذلك فما راعني الا انثيال الضابط الى [illegible] من الليلة السادسة من رمضان لدى العتمة

الحضر اذا انا آت من بيت محمود بك العطار فاخذوني بكل غلظ واضطراب الى الضبطية فاذا ذاك اللئيم جالس

على منصة الظلم فلما سئلته عن سبب هذه الفضيحة وعلة هذه الفعلة الشنيعة [illegible] وتجمح فمرة قال

ان العلماء لا يريدونك [illegible] في مصر ومرة قال ان قناصل الدول في وجل منك ومرة قال ان [illegible]

ما ذاق النوم ثلث ليال بايامها من خوفك وبعد هذا الخبط والخلط ما صبر حتى كشف عن مكنون سريرته

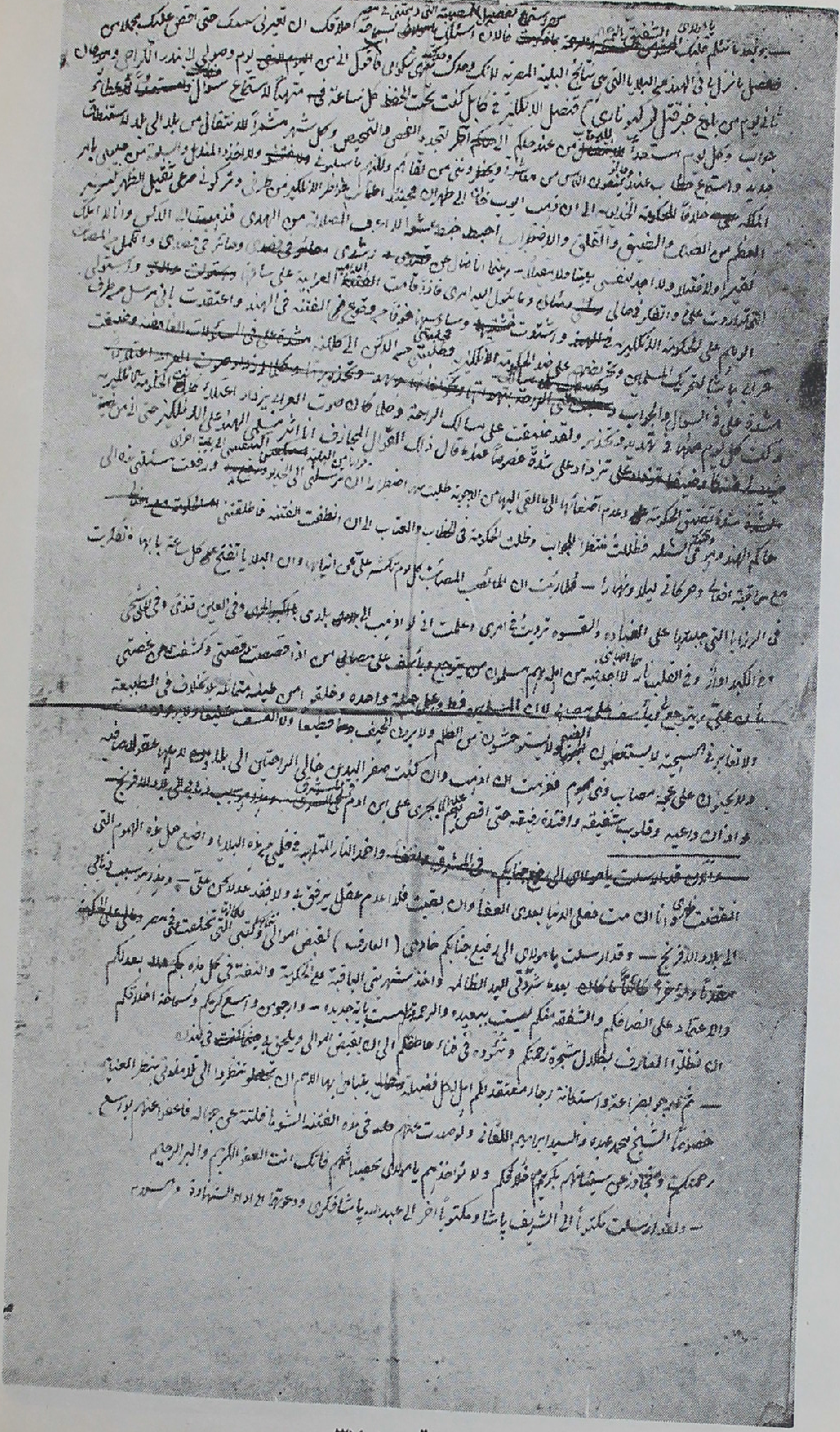
وجاهر بما استره من ضغينته واظهر ما كمن من عتاب شريف باشا قائلاً اني [illegible] تجاوزت عن اغراقك ولكن

يجب عليك ان تذهب الى [illegible] اما من طريق بلاد العجم واما من بلاد الهند — ولما طلبت

بتعدي [illegible] الى الاستانة او الى باريس او الى [illegible] الحجاز [illegible] — وطلبت الى ذلك

اللئيم ان يمهلني [illegible] يومين وانا في الضبطية حتى اعود [illegible] وابيع ما املكه ما لا ينقل واهل [illegible] مني بانه

تصویر ۳۶



تصویر ۳۷

مولاي

المدح ابانة مكتوم ~~مظهر~~ + والوصف اظهار خلق غير معلوم – وانت بكل فضيلة موصوف + وبكل مكرمة معروف – فلا اكدح في ثنائك وللاداب في مدحك
كيف وقد وقف دون مقامك منطق الفصحاء – وانما اقول انك في القطر المصري امان لكل البرايا وبك قامت فيه دعائم العدل واساطين النصفة – تحب كل خير
بجبلتك وتسعى اليه – ولا يأتي منك الشر وان اجبرت عليه – وليس في عدلك ونصفتك ادهان – وليس لك من الظالمين اخدان – وانت الفرد الذي
لا ترضى بالظلم ايما حل – وتأبى الجور وان جار وان قل – ولكن معما انت فيه يا مولاي وعليه من حب الانصاف وبغض الحيف والاعتساف قد سطا علي في زمان عدلك
الظلم بسيفه واراق العدوان دمي ~~…~~ وليس لي ناصر الا [illegible] – يا للعدل ويا للانصاف اكذا يفعل بالبريء في بلد انت الرئيس عليه لا لا وحقك ان
هذا ليس من النصفة في شيء في حوزة نصفتك – ان عدلك يا مولاي نهر عثمان باشا حماية عن الحق ونهاه عن التهمة والافتراء والتجني على هذا المسكين البريء
وحقك ان الرجيم لا يطيق ان يسمع – ولكن ابت النفس الخبيثة الا الشر فاختلق اقوالا وافتعل اكاذيب وبلغها سمع الخديو – والخديو بلا تدبر ورويّة ولا اجالة فكرة امر بطردي
كيفية طردي ومعاملة عثمان باشا هي
من الديار المصرية ~~ظلما وعدوانا~~ باشنع وجه وافظع صورة ظلما وعدوانا – فان انت يا مولاي بعدلك لا تأخذ ثار الحق من ذاك الخبيث المفتري
مع علمك باني كنت بريئا من تلك التقولات التي نسبها الي ~~عثمان باشا~~ كذبا وافتراء خصوصا بعدما اغتاظ من زجرك اياه فما اديت فريضة
عدلك ولا قضيت حق نصفتك – وحاشاك ان تكون متهاونا في الحق ~~متهاونا~~ متقاصرا في العدل –

تصوير ٣٨

لوحة ١٥ مكرر

الفصل الثالث في ابتداء سلطنتهم وقيام زعيم منهم بامر الملك

نشأت هذه الامة على الجلادة والجرأة والاقدام فكانت امة حربية لا تدين لسلطة اجنبي تحكم عليها حتى انه في زمن محمود الغزنوي وجنكيز خان التتري وتيمور الكوركان الذين تمت لهم السلطة عليها لم يمكن بتبعيتهم خالية من الخطر وكذلك في عهد انقسام ممالكهم بين سلاطين الهند وفارس اذ كانوا يتربصون بملوكهم الشر دائما ويترقبون الفرص لتعاد نار الفتنة [illegible] وتتطاولت ايدي طائفة (الغلزاي) على معسكر محمود الغزنوي وقد تسلطوا على (قرنة) زمانا و تشكلت طائفة منهم سلطنة في (دهلي) ايضا و ولما استولى شاه عباس الكبير على بلدة (قندهار) دخلت طائفة (الغلزاي) و(الابدالي) تحت طاعته ثم جار عليهم المتولي من طرفه وعاملهم بالظلم فارسلوا نفرا من طائفة العبدلي رجلا يسمى (سدو) [illegible] ليرفع الشكاية من حاكم الجور الى شاه فلما وصل وقدم الشكاية اليه نحى الشاه من وظيفته وله امر باعادة نفسه عزل ذلك الحاكم وولاه بدله فاقام في منصبه ذلك بالعدالة وحسن السلوك حتى جلب قلوب الافغانيين اليه بحيث راوا انه من الواجب ان تكون حكومة الافغان واتباعا في ذرية هذا الشخص وبلغ منهم حسن الاعتقاد الى حد لو قتل احد من ذريته احدا منهم لا يقاصونه ولو سل احد سيفا على احد من نسله كان عقابه القتل

١١١٤ وقد تكون من نسله نصيلة تسمى (السدوزاي) ومنها احمد شاه على ما نبينه وفي زمن شاه سلطان حسين الذي هو آخر سلاطين الصفوية حصل العصيان من قبيلة (الغلزاي) القاطنة في قندهار وما يليها وكلما اجتهدت دولة ايران في قمعهم لم تزد نيران الفتنة الا اشتعالا فلما اعيتهم الحيل في امر العصاة ارسلوا (جرجين خان) الكرجي الذي كان حاكما من طرف الشاه على (كرجستان) وكان قد اظهر العصيان على الشاه الا ان دولة ايران استظهرت عليه وقهرته وبعد وقوعه في قبضتها لم تجد كفارة لذنوبه بسوى خلعه للدين المسيحي ودخوله في الدين المحمدي وكان معروفا بالتدبير وحسن التدبير وقوة الحزم وثبات الجاش وصلابة حاكما على قندهار ولما كان [illegible] سلاطين الهند التيموريين ارسل مع جرجين المذكور نحو عشرين الف من العساكر الايرانية وجماعة من الابطال وذوي الدراية والدربة من اهالي كرجستان احتياطا لدفع شر نكوث الداخلة والخارجية فلما وصل هذا الخان بعساكره الى ضواحي قندهار خرج العصاة واظهروا الطاعة والانقياد الا انه راى من الواجب عليه اظهار القساوة ومعاملتهم بالخشونة ليذلل بذلك نفوسهم فلم [illegible] يرمن عزيزا الا واذله ولا من قويا الا واضعفه ولا اميرا الا واسره حتى ضاقت صدور القوم عن كتم ما بهم من الضجر ادعاهم هذا الوالي من الضجر وكثرة ضاضة فبعثوا رسله وسفراء الى كرسي الشاه ليعرضوا احوال الاهالي على مسامعه وبعد وصولهم الى اصفهان بذلوا جهودهم لنيل ملاقاة الشاه لعرض شكواهم وبعد ان اعيتهم الحيل [illegible] لكثرة الحجاب والمانع (الذي هو اساس الظلم في البلاد الشرقية حيث يوجب التمادي وتطاول ايدي الولاة والمامورين على حقوق الرعايا كما هو مشاهد الان في جميع اقطار الشرق) حظوا بالملاقاة مرة واحدة وعرضوا عليه فيها مظالمهم فشكا وكان بعيدا [illegible] بعض احباء جرجين خان فالقى اليه ان هذه شكوى العصاة شكوى الذود والبهانا يرومون بها التخلص من واليهم صاحب الضبط والربط ليعودوا الى ما مثل ما كانوا عليه فلم يسمعوا من السلطان جوابا سوى العتاب فرجعوا الى بلادهم مغمومين بالخيبة وبثوا خبر الواقعة في اقوامهم وكان جرجين خان للوالي اطلاع على هذا الامر بواسطة رقبائه [illegible] فاضمر السوء واخذ يتحين الفرص للايقاع [illegible] كان له مدخلية في هذا التظلم خصوصا (ميرويس) المشهور بجلالة النسب ومكانة الحسب الذي كان امير القبيلة كبيرة ومحافظا على بلدة قندهار وكان معروفا بين الناس بسعة الاخلاق وفصاحة اللسان ولين [illegible] وجودة التربية و[illegible] وكان ذا وقع في النفوس وتمكن في القلوب فمد الوالي عليه يد التعدي ووضعه ارسله مسلسلا الى اصفهان وكتب الى اولياء الدولة ان الراحة والطمانينة لا تستقر في البلاد الا بحبس هذا الرجل ومنعه من الرجوع الى قندهار لانه مصدر الفساد ومنشأ الفتن (فقد اخطأ جرجين خان في ارسال ميرويس الى اصفهان مع علمه بان الامراء الشرقيين توطنت نفوسهم على الارتشاء وان بلوغ المقاصد ونيل المرام موقوفان على بذل الرشوة وعدم مهما على عدمها [illegible] فانه بارساله هذا قد مكنه من اعطاء الرشوة لاولياء الدولة ليبلغ منهم مرامه) فلم يمض مدة قليلة من وصول ميرويس الى اصفهان حتى اطلع على هيئة الحكومة وضعف عقل الشاه ونفاق الوزراء ورجال الدولة واولياء الامور [illegible] وتودد الى كثير من اعداء جرجين خان واستمال قلوبهم اليه حتى ساعدته الفرصة على مقابلة الشاه فبث اليه تفاصيل ما عنده من المطالب وتمكن بحذقه وعذوبة منطقه من استمالة قلب الشاه اليه وما يلبث ان انتظم في سلك اولياء الامور في دولة الشاه وكان يمكنه اذ ذاك الرجوع الى قندهار الا انه بعد اطلاعه على ضعف دولة ايران واختلال امورها [illegible] تمكن من نفسه تفكر على من هذا وهو انه يمكن ان يخلص بلاده من ايدي ظالميها [illegible] ويفصل حكومتها عن حكومة الشاه فطلب [illegible] الحج وعلم ان مثل هذا الامر العظيم لا يتم الا بسعي ليس فيه فطلب من الشاه ان يرخص له في السفر الى الحج ولما وصل الى مكة المكرمة راى من المناسب ان ياخذ بعض الفتاوى من علماء اهل السنة بوجوب محاربة الشيعة ليدعو بذلك قومه الى حرب دولة الشاه التي هي دولة شيعية وجمع كلمتهم على ذلك فتمكن من تحصيل على بعض فتاوى بذلك وهكذا بعد قضاء فريضة الحج رجع الى اصفهان مخفيا امره مظهرا للشاه غاية الاخلاص ومن غرائب الاتفاق انه وقع في اصفهان في ذلك الوقت واقعة كانت ذريعة من احسن الوسائل لتنفيذ مقاصده وهي ان رجلا مجهول النسب [illegible] بعض الممالك الشرقية [illegible] تقدمت له خدمات في دولة الروسيا في الممالك العثمانية فتوسل الى امبراطور الروس في ذلك العهد (بطرس الاكبر) في ان يجعله سفيرا له [illegible] فلحسن خدمته اقترن طلبه بالقبول فبعثه الامبراطور الى ايران سفيرا وكان [illegible] زاد في مكافاته ان اعفى جميع الاموال التجارية المتعلقة بهذا الرجل من رسوم الجمرك فجمع هذا السفير كثير من التجار الارمن وتوجه بهم الى بلاد ايران فاتخذ ميرويس دخول هذا السفير اصفهان وسيلة لنيل مقاصده وذلك انه اخذ يتكلم في المجامع والمحافل سرا وعلانية بان النصارى يريدون ان ينتزعوا الكرجستان وارمنستان من ايدي دولة الشاه [illegible] والواسطة في ذلك هو جرجين خان حاكم قندهار ولقرب عهد جرجين خان بالاسلام [illegible] هذا الكلام من النفوس موقعا وغلب على ظن اولياء الدولة صدق قوله [illegible] جرجين خان الا انه لقوة عضده وتمكنه في قندهار تخوفوا من عصيانه عليهم فارجعوا ميرويس الى بلاده حتى اذا تحرك جرجين خان للعصيان [illegible] قاومه ميرويس للعداوة السابقة بينهما (انظر الى ضعف الراي واضطراب الفكر كيف يدعوان بنا بالاستعانة بعدوه الذي تنتهي اماله بمحوه وعاد جزاء وحق بالكلية وهذا حال الشرقيين الى يومنا هذا) ولما رجع ميرويس الى قندهار اشتد غضب جرجين خان وارسل الى ميرويس يحكم عليه في ان يبعث بابنته الى ابنه وادرك ميرويس ان هذا الطلب على وجه قهره واذا عانه لهذا الطلب يحط من قدره جمع الافغانيين وحدثهم القصة فاغتاظوا لذلك وحثوه على المقاومة والمدافعة عن شرفه فاشار لهذا سرورا لكنه امرهم بالصبر والتأني وقال الاولى ان نقتل الاسد في النوم [illegible] الا انه يلزمكم الثبات على ما انتم عليه واعتمدوا على فاني سانتقم من العدو [illegible] ان حلفوا وحلفوا له بالحجر والملح والسيف والقرآن على معاضدته والقيام بطاعته ومن رجع عن ذلك فزوجته طالق بالثلاث

يقول مدرس العلوم الفلسفية بمصر المحروسة جمال الدين الكابلي

الذي مضى من عمره سبعة وثلثون سنة بأني ارجو من اخوان الصفا

واستدعي من خلان الوفا اعني ارباب المجمع المقدس الماسون

الذي هو عن الخلل والزلل مصون ان يمنوا علي ويتفضلوا الي

بقبولي في ذلك المجمع المطهر وبادخالي في سلك المنخرطين ٢٢

في ذلك المنتدى المفتخر ولكم الفضل سنة محرر ١٢٩٢

جمال الدين

تصوير ٤٠

لوج كوكب الشرق

نمره ١٢٥٥

في القاهره بمصر ٧ حنابو ١٨٧٨ / ٥٨٧٨

الى الاخ جمال الدين محترم

انه معلوم لديكم بان في جلسة ٢٨ الماضي وباغلبية الارا صار انتخابكم رئيس محترم لهذا اللوج لهذا العام ولذا قد هنيكم ونهني ذواتنا على هذا الحظ العظيم وعن امر الرئيس محترم الحالي ادعو اخوتكم للحضور يوم الجمعه القادم ١١ الجاري الساعه ٢ عربي بعد الغروب الى محل هذا اللوج لاجل اشغالكم القادوم بعد اتمام ما يجب من التكريز الاعتيادي ثم تنصيبكم يوم الخميس ١٠ الجاري الساعه ٨ افرنجي في تكريز رئيس محترم لوج كونكورديه فالرجا حضوركم في اليوم المذكور للاشتراك في الاشغال وفي الحالتين فلابسكم تكون سودا ورباط الرقبه والكفوف بيضا واقبلوا منا العناق الاخوي.

كاتب سر

نقولا

سروج

م

تصوير ٤١

لوحه ۱۷

23 Rue de Provence

Paris 27 Mars 8[illegible]

Monsieur et T∴ C∴ F∴

Vous avez fait dans le temps une demande d'affiliation à la resp∴ Loge le Libre Examen. On avait nommé une Commission pour vous visiter. Malheureusement par suite d'un événement imprévu cette commission n'a pu disposer son

On vient

تصویر ۴۲

d'en nommer une
nouvelle dont je fais
partie.

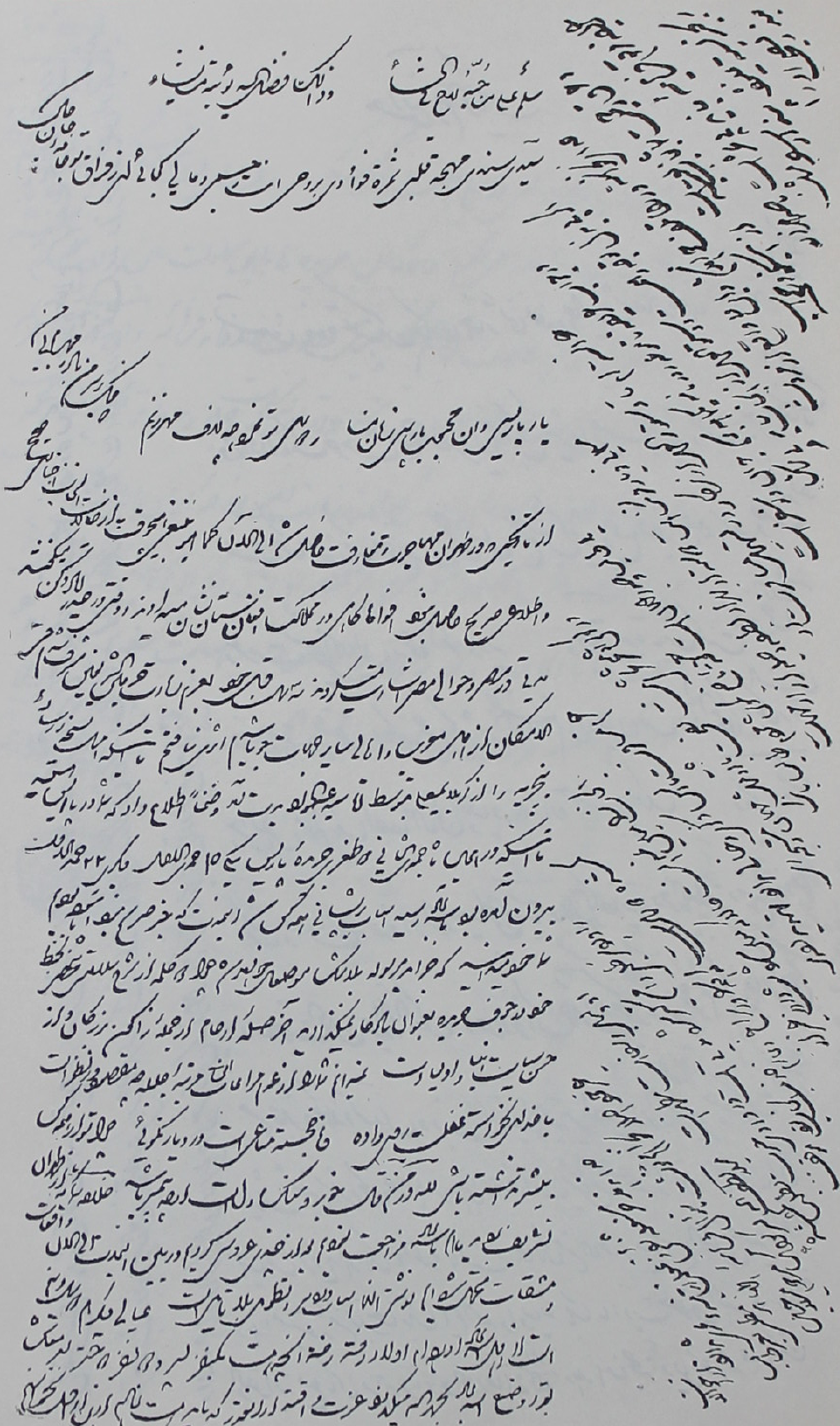
Vous voudriez donc
m'écrire si vous êtes
toujours dans les
mêmes intentions et
m'indiquer l'heure
à laquelle nous pourrions
vous visiter.

Agréez Monsieur et T.·.
C.·. F.·. mes salutations
frat.·.

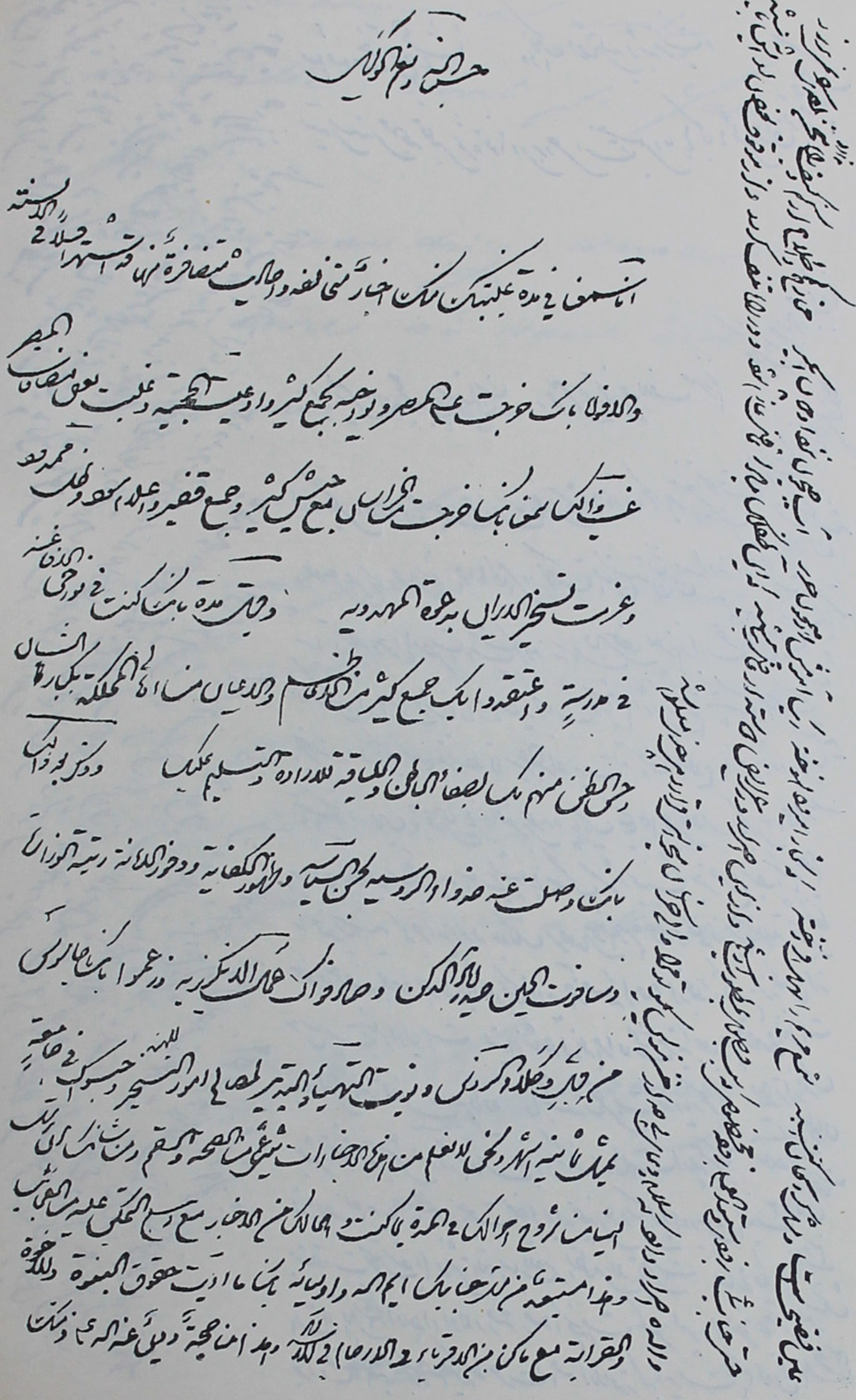
G. Langgaesser

تصویر ۴۳

لوحهٔ ۱۸

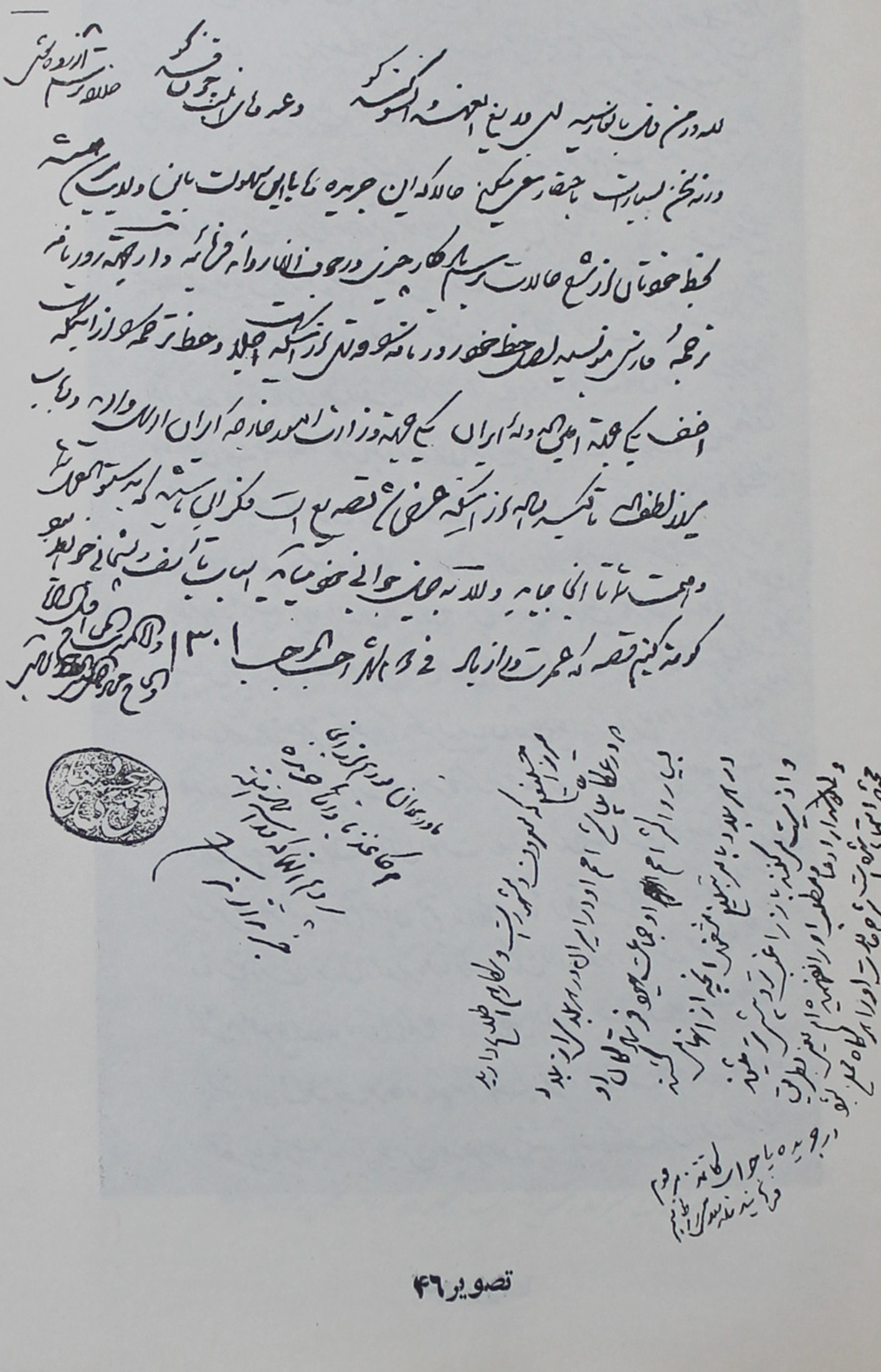


تصویر ۴۴

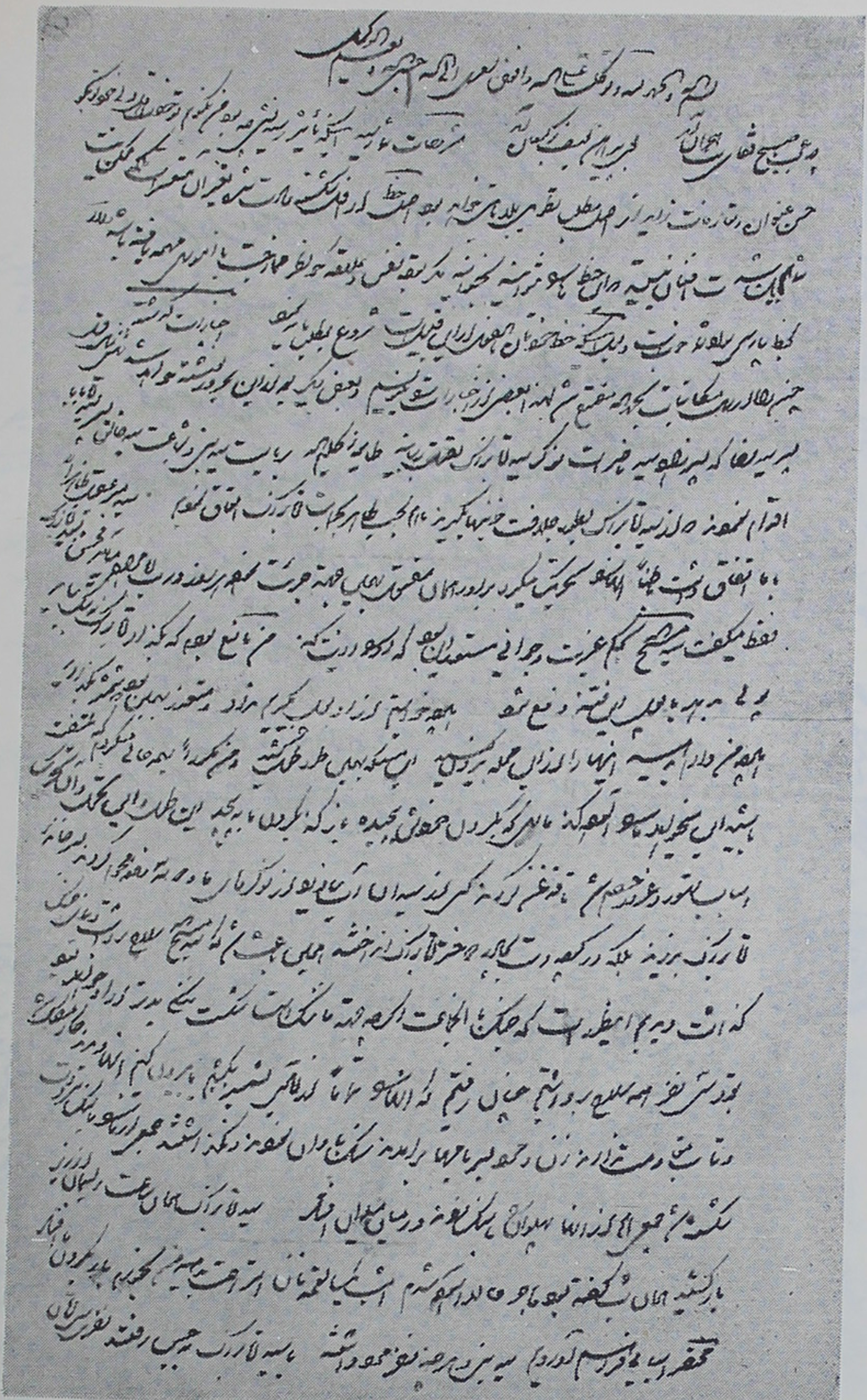


تصویر ۴۵

لوحه ۱۰

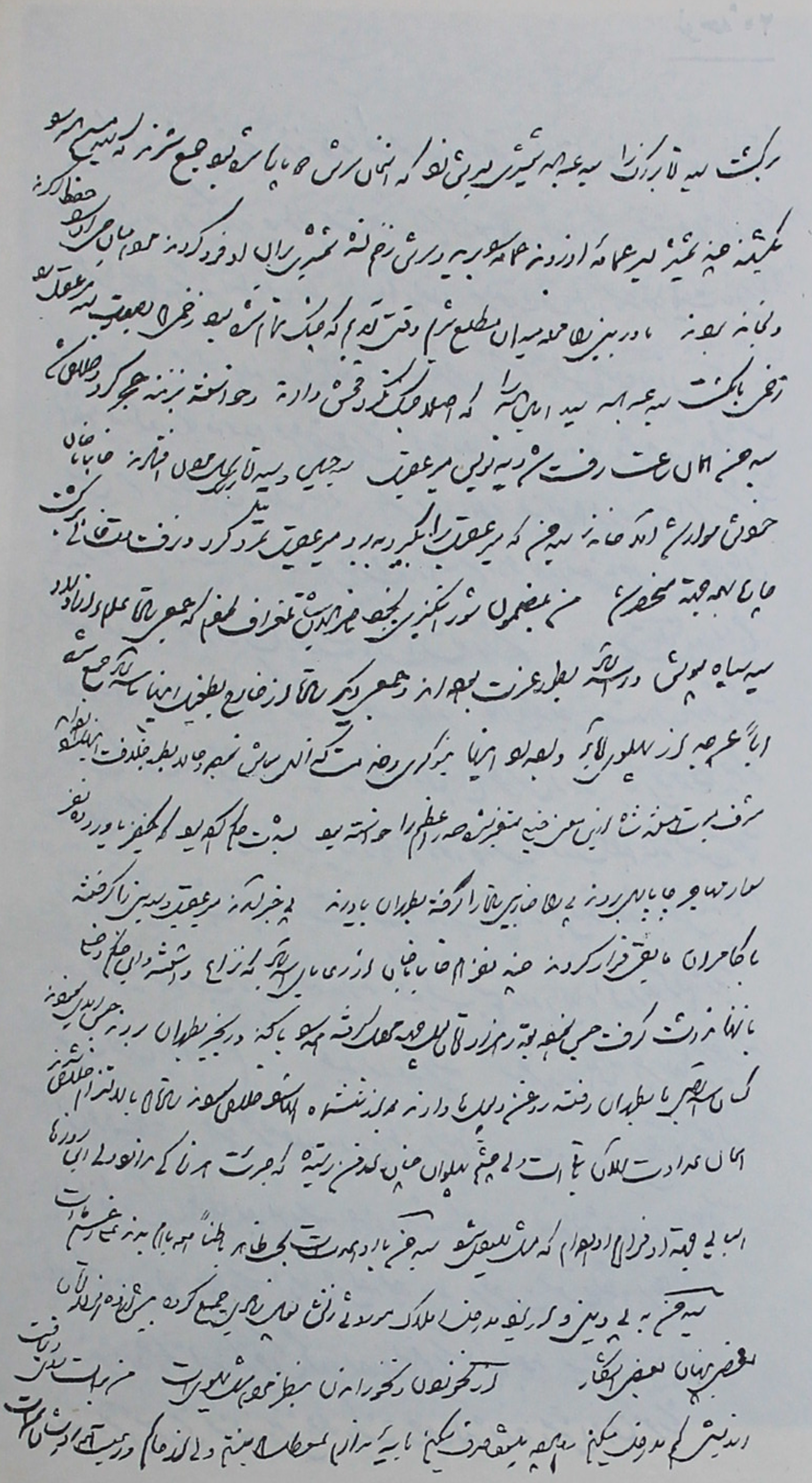


تصویر ۴۶



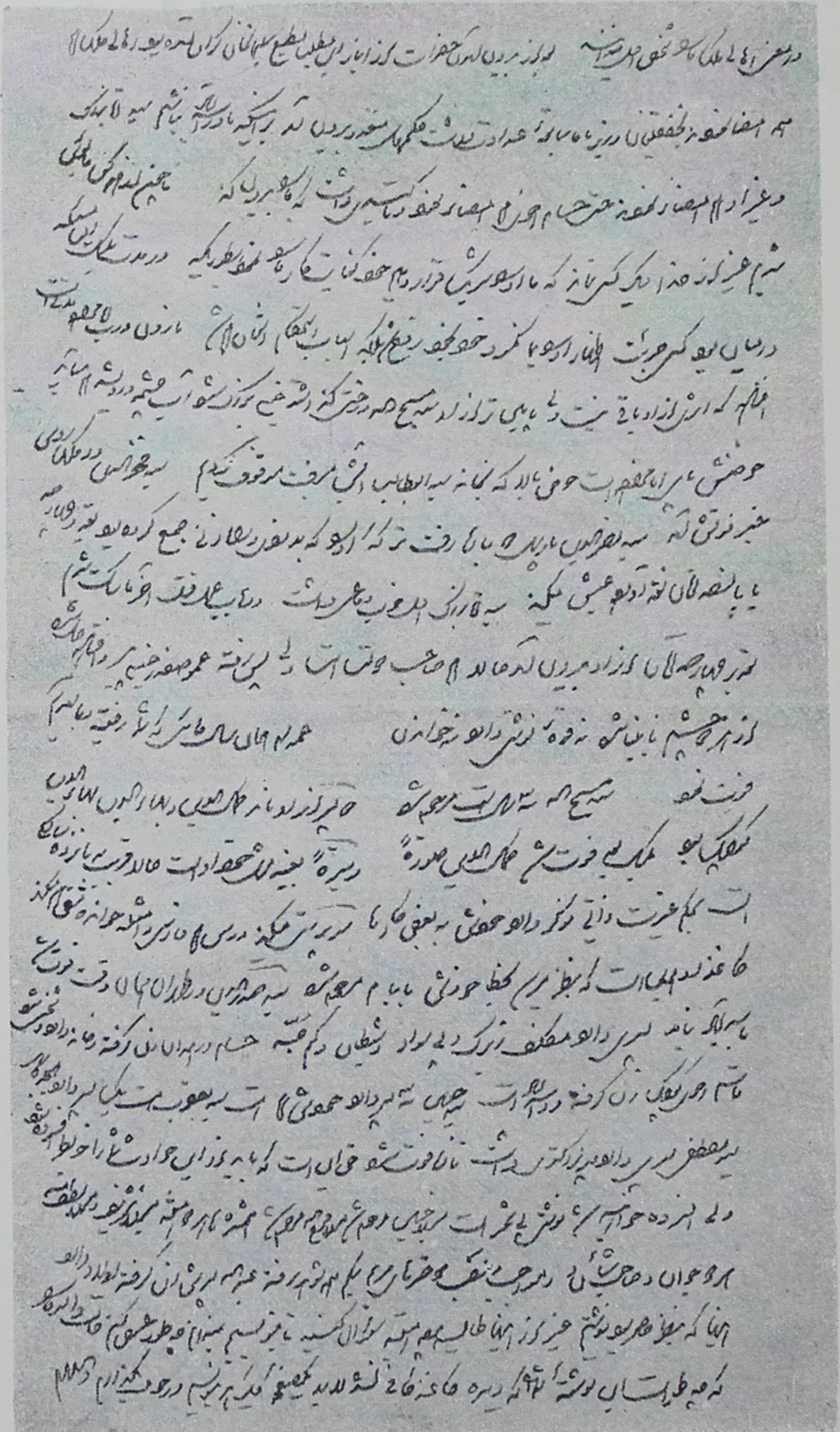
تصویر ۴۷

[illegible]

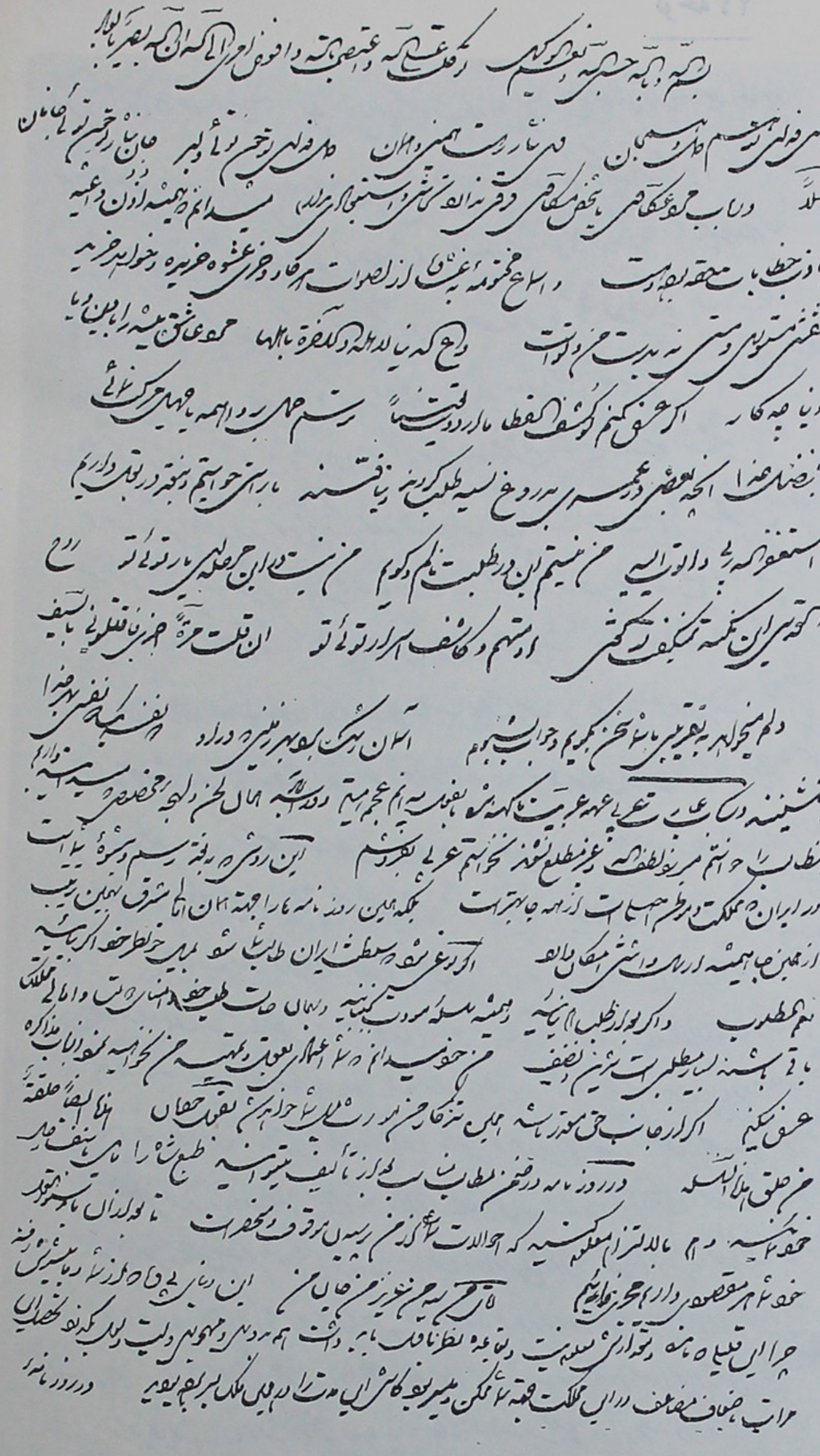


تصویر ۴۹

لوحه ۲۱



تصویر ۵۰



تصویر ۵۱

یک دو ماه اگر مهلت داده شده باشد به ایالات متحده ... خواهم رسید افسوس اگر در دیدن شما ... روز دیدار مسلم ...

شفاهاً سؤال و جواب بطور خیر و صلاح ختم میکردیم به حالی در حالت وضع خالی که دارا که دست خالی یا با بیل و افق ...

ملکه تا انها را بیاید قبول نمایم شما ... در این صدد مشغولیم ... شاهزاده ... رفیع ... آلمه و جواد ...

خانم جان فوت شد پسری از او مانده حسن نام برادرش ... شخصی که در تحویل ...

بسمع شما رسیده مخصوصاً ارشد طلبه ... پسری ... حفظ و از املاک ... حالا از جمله ...

نزد نقد ... حاجی جان حالا ... [illegible] ... در کار ... پسر البستان

... در همدان ... پسری کوچک والده ... است همدان ... لام جمعه ...

... حاجی میرزا ... صادق ... لام جمعه ... دختر ... للاش در طهران است

که امام جمعه شد ... در روزنامه ... یک ... میرزا ... شریف الملک ... حاجی میرزا ...

... در طهران ... اعظم ...

بصدارت رسیده ... وزیر امور خارجه ... تفصیلات ...

... بهم رسیده باشد ... حالت ... جمله ...

باجمیرا ... حالت افسرده ... دارم که ...

۲۱ سال ... دختر عمو ... گرفته ام اولاد دو دختر ... پسری ...

دختری ... ۱۲۸۸ هجری در ایران ... خراب شد و

... رفته ... حالا ... نیست ... اگر ... است

... شخص ... اعظم ... است که ... مشغول ... است

... اموات گذشته ... مردم ... گرفته ام ... و ملاقات ... خوش باشم شرط

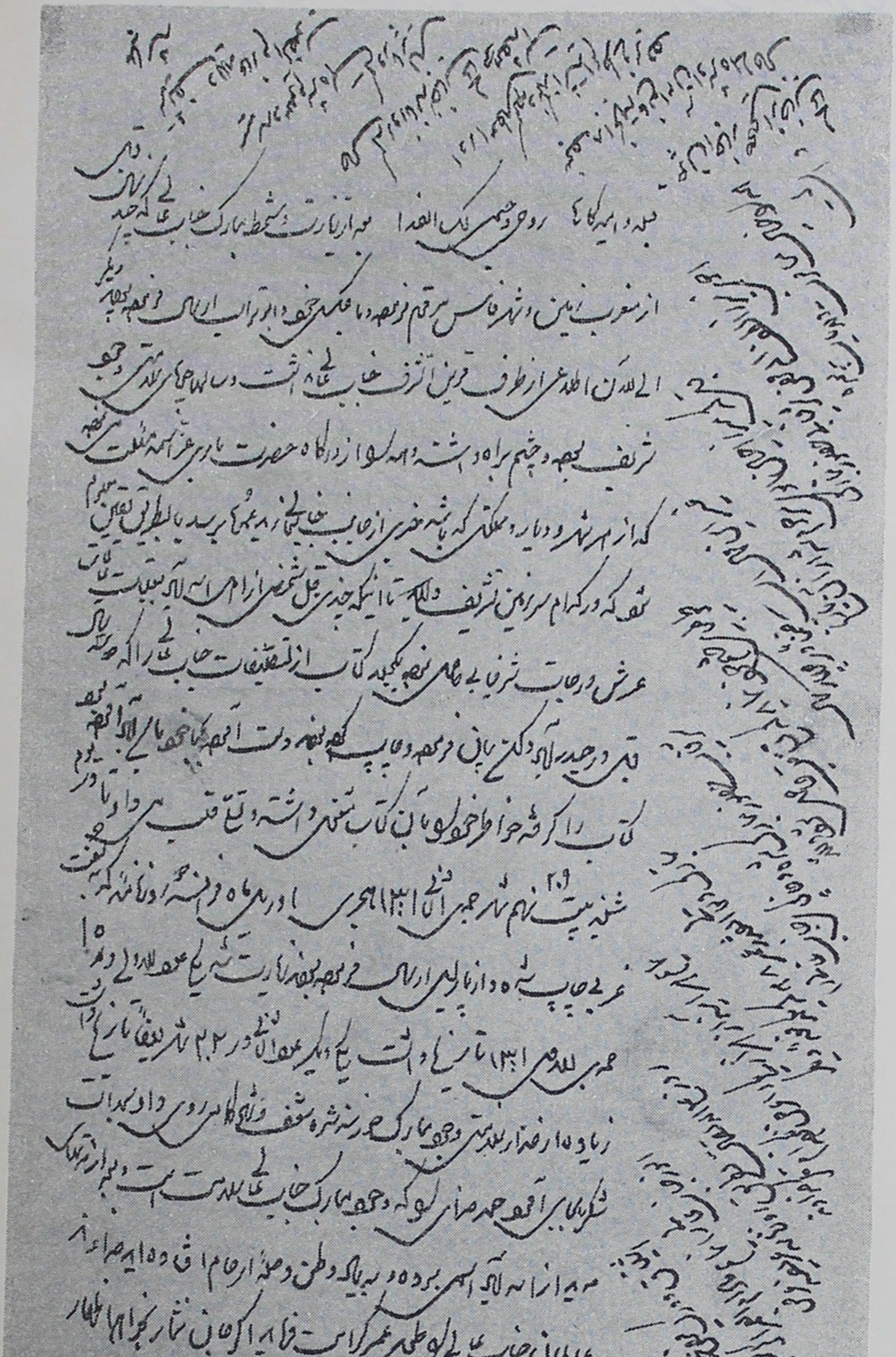
معامله این است که ... هر جایی که ... خطر ... باشد ... بفرستید

... عزیز ... صحبت ... اگر ... حضرت ... دنیا ... هزار ...

اخراج ... دنیا ... ام ... فی ۵ ... ۱۳۰۱

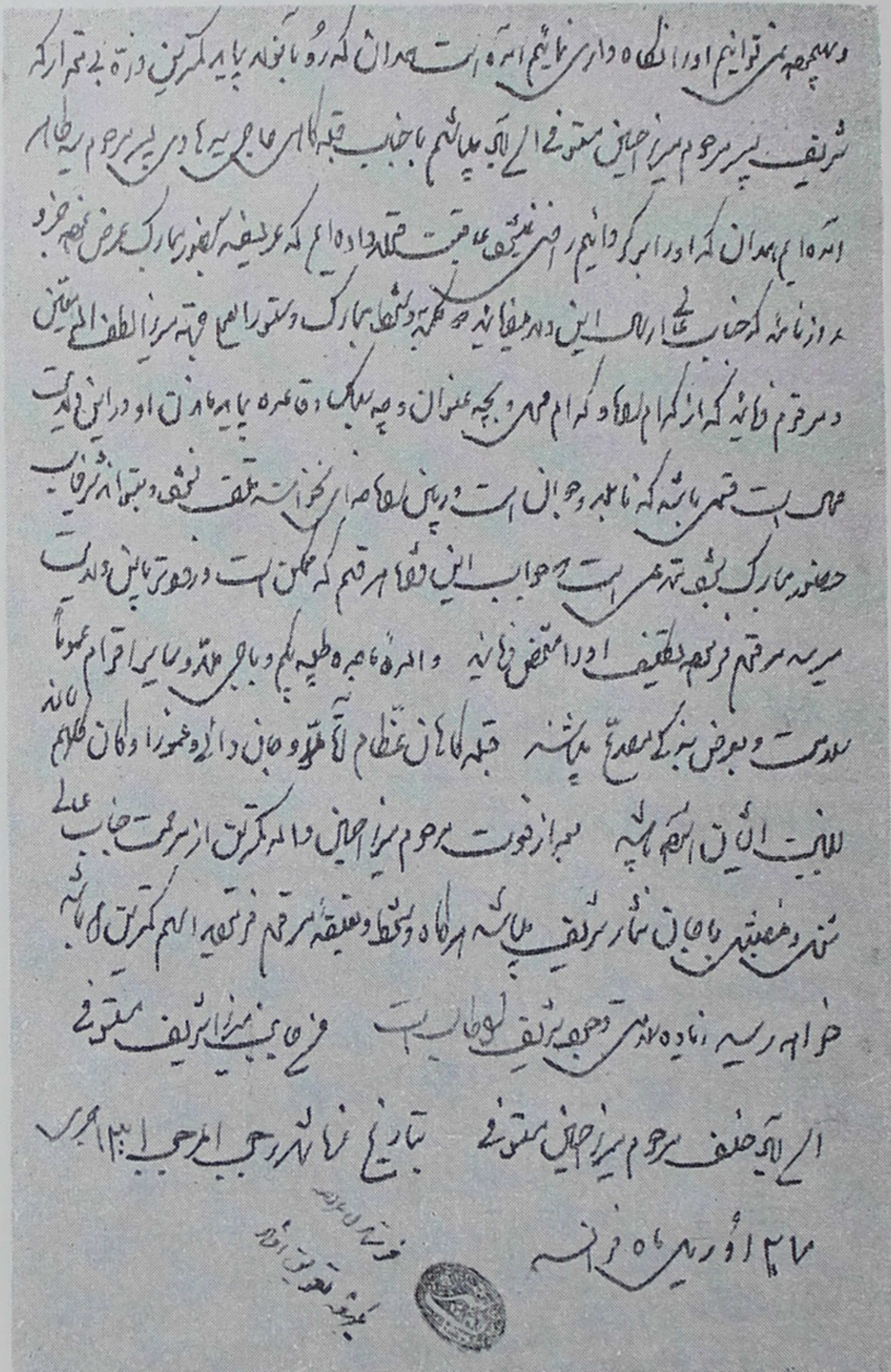
... [illegible]

تصویر ۵۲

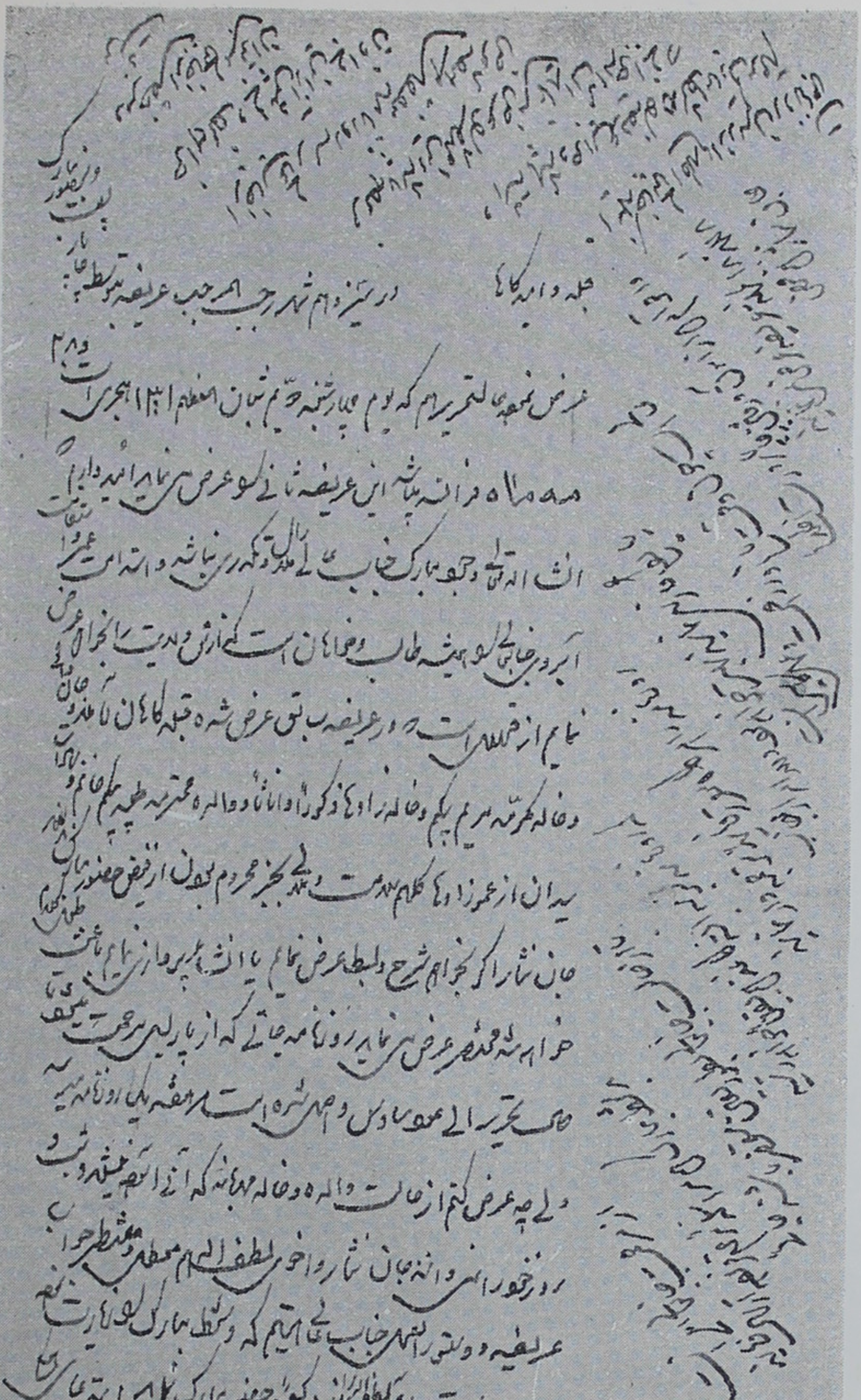


تصویر ۵۳

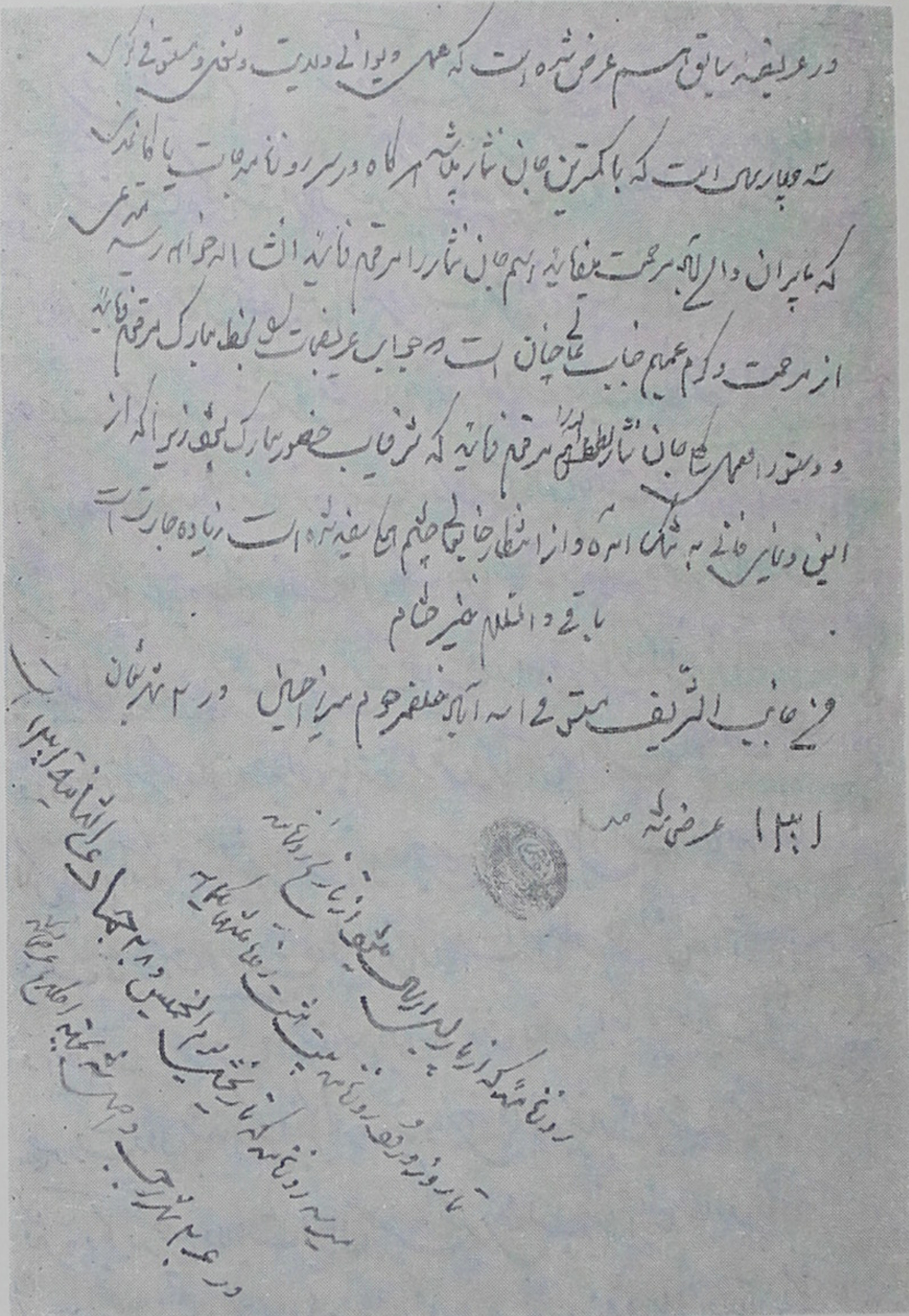
لوحه ۲۳



تصویر ۵۴



تصویر ۵۵



در عریضه سابق هم عرض شده است که عملهای دیوانی ولایت و نظمی و مستوفی ...
سه چهار سال است که با کمترین جان نثار ... هر گاه در سر رونامه جات ... با کاغذ ...
که با پران وال ... مرحمت بفرمایند بهم جان نثار را مرقوم نمائید انشاءالله خواهد رسید
از مرحمت و کرم عمیم جناب عالی چنان است که جواب عریضجات ... بخط مبارک مرقوم فرمایند
و دستورالعمل ... جان نثار ... مرقوم نمائید که ... جناب حضور مبارک ... زیرا که از
این دیار خانه به ... آمده و از انتظار جناب عالی چشم ما سفید شده است زیاده جسارت است
باقی والسلام خیر ختام
فی جانب الشریف ... آباد ... در ۲ شهر شعبان
۱۲۹۱ عرضی ...

تصویر ۵۶

فدای بنده نوازیت شوم سید یعقوب شرح مفصلی در کاغذ علیحده نوشته بود که بنده

خود نوشتجات خود که داشته ارسال حضور مبارک نمایم چاکر عین کاغذ او را ارسال نمودم ولی مضمون

آن این است عرض میشود پس از طی و عنوانات خیالش این است که فصل پائیز را به عتبات

عالیات عرش درجات مشرف شده و از آنجا عازم کعبه حضور مبارک جناب عالی شود ولی با اذن و

اجازه و راهنمائی جناب عالی است که عالم نموده است که او به سوی خود هدایت فرمایند بهر قسم که باشد

شرفیابی حاصل نماید و چنانچه جناب عالی خیال ملک دیگر یا مکانی نزدیک و دورتر داشته باشید

یا به خیال این والد میباشید مستدعی است جواب او را مرقوم فرمایید که از وطن آواره نشود

و در بیابانها سرگردان و حیران نباشد عرض دیگر لقمان را حکمت آموختن غلط است

لکن لازم آمد که این مختصر را عرض نمایم حاجی سید هادی شرح در باب روزنامه نوشتن

جناب عالی جهت شده صحبت جناب عالی عرض نموده است اصل مطلب و خیالش این است که در این

واسطه خود را معروف و روشناس دیوانیان و شاه نماید نه اینکه بجهت جناب عالی کاری

صورت داده باشد هرکس بفکر کار و دنیاداری خود میباشد بجناب عالی پوشیده و مشتبه نباشد

فقره دیگر در جمیع ولایات ایران جمعیت کثیری طالب میرزا حسینعلی عکاوی میباشند

که صد و صد هزار نسخه کتابهای چندها او در دست دارند مثل بیان و ایقان و غیره

وغیره شب و روز بفکر و ذکر او هستند و او نیز خود را ملقب به بهاء نموده مردمان عوام را

می فریبد تفصیل حالات او را البته جناب عالی بهتر مطلع میباشید هر گاه صلاح بدانید

تصویر ۵۷

و ممکن نباشد مختصر کتاب بی ردّ او لو بیان فرموده در ایران به یادگار بگذارید فعلاً از شمر نخواهد
بود و الّا امر از جناب عالی است سید یعقوب و سید حسین برادرش و سایرین هر یک مکتوب
علیحده میخواستند عرض نمایند یعنی شرح احوال خودشان را فدوی مانع شدم زیرا که باعث
تکدّر خاطر مبارک جناب عالی میشد و این پاکت هم گنجایش این همه کاغذ را نداشت همگی اظهار
ارادت و عبودیت مینمایند حضرت جنابعالی. عرض دیگر از جوابی که جناب عالی به نور چشمی لطف الله مرقوم
فرموده اید معلوم شد که اگر از این مطالب بحضور مبارک چیزی عرض و استدعا نماید بی فایده است و قبول
این مطلب را نخواهید فرمود لکن کمترین صدق عرض مینماید هر چه ملاحظه میکنم این چندین سال که آقا
وام ادا فدوی در این ولد بوده و اسم نوکری داشته اند و خود جاکر هم چند سال است که در این عمل
بیایشهم نه کار دنیائی در این ضمن است و نه کار عقبی رفته رفته هم رو به انکسار است عمل جان نثار و لطف الله
در اینصورت فایده این قسم زندگی چیست می توان چهار روز عمری اگر باشد و در این راه مصرف
نمود البته جناب عالی هم همه قسم نوکر و جاکر لازم دارید متمنی است مرخص بفرمائید که انشاء الله الرحمن
عنقریب شرف بی حاصل نموده چند صباحی در حضرت فدوی مبرت جنابعالی بسر برده و مراسم حق نمک را
متکفل میدانم که جناب عالی این ولاها تشریف فرما نشوید ولی استدعا مینماید از لطف دارم
عمیم جنابعالی که مانع شرف بی فدوی نشده و این آرزو به دل بی ملالم نگذارید اقلاً دیده رمد دیده
خود را به جمال نورانیت منوّر کرده باشم یا رب این آرزو مرا چه خوش است تو به این
آرزو مرا برسان جناب عالی میدانید که جاکران و خانه معظمه محترمه که با ایشان حاجی میگوئیم
و جناب عالی با حاجی ملا خطاب میفرمائید با والده مکرّمه جهانه و سایر اقارب و احبّا چه قدر آرزو

چیزی

اشتیاق دارند که جناب عالی همیشه از سلامتی وجود مبارک و حالات خودشان به خط مبارک مرقوم

فرموده همگی را شاد و سرافراز فرمائید هر گاه در این باب کوتاهی بفرمائید صدای نکرده در راز

رحم و مروت و بنده نوازی جناب عالی است زیرا که همگی چشم براه انتظار دارند که عرض

امنیه‌های جناب عالی مدعی است هر هفته که پست عازم میشود مختصر و مشخصی مرقوم دارند کمال فرمائید اگر

چه در کلام هم باشد باز غنیمت است منتظر فرمایش و دستورالعمل جناب عالی است

چه قسم روزنامه عرض نماید و از چه قبیل باشد اخبارات که باید عرض شود والسلام   پانزدهم شهر رمضان

۱۳۰۱ هجری از اله‌آباد عرض شد   کمترین فدوی شریف [illegible] اله‌آباد

[illegible]

کمترین از فضولی و فساد حرفش ندارم لکن محض اطلاع جناب عالی

عرض می‌نماید تفصیلی که حاجی سید هادی نوشته است بعضی را اجوان

و بعضی را نادان و بر خلاف منصفه قلم داده است نه چنین است

که خودش عاری و بری از این کارها بوده بلکه بیشتر این کارها به راه انداختهٔ

وی داده و بعد مراقبت کارها اینجا گشته و حالا می‌نویسد

همچه گفتم و هم چه کردم از من شنیده خود او مصلح قلم می‌دهد این‌ها

همه تفصیل داده است جزئی از این تفصیلاتی که نوشته است صحت

دارد ما بقی سراسر خلاف است باطن و ذات او را کسی

خوب نمی‌داند

هو الله تعالی

قربان الطاف کریمانه و اشفاق بنده نوازیت گردم پس از سالهای دراز که به بارگاه تشریف
جناب عالی با آه و ناله و ساز بودم و شط مبارک زیارت شده از مژدهٔ سلامتی وجود شریف
شهدات شکر بجای آورده و سر افتخار به گنبد دوار سوده الحق حیات تازه بهیکل اقربا و دوستان
روی داده است علاوه در درگاه اله آن است سرکار عالی را به این شیوهٔ مرضیه مستدام بدارد
در باب مختصر بودن عریضهٔ فدوی مرقوم فرموده بودید که از حالات دیار و خویشان و اقارب
چیزی نوشته نشده است فدایت شوم گزارشات سابقهٔ این ولا به نوشتن و عریضه نمودن
نمی گنجید به دلیل اینکه از زمانی که کمترین مردم این ولایت را دیده و شناخته ام یکنفر نبوده است
که طالب راه خیر و مصلح باشد جز اینکه هر کس بفکر کار و عاقبت یعنی امورات و بنای
خویش است مردمان خوب این ولایت را وقتی سرکار عالی در این ولا تشریف داشته
و برأی العین دیده و فرموده اید چه کارها که نکرده اند از این زمان که معلوم است
ولی چون فرمایش جناب عالی است نمی توان تجاوز نمود اولاً خان بابا خان پسر سلطانخان هنوز
حاکم است وزیر و پیشکار گاهی حسینعلی خان گاهی شفیع خان بعد از پدر فوت شده
شده چهار سال است میرزا ابراهیم بیک از آنها وزیر بود و او سال گذشته فوت شده از علما
بعد از حاجی ملا محمد تقی و حاجی ملا آقا و کاظم شیخ مرتضی فوت کرده اند حاجی شیخ حسن پسر
شیخ مرتضی و حاجی شیخ عبدالغنی پسر حاجی ملا محمد تقی است و والد آنها در زمان آباء و اجداد و عمل
شرعی آباء با آنها است لا سیما حسن و حاجی سید هادی اهم در سید ان نوشتجات

تصویر ۶۰

می‌کنند سید حسن پول زیادی دارد اما به لاابالیت می‌گذراند حاجی سید هادی هم الحمد
خودش کوه قسم باشد می‌گذراند   سید آقا بزرگ سید نصرالدین سید یعقوب سید حسین
سید مصطفی سید مرتضی میرزا زین العابدین پسر مرحوم سید صدرالدین الحمدلله کل در کربلا و نجف
حیات دارند سید نصرالدین دو دفعه به ولایات روسیه رفت دو سال است
سید فخرالدین در قفقاز روسیه مرحوم شده سید نصرالدین رفت اموال او را آورد سید حسن
و سید میر عقیل و سید عبدالله و سید نبی و سید رفیع حیات دارند سید نبی کما فی السابق مشغول
سبحه و جانماز است میر عقیل هم باز پهلوان و صاحب ادعا است متصل با سادات درب
امامزاده نزاع کرده انگشتهای یک دست سید یعقوب را معیوب کرد و بر فرق دست سید حسین را
هم اذیت کرد سر سید آقا بزرگ را تا پرده شکافت چند سال نزاع داشتند عاقبت
بعد از اینکه بارها شاهی افتادند سید نبی و سید میر عقیل طرفین اصلاح کردند از بابت خالوی
ناکام نامراد سید مسیح الله چه عرض کنم در زبانم لال باد و دستم بشکناد که قلم در دست گرفته
و این قضیه را می‌نویسم بعد از این همه نزاعها و جنگها و چهار سال قبل مرحوم شد و جگر عالمی را
از این مصیبت سوزانید چه عرض کنم از حالت خاله محترمه و والده مرحومه باجی ملک که چه قسم بر ایشان
گذشته و می‌گذرد یک طرف این مصیبت عظمی و یک طرف محروم بودن از فیض حضور جناب
عالی لکن دستخط جنابعالی را که زیارت نمودند اندکی تسلی قلب ایشان شده خیلی است که خاطر
خود را به نور چشمی کمال الدین مشغول کرده و استشمام رایحه آن مرحوم را از او می‌نمایند
بحمدالله که کمال الدین هم به مراتب رشیده شغل تحصیل و مشق است فارسی و امثله می‌خواند

تصویر ۶۱

لوحه ۲۷

توپ سیزده یا چهارده سال دارد و به خط خود شرح عریضه بحضور مبارک عرض نموده داشته عالی
جواب دارد والده جناب عالی هم اوقاتی که از راه آباده بسمت ارض اقدس تشریف فرما
شده بودند در آنجا بیمار مرحوم شده است و ناچار هم این است بمفاد کل نفس ذائقة الموت ناچار هر شخصی شربت
ناگوار مرگ را باید چشید و از این دنیای فانی بسرای جاودانی باید رسید در اینصورت
غم و افسوس چه فایده و اندوه و حسرت نه چه حاصل جمله کار بر وفق لا اقل خیلی است [illegible] پیر
واقف و حال شده حالت حرکت و خواندن یا نوشتن کم دارد و خاله معظمه [illegible] خاله
زاده‌ها که منسوب به عبدالله و بی‌بی جانی و ستاره و فرح هستند [illegible] بحمدالله سلامت و مشغول دعاگوئی
وجود مبارک میباشند سلام میرسانند خاله‌زاده‌ها هر یک شوهر رفته‌اند عبدالله هم عیالی گرفته است
و پسری دارد والده نور چشمی کمال الدین هم در عرض این چهار پنج سال از حد خود تجاوز نموده
و مشغول سرپرستی کمال الدین میباشد در سر خانه و کار خود میباشد والده مکرمه معظمه هم الحمدلله
سلامت است با جان نثاران در زیر سایه سرکار عالی حیاتی دارند و سلامتی وجود اقدس جناب
عالی را از درگاه حضرت احدیت سائل میباشند و در این ایام کسی که صاحب اسم باشد یا
که از شخص قابل عرض باشد [illegible] اسم برده شود حاکم خان بابا خان [illegible] دو سال قبل ترتیب
فوج افشار آباده را داده و با فوج مامور شیراز شده جان نثار را هم با خود برده سال سفر
طول کشید مراجعت از شیراز یک سالی مامور شاهرود و بسطام شده‌ایم و در دو سال قبل بواسطه
بی‌نظمی که از فوج صادر شده در ماموریت کرمانشاهان فوج را اخراج نمود در عوض [illegible] نفر
نفر سوار از آباده [illegible] و حال [illegible] هم مامور از جانب دیوان است در بقیه سوار [illegible]
مطالبه [illegible] سلیمان خان که لقب صاحب اختیاری دارد تحویلدار [illegible] نور چشمی میرزا لطف‌الله

تصویر ۶۲

داد از دیوان هم حکم داده‌اند یک سفری هم با بوالقاسم تا طهران رفت و دیدیم که بی‌عاقبت است

تحویلدارانش را [illegible] معتقد چه شده باشد لطف و کرم جناب

عالی چه تقاضا فرمایید چهار عریضه که تا کنون به حضور مبارک عرض شده و در آنها اخبارات نوشته

نشده است دلیلش این است چون یقین نداشتم که عریضه به جناب عالی می‌رسد و جناب عالی طالب

گزارش ولایت [illegible] عرض نمود عریضه [illegible] اخبار و گزارش و روزنامه که جناب

عالی مقرر فرموده‌اید عرض [illegible] از همه قبیل اخبارات است هر یک را که جناب عالی مقرر فرمایید عرض شود

ان شاء الله [illegible] جناب عالی روزنامه عرض [illegible] سیدان باز مشغول است

سید نبی و میرزا عقیل با هم اتفاق دارند سید حسن [illegible] خیال [illegible] دارند یعنی با حاج

سید هادی و سید یعقوب و سایرین ولی بحمدالله از مرحمت جناب عالی نمی‌توانند کاری از پیش بردارند

هرچند که جناب حاجی سید هادی [illegible] شخص اول [illegible] قلم داده است [illegible] جناب عالی لکن

این قسم است که نوشته است از [illegible] آنها فراهم آورده‌ام که حضرات دیگر نمی‌توانند از

[illegible] زیاده [illegible] بهر حال خداوند ان شاء الله جناب عالی را طول عمر کرامت

فرماید [illegible] سلامتی وجود مبارک را [illegible] حالت

[illegible] مرقوم [illegible] پانزدهم رمضان ۱۳۰۱

عرض شد [illegible] جناب عالی [illegible] رمضان [illegible]

تصویر ۶۳

قبله و امید گاها فدایت شوم بعد از مراسم دعاگوئی و عرض چاکری بنده عجز و نیاز به خاکپای مبارک
جناب عالی معروض می دارد که اولاً عریضهٔ معتقه از درگاه حضرت معبود سلامتی وجود مسعود جناب عالی را
ثانیاً دستخط مبارک جناب عالی را که در شهر رمضان المبارک ۱۳۲۱ زیارت نموده و جواب عرض نموده است
الی حال تحریر که ۲۰ شهر ذی قعده الحرام میباشد بجواب عریضه سرافراز نشده سه ماه است در ازمان تاریخ
تاکنون روزنامه هم از جناب عالی نرسیده بی مرحمتی را نمیدانم ظاهر که اطلاع از احوال
والدهٔ مکرمه فدوی و خالهٔ معظمه محترمه ام نداشته باشید سایر اقوام و بنی اعمام جناب عالی که معلوم است
چه حالتی دارند بعظمت حق که نه است اگر والدهٔ محترمه و خاله ام آنی بی یاد جناب عالی باشد
و شب و روز چشمان براه انتظار نباشد که آیا کی باشد که دستخطی یا روزنامهٔ از جناب عالی برسد
که خاطر خود را بآن مشغول نمایند از صدمه و زحمات روزگار و غم و الم زمانهٔ غدار پریشان احوال
شده و از درد انتظار جناب عالی کارشان بجان رسیده است و هیچ چیز از کسی و حرفی نمی شنوند و
نصیحتی نمی پذیرند و اگر هفته بگذرد که روزنامه از جناب عالی نرسد بیش از پیش متوکل و متوحش میشوند
با چنین حالت سزاوار نیست که جناب عالی رحم بحالت این بیچاره ها نفرمائید و از کتب نوشتن
و روزنامه فرستادن مضایقه بفرمائید اگر گذارش و روزنامهٔ این ولایت را عرض نمی نمایم مرقوم میفرمائید
که از اینجا تا به پاریس چرا کاغذ مختصر می نویسید اگر اخبارات و وقایعات می نویسیم جواب
مرقوم نمیفرمائید در اینصورت تکلیف خود را نمیدانم در هر حال با زحمت داشته که مجدداً
بحضور مبارک عریضه عرض نماید و حالات اشیرهای جناب عالی را شرح دهد چه عرض کنم ایام مبارک

جناب عالی که ذکر می‌شود چه حالت به اینها روی می‌دهد اگر ممکن بود که پر و بال داشته باشند با کمال

هزار دفعه بجانب جناب عالی پرواز کرده بودند و اگر راهی بود که بتوانند پیاده و یا چاروا بودند بارها شرف جناب

حضور مبارک شده بودند مختصر عرض داشته‌های والده و خاله‌ام و خود جان نثارم و سایرین این است حالا

مرقوم فرمایند و در روزنامه

که راضی هستیم که گاهی به یک کلمه و یک خط مبارک ما را ارسال دارید عنایت جناب عالی از آن‌ها مضایقه نفرمایند

صاحب رحم و مروت جناب عالی است   این روزها کاغذی از بیروت شام از جانب ابوتراب رسید

از سلامتی وجود مبارک جناب عالی اطلاع داده و حالات و صفات جناب عالی را شرح نموده بود امید دارم که

ان شاء الله الرحمن خداوند عالمیان اجر عظیم به او کرامت فرماید نوشته بود که اگر عریضه بجانب جناب عالی

عرض نمایم در جوف پاکت او گذاشته ارسال دارم او بحضور مبارک خواهد فرستاد لهذا این مختصر عریضه

را عرض نموده در جوف پاکت ابوتراب گذاشته شد که بنظر انور جناب عالی برساند اگر چه ما آنکه [illegible] از مژده

سلامتی وجود مبارک چاکران را سرافراز و خوشنود فرمایند اخبارات دیگر از ثبات شام از قراری است که در

عریضه سابق عرض شده زوار مکه معظمه و عتبات عالیات که از جانب دولت [illegible] فرستاده‌اند و در این

صفات مشهور است که محمد احمد اعرابی المشهور به سید سودانی مصر و آن نواحی را مسخر نموده و الآن

در مکه معظمه است جمعیت کثیری دارد   حاجی سید هادی و حاجی سید حسام الدین و سید یعقوب و سید

لطف الله

حسین و سید مصطفی و سید مرتضی و سید [illegible] بزرگ و سید لطف الدین و نور چشم عزیزم سید کمال الدین و میرزا

و سایر اقوام بحمد الله به سلامت و مشغول دعاگوئی وجود مبارک می‌باشند میرزا لطف الله از جانب حکومت

مهمات [illegible] بجهة انجام بعضی امورات رفته است خاطر مبارک [illegible] عریضه عرض نماید ولی بنده حقیر

از جانب ایشان سلام و عرض عبودیت و فدویت عرض می‌نمایم روزنامه جناب عالی از عدد

ثانی عشر به بعد دیگر تا کنون که [illegible] فقره است نرسیده باز منتظر هستیم که آیا بعدها روزنامه

با جواب عریضه برسد با خیر امیدوار از لطف و مرحمت جناب عالی چنان است که در مقام ذره

تصویر ٦٥

خدمت عالیجناب فضائل مآب آقا ابوتراب عارف افغانی عرض میشود مراسله که در

تاریخ ۱۲ رمضان ۱۳۲۱ از بندر بیروت شام با هم آقا سید صفدر و آقا سید مسیح الله

الله تعالی ارسال داشته بودید واصل اولاً از خصوص سلامتی وجه مبارک جناب آقا حاج

حقیق آقا سید جمال الدین و خوشحالیات مسرت و خوشحالی روی داد ثانیاً

بطریق اختصار از حالات جناب آقای آقا سید جمال الدین شرحی مرقوم داشته بودید

خیلی لطف فرموده بودید که متعلقین و حواشی و [illegible] ان جناب آقا [illegible] فرستاده اید و لی [illegible]

چهار پنج ماه میشود که روزنامه جناب آقا [illegible] العروة الوثقی به [illegible] عریضه

ام که نوبت الثانی عرض کرده ام و در بار [illegible] جواب هم امده است لکن ثانیاً

که عریضه عرض شده است و اخبارات این ولایتها را شرح داده ام جواب

نرسیده است سه ماه است [illegible] از عدد روزنامه ها [illegible] نفرستاده اند دیگر روزنامه

نرسیده سبب را نمیدانم یقین دارم بواسطه اخبارات است که عرض کرده ام

و از بابت وقایعی که روی داده است متألم شده نه روزنامه فرستاده اند

و نه جواب مرقوم فرموده اند [illegible] ذکر [illegible] نمایم که [illegible]

محمد [illegible] جناب آقای آقا سید مسیح الله در [illegible] مرحوم شده و الحمد [illegible] الان

ام [illegible] است [illegible] عقار [illegible] جناب آقای آقا سید صفدر [illegible]

بود که [illegible] ضعیف شده بود شکسته و ناتوان [illegible]

با این [illegible] یوسف عزیزم [illegible] برادران رحمی تا [illegible]

لطف فرموده خواهید رسانید یا کسی که نامه از جمله پاکتها گذاشته است سرکار جناب آقا از پاریس ارسال

فرموده بودند که اوقات کاغذ نمی‌نویسیم جواب این پاکتها که داشته به پست بسیار دیر و لی از شما خواهش

دارم که دلیل نفرستادن روزنامه و ننوشتن جواب عریضه آقا را مرقوم فرمایید که از چه جهت است

خداوند شاهد است همشیره‌ها جناب آقا بسیار بسیار اوقات تلخ دارند از نرسیدن جواب عریضه و روزنامه

اگر چه واضح است جناب آقا خودشان از همه قبیله و عشیره و اقارب و وطن خود پوشیده اند اما سرافرازی

امثال خودشان در راه اشتغال بیاورند و از این غصه تلف نشوند صورت فتوگرافی جناب آقا را هم اگر مرحمت

فرمایید عین التفات است تسلی قلب بیچاره همشیره‌ها و بنی اعمام و کسان ایشان می‌شود انشاءالله لطف خود را

در این باب دریغ نخواهید فرمود بنده شما که با این عریضه حضرت شاهزاده میرزا اشرف

الله همشیره زاده جناب آقای کاتب ... ایشان بوده‌اند پسر مرحوم میرزا حسین ... آبادی هرگاه بعدها

کاغذی بنویسید به اسم کی یا از بعد ... و حالات جناب آقا و خودشان اطلاع ... عنوان پاکت بنویسیم

حقیر بنویسید انشاءالله خواهد رسید یقین بدانید اگر خواطر همشیره‌ها و کسان جناب آقا را بنویسید کاغذ

و اطلاع دادن از بعد ... ایشان و خودشان خورسند نمایید خالی از اجر نخواهد بود ... و از دعای خیر

و رحمت شما ... نمایند میرزا لطف الله اخوی حقیر ... است به پاریس ... تشریف

مبارک جناب آقا ... ایشان عرض ... جواب مرقوم فرموده بودید ... صلاح ... ایشان

چندی دیگر در اینجا توقف نمایند ... حقیر و همشیره‌ها و کسان جناب آقا از شما ... است ...

که صلاح بدانید از ایشان خواهش نمایید و ... ایشان را وادار ... که گاه گاهی از بعد ... و حالات خودشان

اطلاع داده و بیشتر از این بیچاره‌ها همشیره‌ها را پریشان و شکسته احوال نفرمایند از جهت اینکه خودشان ...

... مرقوم داشته بودید که چگونه ... از جناب آقا ... ایشان ...

... که ... جناب آقا را از هر جهت با ... ایشان ... مرقوم دارید صورت فتوگرافی ...

تصویر ٦٧

در این ایام شهرت تامی دارد سیّد سودانی که ملقّب به محمد احمد اعرابی است

ادعای مهدویّت دارد و مصر و آنصفحات را متصرف شده با قشون انگلیس جنگها

نموده و الآن در مکّهٔ معظمه است البته اگر شرح احوال ایشان را مرقوم فرمائید

از ارباب چه از اصل و نسبش و چه از ادعا و منظورش که به اطلاع برسانیم

هرگاه چیزی دیگر از جناب آقا و شما لازمه رسید بنده تا یک حقیر و چند نفر

دیگر به پاریس خواهیم آمد ان‌شاءالله تعالی بیاری خداوند لابد برادر مکرم

لایعد اگر و سایر اقوام آنجا باشند که باز اسباب بدبخت نباشند چیزی جای

لایعد اگر اخوی شما با اتفاق آنجا مهر شما همیشه شان از راه اسم لاکی

تعقیبات عالیات مشرف شده خواطر جمع باشد همشان رسیده الله

ان‌شاءالله از نوشتن لازمه لاکی نکرده‌ام [illegible]

فی جانب میرزا شریف متقی ...

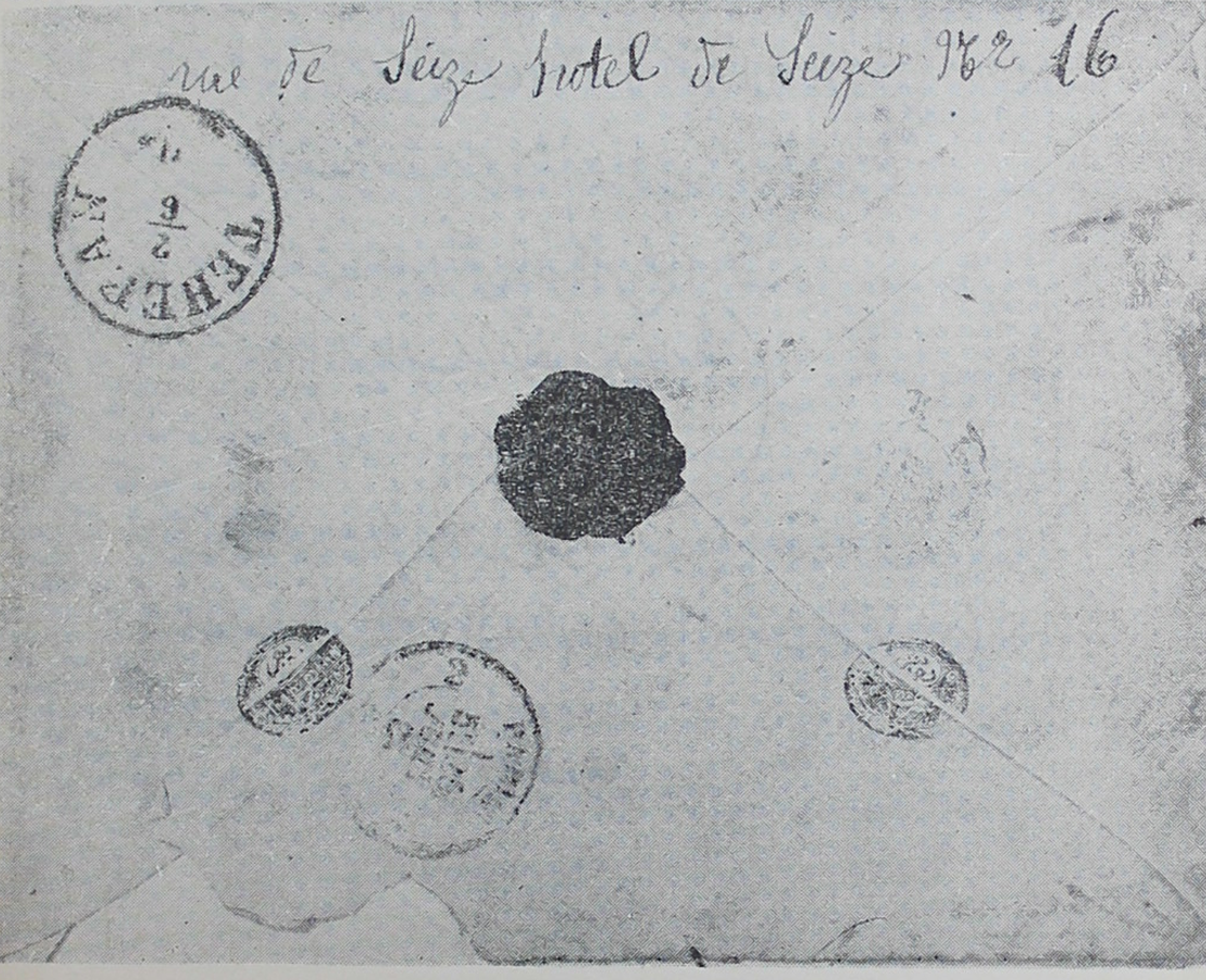
ان‌شاءالله تعالی صورت تشکرات خدمت آقا و با جواب همین عریضه با تلگراف

گذارشات جناب آقا و حقایق مرقوم دارید خواهید داشت منتظر هستیم (والسلام)

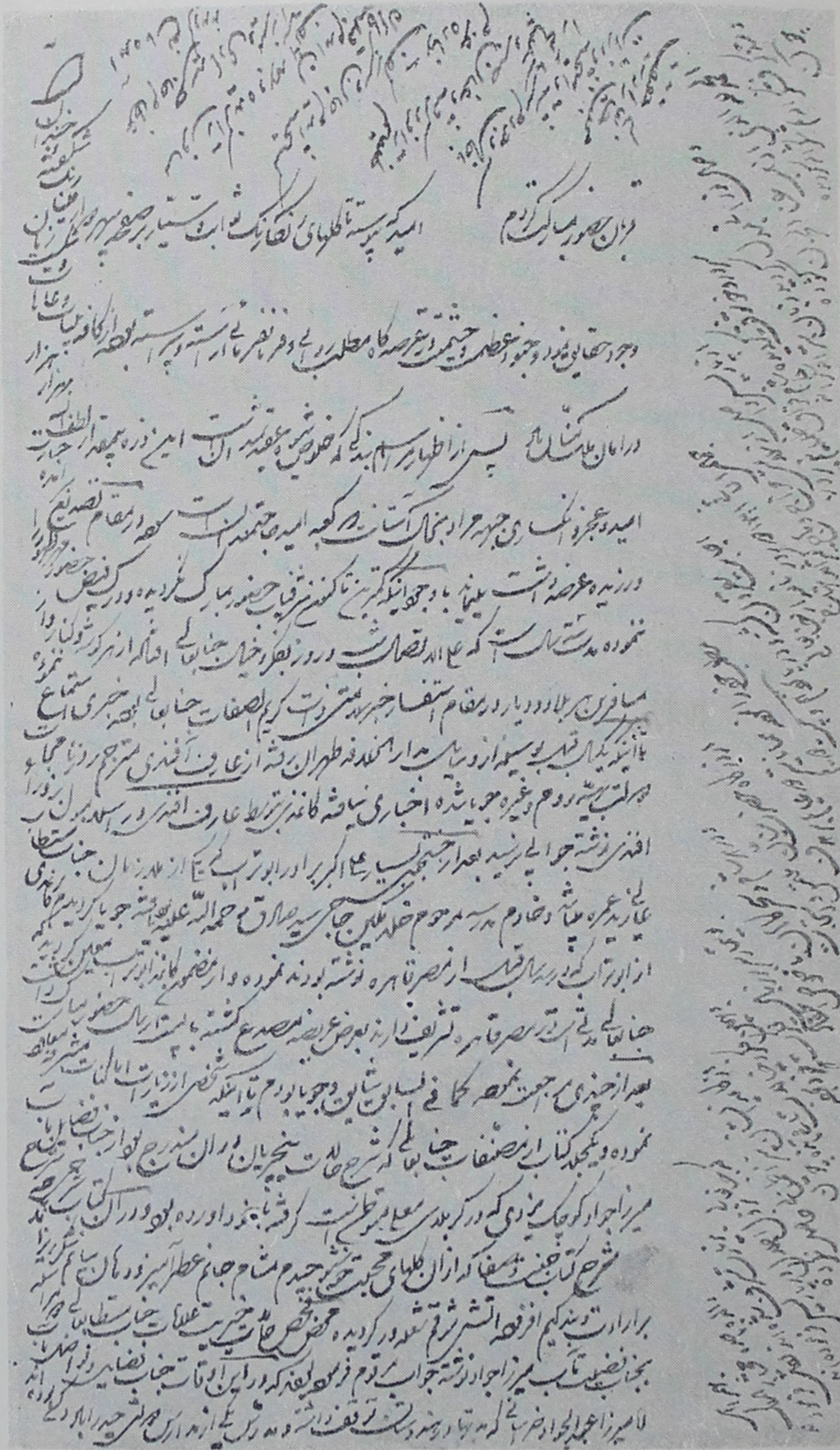
تصویر ٦٨



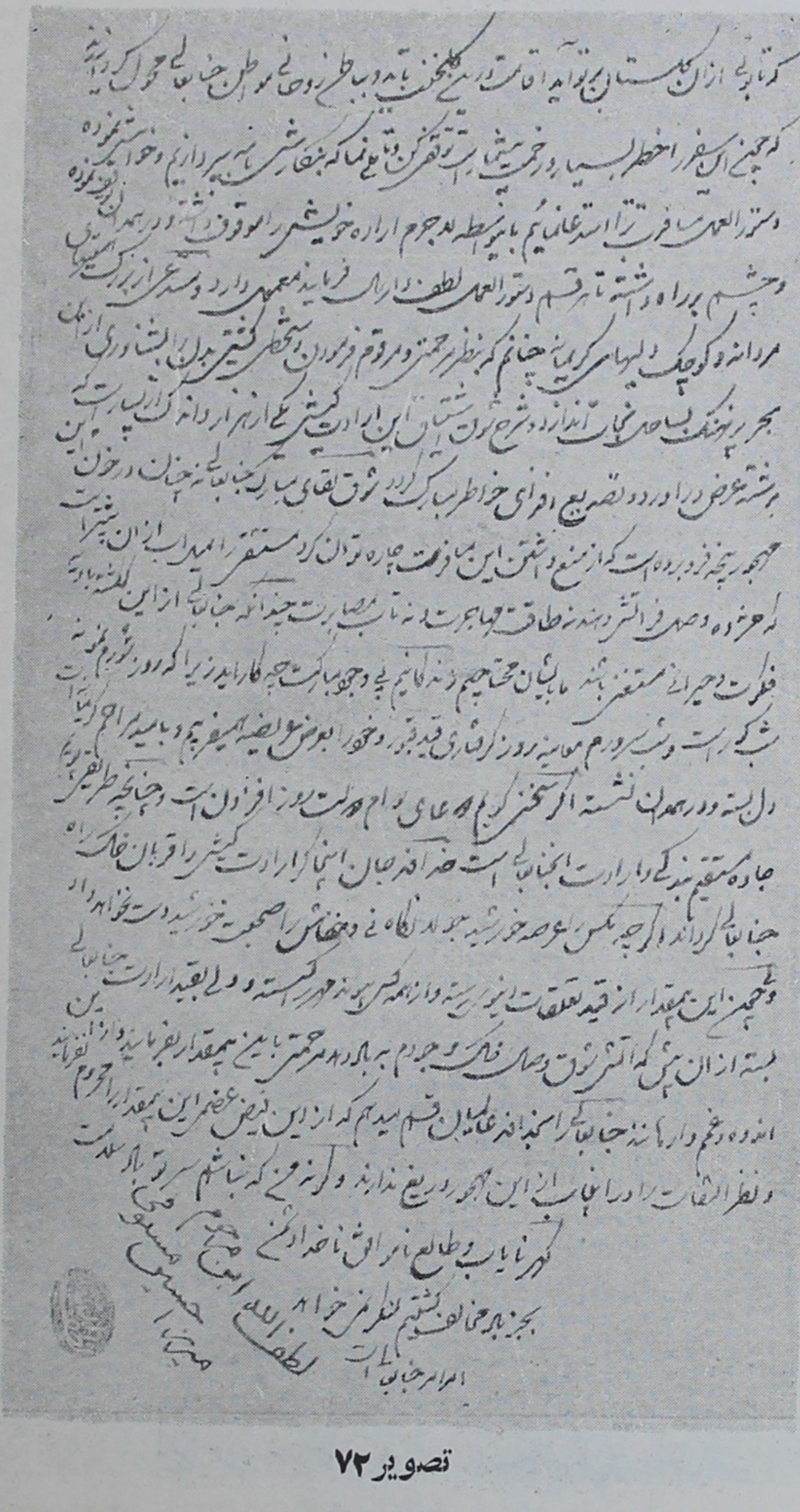
تصویر ۷۰



تصویر ۶۹

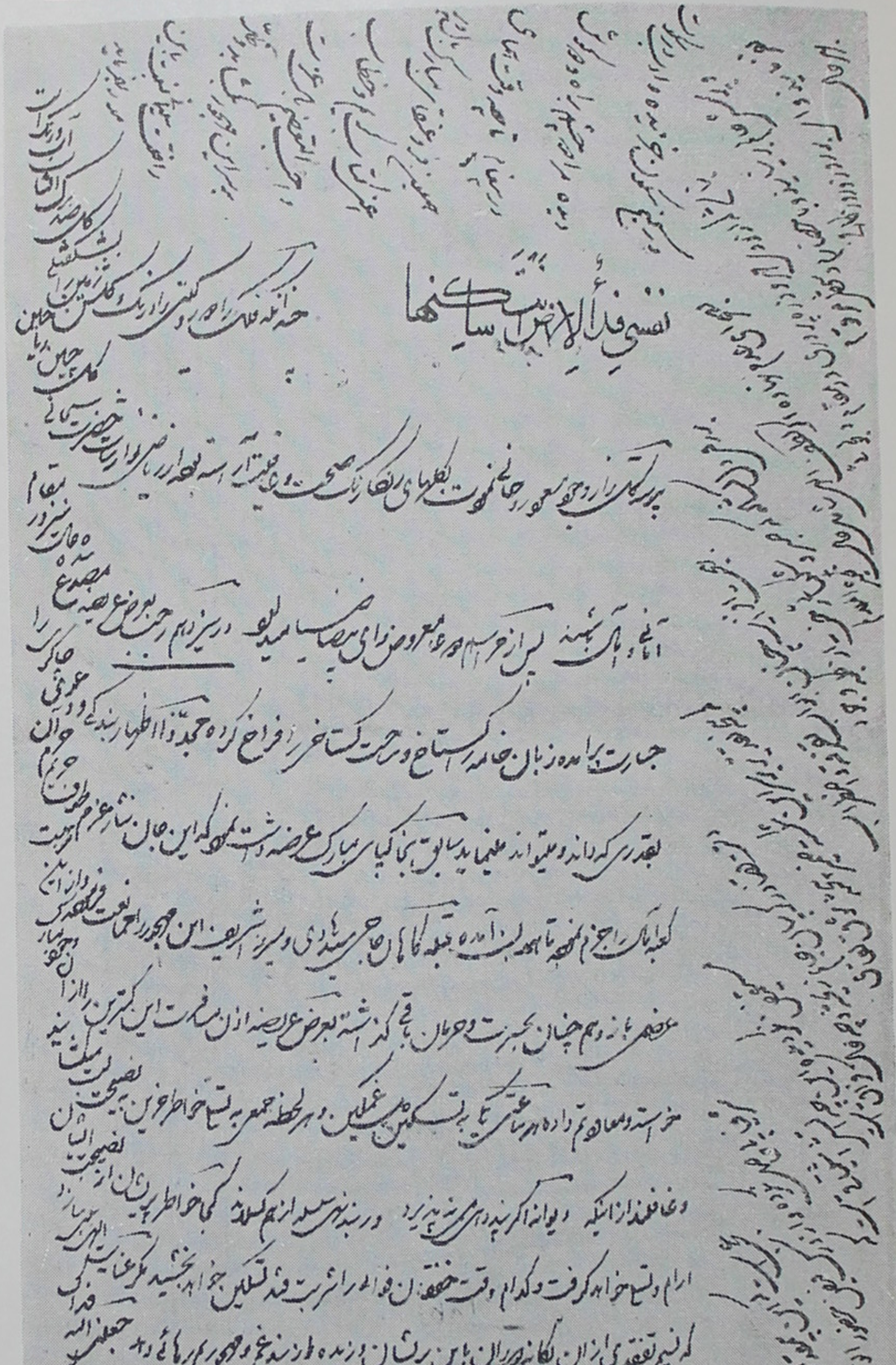


تصویر ۷۱

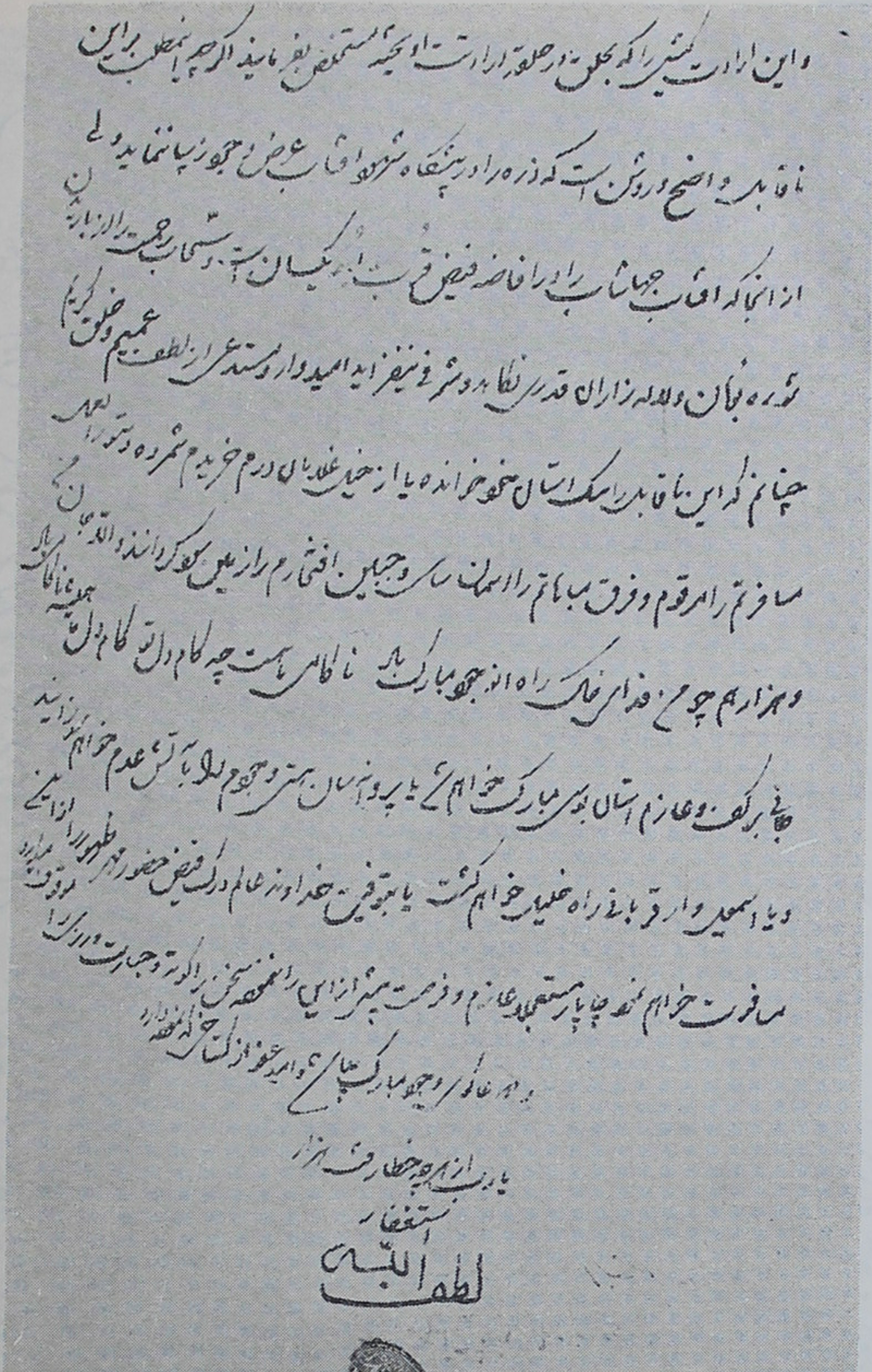


تصویر ۷۲

لوحهٔ ۳۲



تصویر ۷۳



و این ارادت کیش را که بحلقه ارادت [illegible] مستغنی نفرمایند اگرچه این مطلب بر این

ناقابل واضح و روشن است که ذره را در پیشگاه شهود آفتاب عرض وجود زیبا ننماید ولی

از آنجا که آفتاب جهانتاب را در افاضه فیض قرب و بعد یکسان است [illegible]

ذره پروران والا که ارزان قدری [illegible] نفرماید امیدوار و مستدعی از لطف عمیم و خلق کریم

چنانم که این ناقابل را سگ آستان خود خوانده یا از جمله غلامان درم خریدم شمرده [illegible]

مسافرتم را مقدم و فرق مباهاتم را آسمان سای و جبین افتخارم را زمین بوس گردانند والله [illegible]

و هزار هم چو من فدای خاک راه آن وجود مبارک باد ناکامی ماست چه کام دل [illegible]

چنانچه [illegible] و عازم آستان بوسی مبارک خواهم [illegible] عدم خواهم [illegible]

و با امیدوار [illegible] راه [illegible] خواهم گشت یا به توفیق خداوند عالم [illegible] فیض حضور [illegible]

مسافرت خواهم [illegible] مستعجل عازم و فرصت بیش از این [illegible]

[illegible]

یا رب از هرچه خطا رفت هزار
استغفار

لطف الله

تصویر ۷۴

بنده نواز ذره پرور اعدل گسترا تصدق انجمن حضور مهر ظهور معدلت منظورت گردم

طایر فرخ فال اعنی مکتوب نصایح اشتمال آن یگانه بی‌همال در بهترین ساعتی بکلبه محقر معتکفان

زاویه ملال و مقیمان خلوت خانه کلال نزول اجلال فرموده بانگسارش در قدم اقدام و با افتخارش

بر سر نهادم چون مشعر سلامتی وجود مسعود بود نهایت مسرت دست داد کامی حاصل نصایح سودمند را که

که بمضمون یا بنی اجتهد فی اقتناء العلوم و فز باجتناء ثمار المنی مرقوم شده بود پذیرفته لیس علی

حسب المقدور سعی در تحصیل کمالات مینمایم و لی نظر بفحوای کلام علی السعی فی طلب المعالی و

ادراک النجاح که شاهدی است جلی متحیر و سرگردانم و متوسل بلطف داور دادگر و نظر مرحمت ازو

الحق قلمت هرچه نویسد بمذاق همه کس لذت شیرین بیشتر از لذت مغز قلم است از استعلام

تخویف و ممنوع داشتن این ارادت کیش را از مسافرت بدون امر باعث اغتمام و انعمام

و مایه رنج و محنت است و از احکام در اطاعت و سرپیچی ننمودن از فرمان موافق فرمان رسیده

بر کردن است و از استمالت و استشعار بحصول و منتظر بودن وقت تناسب را بمصداق

انک من المنتظرین الی یوم الوقت المعلوم حسب الامر مطیع و منتظرم و لی بدیهی است الانتظار اشد

من الموت باهم چه مشاهده میشود که در این اشتیاق و آرزو بهر از حسرت دیدار داده جان شیرین سپردن

بهر جهت رای آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی محض اطاعت و فرمانبرداری جناب تعالی

رسم بندگی را بعمل میآوردم و منتظر از صریح میباشم که تا چه وقت ندای البشیر دایا قدم از جا

تصویر ۷۵

مسموع شد جانی بر کف نهاده عازم آستان مبارک گردیده و نثار خاک درت نماید قصد دارد و هم بخبر
بندگی و جان نثاری نیست و طالب درم و دینار و جاه و جلال هم نیستم کمند ارادت آهنین پیوندم در گردن آن
که به نصیحت و پند گسلاندن این بند نتوان مستقیم را بجز در کنف حضور صحبتی نه بیش ازین در باب مصدع
و مزاحم نمیشود شرحی طوفان خیز و داستانی غم انگیز عرض نمایم آن وجود مبارک را عمر پاینده و مدت
حیات فزاینده باد دانیا که گر رادرانیوقت مرگ در رسانید چگونه این خبر وحشت اثر و مصیبت عظمی را
اظهار نماید بکند قسم می همراه رضیم چشم می آید اجل دست قضا این خاک ستم و غم را بر سر
این گران بیخت و ساقی دوران این باده تلخکامی را بکام ما ریخت که تا جان در بدن داریم
خاک غم بر سر بریزیم در این مصیبت بازکم است زیرا که آن نوبهار اغر نا تمام نسبت بکیا گران
چون پدر بلکه هزار مرتبه از پدر بهتر و بر عموم ای ابادی دستگیر و رهبر الهی لال گردم
و دهانم پر خاک باد بحق خدا قسم دل عالمی از این قضیه سوخت در چهار سال قبل دست قضا
گریبان او را گرفته بدون مرض سابقه بدرد دلی که قضای ناگهانی بود دچار بفاصله یکروز
تا دو ساعت از شب گذشته از این عالم با چشم انتظار بدار فانی انتقال نمود فدا این جاه گران را هر مرتبه
پدر را کردانیده و یعقوب بیت الحزن را جدید را بجز غم و سلم فرو گذاشته و همشیرها را امتوش ها
و تا پای مویه کنان و سینه زنان نهاده خرمن صبر و قرارشان را بباد فنا داده که سیل اشک
تا مدون نورد شان دریا یا از چشمه چشمهایشان گشته بلی هر آنکه زاد بناچار بایدش نوشید
ز جام مرگ یکی کل من علیها فان یزدان جهان آفرین ذات بقراط صفات و وجود
افلاطون نمود آن وجود مبارک را از آسیب زمان مصون و محروس بدارد بر آیینه ضمیر خورشید نظیر

تصویر ۷۶

واضح و مبرهن است که این دار فانی را بقائی نخواهد بود رضا بقضا باید داد و در این بلیات صبر
و شکر باید نمود که اجر صابران بمدلول آیه کریمه انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب از حیطه
وهم و قیاس بیرون است اگرچه آن نوبهار چمن از گلشن پا کشیده لیکن گلی بیادگاری
گذاشته که استشمام رایحه از آن گل مشام جان میرزای بسیار مشابهت بجناب المرحوم دارد
موسوم بکمال الدین آثار کمال و لیاقت و بزرگی از جبین او هویدا البسیار باهوش و زیرک است
بخاطر خود عریضه بحضور مبارک عرضه داشت نمود مقدمه نزاع سادات را مختصری قبله گاهی میرزا اشرف
عرض نمود چاکر نیز امیدم علیها یدحم این فقره را بعضی خیراندیش که خود را معتقد بجناب عالی سلطان
میدانند گمان شود که هنوز تخم عملی او در روئیده نشده لعنة الله علی القوم الظالمین فرزند این
هرگز نتوانم که بروی هرچه کردند آشکار کرده هرگاه از جناب عالی اذن میداشتم مفصلا شرح این
واقعه نزاع را که در حقیقت شنیدنی است عرض میکردم این مختصر را هم از کثرت ملال و قضیات
وارده سابق عرض نمود قبله گاهی میرزا اشرف هنگام نزاع در فارس بعضی چیزها شنیده اند چاکر
جوانی بچشم خود دیده ام و حکم میعلف پاداش خدیها است مقدره برای هیچ جسارت نمیکند گذشته
گذشته اقتضای زمان است استکبار و برتری های این زمان بقائی ندارد خصوصا برتری ای اینها که
مشهور است و دل به دوستی سپرده است با قوام و خویشان ایشان هم نباید بست باری خداوند انشاء الله
سزاوار جزایشان را بدار ... اقبال شاه از سلیمانخان صاحب اختیار چه چیزها ملاحظه جناب عالی
شده بعد که این سیدهای اباکریت صاحب اختیار هم بنا بنا بخان پسرش نوشته شد از اسم و نسب
جناب عالی نوشته و جواب فرستادند و صاحب اختیار هم همان مضمون را عرض کرده بعد اسم مبارک
سرکار عالی در طهران و همدان و جاهای دیگر مشهور است و همه جا مذاکره میشود ولی باقتضای
خوردی و پادشاه بزرگی امید عفو از گستاخی و جسارتی که نموده مینمایم دادگر جهان
تو مارا کرده گستاخ

[illegible]

تصویر ۷۷

هرگاه جناب عالی عرض ارادت کمترین را قبول بفرمایید که باعث و بانی اسباب بانتخاب تعیین اشخاص که بیادگاری نام نیک

در ایران باقی گذاشته‌اند جناب عالی هم نام نیکی در این روزگار بسیار بکار دارید و هرگاه حکم شود اصلاح

جناب عالی نیابتی اقلاً اخباریست که عرض شده اگرچه جناب عالی از ظهور بابیه با استحضار مطلع باشند لیکن بنده

بابین قسم که این ادات در ایران مشاهده میشود این ظهور را ظهور جدید و سید علی محمد باب را مبشر

ظهور جدید قرار داده کتابهای بسیار و الواح بیشمار او در هر بلده و قصبه و دهکده پیدا میشود چنانچه

بهاء و ضیاء در خلق است که بوصف نمیگنجد و این شخص ادعا کننده نور الله صبح و عکاوی المتوطن

موسوم بحسینعلی و مشهور به بهاءالله که پیشوای امر جدید دارد و بیان جدید و اکثر اهالی ایران بسوی او

توجه دارند و اکثر متابعین او از کلیمیها و مسیحیها و اهل تشیع است جماعت دراویش بدعی در کوچه و او را

و بازار آشکار میگویند تا بحدی که در آباد هشت نفر اطاعت امر او را دارند در همدان در بیست

نفر متجاوز و در خود طهران بسیار و همچنین در سایر بلاد آشکارا نه پنهان هستند و این ادات

در هر محفل و مجلس ذکر بهائیها و شورش عظیمی در حقیقت واقع شده مبلغین او مثل آقای آل احمد

پسر حجة الاسلام بروجرد در طهران بامر تبلیغ مشغول و شیخ علی محمد و شیخ محمد از بغداد الی کرمانشاه الی

و شوقوالی ابار و همدان جناب زین المقربین در موصل و میرزا محمود در اصفهان و میرزا

حبیب الله و غیره در تویسرکان و کردستان و جاهای دیگر بامر تبلیغ مشغولند و ریش شاه و رعیت

و حکام و مجتهدین انتشار کالشمس فی وسط السماء مینمایند شصت نفر از رؤسای اینها را

سال گذشته بحکم نایب السلطنه امیر کبیر پسر شاه در انبار انداخته پس از چندی اکثر اینها را رخص فرمودند

و پنج شش نفر اینها هنوز باقی است از قتل کردن و انبار انداختن چاره اینها نشود گویا این تاریخ از پادشاه

قدغن شده که کسی مزاحم این طایفه نشود اینها هم یک ملتی باشند بهر جهت بنظر صاحب علم یقین در ایران پیدا نمیشود

که حقیقت و بطلان و رد این طایفه را با دلیل و برهان بخلق برسانند چنانکه بجهة جناب عالی ممکن است

روز بروز اینها در ایران ... باعث عزت و سبب اعلای ایران آنجناب عالی خواهد بود والله صدیق مخلص - خیرخواه ایران

مشتاقا فدایت شوم با نهایت احترام پیوسته وجود شریف را از جمیع بلایای زمان و از هموم و غموم گردش دوران

در امان ملک منّان بخواهم که مجری حصول اعلی مطالب مقاصد دارین باشید پس از مراسم دعاگوئی چهره گشای شاهد عا[illegible] میگردد بعد از مکتوب

بعد از وصول اول نامه نامی که در حقیقت روشنی بخش دیده رمدیده مهجوران و تسلّی ده قلب محزون مهجوران بود از اشراق

قبله گاهی سرکار شریف بطریق اختصار رسیدی رسانده و بر آن بودم که هفته دیگر مفصلاً و مشروحاً جواب [illegible] اشتغال

و شرح حالات خود را بر لوح اخلاص و خصوصیت نگارم باعث تأخیر تقدیم گردیده بود اعتنائی از

تا کنون فرصت ننمود تا در شب عید نوروز سلطانی نامه سامی گرامی واصل و بهجت بر بهجت و فرح بر فرح

افزود آن شب را عید دانستیم که معلوم دیگری و صحت رقیمه سرکار که مژده سلامتی وجود مبارک جناب [illegible]

آقا روحی فداه را داشت از سلامتی وجود مسعود ایشان و کیفیت حالات خیریت علامات ایشان استحضاری که مرقوم

بهم رسانده رفع غم از بعضی اقاویل باطل و سخنان بی اصل گردید در حقیقت اهمال است مخصوص از

فرموده بودید بهر جهت همشیره ای جناب آقا بسیار از حد خورسند و خوشحال شدند

مشاهده نمودن فتوگرافی جناب آقا روحی فداه که در مراسله اول ارسال فرموده بودید که جانی تازه یافته اند

در بدن اظهار رسیده که تا حال دقیقه و ساعتی از زیارتش غافل نشده و دقیقه از خود جدا نساخته اند

و دعای خیر در حق شما می نمایند و از مضمون رقیمات که حاکی بر خلوص صداقت شعاری و مراسم

وفاداری نسبت بجناب آقا زیده عمره بود آفرینها و تحسینها نمودند الحق رحمت حق بر تو باد

و خدایت جزای خیر دهاد که در این عهد بعید و مدت مدید سر از خط عبودیت و اطاعت

حضرت مولای محترم خود برنداشته اگرچه ضمیر مرحمت تخمیر حضرت مستطاب آقا روحی فداه

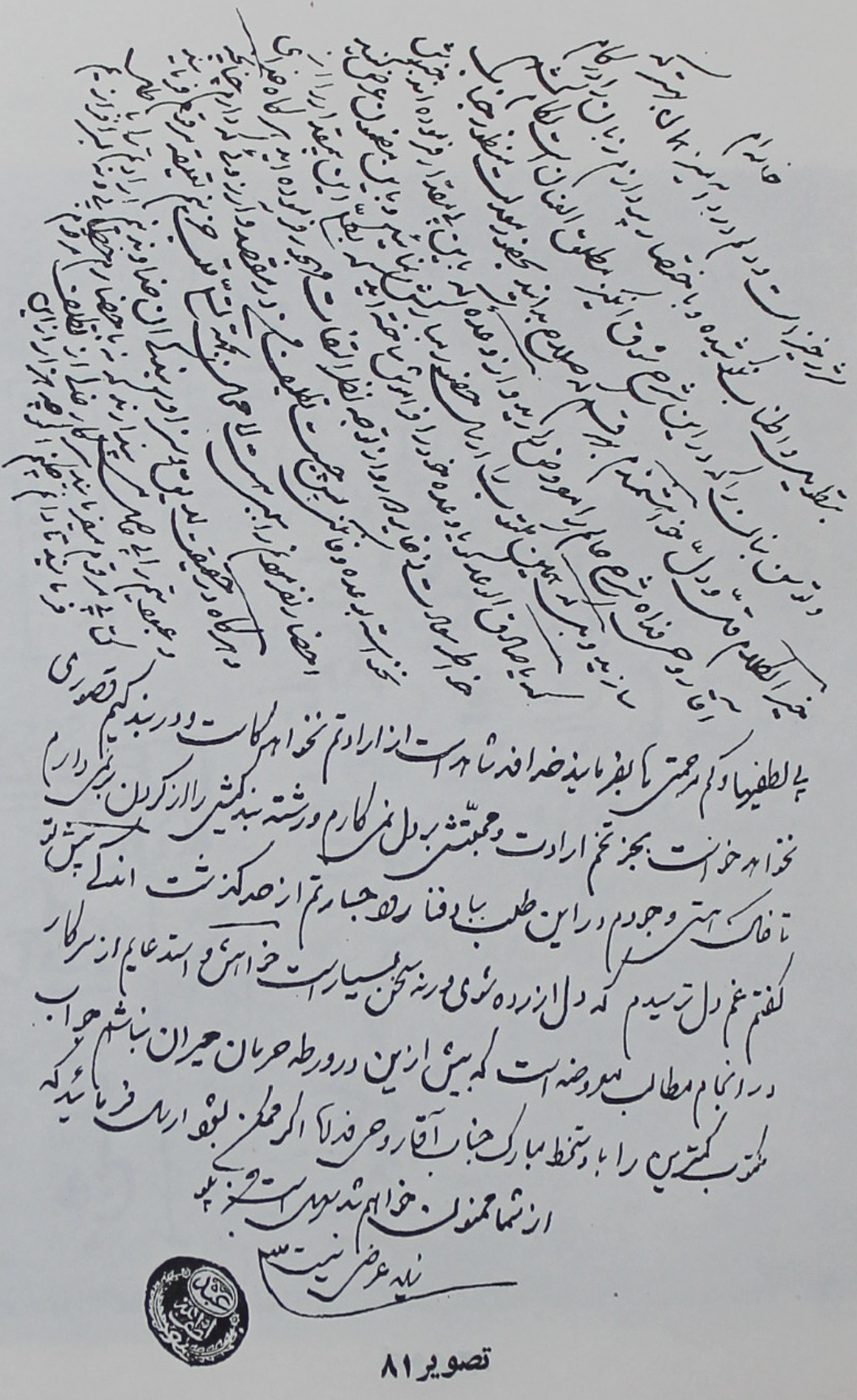
نسبت بشما چون ید روشن [illegible] است لاکن صد آفرین که مراسمات صداقت و ملزومات

عقیدت را بعمل آورده و هزار تحسین که شیوه یاری و شرط وفاداری را فرو نگذاشته

خواطر شریف است و بسط مقالاتم باعث بعضی خیالات خواهد شد لاکن چاره ندارم کارم از دست و تیرم از شست
بدر رفته کارم بجان و کاردم باستخوان رسیده و مفتاح این باب را بجز تدبیر شاد دانسته که بهر قسم صلاح دانند
از انفراد اطاعت شود از حکایت مفصلم مختصری بشنوند سالها آرزوی این مطلب را داشتم و از هر گوشه و کنار
در تفحص و تجسس بودم و کالانعام بولایات نزدیک و دور فرستادم و بدرگاه حضرت احدیت در هر صبح و مسا می نالیدم
و تضرع مینمودم که خبری بطور یقین از جناب آقا روحی فداه دریافت نمایم و بدانم که در چه دیار تشریف دارند
که کمترین هم قصد عزیمت آن دیار را نموده بخدمت ذی سعادتشان مشرف و دیده را بدیدار انور ایشان روشن
سازم تا اینکه ناله‌های زارم اثر نمود و تیر دعایم بر هدف اجابت مقرون گشت روزنامجات جناب آقا
از پاریس واصل گشت پس از اینکه یقین حاصل نمودم که جناب مستطاب آقا دام اقباله شهر پاریس را بیمن قدوم
خود منور ساخته اند عریضهٔ مفصل بخدمتشان عرض نموده و شرح اشتیاق خود را معروض داشته و اذن مسافرت
خویش را خواستم جواب مرقوم فرموده بودند که بدون اذن من ماذون نیستی که قصد این دیار را نمائی منتظر
باش که عنقریب بوجه احسن تو را باین دیار خواهم طلبید نظر بمتابعت و فرمان برداری از جناب آقا مسافرت
خویش را موقوف داشته و تا بحال که مدت یکسال متجاوز است صبر نموده دیده براه و گوش بر پیغام دارم
که شاید از آن کو بریدی آید و نویدی آرد که مرا حزن بیاساید و سخطی بفرساید بهیچ وجه آثاری و علامتی
در اینباب بظهور نرسیده سه سال است یکباره قطع نظر فرموده و ترک رسایل را نموده اند که سه چهار عریضه
دیگر بخدمتشان عرض شده و جوابی در مقام ذره پروری مرحمت ننموده اند این است که رفته رفته آتش
شوقم فزون و در اشتیاق دیدن آن جمال مبارک کارم بجنون رسیده بعضی نصیحتم می نمایند و برخی
شماتتم میکنند واضح و لایح است که محبان حقیقی را حالتی است که در راه طلب محبوب از مطلب اگر کنند
باز مانند طعام نخورند و از شراب لذت نبرند و در خواب راحت نه پذیرند و بکسی الفت نگیرند
نی نی خطا گفتم یارب ازانی هر چه خطا رفت هزار استغفار ذره بیمقدار را با وصف آفتاب جهان
تاب چه کار است کیستم و چه کاره ام معاذ الله که در صف احباب خود را شمرم که از ذره کمترم
و از خاک پست تر شب بپایان رسید و عرض مختصرم الطول انجامید و درد دلم ناگفته ماند چه کنم که

تصویر ۸۰

لوحه ۳۶



ای لطفها و کرم رحمتی یا بفرمایید خدا افکند شاهد است از ارادتم نخواهم گذشت و در بندگیم قصوری

نخواهم خواست بجز تخم ارادت و محبتش بر دل نکارم و رشته بندگیش را از گردن بر نمی‌دارم

تا خاک است هستی وجودم در این طلب باد فنا رود جسارتم از حد گذشت اندکی بیش تو

گفتم غم دل تو رسیدم که دل آزرده نشوی ورنه سخن بسیار است خواهش و استدعایم از سرکار

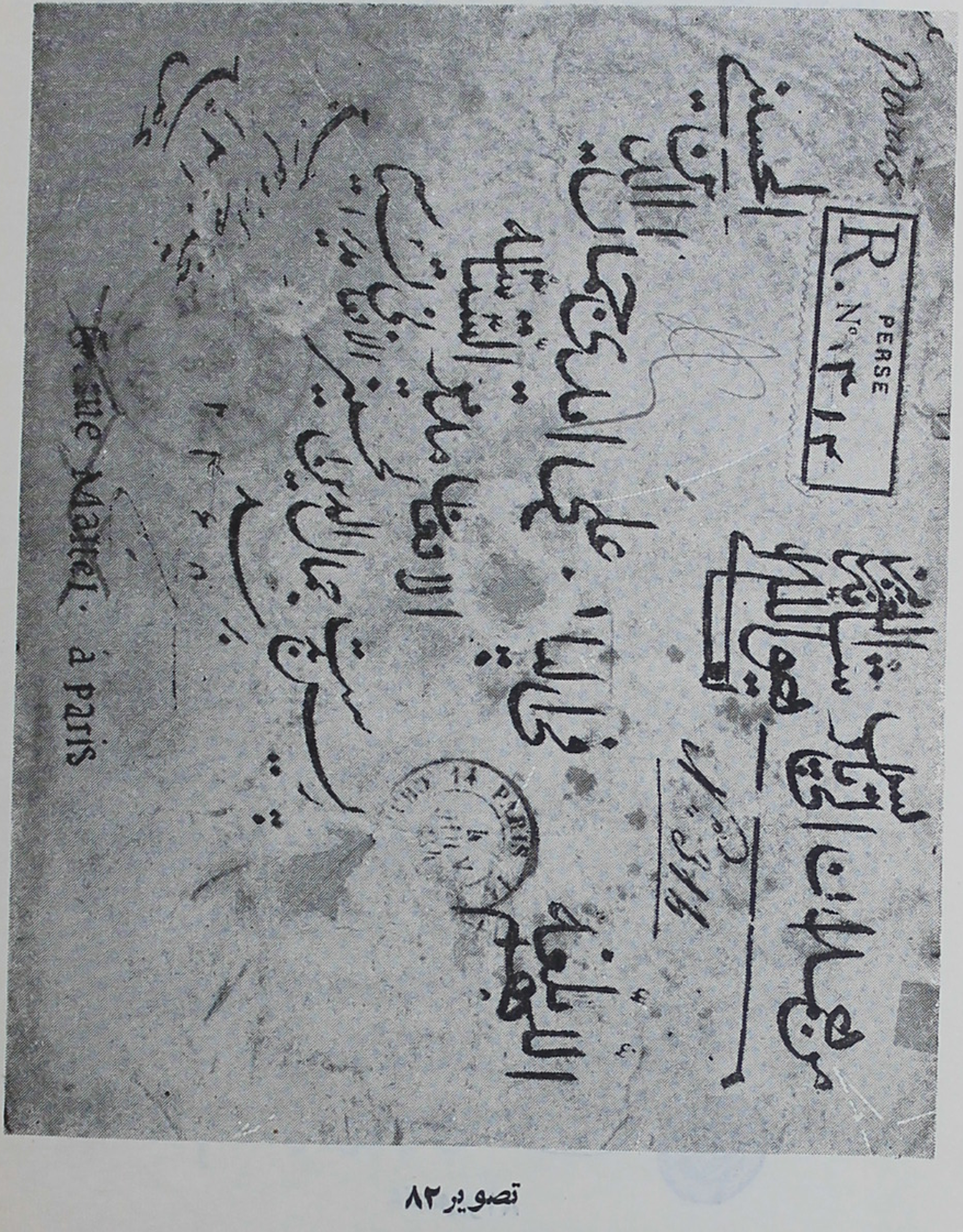
در انجام مطالب معروضه است که بیش از این در ورطه هجران حیران نباشم جواب

مکتوب کمترین را با دستخط مبارک جناب آقا روحی فداه اگر ممکن شود ارسال فرمائید که

از شما ممنون خواهم شد بهتر است

بنده غرضی نیست

تصویر ۸۱

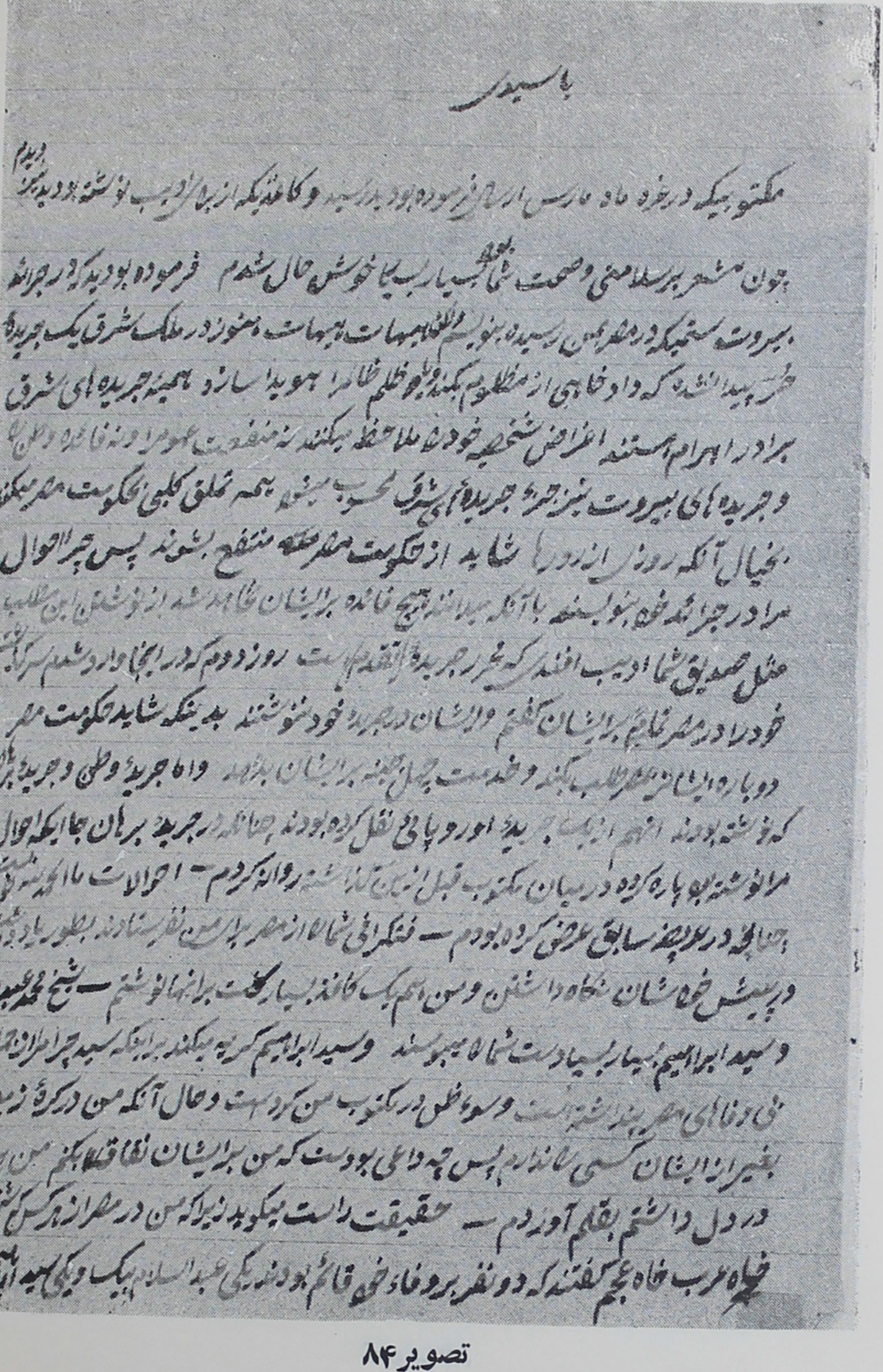


تصویر ۸۲

لوحهٔ ۳۷



تصویر ۸۳



یا سیدی

مکتوبیکه در غره ماه مارس از حیفا فرستاده بودید رسید و کاغذیکه از بابا ادیب نوشته بودید نیز رسید

چون مشعر بر سلامتی و صحت شما بعد از تعب بسیار بود خوشحال شدم فرموده بودید که در جرائد

بیروت دیده شد که در مصر یکی رسیده بنویسیم مع ذلک بهمان است هنوز در مملکت شرق یک جریده

نیست پیدا نشده که داد خواهی از مظلوم بکند و ظلم ظالم را هویدا سازد و همه جریده های شرق

برادر ابراهام هستند اغراض شخصیه خودشان ملاحظه میکنند نه منفعت عموم را و نه فایده وطن را

و جریده های بیروت نیز [illegible] جریده های شرقی [illegible] همه تملق کلی بحکومت مصر میکنند

بخیال آنکه روزی از روزها شاید از حکومت مصر منتفع بشوند پس چه احوال

مرا در جرائد خواهند نوشت با آنکه میدانند هیچ فایده بر ایشان نخواهد شد از نوشتن این مطلب

مثل صدیق شما ادیب افندی که محرر جریده التقدم است روز دوم که در اینجا وارد شدم سرگذشت

خود را در مصر تمام برایشان گفتم و ایشان در جریده خود ننوشتند بدینکه شاید حکومت مصر

دوباره ایشان را از مصر طلب بکند و خدمت جلیله بر ایشان بدهد و اما جریده وطن و جریده برهان

که نوشته بودند اینهم از یک جریده اروپائی نقل کرده بودند چنانکه در جریده برهان جائیکه احوال

مرا نوشته بود پاره کرده در میان مکتوب قبل از این گذاشته روانه کردم — احوالات ما آنچه

چنانچه در رسالچه سابق عرض کرده بودم — [illegible] شما از مصر برای من فرستادند بطور یادداشت

در پیش خودشان نگاه داشتن و من هم یک کاغذ بسیار کوتاه برایشان نوشتم — شیخ محمد عبده

و سید ابراهیم بسیار ارادت شما را میبوسند و سید ابراهیم گریه میکند برای آنکه سید [illegible]

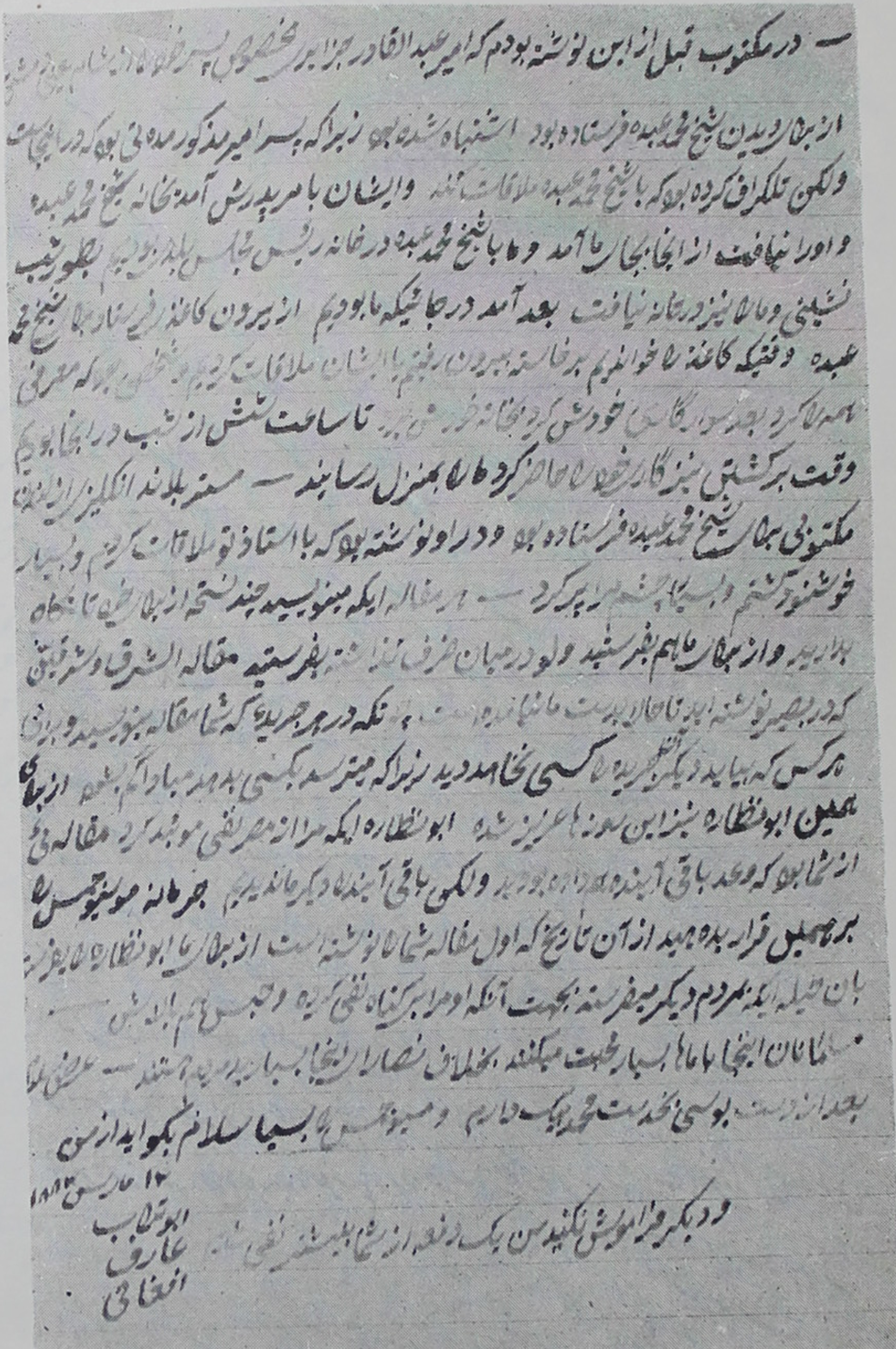
[illegible] و سوء ظن در مکتوب من کرده است و حال آنکه من در کره زمین

بغیر از ایشان کسی را ندارم پس چه دلیل بوده است که من بر ایشان نفاق بکنم من هر چه

در دل داشتم بقلم آوردم — حقیقت راست میگویند زیرا که من در مصر از هر کس که شنیدم

خواه عرب خواه عجم گفتند که دو نفر بر وفاداری خود قائم بودند یکی عبد السلام بیک و یکی سید ابراهیم

تصویر ۸۴



تصویر ۸۵

فدای وجود اقدس مبارکت شوم

مذکوره در کاغذ بسته شدم

در سال گذشته عرض کرده بودم که کاغذ حکومت مصر را بخدمت شما بفرستم ولکن شما هیچ جواب نفرمودید و حالا خورسند
طلب فرمودید اینک در جوف این عریضه بخدمت ارسال نمودم انشاالله بواسطهٔ امرای ایران کتابها را تحصیل خواهید فرمود
زیرا چندان اشکالی ندارد با بودن معارفه با بزرگان آن ملک رسالهٔ تاریخ افغان در نزد بنده هیچ نیست
با آنکه از مصر بقدر پنجاه شصت نسخه آورده بودم و از سلیم نقاش هم طلب کردم و همه را بمردم دادم و بهند فرستادم
و حالا چونکه شما خواسته اید باز از اسکندریه طلب کردم انشاالله عن قریب خواهد رسید چند نسخه آورده بخدمت
شما میفرستم و چند نسخه دیگر با ایران برای صنیع الدوله و آقا میرزا شریف وغیره خواهم فرستاد و رسالهٔ نیچری
بقدر پنج نسخه از بمبئی طلب کرده بودم ولکن یک نسخه هم از برای من نماند همه را مردم از من گرفتند و این یک نسخه را
در دست داریم با شیخ محمد عبده ترجمه میکنیم از یک شخص امانت گرفتیم که بعد از اتمام ترجمه برایشان رد باید بکنیم و الآن
مکتوب نوشتم به بمبئی و پنج نسخه خواستم انشاالله آنها هم عن قریب خواهد رسید و شاید دو ماه طول بکشد خلاصه هر وقت
که رسید بخدمت روانه خواهم نمود بلا توقف جناب نصوحی بیک و خلقی افندی سلام بسیار بشما گفته اند و اهل خانه
[illegible] بعد از قدم بوسی سلام عرض میکنند و از ساعت بسیار خورسند شدند از حد زیاد از قراریکه تحریر فرموده بودید گویا
در این هفته فکری شما را زیارت خواهیم نمود انشاالله جمیع دوستان دست شما را میبوسند و سلام عرض میکنند خصوص
سید عبدالقادر افندی غربانی صاحب کتاب محیط المحیط و حسن افندی شیبی و حسن افندی بیهم و سید ابراهیم
افندی اللقانی با جمیع مسلمین و المسلمات والسلام خط ورقهٔ حکومت مصر قدری نوهم نوشته
شده است لهذا سید ابراهیم صورت آن ورقه را در کاغذ علاحده نوشته با خود اصل فرستادم اگر از مقالات
جمال الدین خواسته باشند اطلاع بفرمایید تا بفرستم که براه چند نسخه از کلکته برای من رسیده است باقی عمرکم طویل عدوکم ذلیل

۱۹ جمادی

بنده کمترین خانه‌زاد ابو تراب
عارف افغان

تصویر ۸۶

فدای انسان کامل جهان گردم   عمری بعد که از سلامتی مزاج کثیر الابتهاج

جناب مستطاب عالی اطلاع داشتم هر وقتی یک نقطه نشانی میدادند

تا اینکه توقف ... در پاریس ... گذشته یک طغرا عریضه عرض نمودم جوابی نرسید اینک

مجدد مصدع ... امیدوارم جنابانکه این عریضه برسد از حال احقر مرحمت بخواهند

هر وقتی در گوشه ایران تا فارغ گوشه شدیم میکنم عمری تلف ... قدر که

گوشه شدیم زیاد خجل و شرمنده از عدم استعداد خود گشتم که شرافت در این

عالم چیزی درک نمایم بار الها پیوسته بلطف مؤثر حقیقی موفق باشم

هر گاه بخواهند غریب نوازی نمایند بنام احقر عباد الشهید حاجی میرزا سیاح

چیزی مرقوم نمایند در طهران البته خواهد رسید و اگر طهران نباشم در هر نقطه

که باشم خواهند رسانید مقصود اطلاع از سلامتی مزاج کثیر الابتهاج مبارک است

اگر ندمی میشد شرفیاب میشدم خیلی سعادت بود بار الها جناب اجل اکرم

تصویر ۸۷

هو

قربت صادق و دوست موافقا

رقعهٔ محبت ترجمهٔ شما مطالعه شد از کمال اتحاد و موافقت [illegible]

نگاشته بودید سیاحت [illegible] موسیو [illegible] در هر حال [illegible] خاطر [illegible] شما

خوشی طبیعت آن مهر سگال است از دوری شما ملال و از خوشی شما خوشحال

میباشیم هر طور مرضی و رضای شما باشد [illegible] خواهیم

تکلیف از شما [illegible]

[illegible]

تصویر ۸۸

هو

سیدنا سندا امجدا

رقعه که بعبارات شیرین و فقرات رنگین در خصوص اخراج خاص

بسمت ایشان و ارشاد نموده بودند بنظر افضل منظر عطوفت آیات رسید

بندگان ما در آمد و حقایق مندرجه موضح شد این معنی را اذعان داشتند

که چون بندگان ما مفارقت شما را بر خود دشوار میدانند

البته نمیخواهند که تا حیات مستعار باقیست فیمابین جلوه نعمت

و مباعدت اتفاق افتد اولا بتوسط حرکت شما که بهیچ طرف

رضا نمیدهند و ثانیا در صورتیکه خود شما بالطوع و رغبت قطع

مواصلت اختیار نمائید بملاحظه اینکه هرگاه حرف حرمان لغت

در میان آید نشود که موجب ملال خاطر محبت مرتبط ظاهر گردد اگر خیال

اذن مرخصی داده شود هر آینه من باب اضطرار و ناچاری خواهند بود

زیاده چه نگارد فقط

بسم الله الرحمن الرحیم

نحمده و نستعینه و نصلی علی محمد و آله و صحابه اجمعین آمین مقاصد

کلیه و مطالب اصلیه این عبادت حقیقی و مخلصان صمیمی اولاً ازدیاد عمر

و دوام سلطنت و دولت خداداد آن حضرت باشد که آسایش رعایای

و فقرهای بیشمار سایه عطوفت پایه آن خدایگان اشرف اقدس

همایون را از مفارق ایشان دور ندارد با خلاص و صدق مخلصان و صدق کیشان

کم نگرداند خیرخواهان را مسرور و بدخواهان را مخذول و منکوب داراد

ثانیاً چون هر نفسی را مطابق آیه کل نفس ذائقة الموت شربت موت

چشیدن و خلعت فوت را پوشیدن لازم و لازم است بنا دادن

هزار طلب مغفرت از درگاه حضرت کنند بندگان خلدآشیان آن اشرف

اقدس مرور اعلیحضرت مقامه تهم طریقه صبر و شکیبائی را پیش نهاد خاطر عاطر

فرمایند تا خداوند کریم از لطف عمیم خود آن مغفور را مبرور و صاحب جنت نماید

در ذمه صاحب صبر ثابت و صبور دارد و این جاده سلطنت و حکمرانی

و جلالت و شهریاری را مبارک و میمون داراد بحق آیه الاحجار الانوار

امید کامل در خصوص قدمه اعظم و مرحمت یکره چونکه در عصر بندگان امیر صاحب جنت مکان

خلدآشیان ایشان بعد از تحقیقات به حکم اخراج محل او شده بود چنانچه الان حسن التمس است

البته دانسته و مدلل به بندگان اقدس گردیده خواهد بود و در ثانی بندگان میمانم

[illegible]

مربوط به سند شمارهٔ ۱۴۶

(درفهرست برای این تصویر شماره گذاشته نشده)

لوحه ۴۱

دار السّلم لندن

337 Burdett Road
Lime house E
22 June 84

الی مدیر السیاسة جمال الدین الحسینی الافغانی
دام فضله العالي

مرحبًا بمن هداه الله تعالی الی سبیل الرشاد والبسه درع الغیرة
والانتصار دفعًا لاصحاب العناد ومنحه من العلم والفضل ما یحسن
به حال العباد ویصلح بالهم التقوی وهی لعمري خیر الزاد :
ما احسن یومًا رایتُ في لندن العدد الحادي عشر من العروة
الوثقی لا انفصام لها. شدّ به ازري. ووُضع عنی وزري. الّذی
انقض ظهري. وعلمت علم الیقین ان الله ما ودّع المسلمین وما قلی
وللاخرةُ خیرٌ لهم من الاولی.
طوبی لامةٍ یدعو بعضهم بعضًا الی الخیر والصلاح ویتواصون بالحقّ
ویتواصون بالصبر ولهم امل النجاح : بُورك من اوصلك لهذا الباب
وعلّمك الکتاب وآتاك الحکمة وفصل الخطاب : اری بأوی الرّای
کلّ ما تقول وارجو من الله ما ترجو حتی یقول الرّسول

العبد الجانی

محمد باقر البواناتي الايراني
M. Bakir of Iran.

د. ک. اُرسل لتقبلکم بعض اقوالي
یشرح حالي

تصویر ۹۰

دار السلم ✱ لندن

337 Burdett Rd.
Limehouse E
9 July 84

حبیب لبیب من نامهٔ گرامی آن دوست امین و خیرخواه جمهور مسلمین مع جریدهٔ فرید
مسماة بعروة الوثقی که بسرافرازی کمترین گسیل شده بود رسید و از اطلاع مضامین
آنها دل و جان را کمال نشاط و انبساط حاصل گردید الحق حالا تعجبیست که
در اظهار آن اجتهاد بلیغ شده و در ابلاغ آن جد جمیل بظهور آمده ولی خلق در خواب
و بنیان امر در شرف خراب معلوم ~~نمیشود~~ نمیشود مگر اینکه عون سرمدی دستگیری
کند و سوابق غفلت بلواحق انتباه مبدل گردد.

چون این هیچ جملت جوی را بی اختیار شوق ملاقات آن ابنای سلام در سر
و فریضهٔ وَأَمْرُهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ نیز اهل اسلام را امری مهم و مطلبی معتبر است
استدعا از مرحمت عالی آنکه اطلاع داده شود که چه وقت درک صحبت آنجناب
ممکن است تا بعزم فیض یابی روانهٔ آن صوب گردیده در سه روزی هم پاریس را
دیده باشد و هم بفیض ملاقات رسیده باشد

العبد الجانی
محمد باقر ایرانی

M. Baker
by Persian.

هرکجا عقلی بعقلی یار شد … گلشنی افزا روضه و گلزار شد
هرکجا ماری بماری دور شد … گلشنی افزا خود نه گلشن گور شد
ای که حال الدین هذا ... [illegible]
ورنه از اسلام ... [illegible]
... [illegible]

تصویر ۹۱

لوحه ۴۲

دار السلم لندن



337 Burdett Road
Limehouse E
18 July 1884

خلیل جلیل من و هادی سبیل حضرت ... المنن را مدام از شش جهت سلام باد
آنچه فرمودی احسان نمودی و بر مقدار ممنونیت من افزودی قلبم را شاد
و فؤادم را از اندوه زیاد آزاد کردی. گفته هایت امیدواری داد.
مقصدت طرح محبت نهاد. گر خدا خواهد آنچه ما خواهیم. یک بیک
مهدی هدی التهیم. هادی جملهٔ واحد قهار. بکتاب محمد مختار و عیسی و
موسی و جمیع رسل. باد بندان این حوله کل. همه تا زان بسوی ابراهیم
هم شایان سلام رب رحیم. همه را حمد احدی جولب. همه را فیض سرمدی
مطلب. متمسک بعروه وثقی. وصف این عروه لا انفصام لها. من
رامهم رای البقا فیهم. زاد حرصا لورده ما فیهم. من هدده الی الاوثق
وحدوه. وجدوه هوی اللذی عبدوه. من رضوا عنه طالبین رضی
رضی الله عنهم بعوضا. جمله مطلوب و طالب یک باد. لیس فی الدار غیره
دیار. پارسی گوی و ترکی و تازی. مست صهبای سر همرازی. از زبانه
سوی بیزبانی راه. بیزبانی ز هر زبان آگاه. آگهی زندگی جاویدان. زندگی
جان جان آگاهان. زنده آگه آگه زنده. من بیچاره هر دو را بنده
چون نه این و نه آن و نه خویشم. گر چه از بهر هر سه دلریشم. بیچم ز آرزوی گل
دارم. زانکه در گل نهان بود یارم. ... در من این و با دمن هم این. تو بگو
چونی ای جمال الدین.

العبد الجانی
محمد باقر ایرانی

علی آقا و سایر یاران ایرانی تحیت و ثنای فراوان میرسانند
م ب

تصویر ۹۲

هو الله تعالی شأنه

خدمت جناب عالم ربانی و مؤید آسمانی نادره دهر و باقعه عصر ادیب محقق لبیب مدقق ینبوع دانش و منبع بینش سراج وهاج علم محیط مواج فضل شمس فلک معالی فیض بحر ادانی و اعالی لسان الحق و منطق الصدق ذو النسب الشریف و الحسب المنیف سید جمال الدین الحسینی مدیر جریده فریده عروة الوثقی ایده الله تعالی پس از تقدیم تحیت و سلام و اهداء درود لاکلام از زبان ملت ایران و اهالی این سامان بلکه از لسان کافه مسلمین و سکنه مشرق زمین که برادران دین و اخوان وطن آن جناب سامی اشد با هزاران شکر و شرف و شادمانی و شعف از ظهور صحیفه شریفه و وجود جریده فریده عروة الوثقی که فریده فکر آن خلاق معانی و نسیج خاطر آن نقاد سخن سنج است تبریک و تهنیت میگوید الحق عالم اسلام بلکه مادر ایام را از این مولود فرخ بشارات و امت خیرالانام را بدین تبلیغ بلیغ بشارتها روا

الیوم انجزت الآمال ما وعدت
و ادرک المجد اقصی ما تمناه
و الیوم ردت علی الدنیا بشاشتها
و ارضی الملک والاسلام و الله

الحق این مبارک نامه گنجینه‌ایست از جواهر نفیسه حکمت و بحریست از لآلی ناسفته موعظت محیطیست بی پایان که هرگاه موج زند توده توده گوهر یکتا ریزد و غمامیست سحرانگیز که چون متقاطر شود از هر قطره سیلها انگیزد با آنکه این جریده بالفاظ کالمنظوم اللئالی و معنی کان کالسحر الحلال این سیاق عبارت را لایق نسبت سحر حلال است و این

تصویر ۹۳

لوحه ۴۳

سلاست الفاظ را با تشبیه با آب زلال الحق در این قرون قریبه و اعصار اخیره از مترسلین عرب و عجم

هیچکس تتبع چنین عبارات و الفاظ نکرده و در حسن اطناب و لطف ایجاز بهیچگونه پا بمقام اعجاب

و اعجاز نگذاشته و تا بدین پایه گوهر بلاغت نسفته و تا بدین پایه سخن از در براعت نگفته اما تلألؤ

لآلی معانی و تشعشع انوار بیانات ش از قالب رقیق الفاظ و مشکوة صافی عبارات تابش و نمایش

دارد چنان اعین و ابصار را خیره نکرده است که دیگر کس الفاظ ساده و سلیس و عبارات سهل و ممتنع شرا

کما هو حقه التفات کند الحق چندین قرن گذشته است که خفتگان خواب غفلت و نادانان

بستر علت ملت اسلام را چنین مرتقظی مجدد و منبهی جاهد و منادی صادق و طبیب حاذق و ناصحی مشفق

لابتر وقت بنا مره بود جزاک الله فی الدارین خیرا خداوند تعالی همه را گوش شنوا دهاد و از ورطه

هر بکبر و شباک هر ادهر سر و خواب غفلت و دام ذلت برهاناد الحق شخص بی باکی از رجال این ارزکه اطلاق

فی سبیل الله و از ذابین حوزه اسلام مثل او گفت که این سلاست تقریر از صرامت شمشیر کمتر نیست بلکه

بسی از ذلاقت سنان کاری تر و مؤثرتر است و سالهاست که قلوب و ابصار کافه مسلمین را

موجب تنبه و آگهی و باعث بصیرت و بینائی شده مگر آنکه العیاذ بالله بدبختانه از فرط غرور و غفلت مصداق

کریمهٔ ان الذین کفروا سواء علیهم ءانذرتهم ام لم تنذرهم لا یؤمنون ختم الله علی قلوبهم و علی سمعهم

و علی ابصارهم غشاوة و لهم عذاب عظیم گردیده باشند بالجمله این مهنه که با روزنامه نگاران

نگاران عالم شرف ملکیت دارم و بر حسب صورت و معنی چاکر دولت ایران و خادم ملت

اسلام و از صمیم دل طالب و هواخواه و آرزومند ترقیات این امت مرحومه هستیم عالم اسلام را

بدین جریده شریفه هزاران تبریک میگوییم و از خدای تعالی طول بقا و مزید توفیق شما را و دوام

و عدم انفصام عروة الوثقی که فی الحقیقه امروز بهترین متمسکات و وسائل برای دستگیری و رهانیدن

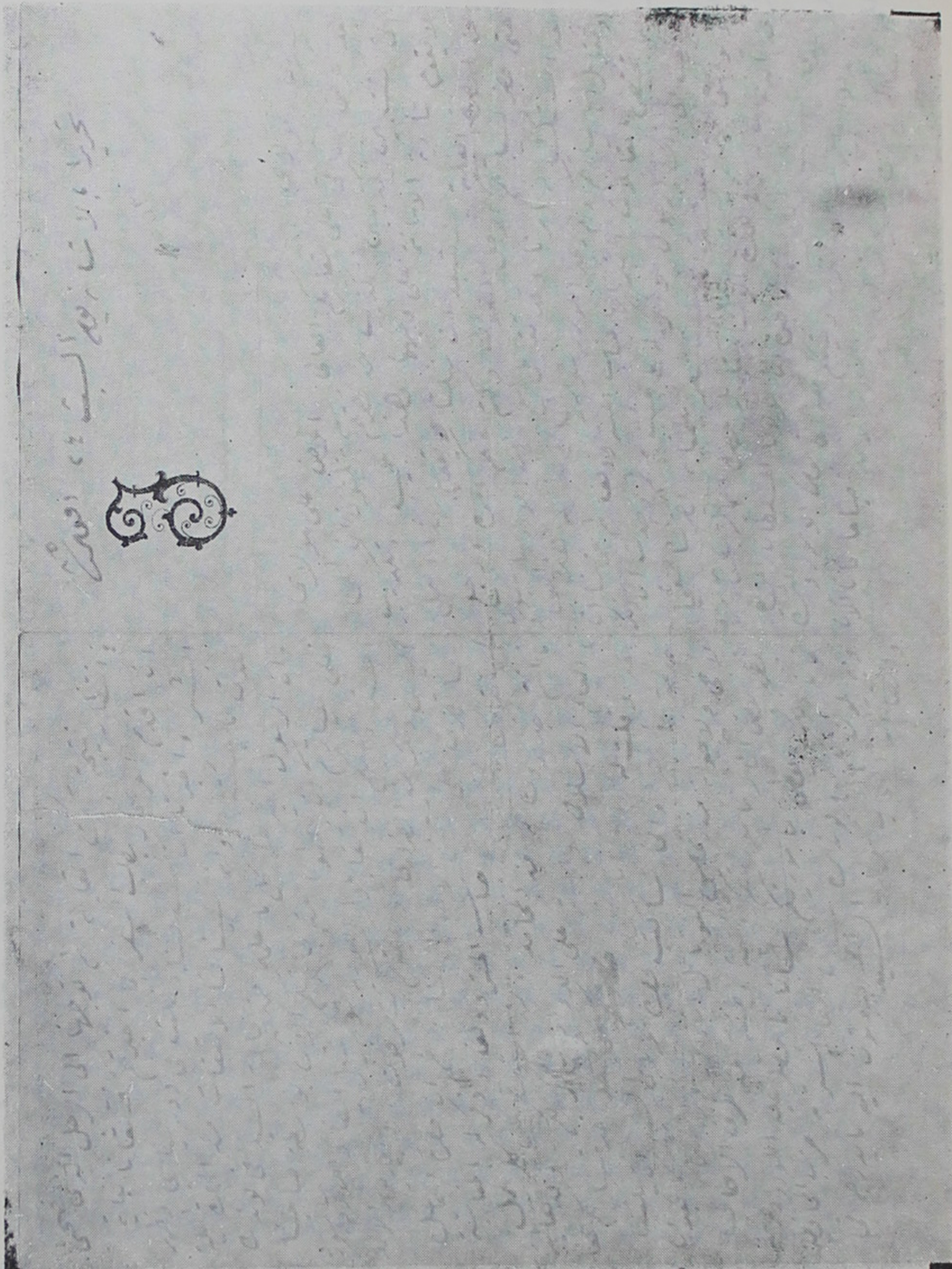
این ملت ستمدیده از گردابهای هائل حادثات روزگار است مسئلت میکنیم لله در مدیرها و محررها

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

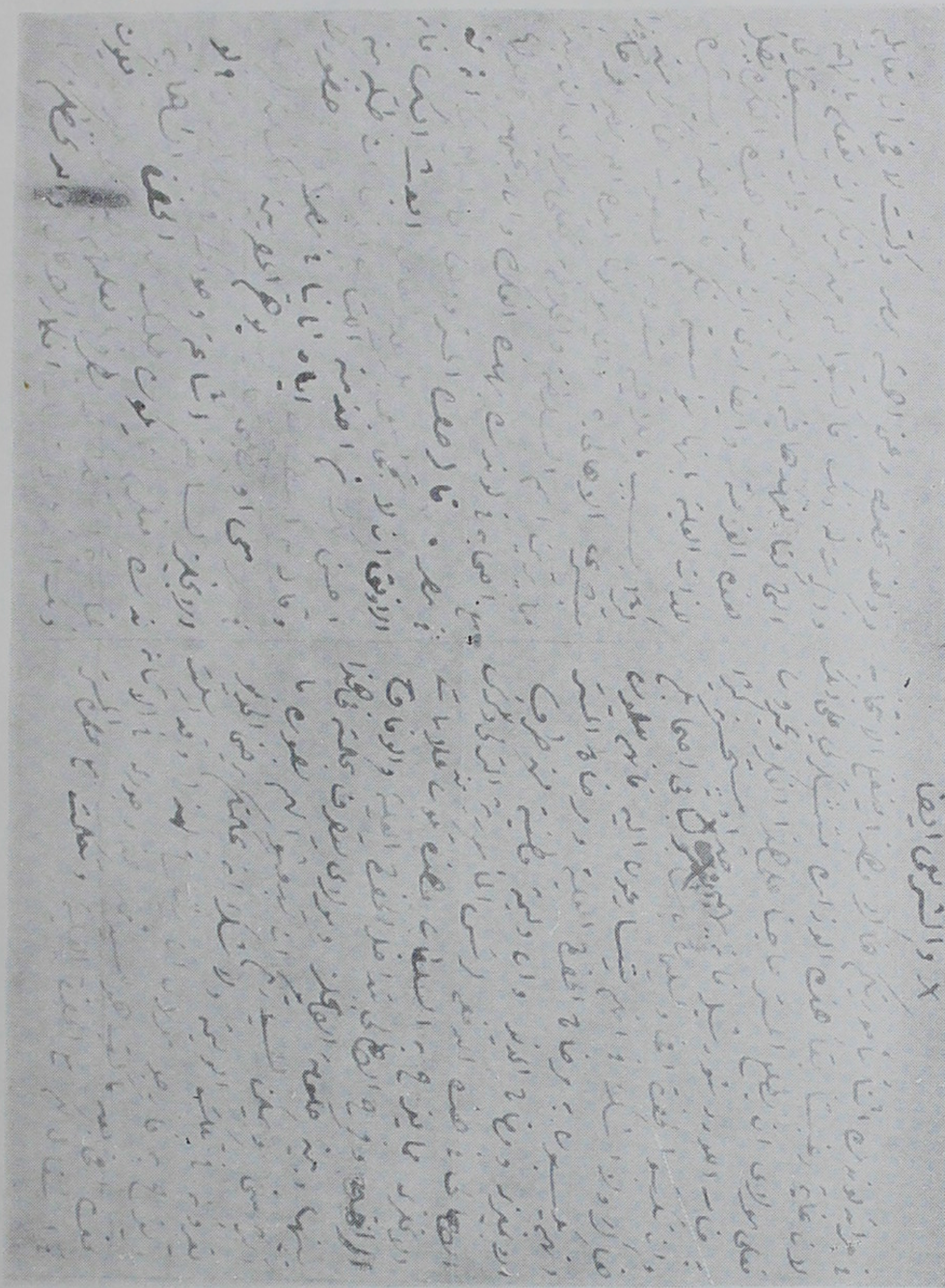
العبد الجانی محمد حسن ابن علی المراغی مشهور بفضل الدوله

تصویر ۹۵

لوحه ٤٤



تصویر ٩٦



تصویر ۹۷

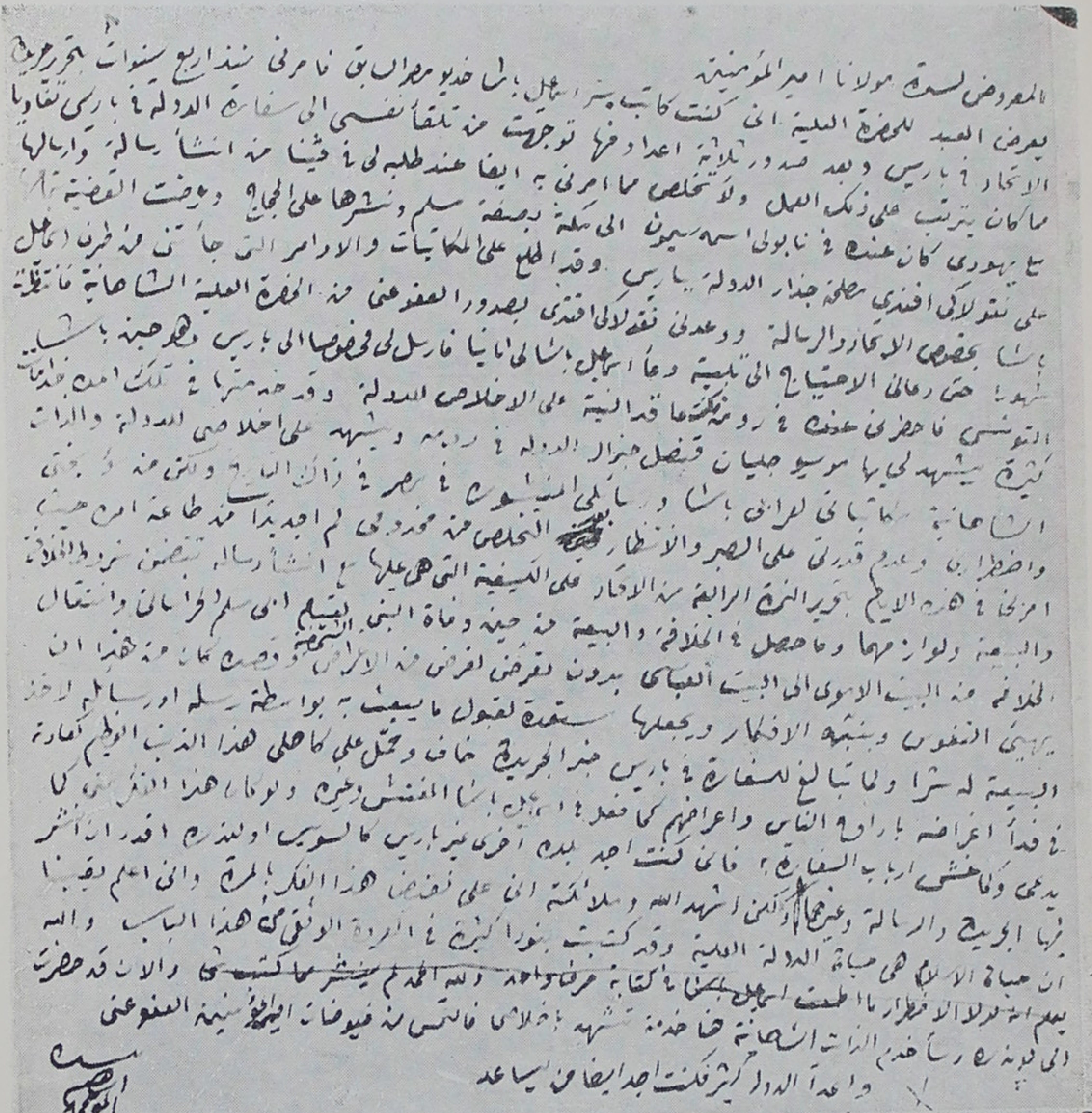
له التعليمات اللازمة التي يسلك بها مع المولى اليه فانه لايمكنه ان يتعامل الا لبعد
بانكشبون له اما انا فارى من الموافق بالنسبة لمركزى الحالى ان لا اقابل
احدا مطلقا حتى يصدر عنه سيدنا ومولانا السلطان ما يصدر وارجو ان تبلغوا
ستر بلونت تحياتى وسلامى وتخبرون ان البلاد حولت دفيه له صادق الصحة
كما حققت ذلك اما ما كتب فى جرائد الاستانة بخصوص ما تم كان باغرا عليم
بشا لحسن حسنى الذى يكتب فى جريدة الاعتدال هذا ما وقفت عليه بالتصحيح
الذى لايدخله شك وقد ولوا لمستر بلونت كما قلت له سابقا ان مصر يا حرائكم
يهرب لا يصدر عنه الا كل فضيلة ولايستمدى فى هذا ثم انى اعرض على مولاى
انى وقفت على كتابات كانت بينه عليم وبين الندوبكى والشيخ عبده نسختها
لسبازم وهاهى مرسلة صحبة هذا فلا صواد ولا قوح الا به وكذلك ابو نظاره
النجيب ومع كل ذلك ربنا سبحانه وتعالى يوفق لنا الامور وذلك يكون كافيا فى بحرهم

ثم ان حضرة اسماعيل بك اخبرني بعد ما تلاقى في خير
الدين باشا ان الشيخ عبث اخذ من تونس بما يحكم
ثمانية الاف فرنك وان خير الدين وضع في القائمة
التي كانوا يلتمسون فيها خمس الاف فرنك ولذلك
رستم باشا دفع خمس الاف فرنك وان خير الدين باشا
وعد حضرة اسماعيل بك انه يحضر له القائمة بأسماء من دفعوا
للشيخ وعند الحصول عليها نرسلها لسيادتكم فان اهل
تونس ما دفعوا الا لاسكاته والحرية لكم ثم ارجو من
سيادتكم ان تبعثوا بجميع ما علمتموه في تلك المدة حتى
اعرضه على الحضرة العلية عند الفرصة وقد كتبوا
في الجرائد بخصوص عائلة محمد علي ونزعها من حكومة مصر
واستبدالها بمن يصير تعيينه بمعرفة السلطان فارى
ان تكتبوا افكاركم في هذا وما يدور بينكم وبين
الوزراء في هذا الخصوص وليعلم مولانا ان حضرة
اسماعيل بك جودت ليس عنده نقود تقابل بها المصاريف
فان جواب مولاي يحضر حضرة محمد بك وهي ان يرسل
لنا شيئا من النقدية وان يكتب للتطلاعات اذا كان

لغاية الان ما انتهت القضية نرجو ان يعينه بما
يمكنه ان يتبينا بعضه فان الحالة ضيقة بهذا الاتفاق
لكنه انتهى المسند في السراية فان حالتنا لا ترضي
ابدا وانا على امل بقرب الفرج والله يحفظكم
ودمتم ا هـ

سيدي ومولاي
بعد تقبيل اياديكم ارجوكم ان تنظروا في التعليمات اللازمة
فيما يجب اجراؤه مع المشروع [illegible] وكتابتكم والحصول على او امر في [illegible]
وانا افاوضه بالمواعيد الجميلة [illegible]
الا الاقتراب والاهتداء بنورها حفظكم الله سند الصالحين وعضدا
للموضعة اخيكم محسوبكم
الاربعاء ١٨ سبتمبر ٨٥ جودت اسماعيل
Ismail
وليعلم مولاي ان اسماعيل بك جودت
هو الذي ارسل صدر [illegible]
الاوفة ان [illegible]
اخبرنا ها [illegible]
حتى انه الا [illegible]

تصوير ٩٩



المعروض لسدة مولانا امير المؤمنين

يعرض العبد للعتبة العلية انى كنت كاتب سر اسماعيل باشا خديو مصر السابق فامرني منذ اربع سنوات بتحرير جريدة

الاتحاد في باريس وبعد صدور ثلاثة اعداد منها توجهت من تلقاء نفسي الى سفارة الدولة في باريس تفاديا

ما كان يترتب على ذلك العمل ولأتخلص مما امرني به ايضا عند طلبه لي في [illegible] منه انشاء رسالة وارسالها

مع يهودي كان عنده في نابولي اسمه سيمون الى مكة بصفة مسلم ونشرها على الحجاج وعرضت القضية الى

نقولاكي افندي مصلحة جذار الدولة بباريس وقد اطلع على المكاتبات والاوامر التي جاءت من طرف اسماعيل

باشا بخصوص الاتحاد والرسالة ووعدني نقولاكي افندي بصدور العفو عني من الحضرة العلية الشاهانة فانتظرت

شهرا حتى [illegible] الاحتياج الى [illegible] دعا اسماعيل باشا الى ايطاليا فارسلني خصوصا الى باريس [illegible] جهة باشا

التونسي فاحضرني عنده في رومة [illegible] على الاخلاص للدولة [illegible] في تلك الامور خدمات

كثيرة يشهد لي بها موسيو جليان قنصل جنرال الدولة في رومة ويشهد على اخلاصي للدولة والذات

الشاهانة [illegible] باشا [illegible] في مصر في ذلك التاريخ [illegible]

واضطرابي وعدم قدرتي على الصبر والانتظار [illegible] التخلص منه [illegible] لم اجد بدا من طاعة امره [illegible]

[illegible] انشاء رسالة تتضمن [illegible] الخلافة [illegible] على الكيفية التي هو عليها [illegible]

امرنا في هذه الايام [illegible] الرابعة من الاخبار [illegible] اني سلم [illegible] وانتقال

والبيعة ولوازمها وما حصل في الخلافة والبيعة من حين وفاة النبي [illegible] وصح [illegible]

الخلافة من البيت الاموي الى البيت العباسي بدون [illegible] من الاغراض [illegible]

[illegible] النفوس وتشبيه الافكار [illegible] لقبول ما يبعث به بواسطة [illegible] او رسائل الاخذ

البيعة له سرا ولما تبالغ للسفارة في باريس خبر الجريدة خاف وحمل على [illegible] هذا الذنب [illegible]

في فداء اغراضه باراق الناس واعراضهم كما فعل في [illegible] المفتش وغيره ولو [illegible] هذا [illegible]

[illegible] ارباب السفارة به فاني كنت اجد بلدا اخرى غير باريس كالسويس او لندره افدر ان انشر

[illegible] والرسالة وغيرهما ولكني اشهد الله وملائكته اني على [illegible] هذا [illegible] واني اعلم [illegible]

ان حياة الاسلام هي حياة الدولة العلية وقد [illegible] في [illegible] هذا الباب والله

[illegible] الاضطرار ما [illegible] الكتابة [illegible] والآن قد حضرت

الى [illegible] الذات الشاهانة [illegible] فالتمس له فيوضات [illegible] العفو عني

[illegible] الدول [illegible] كنت اجد [illegible] يساعد

[illegible]

تصوير ١٠٠

ليستعملني لخدمة اغراضه

ان العبد كاتب هذه ابراهيم المويلحي في سن اربعين سنة من عائلة [illegible] بدوية منقسمة
الآن الى قسمين احدهما في مصر والآخر في المويلح بلدة في جزيرة العرب على شاطئ البحر الاحمر
وان جدي السيد احمد المويلحي وفد على مصر [illegible]
فاقام بها واسس بيتا تجاريا وفي سنة ١٢٨٢ توفي والدي السيد عبد الخالق المويلحي وانا
في سن عشرين سنة وقد اتممت دروسي فاتبعت مع اخي عبد السلام بك المويلحي خطة والدي في
التجارة وصرت عضوا في مجلس التجار وعضوا في مجلس ابتدائي القاهرة ثم خسرنا مبالغ وافرة
في تجارة القطن وكاد البيت يتزعزع فرأى الخديو السابق من اللازم في سياسته ان يقيم أود البيت
وقد قال لشريف باشا [illegible]
خدم جدي [illegible] لجعلني عضوا في مجلس استئناف مصر واعطانا اربعة آلاف ليرة ليستمر
اخي في تجارة البيت ومنحني واخي الرتبة الثانية وبعد خدمة اربعة سنوات في المجلس سعى رياض
باشا في عزلي

ثم ان الخديو السابق لما سئمت نفسه من الوزارة المختلطة في سنة ١٨٧٩ رأى في سياسته ان
يطلب عزل تلك الوزارة منه بأصوات الأمة بدون مدخل له في التماس الطلب فاستنابني لما بيننا [illegible] من الصهر وكلفني ان اقنع
السيد البكري نقيب الاشراف [illegible] من السيد المشار اليه بدون ان يكون للخديو يد او اسم في
(العمل) والوجهاء ان يطلبوا عزل الوزارة مع ما كان في نفوسهم من النفرة من
ذلك فسعيت جهدي حتى اقنعت الناس على هذا الفكر مع ما كان في نفوسهم من النفرة من
الخديو وجاءوا افواجا الى بيت السيد البكري يطلبون عزل الوزراء مكاتبة منهم على محاضر ختموا اليها
بانه لايجوز ان يكون المسلمون محكومين بوزارة اجنبية ثم امرني ان اذهب الى الاسكندرية
وان ادعو وجهاءها وعلماءها للحضور الى بيت السيد البكري يطلبون منه ما طلبه وجهاء القاهرة
فذهبت واحضرت معي جميع وجهائهم وختموا على ما ختم عليه اهل القاهرة ولما تمت تلك
المحاضر عرضها السيد البكري على الخديو ولذلك عرض راغب باشا ما كلف به من تحكيم امراء الملكية
والجهادية على هذا المضمون وبناء على ذلك عزل الخديو تلك الوزارة وشكل وزارة وطنية
تحت رياسة شريف باشا ثم امرني الخديو ان احث بعض العلماء والوجهاء ان يلتمسوا منه
حجز رياض باشا الذي كان عضوا في تلك الوزارة المختلطة عن السفر الى اوربا ومحاكمته لهفوات
نقموها عليه وبعد تهيئة الامر وعلم رياض باشا بسعيي فيه عدل الخديو عن ذلك واعطاه
اذن السفر بعد ان امرني ان اكتب للموحى اليه رسالة اقبح فيها اعماله وقد نشرت بعموعها
بعض الجرائد ولما استقرت الوزارة الجديدة طلب راغب باشا ناظر المالية من الخديو ان الوت
معه في تلك النظارة فجعلني ناظر القلم العربي بها واحال على نظارة قلم القومسيونات مع ملاحظة قلم
ترلي المالية وجعلني عضوا في مجلس تسوية الديون السائرة
وفي اثناء الحاح الدولتين الفرنساوية والانجليزية على الخديو بالتنازل بعث لي الخديو الحالي احد
خاصته امين بك الانجليزي يرجوني ان احث السيد البكري ان ينصح والده بسرعة التنازل

تصوير ١٠١

مع ما في هذا من الاجحاف بحقوق الدولة ~~[illegible]~~ العلية التي هي مالكة
تلك المملكة

خوفا من الخطر على الوراثة فاظهرت للرسول ما في تنازل الخديو من الاخطار على القطر المصري
بتداخل الدولتين في داخلية البلاد فحقدها على توفيق باشا ولما تولى الخديوية واستعفت
وزارة شريف باشا ألزمني اسماعيل ايوب باشا بناءً على امر الخديو الحالي بالاستعفاء من تلك
الوظائف ثم حضر رياض باشا من اوربا مترشحا لرياسة الوزارة فحسّن لي شاهين
باشا وراغب باشا (رجال الديوان بمصر) الخروج من مصر والالتحاق بالخديو السابق واحتجا بان بقائي في مصر يعقبه
انتقام رياض باشا مني فاستأذنت الخديو الحالي بواسطة خيري باشا في السفر لتبديل الهواء
فخرجت من مصر وجئت الى نابولي عند الخديو السابق الذي تسبب عنه كل هذا فوجدت
عنده خلاف ما كنت أؤمله وعلمت ان الزامه السابق لي ما كان طبيعيا ~~[illegible]~~ ~~السبب~~
فبقيت تلك المدة على مضض حتى لزم له ان يكتب الى مشيخة الاسلام بخصوص دخول
حرمه الاستانة فاحتفل لي واستكتبني شكاية حالتهن لمقام المشيخة الاسلامية ولما اجيب
باليأس وعلم ان لا امكان لدخولهن الآستانة سافر الى ڤيشي وارسل الى ابنه حسين باشا
في نابولي يأمره ان يبعثني اليه فلما وصلت أمرني ان اسافر الى باريس وان استميل الى
اغراضه اديب افندي اسحاق محرر جريدة (مصر) بها فسافرت اليها فوجدت الافندي المومى اليه
سافر الى بيروت وترك تحرير الجريدة ولما اخبرت الخديو السابق تلغرافيا بذلك أمرني بالرجوع
اليه وكلفني ان احرر له جريدة بنفسي بدون ان اضع عليها اسمي واختار لها اسم (الاتحاد)
وأملى علي افكاره فتوجهت الى باريس واشتغلت بما امرني به وبعد ~~العدد الثالث منها~~
~~تلك الجريدة~~ ارسل الى ابنه حسين باشا بالتلغراف وكان في باريس يأمره ان يبعث بي الى
(جرادس) بالقرب من ڤيينا انتظر حضوره من ولية في ضيعة سفر باشا المجر فانتظرته
في محطتها فاخذني معه الى ڤيينا وهناك الزمني ان اكتب له رسالة على جدة في مضادة
~~[illegible] الى كتبخانة ڤيينا للاطلاع على بعض الكتب~~
الخلافة وأملى علي مضامينها ~~[illegible]~~ واخبرني انه
ولما حررتها طبق أمره أمرني ان اطبعها في باريس سرا وان ابعث بها اليه
سيرسلها مع رجل يهودي كان عنده في نابولي من اهل الجزائر اسمه (سيمون) ليسافر
بها في زي مسلم الى مكة وينشرها هناك على الحجاج في يوم عرفات ~~[illegible]~~
~~[illegible] ابنه حسين باشا وكان قد حضر اليه من باريس [illegible]~~
عند ذلك ~~[illegible]~~ بيدي وقال لي المثل الفرنساوي المشهور الذي معناه استعمالي آلة في الخطر
فتنبهت للامر ورجعت الى نفسي وفي اثناء طريقي الى باريس افتكرت في المسئلة طويلا
وتحققت الخطر فيها وعلمت اني بهذا العمل أكون ساعيا في شق عصا الاسلام لمجرد أهواء رجل
قد كشفت لي حوادث الغربة معه انه ليس في قلبه ذرة من الايمان وانما يستعمل الدين
شبكة لصيد اغراضه ورأيت ان لا مناص للتخلص من أوامره الا بالانفصال عنه مع
الاحتياج اليه في الغربة ولما وصلت الى باريس لم أجد طريقا لحفظ ديني وذمتي الا الذهاب
الى سفارة الدولة العلية بها واطلاعها على الامر ولعلي أجد سبيلا للخلاص منه.

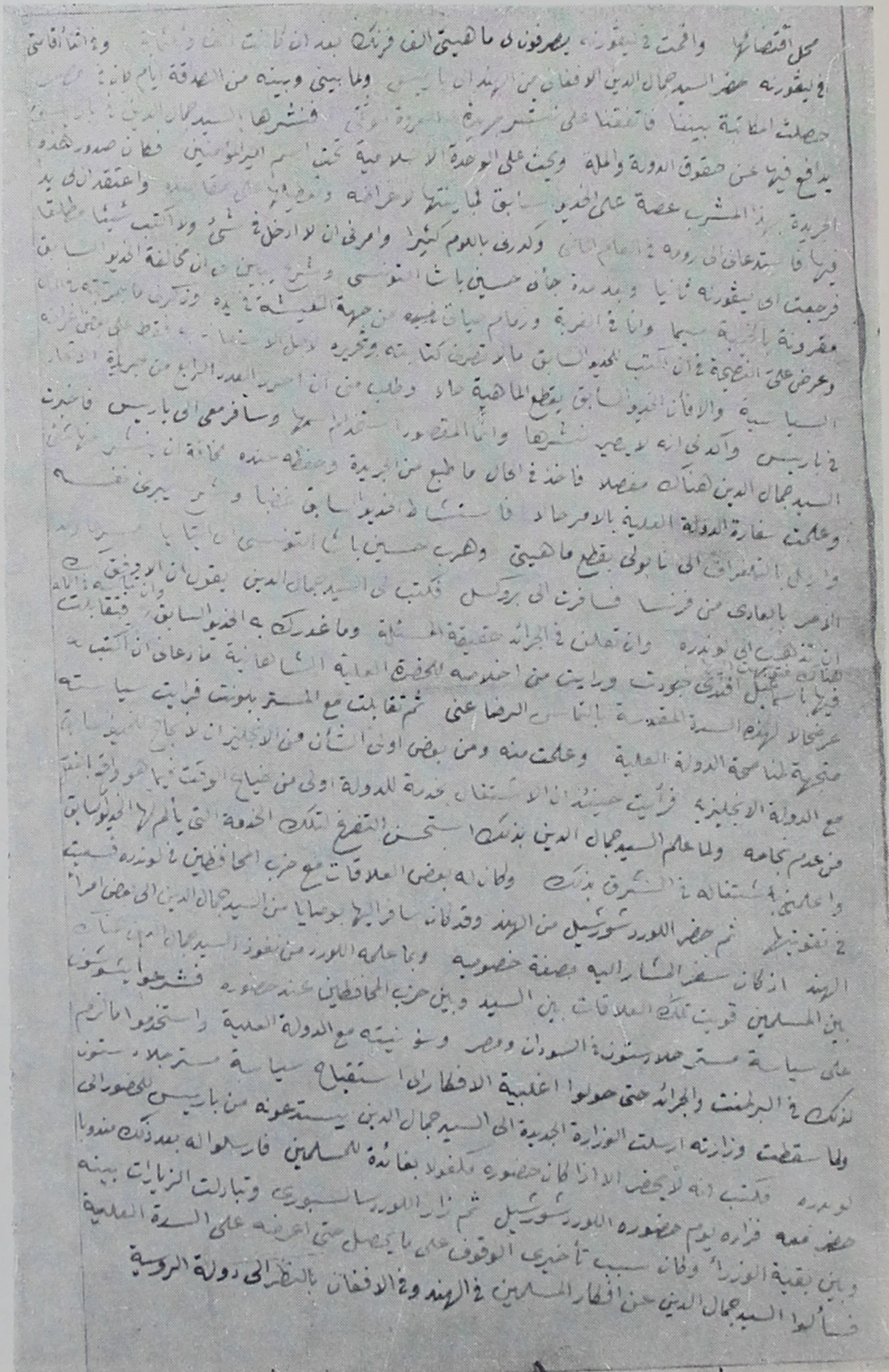
تصوير ١٠٢

فاظهرت له بانى تبانيت المذومة العظام على التطار المصرى تتباعد الديانة فى داخية البلاد
عادلة لدولة تحت السلطنة السنية

فاخبرت نقولاكى افندى مشكلة لذار واطلعته على الرسالة [...] والتمست
ان يعرض حقيقة المسئلة على السدة الشاهانية فبشرنى بقبول [...] واستحسن هو
والمتوظف الجهارى فى السفارة ابراهيم افندى رائف ان أطبع الرسالة وان أسهل
لهم طريقة ضبطها وهى خارجة من المطبعة ففعلت وضبطوها بدون ان يكون منها نسخة
فى الخارج حتى سلمت لهم المسودة ايضا ولما بلغ كاتى بك كاتب الخديو السابق فى باريس
ضبط الرسالة بواسطة السفارة والبوليس أعلم الخديو السابق فى الحال فاخذه بعض الشك
فى وارسل موسيو فنسان الفرنساوى تابعه فنقلنى من باريس الى (جنيف) فى السويس
مع الكاتب الذى كان عندى نقولا رعد وبعد ايام أعلمنى الفرنساوى المومى اليه بان استمر
فى العمل فى جنيف فأبيت ورجعت الى باريس وأحطت علم السفارة بذلك فتحقق الخديو
السابق بان الذى حصل من السفارة فى ضبط الرسالة كان متفقا عليه منى فحرض لى راتب
شهرى من طرفه مسرعا وأخبرنى ان انتقالى من جنيف بدون اذن أوجب قطع ماهيتى
وأعلمنى أنها لاتتجدد الا اذا سلمت له ماعندى من الأوراق واشترطت على نفسى
ان لا اتعرض للخديو الحالى وقد أعطانى الحرية فى سكنى أى بلد أردتها وعاهدنى على ذلك
فسلمته الاوراق واستمر ابنه حليم باشا يصرف لى الماهية مدة شهرين ثم قطعوها
عنى وانا لاازال انتظر مايصدر من السفارة فى شانى حتى ضاقت لى المعيشة وكاد الاحتياج
ينزل بى الى درجة لاارضاها لنفسى ولما يئست من نتيجة ماسبق الوعد به من السفارة
كتبت الى شاهين باشا فى رومه أبين له غدر راتب باشا لى واعلمه ان الاضطرار سيدعونى
الى عمل مالا يرضونه من نشر مساويهم وتلاعبهم بالاسلام والمسلمين فاسرعوا بارسال حسين
باشا التونسى فاعلمنى ان الماهية لاتتجدد الا بالرجوع اليهم فارضانى الاحتياج بالرجوع
على شرط ان لا اكلف بكتابة مايخالف دينى وشرفى ورجعت معه الى رومه وبما فى قلوبهم
من الضغائن على شرعوا ينتقمون منى هاتكين بانواع التحقير والاهانة حتى حدثت مسئلة
عرابى فابتدأ الخديو يلاطفنى ويكلفنى ان اكتب الى محمود باشا سامى لعلاقة القرابة بينهما
لاستميله على السماح فى دخول حرم الخديو السابق الى مصر ولعلمى بالنية السيئة التى
يريدون لأهلها دخول الحرم الى مصر وخوفا من حصول فتنة بواسطتهن تضر بحقوق الدولة
وكثير من المصريين أعلمت الباشا المشار اليه بالحقيقة حتى انبنى على ذلك رد
سامى الوابور بالحرم من الاسكندرية ولاجتهاد عرابى فى اقناع واسطة الخديو السابق الشيخ
حسن العدوى فى عدم دخول الحرم أضاع الحرم وقال له لايجوز ادخال الحرم بعدما نصحنا
به ابراهيم المويلحى فوصل هذا الخبر الى الخديو السابق فكتموه عنى واستشعرت بايثارهم بشر
يوقعوننى فيه وظهرت لى علائم ذلك [...]
فما استحصلت على الأذن بتبديل الهوا الى (ليفورنه) بلدة فى ايتاليا وقد راسلت
موسيو جلبات قنصل الدولة العلية فى رومه أنبهه على كثير من أمورهم ليعرضها الى

تصوير ١٠٣

لوحه ٤٨



محل اقتصادها واقمت في بيغوره يصرفون لي ماهيتي الف فرنك بعد ان كانت [illegible] وفي اثنا اقامتي
في بيغوره حضر السيد جمال الدين الافغاني من الهندان الى باريس ولما بيني وبينه من الصداقة ايام كانت [illegible]
حصلت الملاقاة بيننا فاتفقنا على نشر جريدة العروة الوثقى فنشرها السيد جمال الدين في باريس
يدافع فيها عن حقوق الدولة والملة ويحث على الوحدة الاسلامية تحت اسم امير المؤمنين فكان صدور هذه
الجريدة بهذا المشرب غصة على الخديو السابق لمباينتها لاغراضه [illegible] واعتقد انه لا بد
فيها فاستدعاني الى روما في العام الثاني ولحرف بالعوم كثيرا وامرني ان لا ادخل في شيء ولا اكتب شيئا مطلقا
فرجعت الى بيغوره ثانيا وبعد مدة جاء حسين باشا التونسي [illegible] ان مخالفة الخديو السابق
مقرونة بالخيبة سيما وانا في الغربة ورام [illegible] من جهة المعيشة [illegible]
وعرض على النصيحة في ان اكتب للخديو السابق [illegible] كتابته وتحريره [illegible] العدد الرابع من جريدة الاتحاد
السياسية والافادة الخديو السابق بقطع الماهية [illegible] وطلب مني ان [illegible] وسافر معي الى باريس فاخبرت
في باريس والدي انه لا يصح نشرها وانما المقصود استخدام بها [illegible]
السيد جمال الدين هناك مفصلا فاخذ في [illegible] ما طبع من الجريدة [illegible] يبرئ نفسه
وعلمت سفارة الدولة العلية بالامر حالا فاستنكف الخديو السابق [illegible]
[illegible] الى نابولي بقطع ماهيتي وهرب حسين باشا التونسي [illegible]
[illegible] فكتب لي السيد جمال الدين يقول ان [illegible]
الامر بالعادي من فرنسا فسافرت الى بروكسل [illegible] الخديو السابق فتقابلت
ان تذهب الى لوندره وان تعلن في الجرائد حقيقة المسألة وما غدرك به الخديو السابق [illegible]
هناك [illegible] باسماعيل افندي جودت ورايت من احتدمه الحضرة العلية الشاهانية ما دعاني ان اكتب
عرضحالا لهذه السدة المقدسة بالتماس الرضا عني ثم تقابلت مع المستر بلونت فرايت سياسته
متجهة لمناصحة الدولة العلية وعلمت منه ومن بعض اولي الشان من الانجليز ان [illegible]
مع الدولة الانجليزية فرايت حينئذ ان الاشتغال بخدمة الدولة اولى من ضياع الوقت [illegible]
من عدم نجاحه ولما علم السيد جمال الدين بذلك استحسن التفرغ لتلك الخدمة التي [illegible] الخديو السابق
واعلمني باشتغاله في الشرق بذلك وكان له بعض العلاقات مع حزب المحافظين في لوندره فسبب
في نفوذهم ثم حضر اللورد شرشل من الهند وقد كان سار اليها [illegible] من السيد جمال الدين الى [illegible]
الهند اذ كان سفر المشار اليه بصفة خصوصية وبما علمه اللورد من نفوذ السيد [illegible]
بين المسلمين قويت تلك العلاقات بين السيد وبين حزب المحافظين [illegible] فشرعوا [illegible]
على سياسة مستر جلادستون في السودان ومصر وسوء نيته مع الدولة العلية واستخدموا [illegible]
لذلك في البرلمنت والجرائد حتى حولوا اغلبية الافكار الى استقباح سياسة مستر جلادستون
ولما سقطت وزارته ارسلت الوزارة الجديدة الى السيد جمال الدين يستدعونه من باريس للحضور الى
لوندره فكتب انه لا يحضر الا اذا كان حضوره مكفولا بفائدة للمسلمين فارسلوا له بعد ذلك مندوبا
حضر معه فزاره يوم حضوره اللورد شرشل ثم زار اللورد سالسبوري وتبادلت الزيارات بينه
وبين بقية الوزراء وكان سبب تاخيري الوقوف على ما يحصل حتى اعرضه على السدة العلية
فسألوا السيد جمال الدين عن افكار المسلمين في الهند وفي الافغان بالنظر الى دولة الروسية

تصوير ١٠٤

فقال لهم انكم تسلمون ان ممالك الهند كانت بيد المسلمين [illegible] وقد سلبتم تلك الممالك [illegible]

لاشك حاقدة تميل عند الفرصة الى التشفي وتجد لذة في زوال هذا الملك من ايديكم الى ايدي غيركم وان كانوا [illegible]

الآن بعض ما تطمعون به فان البرهان الطبيعي شاهد بما قلته اما الافغان [illegible] تشرب [illegible]

على الدوام لاخذ الثار ولا ينسون ما سال بينكم وبينهم من الدماء وان الامير وان كان في الظاهر [illegible] معكم فهو لا يخرج

عن رأي قومه عند الحاجة فلا بد والحالة هذه من سلسلة ترغبون بها قلوب هؤلاء نحوكم ولا توجد [illegible]

اقوى من رابطة دينية والرابطة الدينية الوحيدة هي ارضاء الدولة العلية وان لا ارضى في تعيين الارضاء بل هذا منوط

بالاتفاق بينكم وبين الخليفة مولانا السلطان فعليكم ان تسعوا في ارضاء الدولة العلية [illegible] بذلك على ممالككم

في المستقبل وقد اقنعهم بهذا فماوت [illegible] في ما سورية مستر ونف ثم قال لهم ان هذا الارضاء لا [illegible]

وتعميم العلم به لدى الهنود والافغان اما اعلانه في الجرائد [illegible] فان [illegible] الهنود لا يثقون بما يكتب في

جرائدكم ولا سبيل لكم ان تنقلوه بالافواه فان الزمن غير قابل [illegible] وتدخل كل شبهة في اعمالكم [illegible]

انحاء الهند [illegible] مختلفة من الشباب [illegible] ما تعقدوه [illegible] الان يكون النتيجة الاسلامية [illegible]

في [illegible] لا تدخله شبهة فالذي اراه ان [illegible] الاتفاق مع الدولة العلية وارضاها معكم

او ما يماثل ذلك على حسب ما يتفق عليه وبهذا لا يكون المسلمين [illegible] فاقنع بذلك بعض الوزراء [illegible]

وليس عليكم ادنى خوف من ذلك فان الدولة لا [illegible] وهو في موقف [illegible] وقد [illegible] انه لابد من

اقناع الباقي حتى [illegible] في تلك المسألة [illegible] انكم ارضيتم الدولة العلية [illegible]

مصر وجاه مستر [illegible] اقناع المسلمين في الهند والافغان [illegible] الوقت ما [illegible]

تحديد مدة الخروج من مصر [illegible] نحن مضطرون [illegible] ان تضع حمايتها على طرابلس خوفا من ايطاليا

فقالوا انما نخاف من دولة فرنسا [illegible] التفريط في [illegible] لكم في قولكم

ان وضع الحماية على مصر خوفا من دولة فرنسا [illegible] الدولة العلية خوفا من [illegible] في اوروبا [illegible] ثم ان [illegible]

وحجة لدولة [illegible] في اهلاك الدولة [illegible] فان تفريطكم [illegible] مالكم في الهند

انما تحافظ على ممالك الدولة في اسيا فقط الرابطة التي تحفظون [illegible] الحركة

في اسيا وفي مناقعكم وحينئذ لا تجدون تلك [illegible] اهالي مصر بالحجة الظاهرة [illegible]

على مصر فتشعل الحركة السودانية ومرجب [illegible] فكيف اذا امتدت الى الخارج وان هذه الحركة [illegible]

وقد رأيتم اتعابكم في مسألة السودان وحدها [illegible] السلطان الخليفة ويوم [illegible]

افواه مدافعكم ولا يؤثر فيها السلاح وانما تطفأ بالاسم [illegible] احتياج [illegible]

وتكلم معه في هذا طويلا واقتنع [illegible] ان الحماية لا تدوم [illegible] الى تلك [illegible]

فالسيد جمال الدين يعرض على الاعتاب الشاهانية ان الانجليز محتاجون [illegible] الدولة بعارضها في الخارج

ممالكه امام عدوه وان التزام الانجليز من انفسهم بارضاء الدولة العلية لا تجد له [illegible] السودانية

ويعرض انه عند الاتفاق مع الانجليز على تحديد ميعاد خروجهم من [illegible] تحل [illegible] الحال المسألة [illegible] استحسان

باسم جلالة مولانا الخليفة امير المؤمنين بدون سلاح وهو يتقدم بهذه الخدمة عند

الخليفة [illegible]

[illegible]

تصوير ١٠٥

(١)

من بيروت في ١٥ فبراير ١٨٨٢ الموافق لا ربيع الثاني سنة ٩٩

ان راسل سواي حظيرة قدس مولاي وأنا لم أفعل فلا عجب ولا عقوق فاني أخص حشم تلك الحظيرة واقربهم الى قدسها فأنا اشدهم خوفاً من مولاي وابعدهم تصوراً لعظمته وما تصورت غير العجز عن التصور فكلما ترع بي الوجد الى المراسلة غشيني من هذا التصور غاشٍ عمني هيبة ودهشة وأفعمني ذهولاً وغشيه حتى لا اعقل الا العجز ولا أعي الا القصور ولا اسمع الا الزجر ولا ابصر الا الخطة ولا أحس الا الضعف ولا أجد الا الحيرة بل هذه كلها كلمات اكنى بها عما يعروني حينئذ من الاحوال كما يكنى بما في الدنيا عما في الجنة على أني لم انهزم من هذه الاحوال لاول صدمة بل اثبت اغالبها وأُعاني تلطيفها بالالتفات الى جانب حلم سيدي وسعة كرمه فلا يجديني هذا الالتفات الا الرجا في غفران ما أراني عند النظر الى جانب جلاله قد اقترفته من سوء الأدب بسبب الجرأة على ارادة مراسلة مولى لا تطاول اعناق الحكماء موطئ نعله من العلياء مولى لا ندري هل يعلم الحكمة ام الحكمة تعلمه ولا نعرفه من المعنى ومن المبنى منهما مولى لا نتحاشى أن نقول فيه ان روح الطبيعة برزت في ثيابه لتهدي عالمها الى ما تربع من اسرارها وترشد ابناءها سبيل التمدن الحق الذي ضلوه وحسبوا انهم سلكوه فمن أنا اذاً وماذا اكون حتى ارفع وانطاول بها فتاعلي مراسلته وهل لي من العلم الا ما الهمني اياه وهل الهمني الا ما يلهمه الوالد لطفله من الكنايات التي تلائم ذوق الطفولية كما يكني له مثلا عن الجذب ة المنوطة بالكواكب بالحبال من نور او كما يعبر له عن لذة العلم في ذوق اهله بحلاوة السكر ونحو ذلك مما اذا شب الطفل وبلغ سن الادراك لا يجد بينه وبين المكنى عنه نسبة ما وتعقل انه لم يكن متعقلا . هذه هي منزلتي من مولاي بل منزلة جميع العالم منه ولئن

أراني مهما بلغت بالفاحة ما يؤهلني الى مرتبة الاستفادة والاسترشاد وذلك ما ارتبه من أولكني هذه ويعلم الله وسيدي اني ما قصدت بما قدمت حسن تنصل من تقصير او دفع توهم قصور ولكن وحق المولى يمينا قطع لساني ان حنثت فيها ما حكيت الا صدقا ولا ذكرت الا حقا هذا ولما ارتضيت بسطه بعد حكاية حتى يكتب مولوي التفكه بذكرها وهاهي بغاية الاجمال ونهاية الايجاز

لما نُكبنا ورحنا وفارقنا حياتنا الحقيقية (استاذنا وسيدنا) اخذ الخوعم الخيعامة يتربص بنا الفرص ليتلاشينا غير مكتف ~~ذلك الهيج~~ الهزيع بما فعل من خنا وخيانة وكان قد نبه الضابطة علينا فوكل بنا عيونا لا تكاد تطرف ترقب ما عسى ان يفرط منا من هفوة او عثرة نؤخذ بها فلازمتنا تلك العيون ملازمة العرض للجوهر لا تنفك عنا اينما كنا وحيث حللنا وقد زاد ذلك في نفور الناس منا حتى اصبحنا اجانب منهم وفيهم وانما يشار الينا باطراف البنان بحيث انه كنا اذا احل احدنا بقهوة انفض جميع من بها تباعا سراعا لا يكاد يلوي احدهم على آخر فتخلو القهوة ويكسد سوقها ولا يدري صاحبها ما السبب وكثيرا ما كنت انا وسعيد نفعل ذلك لهوا ولعبا ثم امتنعنا اشفاقا على ارباب القهاوي من الافلاس وهكذا اصبحنا بين اهل مصر كالسامري في قوم موسى واخص بالتسفيه من بينهم كتاب جرائدهم ومن كان يبالغ في الخضوع للسيد فقد كان هذان الفريقان اشد حدة واحد لسانا كأنهم يدرأون بذلك عن انفسهم شبهة ان النسبة الى السيد وهذا بصرف النظر عن صاحب الاهرام فهو لا يزال كلما عنت له فرصة يملأ جد اول صحيفته بذكرنا لا سيما عند انتصار الانجليز فقد دندن وطنطن وصرخ وصوت وولول ونادى بان جميع ما جرى في مصر هو ثمرة ما بزر جمال الدين وتلامذته واما كتبة الجرائد الاجنبيه فلم اذكر لاحد منهم سوءا الا المكاتب التيمس الذي كان فياضا مدح السيد اثر زيارته له فانه اراد ان يقدح فبحث وفتش على معايب فلم يجد وابى الا الذم فرمى المولى بأن عيونه كانت تبرق ولم ندر ماذا اراد بهذا الوصف وكانه اعمى فرمى السيد بما هو من اوصاف البصير

(٤)

ولما ذكر جريدة الحكومة وما اتت به فقد قامت وقعدت وكرت وفرت وفكرت ودبرت
وغاصت في بحار السجع وبحثت ثم ادركها الكلل فنامت واحتلمت ثم تنبهت وتمطت
وتجشت ثم تثاءبت وتجشت ثم لفظت شيئاً لا كنه بعد ان قاءته امعاءُ اوليائها
ثم كلفت غيرها من الجرائد بأن تلوث وجوهها بتلك الفضلات فأبت مرآة الشرق الا
الطهارة فعوقبت بالتعطيل ستة اشهر واوعدت بالبحث في سوالف اعدادها زاعمين
انهم يذكرون لها الوقيعة في الدولة العلية (وماذا كان اسكتهم مخالف) فآثرت
المرآة ان تحتجب احتشاما بالشر وتركت امر الوعيد لله

واذ علمنا ما هم يتربصون بنا احرصنا كل الحرص غير مظهرين المبالاة والاكتراث آخذين
باطراف المكر والدهاء والخديعة مع شرف نفس وعلو همة واباء ضيم غير مصحوبين ولا مهولين
على احد الا فيما حدث لي عند فراق السيد اذ رفعت في حقي شكاوى عديدة الى الخطبية
حين كانت مرآة الشرق تعلن ما ديرهم فاول طلب جاءني من الخطبة كان في غد رحيل
المولى فايقنت بالشر لجهلي بسر الطلب فبعثني هذا اليقين على التوجه الى موسيو فجرى
وعرضت عليه الطلب فايقن بما ايقنت به ايضا وقال لا تخف وانما استصحب معك جدا
ليعود الي بخير ما يحصل لك واياك ان تنزعج او تقول اذا سئلت عن شيء الا الحق ففعلت
كذلك ولكني لما وجدت الطلب لاجل الشكاوى المذكورة حمدت الله وصرفتها بكلمتين
ليس الا فلم تبلغ الخطبة مني مرجوّها وهكذا لبثنا ستة اشهر نفانى في مقاومة الاضطهاد
وقد ظهر سر مولانا في خلول الستة الاشهر هذه بمظهر عجيب وذلك ان جماعة الكندرية
الذين ظهر فيهم اثر خطبة المولى وهم آل بعيته سرسق وقطه وزغيب والمخلع اجتمعوا
على القيام باعلاء كلمة السيد والندا بما كان ينادي به وضموا اليهم عصبة من المسلمين
ونفاوتواعلى اصدار جريدة نصفها عربي والنصف الآخر فرنساوي ينشرون فيها ما
جمع السيد عليه كلمتهم في خطبته الحظر فاخذت تلك الجريدة من اول يوم صدرت فيه شهرة
لم تأخذها اشهر جرائد اوروبا بعد عدة سنين على انها جانبت التهور والحدة فوق

ما يوجبه عليهم الادب والاعتدال حتى لقد نقمت على تسويئها سائر الجرائد المحلية عربية
وافرنجية حقدا عليها وحسدا وتملقا الى رياض باشا اذ حسبوا ان تلك الجريدة صنيعة شريف
باشا فأخرستهم جميعا بما اوجب الثناء عليها وحببتهم فيها رغم انفهم ولم يكن عمل هؤلاء
الجماعة مقصورا على تلك الجريدة بل كانوا دونوا لائحة اصلاح وجاء بها وفد منهم الى مصر ورفعها
الى الخديو وسأله عن لسان الجمعية العمل بها فتنقص الخديو من ذلك ولكن لم يستطع الا الاحتمال
والصمت ثم اخذوا ايضا في تدوين لوائح غير تلك بما يرون وجوب اجرائه في القطر ولكن
من سوء البخت ان رياض باشا الذى كان وقتئذ ناظر النظار يرى ان المصريين ليسوا اهلا
لمثل هذه الحرية وهي عقيدته التي يعلمها فيه سيدى والتي هي عيبه الوحيد فتصدى
تلك الجريدة وكلف ناظر المطبوعات الذى كان وقتئذ استاليانيا بتعطيلها فاستعصم
فكلف نفس ناظر الخارجية بذلك ففعل على غير العادة فلم يكن من الجمعية الا ان رفعوا
على الحكومة قضية فقضي لهم وهموا باصدار الجريدة ثانيا لولا ان المسلمين الذين كانوا
في جمعيتهم تفرقوا عنهم بل وتصدوا والاذى انهم نفاقا فعجبوا وسخطوا قائلين انما نحن
نخدم بذلك المصريين لا نخدم انفسنا اذ ما من احد منا الا وهو رعية دولة اجنبية
وفي مأمن من استبداد الحكومة المصرية وفي غنى عن حريتها فحيث ابى المصريون الاشتراك
في هذه الخدمة فما لنا ولهذا العناء الذى ليس لاشخاصنا منه فائدة ومن حينئذ ،،
كفوا عن مشروعهم فلا حول ولا قوة الا بالله

ثم لم تمض علينا هذه الاشهر الستة الا وقد تنقل بنا الدهر فاحلنا المكانة العليا
والمنزلة القصوى فتولى الشيخ محمد عبده تحرير الوقائع وضم اليه اخواننا الطلبة كالشيخ
عبد الكريم وسعد زغلول والسيد وفا والشيخ داغر والشيخ محمد خليل وتولى على بك
مظهر رئاسة القلم العربي بمجلس النظار وتولى هذا الخادم وظيفة الكاتب الثاني بنظارة
الاشغال وبالجملة لم يبق احد من المخلصين في محبة السيد الا وقد ظهر شأنه وارتفعت
مكانته حتى اندهش الناس من هذا الانتقال السريع الذى نلنا بعد توقعهم تلاشينا

(٥)

وما منعهم من ان يقولوا علينا سحرة الانتخابات من التظاهر باعتقاد السحر المعدود في
ذوق المستنيرين من الخرافات . وكان هذا الانتقاء اوقع في افئدة الناس منا رهبة وهيبة
وحملهم على تعظيمنا وتكريمنا ومراعاة الادب والاحتشام في مجالسنا حتى كنا نضحك
من ذلك فيما بيننا واذا خلونا وانا الان ارى ان ذلك الانتقاء هو العلة التامة في
تعظيمنا الى حد بحيث كنا لو دخل احد منا بمجلس طأطأت له الرؤوس وخرست الألسن و
وصاخت له الآذان وتعلقت له بقية الاعضاء وانما ذلك لسر اثمره بذر غرسه
فينا استاذنا وتعهدنا بما اودعه بنا من ماء الحزم فزهى واينع

على ان ثمرة هذا الانتقاء لم تسكرنا فتنسينا اخذ الحذر من (خر زنبور) ابي توفيقنا
اذ كان لم يزل يتقيه منا ما كان اولا بل زاد تقدمنا حنقا علينا واحبطأ منا
وما غل يديه عن البطش بنا الا ما كان مصابا به في عهد وزارة رياض من انحلال
القوة وفقدان النفوذ اذ لم يكن معه مستطيعا حلا ولا عقدا ولا امرا ولا نهيا بل
محجر عليه ● فمن ما هو من حقوقه كاعطاء الرتب الا برأي مجلس النظار فهيهات ثم
هيهات ان تنتظم مصر ثورة الرياض لو بقيت في يد اهلها

وقد زاد حذرنا عندما ابتدأت الحوادث الاخيرة التي سموها عصيانا فجانبنا الدخول
فيها ما استطعنا سالكين طريقة من ليس له في الامر شيء زاهدين في الثواب زاهدين في العقاب
لا رغبة عن الحرية ولا رضا بأرواحنا فيها بل لعلمنا بالباعث الحقيقي على تلك الحركة و
وجزمنا بضعف القائمين بها وجهلهم بما يجب لها راجين مع هذا ان نسلم من تمحيص
نسبتها الينا اذ لم يكن يحصل بمصر ادنى حركة من هذا القبيل الا عدوها من آثار استاذنا
وتلامذته ولهذا فاننا حمدنا الله تعالى حيث لم يكن السيد بمصر ايام هذه الحوادث والا
لكان اول محاسب فلله الشكر والثناء

ثم انتهت تلك الحوادث باستوزار عصبتها فاخذوا في تنقية الوظائف من العلث
القديم وانتقوا لها من الشبان من رأوه خليقا بها فكنا فيمن وقع اختيارهم عليه

فتولى محمد عبده فوق تحرير الوقائع رياسة قلم المطبوعات الشرقية عربية وتركية وغيرها
(وان لم يعرف غير الاول) وصار هذا الضعيف (انا) مفتشا بالداخلية وسعد زغلول معاونا
بها فزاد بذلك ارتفاع شأننا ولكن عُدَّ ذنبا لنا عند حزب الخديو على اننا وعلى الخصوص
ابراهيم لم نخرج عن الحد الذي اوقفنا انفسنا عنده في تلك الحوادث ولم نكن نتظاهر بالميل مع
اي تحزبيه ولم يكن لنا فعل في جريان الحوادث غير ما كان يطلب منا من الآراء والمشورة
ولم يكن من رأينا الا اجتناب اسباب الحرب والاجتهاد في دفع دساوس المستر مالت قنصل
انكلترا الجنرال وفي مداهاته ومسالمته واجتذابه

وقد كان الناس جميعا الا النزر اليسير سروا بانتهاء الوزارة الى العصبة المذكورة
وصيرورة الحكومة شورية فاخذوا في اسباب اعلان السرور فكانوا يتسابقون الى
اعداد الليالي لتلاوة الخطب للشكر والطرب واكثر ما كانوا يعولون في الخطابة على تلامذة
السيد الافغاني فكنا نروغ ونحاول الخلاص من ذلك فلا نجد مفرا خصوصا وقد كان الوزراء
هم الذين يندبوننا غالبا الى ارتقاء المنابر فنحتشد ولكن لا نخرج فيما نقول عن حد الاعتدال
فطار بذلك صيتنا واشتهر امرنا فعد ذلك لنا ذنبا ثانيا وتم اعتقاد حزب الخديو
بأننا من حزب العصاة

ثم استفحلت الحوادث بدسائس مالت وسقطت تلك الوزارة وآل الأمر الى مفاجاة
انجلترا لضرب مصر ضربا لا يسوغه قانون ولا ترضاه عوائد المتوحشين فضلا عمن
يدعون التمدن ثم انجلت الحرب عن هزيمة (المصريين) بدسائس الخديو وسلطان باشا فأخذت الحكومة
في القبض على رؤس العصبة واعداد المشانق لهم ظنا من الخديو انه سيكون حرا فيما يريد
ويشتهي وان الانجليز ما بذلوا مالهم واراقوا دماهم الا لتأييد جنابه حقيقة عشقا فيه
وشغفا به لتنال ويكتوريا من حسنه وجماله ما قضت عمرها في تمنيه منه ولكن
ما انبهه وما اذكاه فقد فهم اليوم انهم ما جاؤا الا لتقييده لا لتأييده

وقد كنا في ضمن هؤلاء الرؤس المقبوض عليهم فدخلنا السجن جازمين بالقتل ولكن

ويم الذمة ما نبضت لنا فريصة ولا خفق لنا قلب ولا شابنا انزعاج الا ما داخلنا
من الاشفاق على تيتيم اطفالنا على ان الانجليز لم تدعه يتمكن من الانتقام والتشفي
وانما جارته على هواه الى ان احتلت بانحاء القطر وتغلغلت في احشائه وتمكنت
من القلاع والحصون والثغور وجمعت جميع ما في القطر من انواع الاسلحة ثم تظاهرت
برأيها من انه لابد من المحاكمة لا رأفة منها استغفر الله ولكن استمالة للافئدة بما
توهمه بهذا الفعل من انها عادلة منصفة وجعلت للخديو بسلامته نصيبا من هذا
الايهام اذ بنته على اوامره ليقال عنها انها ايدت رجلا عادلا وحينئذ شكلوا من المجالس
ما شكلوا واجمعوا رأيهم على محاكمة الاشقى فالاشقى فاحصوا اولى الدرجة الاولى
من الشقاوة بحسب انتقاء الخديو ومن بحاشيته من الصفار ونقلوهم من سجن الضبطية
الى محل آخر اعدوه لسجنهم وزعموا انه على نمط سجن الاشقياء في اوروبا وما اظنهم في
صادقين في زعمهم هذا والا لكان حكام اوروبا افظ الناس واغلظهم جانبا واقساهم
واخشنهم قلبا فاني كنت محسوبا من ارباب هاته الدرجة وسجنت في هذا السجن
خمسة اشهر ايامًا وها انا اصفه لمولاي على ما هو عليه بلا زيادة ولا نقصان
ويتبينه ان شاء على ما هو مشاهد له الان في فرنسا . هو عبارة عن حجرة ليس
بها متنفس الا منفذا صغيرا مما يلي السقف عليه شباك من حديد ضيق الابعاد جدا يليه
منسوج من سلك لا تزيد مسامه عن مسام الخرقة بحيث لا يكون الضوء في تلك الحجرة
عند محاذاة الشمس لذلك المنفذ الا بمقدار ما يرى الانسان ان يضع قدمه وفي تلك
الحجرة بطوبة لا يمكن اتقاؤها ولا اتقاء ما يصعد عنها من الروائح الكريهة التي اثرت
ببصري تأثيرا لم يزل بي حتى الان ثم هي لا تفتح لا ليلا ولا نهارا الا لحظة عند
الصباح ولحظة عند المساء لقضاء الحاجة على انهم لا يمكنوننا من قضائها على وجه الصحة
بل كانوا يستحثوننا وربما دخلوا المراحض واخرجونا رغما ولذلك كنا كثيرا ما نضطر
الى قضائها داخل الحجرة وكانوا يحظرون علينا الاستصباح وتناول الدخان ومطالعة

الكتب وتلاوة القرآن والكتابة فكانوا يمنعون وصول شئ من اسباب ذلك
الينا وعلى الخصوص اما كافاجر نالد ولزيادة احتياطهم كانوا كل يومين يأتوننا
فيفتشوننا تفتيشا مهينا خوفا من ان يكون قد وصل الينا شئ من المحظور علينا مثل
كبريت او ورق ولو ابيض ثم ينفصلون عنا بعد ان يوسعونا الاهانة وتهديدا وايعادا
بالقتل والسلب ونوسعهم تجلدا وثباتا وكانوا ايضا يمنعون وصول اهلنا
وخدمنا الينا وانما اذا جئ لنا بطعام اولباس من قبل اهلنا حمله السجانون
الينا من غير ان نرى من جاء به أو نراه وربما جهلوا صاحب الشئ فاعطوه لغيره
وهذا بعد ان يتناولوا منه لأنفسهم ما يشتهون ويعطوننا الباقي كصدقة يطرحونه
من بعيد فيكسر من الاواني ما يكسر ويتلوث من الثياب ما يتلوث وتنال الارض
من الطعام نصيبها هذا هو مجمل اوصاف السجن فهل هو كذلك في اوروبا . نعم كان
يستطيع تلطيف هذه الشدة من مد يبسط يده بالبذل فقد تحصل بعضهم على العلبة
من الكبريت بليرا انجليزية فلم يكون ثمن غيرها من انواع التلطيف وقد تحصل
محمد افندى الصدر على دواة وقلم بثلاثة عشر ليرا وعلى هذا القياس ياسيدى
والهو قياس ينتج ان مثلى عانى الشدة طول المدة ولم يستطع الى التلطيف سبيلا
وما هي بالمدة القصيرة بل خمسة اشهر الا اياما
على ان الانجليز كانوا عينوا مفتشين منهم للسجون يمرون علينا مرة في كل اسبوع يسئلوننا
عن احوالنا وعما عسانا نشكو منه فكنا نكتم عنهم حقيقة الحال الا ما يضر بالصحة مخافة
ان تقع شكوانا الى مسامع الخرنوص (التوفيق) بواسطة السجانين الذين هم من اعوانه
فلا يعدم حيلة الى ايذائنا وما ذلك الا لانقطاع اخبار الخارج عنا وجهلنا بما هو
عليه من الضعف وسقوط المنزلة والا لكنا تخلصنا من هول تلك الشدة غير مكترثين
بما كان يصل الينا من التهديد والوعيد ولكن ما هي حيلة المتجاهل الذى ما عرف حلول العيد
الا بتوالى اطلاق المدافع اربعة ايام في كل وقت من الاوقات الخمسة

وما كان لنا مؤنس في السجن الا تعليل النفس بقرب حلول دورنا في المحاكمة ولا سامر
الا هواجس مخاطر بما ندافع به عن انفسنا وقت المرافعة فكانت تسر وتنشرح
من هذه الخواطر وتمني ذاتها اماني عديدة من الغلبة وكسب الشرف والفخار في مقام
المحاكمة وطلب عوض ما لحقها من الاهانة والضرر والخسارة الى غير ذلك من الاماني
التي كانت كأنها بين ايدينا ثم استيقظنا فلم نجدها . وذلك انهم رأوا المحاكمة تؤدي
الى اهانة الخديو (توفيق) بوقوفه صغيرا ذليلا في مقام المرافعة والى القاء
المسئولية بتمامها على عاتقه وهذا يدلي الى فضيحة الانجليز بتأييدها ولذا درءا
لمثل هذا فاحبوا ان تتلافى هذه الفضيحة من وجه والخديو تواقع وتراضى على
اللورد دوفرين من وجه آخر فبتت المسألة على وجه سياسي لا وجه قانوني
وكانت قد تواطأت مع عرابي ورفاقه على بت المسألة بهذه الطريقة فادعى المجلس
امر عرابي وستة معه بتحمل القتل وان الخديو تنازل الى النفي المؤبد وفوضوا امر باقي
المسجونين الى رأي الخديو فاطلق من اطلق وجرد من جرد ونفى من نفى كل ذلك
بالاستبداد والهوى لا بالتحقيق والانصاف

وكنت انا والشيخ محمد عبده في ضمن من حكم عليهم بالنفي كل منا ثلاث سنين خارج القطر
المصري بعد ان كان محكوما علي بسبع سنين وعلى الشيخ محمد بخمس سنين في توكر وهي
بلد بالسودان فوق مصوع وسر هذا التخفيف جدال وقع بين سعادة العلامة
الفيلسوف علي مبارك باشا وبين شريف باشا اما سعادة الاول فكان يحاول
نفينا الى حيث لا نتمتع بالحياة ولا نفوذ جزء احساساتنا عليه وتصنيفنا للتصانيف
التي يغبط بها على العلماء فضلا عن الذوات من ان نخلف غير تنال منه على ذلك ثوابا
الا المرتب الذي كنا نأخذه من الحكومة في نظير عملنا بها وكان يشفق ان نتم بانتحاله
تلك التصانيف في يوم من الايام ولا يعدمونه فيضيع صيته الباطل سدى فاراد
ان يعجل بفقدنا فطلب ان ننفى هذا النفي القاطع للحياة . واما سعادة شريف باشا

حفظه الله فكان يحاول اطلاقنا ولا صلة بيننا وبينه البتة فلا ادرى ما الذى بعثه على المدافعة عنا جزاه الله خير الجزاء فقد كانت مدافعته سببا للطيف بحكم ودفع الاذى الذى اراده بنا على مبارك لعنة الله عليه

وفاتني ان اذكر لمولاي انهم ساوا في السجن بيننا تلامذته ورؤس العصبة اى عرابي وباقي السبعة الذين استحقوا القتل فافردوا الكلام في سجن على حدته وزادوا في التشديد عليه فوق ما عاملوا به عامة المسجونين ولو كان الأمر بيد البعو (انوفيه) لو استفتح بقتلنا قبل كل من كان يود الانتقام منهم ولكن الله سلم

ثم بعد حكم علينا بالنفى اخذوا يقذفوننا جماعة فجماعة الى حيث ما يريده كل شخص من الجهات فلما جاء دور الجماعة الذين كنت مجد وفاهم ونقلنا الى سجن اسكندرية ينتظرون بنا ميقات سير الوابورات رايته في السجن رجلا اعجميا طويل اللحية عليه سيما المرض انقبل يسلم علي سلام الأخصاء مع هشاشة اعرفها وبشاشة لي عهد بها واندمازجها تحمل المريض وتاوه المظلوم فتأملت طلعته وتفرست هيئته فوجدتني اعرفه فكدت أصيح ولكني دهشت وطشت وذهلت وغبت عن وجودى فاني وجدته ابا تراب أوليس اني خليق بتلك الدهشة كيف لا وهي فرصة لو فاجأت الجبل الصلد لذاب ما او طار انجاز. ثم بعد ان وقفت منه على ما فصله لمولاى ومولاه حمدت الله على مصيبته قدرهم على مصيبتى اذ كانت مصيبة كل فائدة لصاحبه واقل ما في ذلك زوال وحشة الانفراد

هذا موجز ما كان مايتعلق بنا بعد فراق سيدنا وقد اضربت عن حوادث كثيرة جرت في خلال ذلك وكنت قيدتها واحدة فواحدة فاستوعبت مجلدا لطيف الحجم وادخرته على نية ان ارفعه فكاهة الى سيدنا عندما يسعدنى الاتفاق بلقياه فانى كنت ولا ازال أمنى النفس برؤيته عاملا على بلوغ هذه الأمنية ما دمت حيا فاني وحقه لا ارى الحياة حياة الا بخدمته .. وهذا المجلد كان قاصرا على ما جرى من عهد فراق السيد الى ابتداء الحوادث الاخيرة المسماة عصياننا مستفتحا بذكر السيد ومناقبه وما فعله بمصر من المواهب

(١١)

وما ذكرته بها من الآثار التي ما خدم بها الإسلام أحد قبله والتي لا يقوم بشكره عليها إلا
الحقيقة المحمدية . وأما ما جرى من ابتداء الحوادث الأخيرة إلى ليلة القبض علي فقد أفردتها
بالتقييد وعنيت بها عناية المؤرخ الناقد على قدر ما وصل إليه حولي حاكيا كل حادثة منها
على ما ظهر واشتهر ومردفا لها بما بطن من أمرها ومقتصرا على ما ينبغي من الضبط والدقة وما
يوجبه التطرق من التجريح والتصحيح والتخطئة والتصويب فاستوعبت هذه
الحوادث أيضا مجلدا أعظم حجما من الأول والآخر كذلك ليكونا في أوراق مولاي
أثرا وذكرا . غير أن الظلم يا سيدي لا يبقي ولا يذر فإنهم ليلة إذ قبضوا علي أقاموا
على المنزل عسكرا محافظة على ما فيه إلى أن يأتي بها جوه ويضبطوا ما يضبطونه منه كما فعلوا بمنزل
الشيخ محمد عبده من قبل بليلة إذ ضبطوا جميع ما به من الأوراق فأوعزت إلى أختي عندما وقفت
على نيتهم في ليلة القبض أن تواري سائر ما عندي من الورق إلا ما كان منها مجلدا مطبوعا فلم
تتمكن من فعل ما أوعزت به إليها فإن العسكر الذين كانوا على المنزل منعوا خروج كل شيء
بل منعوا خروج أحد من أهل المنزل ودخول أحد منهم إليهم ولهذا فلم تجد بدا من طرحه في
المرحاض فذهبت ذكراي فيما لا يذكر

ها أنا قد بسطت ما أردت بسطه من حكاية حالنا فلأعرض على مولاي ما أردته بهذه
الألوكة . قد قضى علينا السجن ببيع أمتعة منازلنا حتى الغطاءُ والوطاءُ لسد الرمق بأثمانها
فلم ينقض السجن إلا وقد نفد جميع ما للدنيا فتخيرنا أن ننفى إلى بلاد دولتنا رجاء أن نجد بها ملجأ
ونصادف فيها مخلصا فنحصل على ما يقيم أودنا إلى أن يقضي الدهر بما هو قاض تاركين أمر
عيالنا في مصر إلى الله تفعل بهم الصدفة العمياءُ ما هي فاعلة فجئنا بيروت فلم يستقر بنا المقام
حتى أمرنا بالخروج منها وأن لا نطأ أرضا للدولة العلية مطلقا فحرنا في أمرنا وحملنا الاضطرار
على استرحام الباب العالي على النحو الذي فصله أبو تراب لسيدي فإذا لم يستجب الباب العالي دعاءنا
فما الحيلة وماذا نصنع وأين نذهب ولسنا على شيء يؤهلنا إلى قصد أوربا ولا عندنا
من الثروة ما يساعدنا على المقام فيها وما سألنا سيدنا هذا السؤال طالبين منه الجواب

(تتمة الحديث في ظهر الرسالة)

الا لأنه هو السبب في ظهورنا وانفتاح بصائرنا وقد كنا أولاً ننسبح في بحار الغفلة متلذذين بأوهامنا مستغنين بخرافاتنا
نقرأ وردنا وننام لا علينا ولا لنا فجئت دام مستنقذنا من هذه الأوهام ومخلصنا من الخمول فأحييت لنا بذلك احساسا
كان فاقدا منا وشعورا لم تكن توجد فينا فصرنا نتألم من كل ما لا يلائم هذا الاحساس ونتأذى من كل ما لا يجانس ذلك الشعور
ولا شئ في مصر ما يلائم هذا ويجانس ذاك فنحن على الدوام في ألم وتعلل وانت انت السبب في ذلك (وعجيب اننا لا ننفك
نشكرك على ذلك عوضا عن ان نشكوك) فعلى سيدنا ان يهدينا السبيل الذي نشفكه فيما نزل بنا من المصاب واسأل الله ان يهدينا سبيلا
يوصلنا الى الاجتماع بمولانا حفظه الله هذا واني اختم هذا الحديث بلثم اعتاب مجلسه [illegible]

عن خطهم
ابراهيم
اللقاني

حضر الشيخ محمد عبده مصر كرها الا انه وسأتي
ان ادرج فيها الى سيدنا ما هو واجب علي من تفصيل احترام
ولهم اعانات وعرفان ما يليق بهم [illegible] ولو علم المولى
بحال القوم فهم

وإذا شاء السيد ان يتفضل على خادمه ابي تراب
او عبد ابراهيم شيئاً من الكتابة فليكن عنوانه
باسم الشيخ عبد القادر القهوجي القباني محرر
جريدة ثمرات الفنون

تصوير ١١٧

لوحة ٥٥

من بيروت في ٢٥ فبراير ٨٤

هذه الى فناء سيدنا ومولانا متع الله العالم بطول حياته وقد تقدمها اربع احداها
مجالة من خادمه ابي تراب ارسلها عن طريق باريس باسم الشيخ البصير يحيط فيها علم مولانا
بحلوله بيروت ويعده بتفصيل ما وقع له والثانية هو هذا التفصيل بعث به عن طريق
لوندره والثالثة يخطر فيها سيدنا بارسال هذا التفصيل وارسلها في طي رسالة من عبد
ابراهيم وهي الرابعة وقد بعثنا بها الى باريس ايضا باسم صاحب البصير ايضا
ولم يزل ابو تراب يتوقع ما يرسم به عليه مولانا حيران قلقا لأجله يتروح به الاشتغال
الا ان يبعث الى حضرته بجانب من النقود بواسطة احدى البنوكة ثم يمنع توجهنا من
كون ذلك لا يحسن لدى سيدنا ومخافة ان يكون الصيد بارح باريس اذ قرأنا في الجوائب
منقولا عن جرائد باريس انه على عزم السياحة الى لوندره وانه جزمنا بتحريف النقل ولكن
ذلك لم نجزم لم يمنع الخوف المذكور حتى ترجح لديه ولدي جانب الامساك عن الارسال
مع ما هو فيه من اشتغال البال واضطراب الخاطر بشتغال واضطرابا يكاد ان يدفعه به
الى باريس على غير شعور منه لولا انه مقيد بأمر مولانا من انه لا يبرح الا بأمره
ثم هو وان كان لم يزل يتوقع مراسيم مولانا الا انه يخشى ان يكون الصيد في شاغل من حيث
اباء الدولة العلية عن قبولنا في ممالكها الشاهانية وتكليفها لنا بالخروج من بيروت على
ما فصله ابو تراب وربما كان ذلك موجبا لتردد مولانا في ارسال مراسيمه الى بيروت لاحتمال
انجلائنا عنها فرأينا ان نعجل باحاطة علم مولانا باننا لم نزل ولا نزال في بيروت غير
منتحين لامر حرجيه وانه لم يصدر من الدولة ما ينسخ امرها الاول وانما كنا
ارسلنا الى الحضرة السلطانية بطريق التلغراف نسترحمها ونكشف لها ان الموت ولا
الخروج من ظلها والهلاك ولا مبارحة بلاد الاسلام وبمثل ذلك راسلنا حضرة الصدر

والباب العالي وعززنا ذلك بعريضة طويلة رفعناها الى والي سوريا ثم سكتوا وسكتنا
لحسبنا هذا السكوت اجابة ورضاء وكأن سياستهم في ذلك والله اعلم ان نكون على ريبة
مستديمة في امرنا فنظل بها في شغل شاغل عن الافساد الموهوم فينا بحيث لو رأوا منا
أدنى شيء مما يتوهمون لعاملونا بمقتضى الأمر الاول الذي لم ينسخوه نسخا صريحا ليكون
مدخرا لنا كعصا الزاجر تهديدا وارهابا وعلى ذكر ذلك اقص على سيدي امرا اشكل
عندي في اول بلاده سرورا وهو ان اهل بيروت عند صدور الأمر الاول هاجوا وماجوا
نفورا منه واشمئزازا وغلت رؤوسهم غيرة وحمية فتجمهر الوجوه منهم وساروا الى دار الولاية
متعاونين على نسخ هذا الأمر وأسخروا للوالي عما فعل باستبدادهم وافتئاته على عموم المسلمين من
التأثير وما عساه يحصل بنوال كل مسلم في الكرة الارضية ولم يبرحوا من عنده حتى
رأوه على شر بهم بل ووعدهم بانه يبذل جهده في نسخه ولم يمض غير قليل حتى اوعز الى
بعضهم بأنه يشكر سعيكم ولكن لا يسعه الجزاء فيه ففهمنا المقصود واطمأننا فانظر يا سيدي
هذه الهمة وقسها على همة المصريين الذين كانت حكومتهم يوم اخرجت مولانا في
غاية الوجل ونهاية الخوف من حصول ثورة تعم القطر وتزعزع اركان البلاد حتى
حملها على هذا التخوف على ان بثت في البلد قوة للامن فقط على الراحة فوق العادة ونشرت
الجواسيس في سائر الانحاء التي توهمت انتشار الثورة فيها وهم اي المصريون لم يكونوا
يومها في شيء مما توهمته الحكومة بل كانوا على عكس ذلك فبلغ الخوف من قلوبهم الا كانوا يتوارون
ويتمارضون في المنازل بل منهم من بادر في حينه الى السفر وتغيب حتى انقطعت السيرة
وجزموا بالأمن فضلا عما كانوا يتظاهرون به من بغض السيد والوقيعة فيه درءا عن انفسهم
الدنيئة وليس ذلك بعجيب على أمة مثل المصريين لبثت كذا كذا احقابا تحت ضغط
الاستعباد ونير الاستبداد حتى تحولت حرارة دمها الى برودة وتأثرت نفوسها تأثرا
اودى بملكاتها الغريزية واحدث فيها اخلاقا من اضدادها رسخت بتوالي الدهور فصارت
ملكات ثابتة يتوارثها عقبا عن عقب وجيلا عن جيل فأنى لها بمحو هذه العادة

تلك الامة بعد ان مضى عليهم في التربية والعلاج مثل ما مضى عليهم في الاستعباد والاستبداد
وهيهات هيهات فهم على هذه الاخلاق يعيشون وعليها يموتون فانا لله وانا اليه راجعون
ثم ما اعظم مصابهم وما اسوء بختهم ان تركتهم فرنسا تحت ظل انجلترا ونسيت ان انجلترا
هي التي اخرجت نابليون من مصر عنوة بعد ان روى ارضها من دم رجاله وصرفها ما
صرف من ماله ومن يا ترى للمصريين إن اقعد فرنسا التخوف من بسمارك عن اخذها
بالثار من انجلترا وعن تدارك سوء سياستها حيث تركت انجلترا تنفرد بالعمل في مصر غير
متدارك خيانتها وهل اكتفت بتونس عوضا عن حقوقها في وادي النيل البهيج لخصب ام
بينها وبين انجلترا اتفاق آخر لم يرد وراء حجاب الخفاء ومهما يكن من الامر فقد لعبت سياسة
انجلترا بسياسة فرنسا وساعد الاولى ما حدث من الخلل في داخلية الثانية حتى ولقد كان
لحدوث هذا الخلل من التاثير في قلوب المصريين ما لا اظن مثله وقوعه في قلوب الجمهوريين
من اهل فرنسا فان المصريين لا يرجون خلاصهم من اسر الانجليز الا على يد فرنسا وهم
اذا كان لابد من استيلاء دولة اجنبية عليهم يفضلون استيلاء فرنسا ولو اماتهم على
استيلاء انكلترا ولو احيتهم ولذلك تراهم يتوقعون قدومها اناء الليل واطراف النهار
حتى ان الانجليز اجروا يوما من الايام مناورة لاطفاء ثورة داخلية على فرض حصولها
فظن المصريون ان فرنسا قد دهمت الانجليز بخيلها ورجلها وخرج الكثير منهم لملاقاة
رجالها بالفرح والسرور وكثرت القالة فمنهم من يقول انها قادمة من طريق العيدوم ..
ومنهم من يقول من طريق القصير وهلم جرا حتى اضطر الانجليز الى اتخاذ الوسائل لقطع
هذه الاراجيف ونشرت الحكومة في جريدتها ما يكذب ذلك ايضا فتكدر المصريون تكدرا
شديدا لخلف ظنهم وبالجملة فالمصريون في حنق محرق على الانجليز وان كانوا اذا
انقطع املهم من فرنسا يؤثرون بقاءها على تحقيق السلطة للخديو كما انهم في حنق
اشد من ذلك على ابي نظارة حيث لم تتحقق الى الان نبوة من نبواته وان كانوا لا
يزالون يتفاءلون في الحصول عليه عند وروده كأنهم لم يتروضوا بتلاوة ما فيه ميلا مع امانيهم

انا بعد السلام عليه كافرون به

واذ لم يجزموا بتحققها فلا بلغ عمى الحي ابا نظارتي بالاصالة عن نفسي وبالنيابة عن سائر المصريين انا بعد السلام عليه كافرون به وآذنت نفوسنا ان ~~تملكنا~~

اذ لا يجتمع الايمان بمن لم تثبت نبوته والا فليأتنا بدليل على صدقه تحذيه فقد سئمنا معاشر المصريين ...

تنيفيقها وعما وما كنا نصدق بحدوث ما حدث فيها من حركة الاخيرة التي سموها عصيانا حتى جاءت الدولة الباغية الطاغية وارغمت

انوفنا بحجتها الدحيضة وعضدتها فرانسا الحرة بسكوتها فأضاعتنا واضاعت حقوقها وما ضر فرانسا لو تركتنا ناخذ حريتنا مع

حفظنا لمصالحها كما اخذت حريتها فيما مضى بمثل ذلك كما تقتضيه عهدها بذلك ناموس الانسانية والحرية فهل اشفقت فما على مصالحها

ووثقت من انجلترا ام ماذا يا ترى وهل لم تحسب لغدر انجلترا حسابا ام حسبت واعدت لذلك عدته اذا تلمح بها شواهدها نظرا

وفهمها وايم هذا ومتى يظهر لعل الربيع موعدنا بذلك اللهم حقق ندعو دعاء المضطر الطائش مع عدم استبعاد ما فهمه ذلك من رقابة وكثرة العلماء والاحرار وايم الله

لما هو في فرانسا من الخلل الذي حدث لمجرد موت رجل واحد كأن الله لم يخلق فيها سواه على كثرة عدد اهلها ~~موت بموته~~

لولت انا فرانسا ويا وشاهدت هذا الخلل لموت رجل وجد لاخذتني الغيرة على شرف فرانسا ان يقال انها بنت ... كما كان حاقطا له والا

رجل تموت بموته واجهدت النفس على جهلها في انه تخلص من الناس محل هذا الرجل واحفظ زمام الامة الجمهورية كما كانت الواحدة هي الواسطة ان عدا

فما معنى كونه امة عظيمة لعل فرانسا تحل عرى نظامها لانفراط جوهرة وحدة من عقدها ولو كانت تلك الواحدة في تقاعدها عن معارضة انجلترا في مصر

لمن العجيب بمكان عظيم ولعل الحكومة هي التي قصدت ان يبلغ الخلل من البلاد وهذا المبلغ لتتخذه عذرا في تقاعدها على الاشتغال بالخارجية اخذا

معارضة فعلية حتى لا يلحقها عار من هذا التقاعد في تاريخ مستقبلها اذ يقال انها آثرت الاشتغال بداخليتها على الاشتغال بخارجية مع انها لو لم تستيقظ لتكون ذلك داعيا لاهتمامها بحفظ الموجود

بالاحرى كما كان لخديو في اوائل الثورة يدار بحلمه السودان ان اهل امر المهدي ودعه يستقل فيكون ذلك ... السودان بل بملكنا انا نقول ان السودان خرج

في مصر فتتلاشى قوة عرابي وقد كانت عاقبة هذه السياسة تقلب المهدي على اكثر نواحي السودان بل يملكنا الى ... (نؤجل بافي الحديث الى رسالة اخرى) ابراهيم عبدكم

من يد الحكومة بالمرة ولكن ما ظن فرانسا تفعل هذه السياسة

ابو تراب عارف افغاني

لوحة ٥٧

من بيروت في ١٤ مارس ١٨٨٤

لو أذن لي سيدي وأستاذي ورب روحي ومعدل مزاجي ومقوم خلائقي ومحور خلقتي ومحرر
فؤادي أن أبث إليه شكايتي منه أو لو يسمح لي الأدب وكان مكاني في مجلس مولاي رحبا فأشفي
بعتبه ما ضاق به صدري ومن لي لو أذن السيد أو لو يسمح الأدب بلسان لا يتلعثم وذهن لا يتزعزع
وأنا بين هول المشتكى منه وجبروت المشتكى إليه وشدة باعث العتاب وجلال المعاتب عليه
أما والله لقد كان لعبارة سيدنا في كتابه الأخير إليّ تراب من التأثير ما كاد يخسف بي الأرض ويدكدك
علي السماء هولا واضطرابا ما كادت تسيل بنفسي ويجمد دمي فرقا وانزعاجا ما أوشك أن
يطير بمشاعري حيرة واندهاشا كأن لشكه في وفائنا وخز في فؤادنا لو علم شدة وقعه لرحمنا
من أن يخزنا به وخز وددت لو أنه أسال ما أسال من دمي على قدمي سيدي لينظر ماذا يكتب في
أرقته من دلائل الوفاء وبراهين الولاء وخز لا أسأل السيد دية عليه فوق أن يأمر أبا تراب
~~[illegible]~~ بتشريح ذات الفؤاد عند ما يجهز الوخز عليه ليطلع على ما ملأه من الولع والشغف بمحبة
مربيه حفظه الله نعم وهو العليم الحكيم أني ما كتبت ولا أكتب إلى جنابه الأقدس الأعلى إملاء فؤاد
هذه صفته وذلك شأنه ولا أأسف على ما عاناه في تربيتنا وعلاج نفوسنا من المتاعب والأوصاب
إذ ليس الذي أصابني من شكه في وفائي إلا كالذي أصابني مما حسست بأن قد نزل به من
الأسف عند عروض هذا الشك له ولهين لدي أن أذهب قبل هذا الشك دون أن يورث
مولاي أدنى أسف أو كدر . وليت شعري علام هذا كله وقد قلبت ظاهري وباطني وخبرت
سري وعلانيتي وفتشت جسمي وروحي وبحثت في غرائزي وملكاتي وجربت غيبتي وشهودي
فلم أجد "إلا ولاءً" ووفاءً" وشغفا ووجدا وطاعة وامتثالا واتباعا وانقيادا وميلا"
وانجذابا وخضوعا وخشوعا وسجودا وركوعا كل ذلك للسيد وفي السيد وبالسيد وإلى السيد
ومن السيد وعلى السيد فلم ولماذا هذا الريب بنا وعلام الحمد في شكه فينا . أعلى أننا مصريونا
(واأسفاه على المصريين ما بين الأمم) نعم نحن مصريون (وإن يكن الولد ابن أبيه ظنا) ولكن ألم
نصاحب سيدنا عمرا ألم يربنا ولدنا ألم يعدنا خلقا جديدا بلى والله لقد كشف عن بصائرنا

تصوير ١٢٢

وجلا صدأ نفوسنا وغسل درن ارواحنا وطهر دنس طباعنا واذهب رجس اخلاقنا
ومهد لنا سبل الفضائل وسد دوننا ابواب الرذائل واودعنا روحا هي بضعة من شخصه لو نوسع
ولا انفكاك للشعاع عن مصدره شرقا او غربا . فاي طبع للمصريين او للعفاريت او للمردة
او للشياطين لا يتحول بتلك التربية ام اي جبلة للبهائم او للانعام او للوحوش لا تتغير
بذلك العلاج ام اي نفس بشرية او كلبية او خنزيرية او قردية تعاود مرارة الجفا بعدما
ذاقت حلاوة التهذيب ولا ارى السيد تقدس سره يتمثل هنا احتجاجا علينا بقول القائل

إذا كان الطباع طباع سوء فلا ادب يفيد ولا اديب

فوالله لئن بلغت منا الخسة والدناءة والخبث مبلغا لا نهتدي معه الى جادة لما ضللنا سبيل البر
ببعيدنا واستاذنا ووليّنا فليتق الله فينا وليرحم نفوسنا التي يقتلها صبرا بشكه في وفائها ولا
يحوجها ان تطالبه بظلامتها فيما تنشده

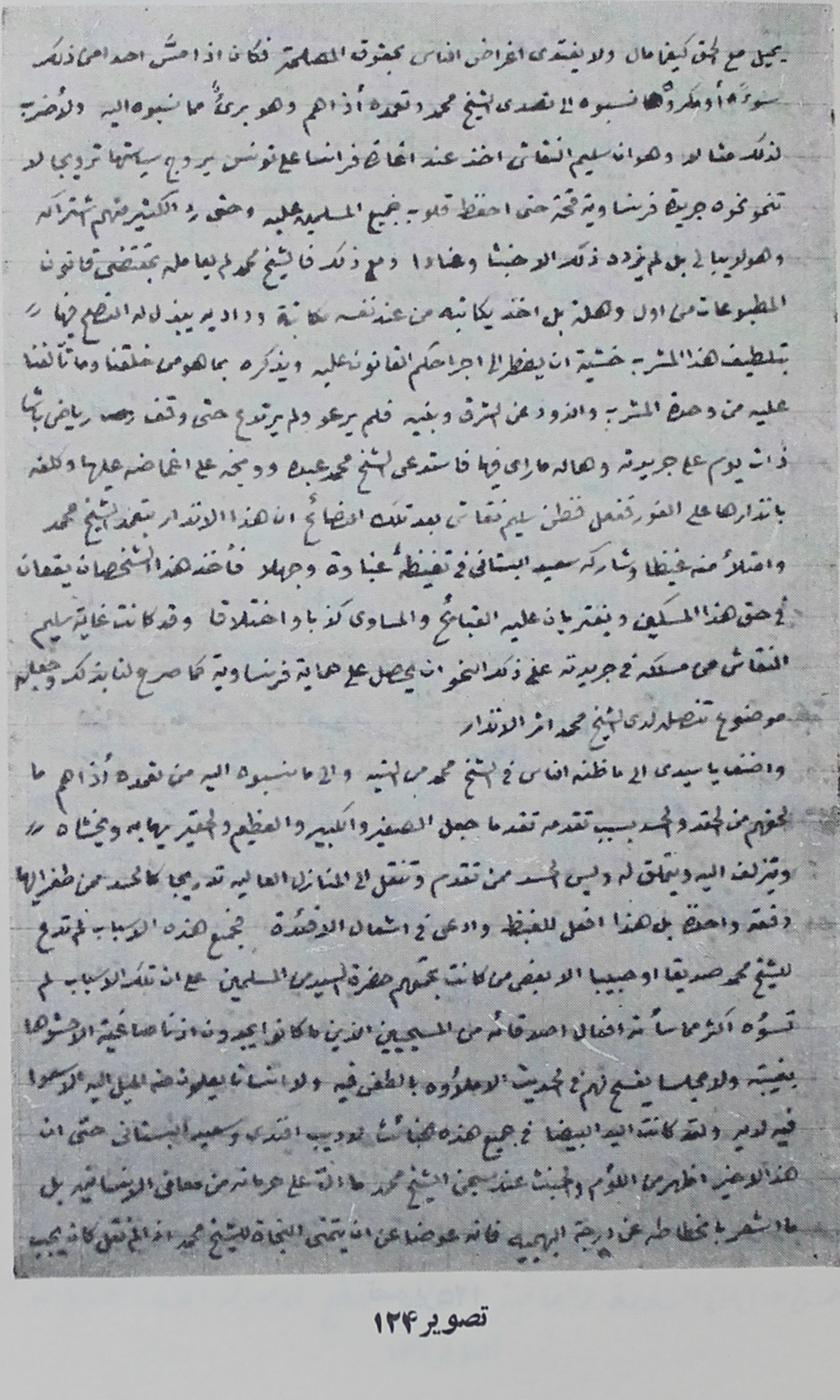
نفس عن الحب ما حادت وما غفلت بأي ذنب وقال الله قد قتلت

فنحن جاليون في اي زمان واي مكان وعلى اي حال واي شكل واي وضع واي هيئة
وباي اعتبار واي حسبان واي نظر وبالجملة فنحن نحن والسلام.

هذا محصل ما كنت اريد ان اجعله موضوع شكايتي وهو باعث عتابي ولم اشك ولم اعاتب رهبة
وتأدبا وحسبي بعدل السيد منصفا لي منه . استغفر الله بل لا أسأله فوق ان يكشف لي عن وجه
الشك لاتوب مما ابرمني وما هو فيما اظن الا ما وقع الى مسامعه الشريفة عن الشيخ محمد عبده فاعتقده
صدقا ثم جعل سائر المصريين في ذلك حكما واحدا (وسرعان ما يصدق وسرعان ما يحكم) فان
صدق ظني فيها انا عن اذن السيد اكشفها عن كذب تلك السعاية كما وعدت في الحاشية التي وقعتها على
رسالة لابي تراب حملها البريد الى السيد منذ خمسة ايام

وذلك ان الدهر لما تنقل بنا الى الرفعة والشأن على ما بسطته لمولاي قبل هذا كان الشيخ محمد عبده قد
صادف لدى رياض باشا قبولا واعزازا خصوصا بعد ان علم انه ثمرة من ثمار غرس سيدنا ومربينا
فصار له وثوق به واعتماد عليه بل جعله له حفاظا من امره ونهيه وحله وعقده فجد في القيام
بفرائض هذه المنزلة جدا اشغله عن الناس واضطره الى الاقلال من زيارتهم فان اوقات فراغه
كان يستغرقها مع الباشا في مصلحة ومنفعة فرمي لذلك بالكبر والتيه ثم اا صدقة في خدمته جعله

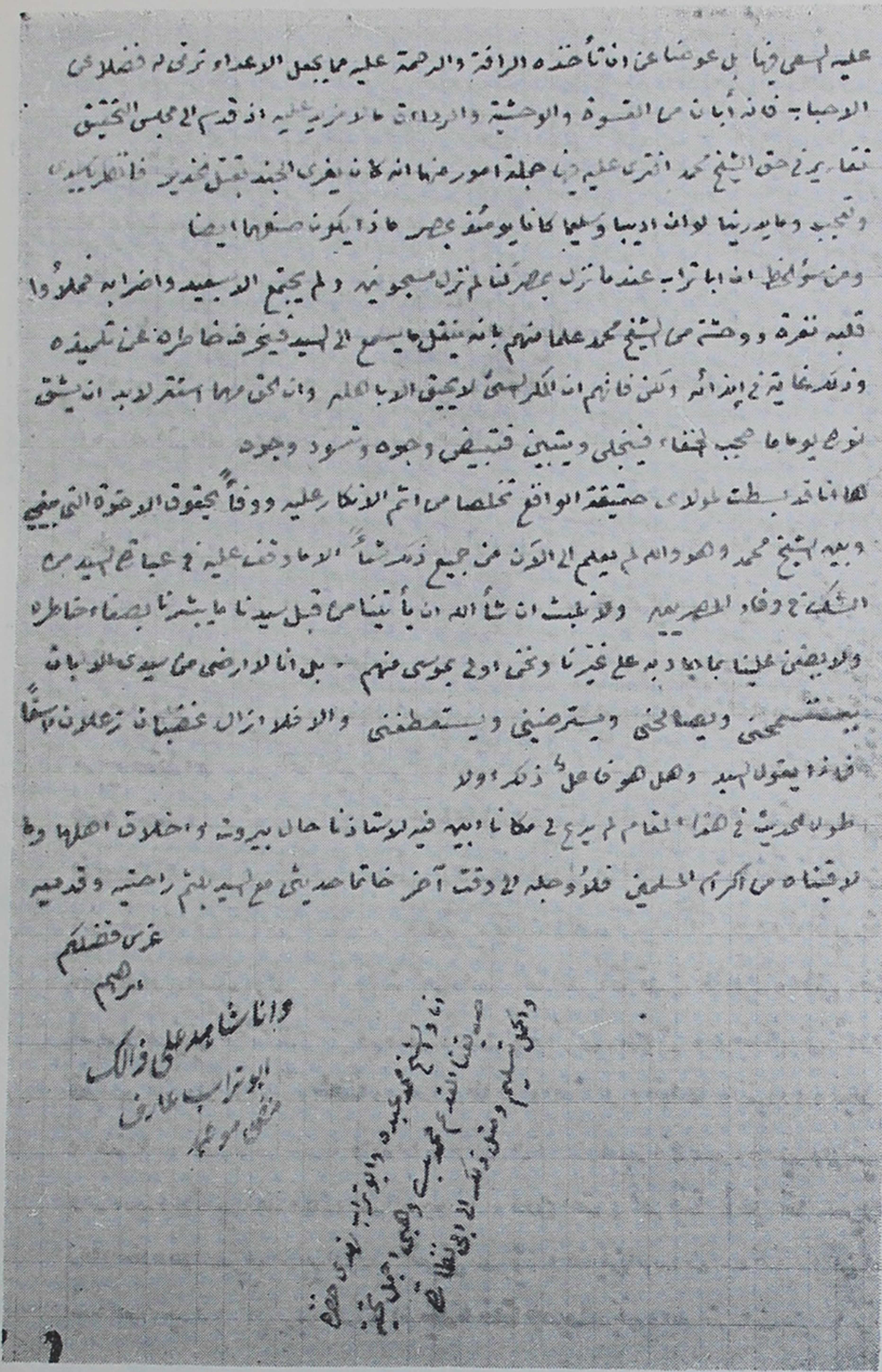
تصوير ١٢٣



يميل مع الحق كيفما مال ولا ينقاد لاغراض الناس كجوقة المصلحة فكان اذا احس احدا من ذلك سوءا او مكروها نسبوه الى تصدي الشيخ محمد وتعمده اذاهم وهو برئ مما نسبوه اليه ولاضرب لذلك مثالا وهو ان سليم النقاش اخذ عند اغارة فرانسا على تونس يروج سياستها ترويجا لم تنحو نحوه جريدة فرنساوية حتى احفظ قلوب جميع المسلمين عليه وحقد بعض الكثير منهم اشتراكه وهو لم يبالي بل لم يزده ذلك الا خبثا وعنادا ومع ذلك فالشيخ محمد لم يعامله بمقتضى قانون المطبوعات من اول وهلة بل اخذ يكاتبه من عند نفسه مكاتبة ودادية يطلب اليه التلطف جهارا بتلطيف هذا المشرب خشية ان يضطر الى اجراء حكم القانون عليه ويذكره بما هو من خلقنا وما تأخذنا عليه من وصف المشرب والذود عن الشرق وبنيه فلم يرعو ولم يرتدع حتى وقف رياض باشا ذات يوم على جريدته وهاله ما راى فيها فاستدعى الشيخ محمد عبده ووبخه على اغماضه عنها وكلفه بانذارها على الفور فعمل فطلق سليم نقاش بعد تلك الفضائح الا هذا الانذار سعد الشيخ محمد واصلاه من غيظه وشاركه سعيد البستاني في تغيظه وعناده وجهله فاخذ هذا الشخصان يقعان في حق هذا المسكين ويفتريان عليه القبائح والمساوئ كذبا واختلاقا وقد كانت غاية سليم النقاش من مسلكه في جريدته على ذلك النحو ان يحصل على حماية فرنساوية كما صرح لنا بذلك وجعلهم موضوع تنصله لدى الشيخ محمد اثر الانذار

وانضم يا سيدي الى ما ظنه الناس في الشيخ محمد من التهيه والى ما نسبوه اليه من تعمده اذاهم ما تحوهم من الحقد والحسد بسبب تقدمه تقدما جعل الصغير والكبير والعظيم والحقير يهابه ويخشاه ويتزلف اليه ويتملق له ولبس الحسد ممن تقدم وتنقل الى المنازل العالية تدريجا كالحسد ممن طفر اليها دفعة واحدة بل هذا اهل للغبطة وادعى الى اشتعال الافئدة فجميع هذه الاسباب لم تدع للشيخ محمد صديقا او حبيبا الا بعض من كانت تجمعهم حضرة السيد من المسلمين على ان تلك الاسباب لم تسوءه اكثر مما ساء من افعال احد قائم من المسيحيين الذين كانوا يجدون فرنسا ضالة الاوسوها بغيته ولا مجلسا يفسح لهم في الحديث الا عقدوه بالطعن فيه ولو انهم يعلمون عنه الميل اليه لا يسعوا فيه لا دبير ولقد كانت اليد البيضاء في جميع هذه الخبائث لاديب اسحق وسعيد البستاني حتى ان هذا الاخير اظهر من اللؤم والخبث عند نفي الشيخ محمد ما دل على حرمانه من معاني الانسانية بل ما اشعر بانحطاطه عن درجة البهيمية فانه عوضا عن ان يتمنى النجاة للشيخ محمد اخذ يتلقى كالذي يجب

تصوير ۱۲۴



عليه السعي فيها بل عوضا عن ان تأخذه الرأفة والرحمة عليه ما يحمل الاعداء ترى ان فضلا عن
الاحباب فانه أبان من القسوة والوحشة والرداءة ما لا مزيد عليه اذ قدم الى مجلس التحقيق
تقارير في حق الشيخ محمد افترى عليه فيها جملة امور منها انه لا ينبغي الجنة بقتل محمد [illegible]
وتعجب وما يدرينا لو انه اديبا وعليما كانا يومئذ بحضرة ماذا يكون صنعها ايضا
ومن سوء الحظ ان ابا تراب عندما نزل بحضرتنا لم نزل مسجونين ولم يجتمع الا بسعيد واضرابه فملأوا
قلبه نفرة ووحشة من الشيخ محمد علما منهم بانه سينقل ما يسمع الى السيد فيحرف خاطره عن تلميذه
وذلك غاية في ايذائه ولكن فاتهم ان الكل [illegible] لا يخفى الا بالعلم وان الحق مهما استتر لا بد ان يشرق
نوره يوما ما ويحجب الخفاء فينجلي ويتبين فتبيض وجوه وتسود وجوه
لهذا انا قد بسطت لمولاي حقيقة الواقع تخلصا من اثم الانكار عليه ووفاء بحقوق الاخوة التي بيني
وبين الشيخ محمد والله لم يعلم الى الآن من جميع ذلك شيئا الا ما وقف عليه في عبارة السيد من
الشكاية في رقيمه ولا نلبث ان شاء الله ان يأتينا من قبل سيدنا ما يبشرنا بصفاء خاطره
ولا يصغي علينا بما يرد به على غيرنا ونحن اولى بحوسبي منهم بل انا لا ارضى من سيدي الا بان
يستشيرني ويصالحني ويسترضيني ويستعطفني والا فلا ازال غضبانا زعلانا آسفا
فماذا يقول السيد وهل هو فاعل ذلك او لا
طول الحديث في هذا المقام لم يدع لي مكانا ابيه فيه لو شاهدنا حال بيروت واخلاق اهلها و[illegible]
لو قيناه من اكرام المسلمين فلعله في وقت آخر فاتما حديثي مع السيد بلثم راحتيه وقدميه

عرض فضلكم
ارحيم

وانا شاهد على ذلك
ابو تراب

تصویر ۱۲۵

بيروت في ١٥ اذار ٨٤م

سيدي الاستاذ الاعظم

لئن كان لادوار الزمان قضاء نافذ في الناس فلقد صان الكمال انفس آحاد الرجال عنه فما تنفعل بالحادثات ولا تؤثر فيها التقلبات بل هي في مقام التجرد الذي تستوي فيه مظاهر عبث الايام بابناء الزمان والسيد لا زال حجة هذا القول ماترك فضيلة ولا قعد عن مكرمة ولا فرق بمنفعة ولكن قضاء الزمان الذي لم يؤثر فيه قد كان نافذاً في مريديه فما طاقوا الخير معروضاً من جانبه ولا ذادوا الشر طارقاً من جانب الاحداث وهكذا وقع من بعضهم الاهمال في مكاتبة من رسلهم عن السيد من امراء الهند فانقطعت اخباره عن سائرهم الى هذه الايام فعسى ان يعوضهم المستقبل مما اضاعوه خيراً فيجد الاستاذ تحت سماء الحرية مستقراً طيباً امينا فلا تحتجب بعد ذلك انوار افكاره عن البصائر وان احتجب ضياء وجهه عن الابصار وقد حمل البصير الينا مفتتح مقالة السيد في الشرق والشرقيين فكانت مقدمتها غذاءً للالباب وما يليها مهمازاً للعزائم ولا تزال الانفس مشتاقة الى البقية اشتياق الظماء الى بارد الماء فالمسئول من كرم السيد ان يرسل اليّ ما طبع منها ومن سواها في البصير وغيرها من جرائد لندرة وباريس جملة فتلك امنية للعاجز فيها شركاء كثيرون ممن عرفوا السيد بالخبر او بالاثر ولست اذكر للاستاذ شيئاً مما لديّ من اخبار مصر العمومية فانها تصل باريس قبل ورودها الينا بل قبل شيوعها في مصر ولكني احسبه مشتاقاً الى الاخبار الخصوصية عن بعض الاصدقاء فهذه اعرف منها ان عبد السلام بك على احسن حال من السلامة والعافية على انه منقطع في منزله اجتناباً للشبهات

تصوير ١٢٦

الو عن بعض الاخصاء وان سليم افندي النقاش سار الى مصر باذن حكومتها على ان
يصرّف اموره واشغاله ثم يعود فهو الان هناك يستمنح جناب تلك الحكومة عوضاً مالياً
عما لحقه به من خسارة بسبب تعطيل مطبعته وجريدته بلا موجب معلوم وان سعيداً البستاني
عُزل اثر الفتنة ثم اعيد الى الخدمة بمثل الراتب الذي كان له من قبل وهو الان على حد قول
القائل : وخمول ذكري في الحياة سلامة . اما ابو تراب فقد ابلغت اليه وعد السيد باستقدامه
الى باريس عن قريب فكاد يطير بذلك سروراً وهو مقيم هاهنا على الدعة والراحة يترصد
معنا الاخبار ويعد الايام ويستبطئ البريد فعسى ان يجيئنا كتب السيد بما نتوقع ولا
بأس في تعليلنا بالاماني فما الحياة الا الامل وله في تحقيقه رأيه العالي المؤيد وامره
الكريم المطاع ومني على حضرته السلام بالاجلال والاعظام

اخاه المخلص
اديب اسحق

تصوير ١٢٧

الاستانة العليه يوم الاثنين ١٧ ابريل ٨٥

سيدي ومولاي صاحب الهمة العلية سليل الحضرة النبويه حضرة السيد
جمال الدين ابقاه الله للاسلام

بعد تقبيل اياديكم الشريفة احيط علمكم الشريف ومقامكم العالي المنيف انه قد ورد
لنا رقيمكم المؤرخ ٦ الجاري وبعد حمد الله على صحتكم توجهنا الى سراي يلدز يوم السبت
الاخير وعرضنا الجواب على الحضرة الشاهانيه بواسطة سعادتلو الحاج محمود افندي
امين اسرارها الخصوصيه وبعد ساعة رجع الينا وتداول معنا في موضوع افكاركم العاليه
وما يترتب من المصلحة على اتباعها وبعد ساعتين في محاوره ومداولة كانت نتيجة
القول ان اكون انا الواسطة بينكم في المكاتبة مع بقائكم بباريس الآن لحين سنوح الفرصة
لحضوركم لان مجيئكم الآن يترتب عليه حصول الشبهة السياسيه وامرت ان استفهم
من سيادتكم عن بعض جمل من جوابكم منها قولكم (ان الرجل الذي في لندره يضيع كل
يوم فرصة لاينالها الطالب ولا بعد قرن وهو يظن انه يحسن صنعا) ومن حيث ان
جميع ما يجريه انما هو بمقتضى تعليمات صادرة اليه من هذا الطرف فنرجوكم ان توضحوا
لنا ما تعلموه في ذلك تفصيلا فانه اما ان تكون اعماله مخالفة للتعليمات التي ترد اليه
او ان ذات التعليمات مضيعة للفرصة بنفسها لتدارك الامر ومنها قولكم (ان وقت
العلاقة مع امارة الافغان قد آن) فنحن وان كنا اثبتنا لكم امكانكم الحصول على هذه
الغاية التي لا يمكن لغيركم التوفيق فيها لمناسبات شتى منها نسبكم الشريف وجنسيتكم
وقوة جاه اقاربكم وشهرة اعمالكم في العالم الاسلامي وحصولكم على مبادئ الغايات
المطلوبة الا انه يرجى من سيادتكم توضيح الطرق اللازمة للحصول على هذا الامر فان
كلا الخصمين يريد التقرب الينا وسياسة الافغان يظهر منها التردد بين الطرفين

فالاقدام على طلب محالفتها مع الجهل بحقيقة سياستها وميلها الى احد الطرفين ليس من باب الحكمة بنا على هذا نرجوا ان ترسلوا لنا افكاركم فى هذا الخصوص تفصيلا وفيما ينبغى اجراؤه فى هذه المسائل وما تعلمونه من حقيقة سياسة الافغان مع مراعاة اول كل شئ لزوم حيازة الدولة حيازة تامة وكيفية الطرق المقتضى اجراؤها فى منفعة حال الدولة والاسلام فى الاحوال الحاضرة فقد ثبتت لهم قوة عزيمتكم فى خدمة الاسلام وصداقتكم فى نصيحة الدولة اما مثله افندينا ابرهيم بك فقد قالوا اخيرا انه صار العفو عنه لما ظهر لهم من صداقته الباطنة للدولة ولا يهمهم شغل الذى هو فيه لانه شغل يختص بهم وهم ادرى به فلا ان يحضر وعند حضوره يستخدمونه فيما يليق له اما بان يطلعهم على بعض ما فيه منفعة واحتراس من دسائس الغير او ينتفعون بقوة فكره وبلاغة انشائه وان لم يوجد عنده شئ من ذلك ولم يكن له احتياج فيعيش فى عموم الممالك الاسلامية خير له من الاقامة فى البلاد الافرنجية وعلى اى حال اولى لمن كان مثله فى براعة الانشاء ان يكون فى معية مولانا امير المؤمنين وقد كتب له والده حضرة محمد بك بذلك تفصيلا والسلام من محسوبكم

اسماعيل جودت

Ismail

محمد تقي بيك

تصوير ١٢٩

الى صديقنا العزيز حضرة السيد جمال الدين الحسيني حفظه الله

بعد السلام ان اخبركم من طرف قريني ان حصل مفاوضة في معنى ما تكلمنا عنه وبعض تحريرات والحكومة لا قبلت الاغراض تقدمت لها ولا إقتنعت قطعًا اما في المكاتبة الاخيرة التي وردت الينا من طرف مستر غلادسطون قيل هكذا – انه من الممكن حصول إتفاق على إرسال مُرسل الذي يُعطى له ورقة أمان حتى يذهب الى الخرطوم ويخبر المهدي بالتعليمات أُمر بها اللورد وولسلي وإنها كما يأتي "يجب عليه (اللورد وولسلي) يبعث الى الحكومة في الحال ايًا كان بلغه من المعروضات من طرف المهدي" – وانا على هذا رددت جوابًا إنني ساخبر حضرتكم بقولهم وانما حسب رايي لا بُدّ ان يظهر لكم غير كافيًا – [مع ذلك] أظن ان الحكومة تريد مفاوضات في الصلح وانها تريد ايضًا ان لا تكشف مرادها للناس – ولو حصل إتفاق على ارسال مرسل يكون المرسل من اتعينه واردت أسأل افكاركم على من احسن هل ابراهيم او عبده او غيرهم ودمتم في حفظه تعالى

والسلام ختام

المحبة المخلصة

علانا بلونت

تصوير ١٣٠

Crabbet Park,
Threebridges,
Sussex.

الى صديقنا العزيز السيد جمال الدين الحسيني حفظه الله

بعد السلام وصل جواب من صديقكم ملكوم خان ويقول فيه انه جدًا فرحان على [illegible] ملاقاتكم وان تفضلوا وتوجهوا الى بيته غدًا يوم السبت ساعة 11 وبيته 80 Holland Park ونحن نسافر من هنا مع القطر في [illegible] الساعة ٨ غدًا ووصولنا في 10 James St. في الساعة (نحو) ١٢ [illegible] والسلام

المحبة المخلصة

ثانا بلونت

١٥ [illegible] اوغوست ١٨٨٥

تصوير ١٣١

الى حضرة صديقنا العزيز المحترم الفاضل
الامير جمال الدين الحسيني حفظه الله
بعد السلام هذا ترجمة جواب الوزراء
(مضمونه) انهم لا يقبلون امتيازا بين
مسألة مصر ومسألة السودان فان
حسب ظنهم تدل وحدة المسألة على ان
يتعاسر عليهم المكاتبة مع مستر باونت -
ومع ذلك اشاروا على عدم ورود
التماس اليهم او طابة ورقة امان
من طرف احد من وكلاء المهدى للمرور
اليه بين عساكر الانكليزي بقصد تسليم
اليه رسالة - هذا وقيل ايضا انهم
(الوزراء) لا يقولون وعسى انهم
لا يعرفون اى جواب يردون لو بلغهم
الطابة المذكورة آنفا ويا صديقنا العزيز
ماذا ينبغي ان يُفعل فى الامر ومنى
ومن قرينى الف الف سلام

المحبة
المخلصة
عانا باونت

٢٢ ابريل
[١٨٨٥]

لوحهٔ ٦٢

الی حضرة الفاضل النحریر المجتهد الفهّام الشهیر جمال الملّة والدین اید برهانه

لقد تلوت مقالتکم الرّدیة الغرّاء المندرجة فی جریدة مصر النوراء علی بعض الجرائد الانکلیزیّة فوجدت اجوبتکم مطابقة للحق الرائع وبیانکم مؤیداً بالبرهان الساطع ثم وقعت فی یدی رسالة من تألیف مدحت باشا مضامینها مؤیدة ومصدقة لتلک المقالة الصحیحة العظمی لذا احببت تقدیمها لجنابکم والله مؤید کل حق بالحجج والبرهان والسلام علیکم

الداعی الباکی
المسجون فی عکا
عباس



مولاي المعظم حفظه الله وأيد مقاصده

ليتني كنت أعلم ماذا أكتب اليك وأنت تعلم ما في نفسي كما تعلم ما في نفسك صنعتنا
بيديك وأفضت على موادنا صورها الكمالية وأنشأتنا في أحسن تقويم فبك عرفنا
أنفسنا وبك عرفناك وبك عرفنا العالم أجمعين فعلمك بنا كما هو بحالك علم من طريق
الموجب وهو علمك بذاتك وتفننك بقدرتك وإرادتك فعنك صدرنا واليك
اليك المآب

أوتيت من لدنك حكمة أقلب بها القلوب وأعقل العقول وأتصرف بها في جواهر النفوس
ومنحت منك عزمة أقتلع بها الثوابت وأذلل بها شوامخ الصعاب وأصدع بها صم المشاكل
وأثبت بها الحق للحق حتى يرضى الحق وكنت أظن قدرتي بقدرتك غير محدودة ومكنتي
لا متناهية ولا معدودة فإذا أنا من الأيام كل يوم في شأن جديد تناولت
القلم لأقدم اليك من روحي ما أنت به أعلم فلم أجد من نفسي سوى الأفكار وتعلقت شكل
الكبد المرتعشة والأطراف المرتعدة والفكر الذاهب والعقل الغائب كأنك يا مولاي مقتني
نوع القدرة والدلالة على قوة سلطانك محصورة في الإفراد فاستثنيت منه ما يتعلق به
بالخطاب معك والتقدم الى مقامك الجليل هذا مع أني أعلم أني منك في ملأ أرواح
لو حلت أحداها في العالم بأسره وكان جمادا لكان إنسانا كاملا فصورتك الظاهرة تجلت
في قوى خيالية وامتد سلطانها على حسي المشترك وهي رسم الشهامة وشبح الحكمة وهيكل الكمال
فإذا بها رقت جميع محسوساتي وبها فنيت جميع مشهوداتي وروح حكمتك التي أحييت بها
مواتنا وأنرت بها عقولنا ولطفت بها نفوسنا بل التي قطنت بها فينا فظهرت في أشخاصنا
فكنا أعدادك وأنت الواحد وغيبك وأنت الشاهد ورسمك الفوتغرافي الذي
أحمله في قبلة صلاتي رقيبا على ما أقدم من أعمالي ومسيطرا على في أحوالي وما تحركت
حركة ولا تكلمت كلمة ولا مضيت الى غاية ولا انثنيت عن نهاية حتى تطابق في عملي أحكام
أرواحك وهي ثلاثة قضيت على حكمها سعيا في الخير وإعلاء لكلمة الحق وتأييدا للشوكة الحاكمة
وسلطان الفضيلة ولست في ذلك إلا آلة لتنفيذ هواي المثلث وما بلى معها في إرادة
حتى ينقلب مربعا

تصوير ١٣٤

غير أن قواي العالية تخلت عني في مكاتبتي اليك وحالت بيني وبين نفسي التزاماً لحكم أن المعلول
لا يعود على علته بالتأثير على أن ما يكون الى المولى من رقائم عبيده ليس الا نوعاً من التضرع
والابتهال لا أحسب فيه ما يكشف خفقاً او يزيد جاهاً ومع ذلك فاني لا اتوسل اليك في
العفو عما تجد من قلق العبارة وما تراه مما يخالف سنن البلاغة بشفيع اقوى من عجز العقل
عن ادراك نظره اليك واطراق الفكر خشية منك بين يديك واي شفيع اقوى من رحمتك بالضعفاء
وحنوك بالمغلوبين حياءً

اني لا أحدثك يا مولاي عن شيء مما اصابنا بعد فراقك فقد تكفل ببيانه اخي في صلحكم ابراهيم
افندي اللقاني سوى بعض ما تر في كتابه من انقلاب بعض القلوب من خاصتك وتحول
احوالهم بعد نزول ما نزل بك فقد تغلب اعوان الشر وانصار السوء عقب جلائك بقوة
جاههم وشدة بأسهم فارغموا العقول على الاعتقاد بالمحال والجأوها للتصديق بما لا يقال
حتى انهم جردوا قلب دولتلو رياض باشا عليك وعلى تلامذتك الصادقين اياماً معدودة زجّ
بهم الى السجن بالشدة والاخذ بمبادرة الحدة ولم يلبث ان وصلت اليه بعد ما كانوا حجبوا واغلقوا في
بلدي وحظروا علي الدخول في المدينة نحو اربعة اشهر نفي او الاتصال برياض باشا جلوت عليه الامر
وكشفت له من الحقيقة ما خفي حتى زال ما لبس المبطلون وبطل كيدهم وما كانوا يعملون وزالت
عنده منزلة حسدتني عليها الطائفة من العلماء والامراء ورجال الحكومة بل وكثير ممن كان يدعي الانتماء
الى حضرة مولانا المعظم وتعدت من كل بر مصعد النفس فلا ينطق الا بما تريد حكمتك
ولا يعمل الا ما تأمر ارادتك فلانك وحقك كنت دائناً في الهند بين اظهر الحريين ساعياً بهم
الى مقاصدك العالية طالباً بهم اوج السعادة وذروة المجد والفخار

وهذا حملت الى كل من كان ينتسب اليك صادقاً في الانتساب او كاذباً تحسيناً للظن وايثاراً لجانب
العفو والكرم لهذا الثاني لم آل جهداً في مساعدة اولئك الاشقياء الا دنيا اديب اسحق وسليم النقاش
وسعيد البستاني والبلباوي ومن كلهم من الشام فاصلحت لهم القلوب وفتحت لهم من الصدور
وفتحت عليهم ابواب التقدم الى المنافع الغزيرة لكنهم لم يرعوا عهداً ولم يحفظوا وداً ولا حاجة لي الآن
الى ايضاح ما صدر منهم من خيانة ولؤم فانا مولاي اعلم بسجايا الشوام وجميعهم من اصطبل واحد
واتفت لحبك ممن حرم الشرف بلقائك قبيلة ليس بالقليل يحللون قدرك ويعرفون لك فضلك

وكنا واخواننا من المكانة في قلوب الناس كما شرح لك ابراهيم افندي ولكن هذا لم يلهني عن طلب
الانتقام لك والاخذ بثارك من الوغد اللئيم والقدم الذميم وكدت اصل الى البغية مما قصدت
من طريق مألوف ومذهب معروف وغير معروف لولا غلبنا على الامر قطاع طريق الخير اللابسين ثياب
الانبياء السالكين مناهج الجبارين المتلحفين لحافات العلماء المتبطنين طباع الجاهلين استعملوا طريقتنا
في الدعوة الى الحرية وتمكنوا بقوة السيف وضعف الحكومة من اقناع العامة بكونهم دعاة الحق وحماة القانون
وهم رسل الفوضى وجرذان النظام وكانوا في بداية امرهم اشد الناس تعصبا عليك وعلى تلامذتك
واشد منهم في التعصب اولئك الاندال الذين قدمنا ذكرهم عندما راوا بعض رجال الحكومة يميل الى اهوائهم
ويمد يده في بعض غرضهم غير ان مدتهم في الفساد كانت قصيرة ولم يمض الا قليل حتى محصنا من قلوبهم
وحطونا من بعد ارتفاعهم فعادوا يشيمون ضياء الحق لولا ان احاطت بهم ظلمات الغرور والغي ومع
هذا فكنا نستعملهم لما نريد ونديرهم كالآلات لغاية ما نحب بعد ان عادوا الى الطاعة الا انه
غلبت عناصر الفساد وعم الضلال فطلبنا باولئك الانكليز ان تخلص البلاد من الفساد و
تنقذ العباد من طول العناء ورجونا تاييدهم على ذلك من سكان الارض والسماء وكنا ندرك
بهم خلاصنا وانتقاما شريفا لكن لسوء البخت كان الاعراب على ما وصف الصابي ابا
تغلب ابن حمدان عندما قاتله عز الدولة ابن معز الدولة وهزمه حيث قال فيه انه لم يلق
لقاء الباخع بالطاعة المعتذر من سالف جنوحه ولا ضاعة ولا لقاء المصدق في دعواه
في الاستقلال بالمقارعة المحقق لزعمه في الثبات للمدافعة ولا كان في هذين الامرين بالبر التقي
ولا الفاجر القوي بل جمع بين نقيصة نفاقه وغدره وفضيحة جبنه وخوره فذهب عنه
الرشاد وضرب بينه وبينه الاسداد وازيد على ذلك مع توفر الاسباب وتفتح الابواب
وظهور الامر للعيان واتحاد رؤساء الصبيان واجتماع جميع القلوب عليه ونزوع الاهواء
على اختلافها اليه فكان ما كان من العاقبة السوآى ولتبسير حادثهم في تلك الحوادث نبأ طويل
اذا اردت يا مولاي ان اقدم لك به تاريخا مختصرا بما يكون مفيدا فانا رهين الاشارة

وبعد ان ناجي مدينة بيروت نقضي بها مدة ثلاث سنوات على ما حكم به الشقي الغبي لا لذنب جنيناه
ولا جرم اقترفناه فقد حققت ما بنك القائمة منا مقام الالهام في قلوب الصديقين ان لنا الحق
ولنا الحجة الباهرة ونصيب الفرج ولنا البراءة الطاهرة والذمة الطاهرة وانا ذلك الزاهد القديم
ونتيجة هذا العقيم ووالله يا مولاي لو فصلنا له من جلودنا ثيابا وصنعنا له من لحومنا كبابا و
صببنا له من دمائنا شرابا لما كان لنا مفر من غدرته عند قدرته قاتله الله فها نحن سالكون في سنتك
وعلى سننك وكنا كذلك ولا نزال الى انقضاء الآجال ولولا اطفال رضع ونساء لنا طوع
ابينا لهم الذل وابقنا لهم الضيم فاتينا بهم معنا الى حيث اقمنا لكنت اول من تلقاك في مدينة
باريس ثم نسعد بان قمنا في خدمتك ونفتخر بذلك على العالمين

وما اعلمه من نفسي وما اتيقنه من يقينك وما ايدته اعمالي واعمالك واقوالي واقوالك لا اتكدر
مما اشرت اليه في كتابك الى ابي تراب حيث طعنت به في ثقتك بالمصريين وبالغت حتى سميت الطعن
الى خادمك كاتب الاحرف وابراهيم افندي وزدت في المبالغة فانفذت طعنتك بالداهية الزرقاء
والبلية الحمراء اما امتهان ثقتك بالدواهي والبلايا فقد صار في محله فقد نقضت عهدك وما نقضنا عهدك
فاتيقنه مني موجود وانت موجود ارغم الله انفها وجعلها طوع يدك اتري بها متنا شيئا من اعدائك
اما ما يتعلق بنا فاني على بينة من امر مولاي وان كان في قوة بيانه ما يشكك الملائكة في معبودهم وان نبيا
في حبهم وحبهم ولكن ليس في استطاعته ان يشكك نفسي في نفسه ولا ان يقنع عقلي الا على [illegible] وان
كان في طوعه ان يقنع رجلا من اراد من كثر ثقتي وكثر حبي وما حكم به سيدي من سلب [illegible] المصريين
ربما تصادقت عليه الادلة وتشهد لنا ولا علينا حوادث غير انا لسنا اولئك فقد اخرجنا الهوى
عن طباعنا وانتسابنا انا حاضر عن بلاد نعيش بعد انا مع الارض ولا نجود بهوائها وانما نتضرر حيث
يتيح له القدر من مثل عناصره ما يقوى به قوامه ويزهر زهره ويحلو ثمره والا ذبل ومات او استؤصلت
جذوره ورمي به الى خارج البلاد واني اعلم ان كله مما لا يزيد في يقيني مولاي شيئا وسكوتي لا ينقص منه
فلنعد من هذا ونستمنح من كرمه الواسع ان يمن علينا بامرين احدهما ارسال رسمه الفوتوغرافي
الجديد فان هذا الخادم كان عنده نسختان من الفوتوغرافية اهدى احداهما فاخذها اعوان الضبطية
من بيتي عندما اودعت السجن كما اخذوا كتاب الناموس بخط مولاي المعظم وكتابته كان استجازه سعد
افندي زغلول وهو من خواص محسوبيكم والمشغوفين عليه تبركا لا يبالي عنه اعواما والثاني ان يتابع
ارسال اثره من فصوله السياسية والادبية في جرائد ايا كانت فقد اعددنا دفاتر متعددة
لنقلها بوجدنها في اي جريدة وكتبنا ما نشر في جريدة النحلة واول ما درج في البصير والان نبحث
عن مقالة الشرقية والشرقيين ولم نجدها واضفنا الى ذلك ما كان نشر في جريدة مصر في الايام
السابقة من جميع الجمل التي جادت بها فكر سيادتكم ثم انا نخبر سيادتكم [illegible] به وهو ان
اعيان المسلمين من اهالي بيروت وامراءهم لم يالوا جهدا في اكرامنا والاحتفاء بنا ونخص بالذكر منهم
السيد عبد القادر افندي القباني واعضاء عائلته وهم [illegible] البيوت لهم صلة [illegible] صاحب
الجوائب وحاج محيي الدين افندي حماده رئيس مجلس البلدية وحسن افندي بيهم وهم من انبه
الشبان واعلمهم واكتبهم واشدهم ميلا الى الحرية وقد آلى على نفسه انه لا يموت حتى يراكم ما لم يعاجلا
وانا الان [illegible] السيد عبد القادر الجزائري فقد امر ولده ان يزور هذا خادمكم واني لزيارتي وما كل هذا الا
من آثار فضلكم فلكم الشكر على كل نعمة وصلت او تصل الينا والى اعقابنا من بعدنا ونرجو من سعة كرمكم
ان تمنوا على خادمكم باسطر من خطكم الشريف يحفظها حيث يحفظ سركم ويودعها مستودع حبكم والله
يحفظكم ويتم نعماءه عليكم والسلام محمد عبده خادمكم

٥ جمادى الاولى ١٣٠٠

مولاي المعظم ايده الله

اليوم عرفت نفسي وكنت ها سيئ الظن ارى ما سبق الي اوراق من الكرامة بين الناس انما هو
من احكام البخت وان نفاق وغرور من التدرج ينسبني الى خدمة المولى الجليل وكنت اتيه على
العالمين بتلك النسبة وهي عنوان الفضل والكمال مكتفيا برسوخها في نفسي وتقررها في
الاذهان واقول دعوا الناس في غفلاتهم يرزق الله بعضهم من بعض اما الآن وقد حسبني
الجناب العالي نتيجة لمحاله فاني اصدع بافكاري قواعد الملكوت وازعزع بهمتي اركان سطوة
الجبروت وادعو الى الحق دعوة الحكيم واذهب باهل الحكمة مذهب الاب الرحيم خدمة لجناب
مولاي وانا يوم السعادة عندي ان يظهر لهذه الخدمة اثر او ينشر عنها خبر اما نهي السيد لعبده عن
الحقوق في الحقوق التي اوجبتها القرائح الذكية فمن حيث صدوره عنه ادب تتفجر منه ينابيع الخير والكرامة
ولكن من حيث توجهه الى الخادم الامين فهو من قبيل نهي الحق عن ان يكون باطلا والنور عن ان يكون ظلاما
والكمال عن ان يكون نقصا بل نهي الانسان عن ان يكون حمارا سبحان الله ما اسهل ان نتكلم وايسر ان
نذنب به حتى يبلغ الكتاب اجله بلغنا قبل وصول كتابكم الكريم ما نشر في الدباهن دفاعكم عن الدين
الاسلامي بالبراهين مدافعة رد على موسيو رنان وظننا ها من المداعبات الدينية تحل عندكم منهي
محل القبول فحسبنا بعض الدينيين على ترجمتها لكنا حمدنا الله تعالى اذ لم يتيسر له وجود اعداد الدباهن وورد
كتابكم واطلعنا على العدد الذي ترجمها لنا حضرة الفاضل حسن افندي بيهم فعرفنا ذهن صاحبنا
الاول عن ترجمتها وتوسلنا في ذلك بان وعدناه ان الاصل العربي سيحضر فان حضر نشر
ولا لزوم للترجمة فاندفع المكروه والحمد لله ثم اتينا على نسبتك القومية : لا تقطع راس الدين

تصوير ١٣٨

ان يبقى الدين . ولهذا لو رايتنا لرأيت عبادا ركعا سجدا لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون
ما يؤمرون ما اضيق العيش لولا فسحة الامل   اسفت وتكدرت كثيرا لما رأيته في كتابكم الى
والد ابي تراب من اللوم الشديد على ابراهيم افندي وعلمت ان ذلك من سوء تبليغ ابي تراب على ان ابراهيم
افندي ليس بعد صحة التهمة بما شركته المولى في كتابيه واني احلف بحرمة سيدي انه لم يصدر منه ادنى اهانة
او تحمل بحقوق مولاه فان انتقاله من البيت الذي كان فيه لم يكن الا بعد ان ظهرت الرطوبة في عينيه وخشي
عليهما من كوده ونصحه الطبيب بان ينتقل فاستشارني فاستحسنت ذلك على شريطة ان ينتقل معه ابو
تراب فاستدعى اباتراب بان ينتقل فابى متعللا بان اهل البيت يحبونه وليس في البيت الجديد من
يخدمه فسهل عليه ان يرفع ابن وحمم على البقاء ولم يكن تعلله صحيحا في حقيقته وانما العلة الحقيقية هو ما
يجدونه فيه من اوقات الصبابة . اما السيد ابراهيم فقد قام بخدمة ابي تراب احسن قيام لما [illegible] فقد
في شدة البرد وكثرة الاوحال الى منازل الحكماء ومعاهد الاطباء مرارا عديدة قبل حضور مصطفى بيك
وكان يصحبه كاخ صديق ينظر اليه ويعامله معاملة الاب ويعينه من جميع الوجوه ولم يصرف عنه المال الا
ريالين نقطا ونصف دراهم قليلة في ادوية ودراهم وبعد حضور مصطفى بيك كان العلاج مجانا
بدون اجرة ومضى عليه زمن المرض ونحن جميعا نتعهده في اغلب الاوقات وابراهيم افندي
بعد انتقاله كان يأتي اليه من قبل شروق الشمس الى الساعة الرابعة من الليل ولا يتركه الا
وقت النوم وكانت ثياب ابراهيم وكتبه وجميع لوازمه في اودة ابي تراب ولم يكن في اودته
الا فرش النوم لا غير ثم ان اباتراب معنا في جميع الاوقات الا ما قل وانا نعده كواحد
منا منزلته منزلتنا اذا مسه انحراف كلية حسبناها في اعراضنا . اما ما ذكرته في شان اديب افندي
واكرمه اباتراب بالتردد عليه فلعل فيه حكمة تخفى عن عقولنا ورأيكم اعلى وارفع على ان ارى في الجفاء
عليه حفظ النفس الى تراب من حيث تغلب شهوته الحيوانية على قوته العقلية فالاولى به ان يكون بعيدا
عن مثار الشهوات . وزادني كدرا ان اباتراب عندما ذهب ليبلغ اديبا سلامكم اطلعه على المكتوب
فقرأ منه ما ذكرتم في شان ابراهيم افندي وكان كدر ابراهيم على هذه اشد من كدره على سوء ما بلغ عنه
ابو تراب عجول في اخباره لم يخل من طيش الشرقيين فالاحرى ان لا تثقوا بما يكتب اليكم
فيما يتعلق بشأن احبابكم فقد يغضبه ما لا يغضب ويرضيه ما لا يرضي وليس يميز غضبه
ورضاه الا كما يميز ضحكه وبكاه وهو ما بين لحظات البصر اليس عجيبا انا ما نعده اليكم صبي

٨ وانا في حبس الحكومة المصرية قبل ان يراني كان متلقيا له عن محمد بمراد مع اني ما رأيته
من نحو ثلث سنين ثم بعد ما كتب اليكم ما كتب جاء لزيارتي في الحبس وطلب مني ان اشير على شيء يتعلق
بسيادتكم واظن انما حالة ابي تراب في ان ضاد التي تكون من هذا القبيل لا تخفى على الطف ذهنكم
فما رجائي ان لا تعتمدوا عليها ولا تعجلوا انتصديقها فليس يسهل على الصادقين في ان شاء اليكم أن
يشيروا بان شيئا يكدر خاطركم من جهتهم بدعواه وان كان غير منطبق على الواقع ونلتمس من واسع
كرمكم ان لا تقطعوا عنا ما تعلق به على همتكم والله يحفظكم

محمد عبده

٨ شعبان

يهدي سيادتكم مزيد السلام ويقبل ايديكم ابراهيم افندي علي اللقاني والشيخ امين ابو يوسف من اعالي
سنبي في حوادث المصرية والشيخ احمد القباني من افاضل بيروت والشيخ احمد عباس من نبهاء كتابها وارباب
الافكار الحرة وحسن افندي بيهم وكل امثاله بيل الحرية وانتم في حفظ الله محمد

٨

تصوير ١٤٠

Paris le 22. Juillet
Phuma et Din

Mon cher Din.

Je viens de la gare très triste, très malheureuse d'avoir quitter mon cher Din et d'être tout seule dans cette triste Paris. Mon cher Din qui était

pour Kathi tout ensemble qui l'aimais comme plus personne dans le monde peut l'aimer. Si je savais que ce serait pour longtemps que Din me quittait je ne voudrais plus vivre mais j'espère que bientôt je pense

te revoir mon
adorable Gamal
Ed. Din, mon Dieu
mon Tout dans le
monde. J'espère
que tu peux lire
ma lettre. Je t'envoie
vois 2 Photographie.
J'espère que tout
va bien à Londres
et que Halki peut

bientôt venir alors
je serais heureuse.
Je veux prier le bon
Dieu pour ça, et
j'espère qu'il exauce
ma prière. Bon
soir cher Din mille
baisers de ta Halki
qui est à toi de
corps et l'âme.
Ta chérie Halki.

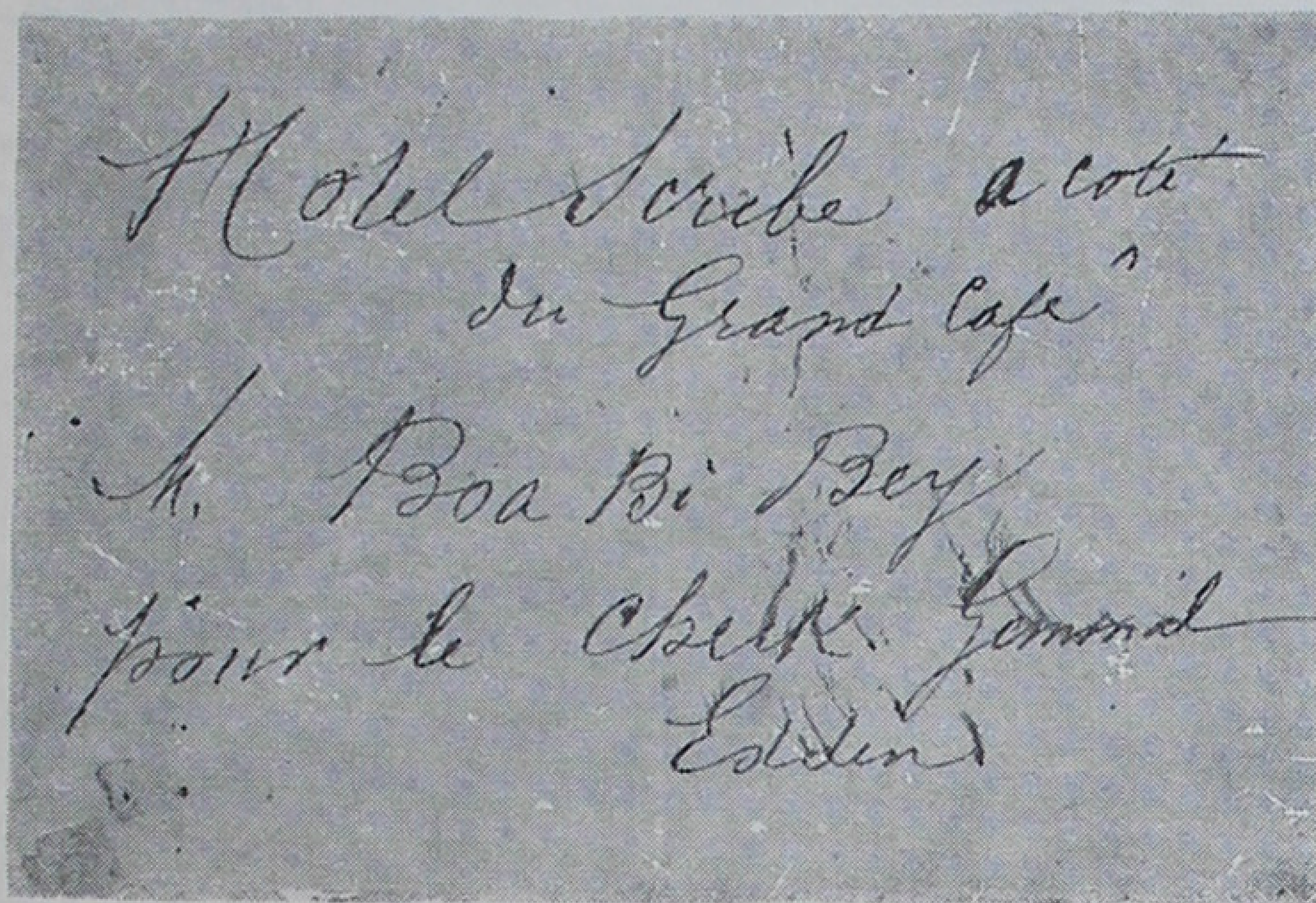
لوحه ۶۷



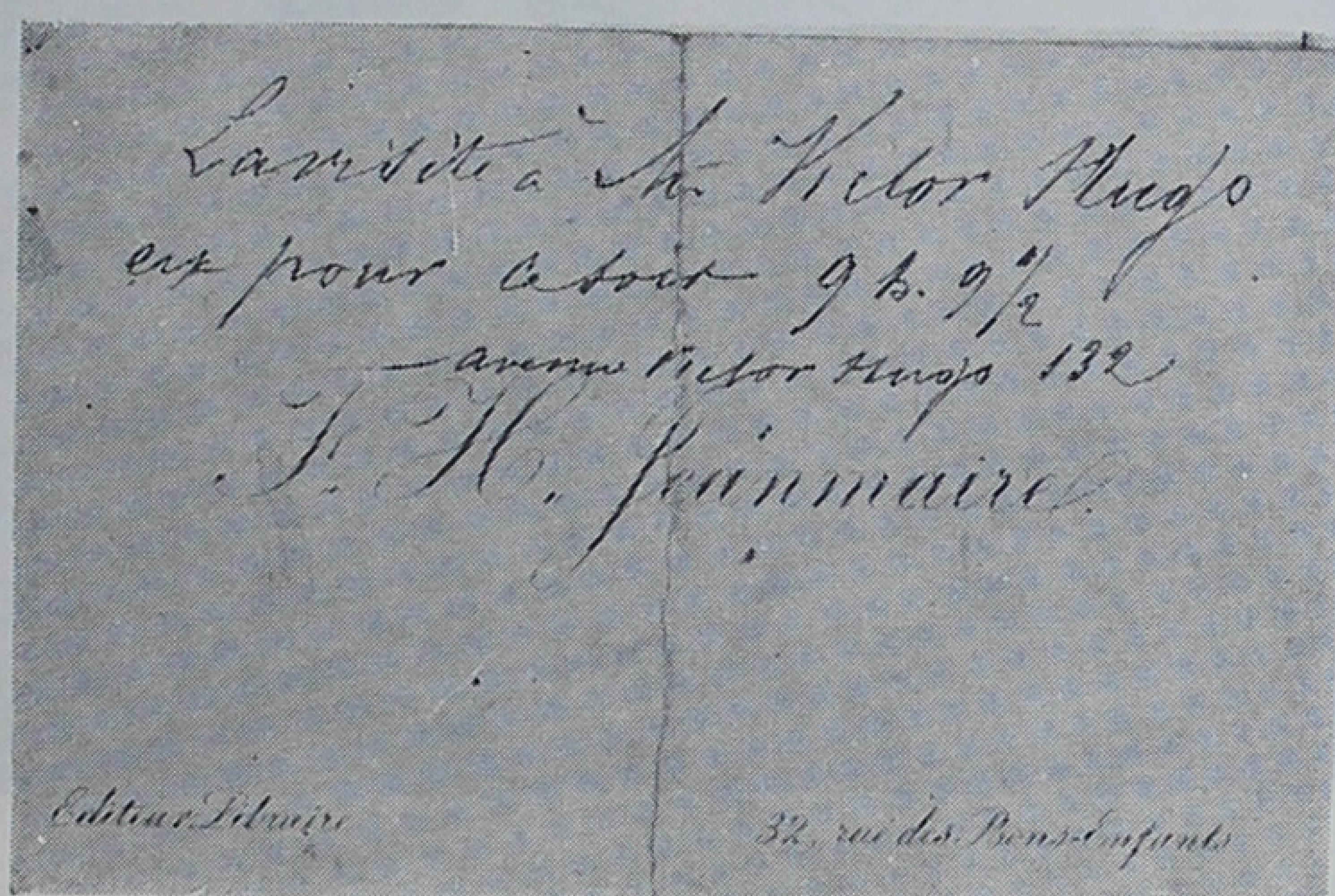
تصویر ۱۴۶



تصویر ۱۴۵


Hotel Scribe à coté
du Grand Café
M. Boabi Bey
pour le Cheik Jamaled
Eddin

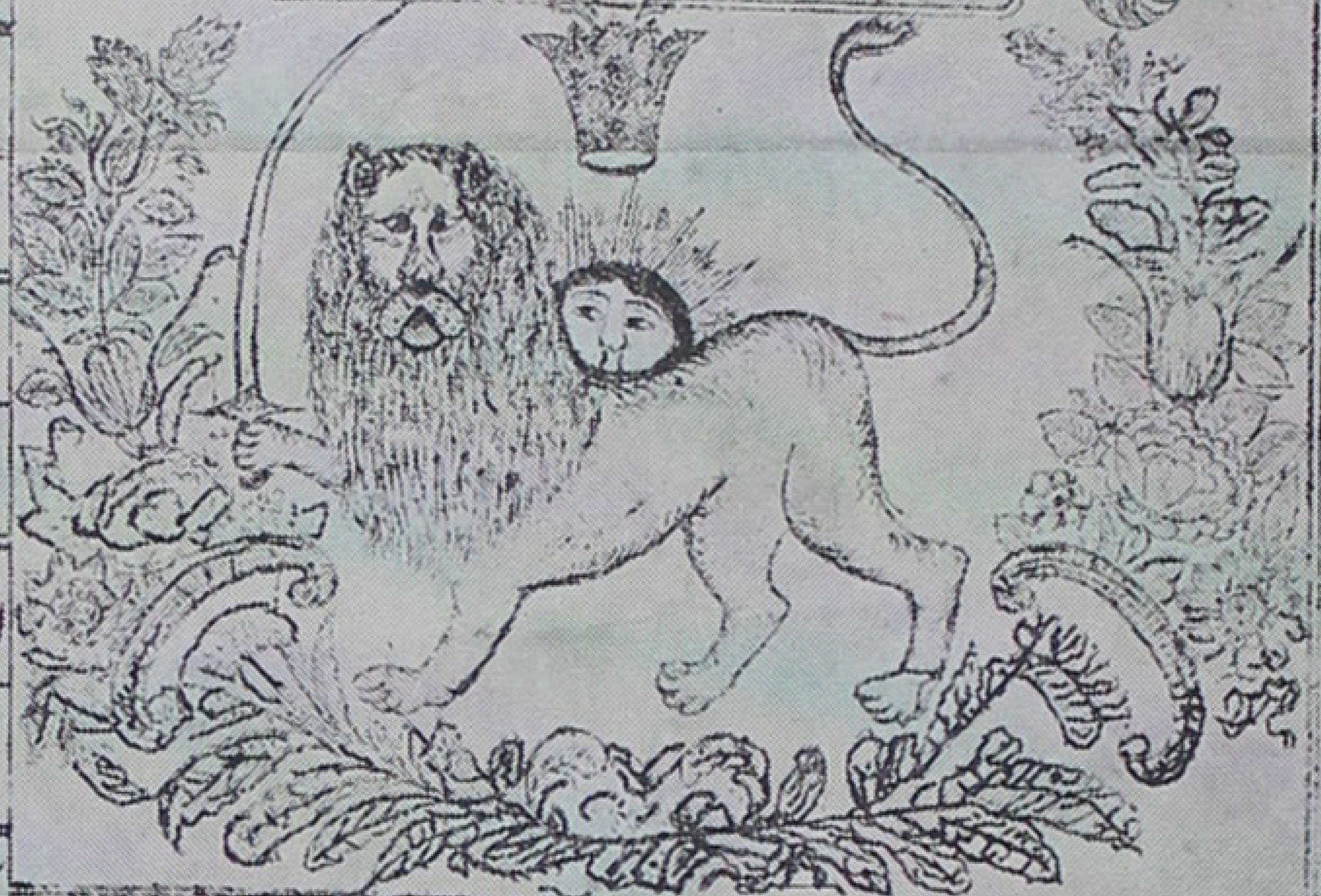
تصوير ر ١٤٧


La visite à M. Victor Hugo
est pour ce soir 9 h. 9 ½
— avenue Victor Hugo 132
J. H. Jeanmaire

Éditeur Libraire — 32, rue des Bons-Enfants

تصوير ر ١٤٨

تذکرهٔ مرور



از باب شهبندریت دولت علیه ایران در مصر

نمره
۱۵۹
اشکال
سن
۲۰
قد
وضع
چشم
سیاه
ابرو
سیاه
ریش
گوش
سبیل
سیاه
علامات مخصوصه اشکال
نام

دارندهٔ تذکره دولت علیهٔ ایران تبعه‌سندن السید المخدوم عباس الدین متوجهاً الی اسلامبول

جانبنه عزیمت ایده‌جکندن دولتین علیتین میانه‌لرنده موجود

و بر دوام اولان دوستی و مودت کامله اقتضاسنجه ضابطان

و مأمورین دولت علیهٔ عثمانیه طرفلرندن ممانعت اولنمامق

ولدی الحاجه حمایت و رعایت و مدد و معاونت اولنمق

بابنده اشبو تذکره یدمرقومه اعطا اولنمشدر

فی یوم السبت ۱۲ [illegible] ۱۲۸۶

نمره

N.° 325

تذکرهٔ مرور

CONSULAT GÉNÉRAL

de S. M. I. le Schah de Perse

à Vienne

Signalement.	
Âge	50
Taille	moyenne
Cheveux	noirs
Yeux	"
Barbe	noire
Teint	foncé
Signes particuliers	
Religion	musulmane
Signature du porteur	

Nous Consul général de Sa Majesté Impériale le Schah de Perse à Vienne en Autriche, prions les autorités Civiles et Militaires chargées de maintenir l'ordre public dans les Pays amis et alliés de l'Empire de Perse de laisser passer librement

Monsieur Aga Scheikh Djamal-ed-Dine sujet persan, se rendant en Russie

et de lui donner aide et protection en cas de besoin.

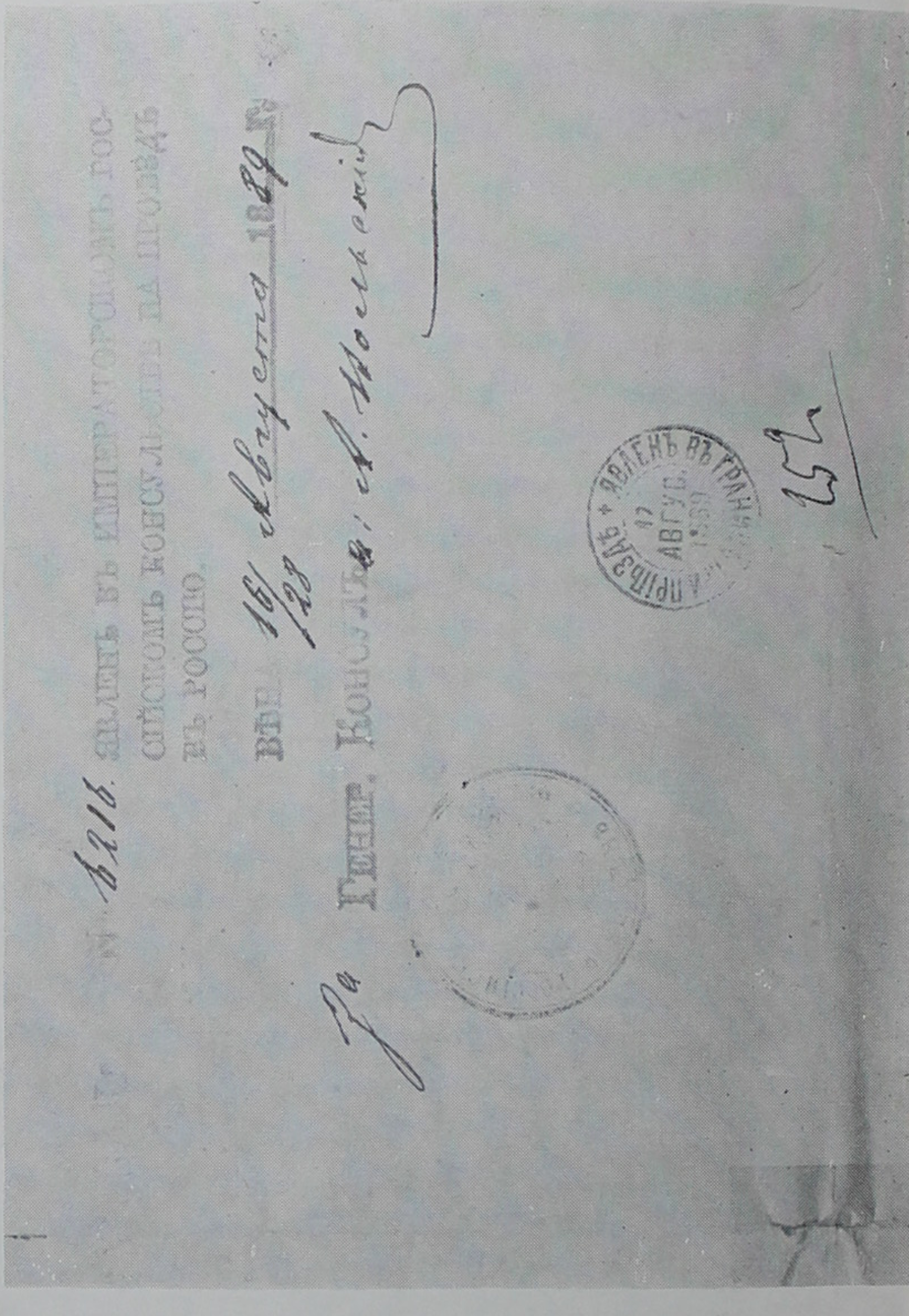
Le présent Passeport délivré à Vienne le vingt sept Avril [?], mille huit cents quatre vingt neuf

est valable pour un an.

Le Consul général

[signature]

لوحهٔ ۶۹

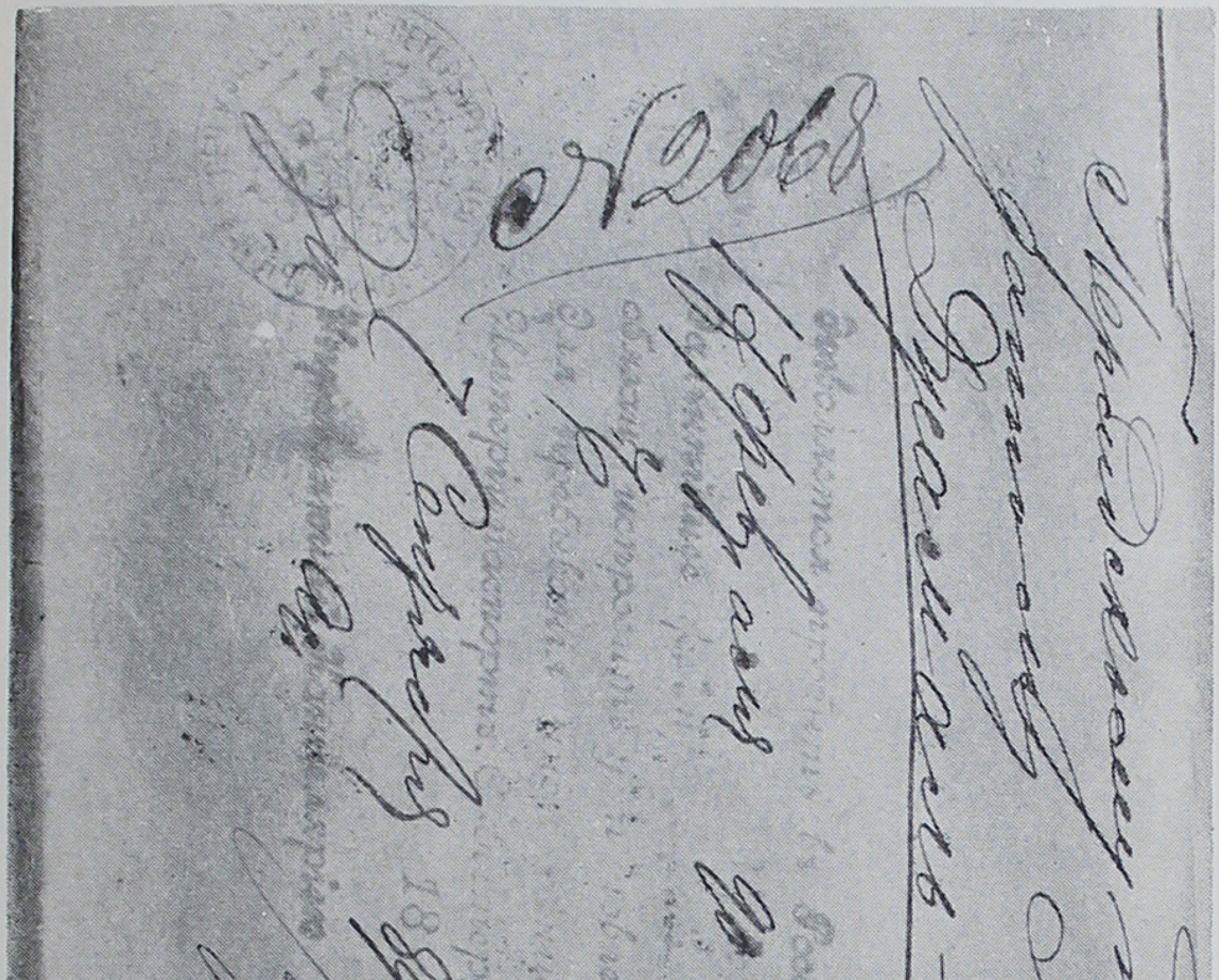


№ 1218. Явленъ въ Императорскомъ Россійскомъ Консульствѣ на проѣздъ въ Россію.

Вѣна 16/28 Августа 18[illegible]

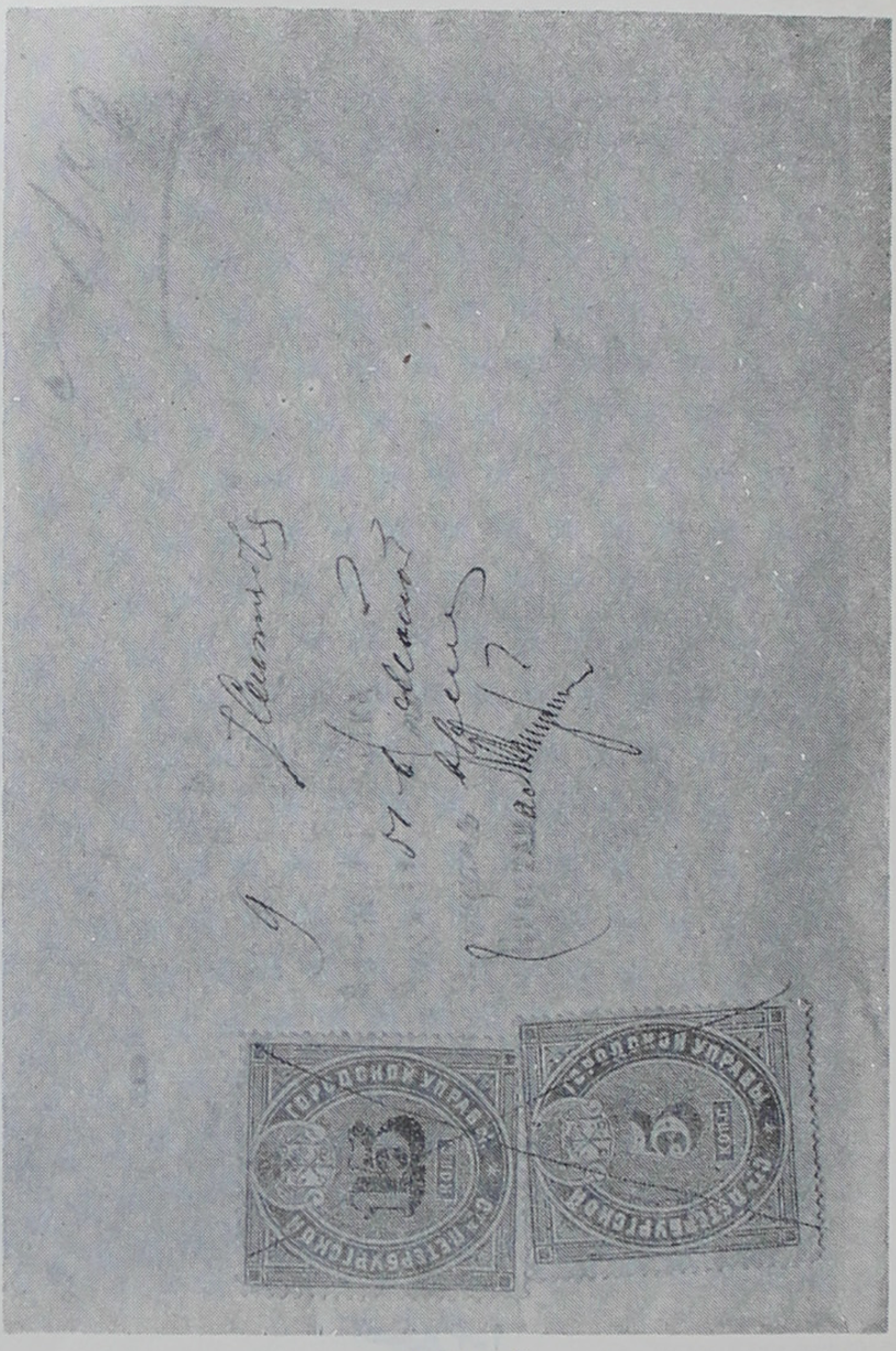
Генер. Консулъ

تصویر ۱۵۱



تصویر ۱۵۲

لوحه ۷۰



تصویر ۱۵۳



تصویر ۱۵۴

لوحة ۷۱



تصویر ۱۵۵

تصویر ۱۵۶





LA CORRESPONDANCE PARISIENNE

ORGANE RÉPUBLICAIN INDÉPENDANT

Directeur: A.E. BADAIRE.

Bureaux: 40, rue Caulaincourt, 40
(Paris. Montmartre.)

Abonnements: { 10f. par mois. 25f. pour 3 mois. 80f. par an.

Première Année.

N° 38. Paris, le 20 mai 1885.

Une conversation du directeur de la "Correspondance Parisienne" avec le scheick Djemal-Eddin.

Nous avons eu la bonne-fortune, hier, de causer pendant trois heures avec le seul Afghan résidant actuellement en Europe, le scheik Djemal Eddin.

Djemal Eddin habite rue Vignon, dans un hôtel de famille. C'est là qu'il nous a reçu avec une grande cordialité.

C'est un homme d'une quarantaine

d'années, de taille moyenne, assez fort. Son visage, au teint brun, est encadré d'une barbe noire courte et peu fournie et d'une chevelure crépue et grisonnante. L'expression de cette physionomie est des plus sympathiques. Les yeux expriment l'intelligence et la bonté. Nous croyons volontiers que le scheik dit vrai, quand il affirme, dans son langage un peu haché, que les Afghans sont doux et bons. Il ne leur est pas difficile, d'ailleurs, d'être plus doux que les Anglais, leurs ennemis irréconciliables. Lors du dernier conflit, les Afghans avaient des prisonniers anglais. Trois fois par jour, un scheick (prêtre afghan) leur rendait visite, pour les exhorter à prendre patience, à ne pas se tourmenter. Ce scheik faisait des efforts touchants pour relever le moral des prisonniers, lesquels étaient traités avec la plus grande bonté. – A la même époque, les Anglais traversèrent un village afghan, où il n'y avait que des femmes, des vieillards et des enfants. Ils massacrèrent ces femmes, ces vieillards et ces enfants, au nombre de trois mille, et incendièrent les maisons.

"Voilà la différence, nous a dit Djemal Eddin, entre les Anglais, peuple civilisé par excellence, et les Afghans, qui n'ont pour ainsi dire aucune instruction. Mais les Anglais sont un peuple méchant et cruel par nature, l'instruction ne peut pas changer leur caractère tandis que les Afghans, les Hindous sont bons et humains. L'ignorance dans laquelle ils sont plongés, par la faute des Anglais, qui veulent les abrutir, n'a pas pu modifier leur manière de penser

Récemment, un Anglo-Américain, rédacteur d'un journal de Nav-York, se présentait chez Djemal-Eddin, et entama la conversation en parlant des Russes. "Maintenant, dit-il, les Afghans vont sans doute vouer aux Russes qui leur ont fait la guerre, une haine semblable à celle qu'ils ont voué aux Anglais".

"Vous vous trompez", lui répondit

[illegible]

de lâche raulé) autant de barbarie à l'égard d'un peuple conquis -- J'ai vu l'Algérie ; le gouvernement français y a eu des agents qui ont commis des actes blâmables, mais jamais les bureaux arabes eux-même n'ont approché des exactions commises par les Anglais, partout où ils règnent en maîtres. Aussi, la population tout entière des Indes anglaises est-elle décidée à secouer ce joug abhorré. Toutes les classes sont d'accord là-dessus : rajahs, nababs, ulémas, riches et pauvres, tous veulent en finir avec l'oppresseur infâme, avec la pieuvre. Un soulèvement général aura lieu au premier signal, et alors, il y aura des massacres. L'Anglais a, en effet, tellement exaspéré ce peuple si bon et si doux ; ce peuple chez lequel il est interdit de tuer même des serpents, l'Anglais a si bien appris, par des exemples sanglants, aux Hindous qu'il est permis aux hommes de tuer leurs prochains, qu'à la première occasion, les indigènes noieront leurs oppresseurs dans des flots de sang." — —

Après avoir causé pendant quelque temps encore des affaires de l'Afghanistan et des Indes, nous parlâmes d'autres questions, telles que le mouvement socialiste, le groupement des partis, en Europe, etc.

"A mon avis, dit le scheik, il faut se garder comme de la lèpre des doctrines de cosmopolitisme aussi absurdes que le fameux axiome: "j'aime mieux ma famille que moi-même, ~~et l'Univers que~~ ma patrie que ma famille, et l'Univers que ma patrie". Oui, on peut aimer sa famille plus que soi-même; oui, on peut aimer sa patrie

Djemal-Eddin, la blessure que nous a faite la Russie est légère. Les Russes ont commencé la guerre afin que nous ne croyions pas qu'ils ont peur des Anglais. Mais bientôt ils ont dit: "nous ne voulons pas nous battre avec vous", et le combat a été terminée. - La blessure que nous ont fait les Anglais, elle, est une plaie gangrenée, que rien ne peut guérir. C'est comme le mal fait aux Français par les Russes et par les Allemands: le premier est oublié, l'autre ne le sera jamais." -

Parlant des Indes anglaises, le scheikh s'est exprimé en ces termes:

"Les Anglais n'ont pas le droit, je le répète, de se dire un peuple civilisateur. Ils ont tout pris aux Indes, sans leur donner quoi que ce soit en échange. Ils ont tout fait pour abrutir et pour démora-

ont semblé bons, pour atteindre ce but infâme. Les indigènes sont voués à la misère, à la faim. Si on a besoin d'engager un serviteur, aux Indes, cent se présentent et vous offrent leurs services à raison de <u>cinq francs par mois</u>. Dans les écoles, d'ailleurs de création récente, on n'enseigne aux enfants qu'à craindre l'Angleterre et à mépriser leurs ancêtres, qu'on leur représente comme ayant été sauvages et cruels, avant la venue de l'Anglais "civilisateur".

"J'ai vu beaucoup d'administrations, beaucoup de gouvernements", a continué Djemal-Eddin, "mais jamais je n'ai vu de gouvernement agir avec autant de perfidie, autant

plus que sa famille, mais on ne peut pas, on ne doit pas aimer l'Univers plus que sa patrie. Ce n'est là, d'ailleurs, qu'une phrase vide de sens; - le cosmopolitisme est une plante qui ne peut pousser que sur un sol décidé à ne rien produire, à ne rien donner — Un peuple où le cosmopolitisme peut devenir la doctrine de la majorité, ce peuple-là est perdu. Voyez la Grèce, voyez la Perse !" —

Pendant que le scheikh prononçait ces dernières paroles, on lui apporta les journaux du matin. Djemal-Eddin les ouvrit aussitôt, pour avoir des nouvelles de la maladie de Victor Hugo.

Hugo, nous dit-il, est une gloire pour la nation française. C'est un soleil qui rayonnera toujours. On l'a dit cosmopolite, mais il ne l'est pas. Il est Français, il est patriote. Son idée d'États-Unis de l'Europe est une fantaisie de poète."

Djemal-Eddin nous raconta, alors, qu'ayant rendu visite, il y a deux ans, à l'auteur des Châtiments, il lui demanda :

"Quelle est la chose que vous avez le plus admiré, dans le cours de votre existence, la chose que vous avez trouvé la plus parfaite, la plus belle, la meilleure de toutes ?"

"C'est la rose", répondit Victor Hugo.

Cette conversation, dont nous ne publions ici qu'un résumé succinct, avait duré de 10 heures du matin à une heure et quart. Nous nous retirâmes, bien décidé à user de l'autorisation que nous donna le scheik de venir le voir aussi souvent que possible.

Une indiscrétion, pour terminer : Djemal-Eddin se propose de publier un long travail politique et philosophique dans l'excellente publication de M. Marbeau, la "Revue française".

تصویر ١٦٣

هذه مقالة عربية عم شتبه

ان العجب يدعوا الناس الى الكبر والكبر يصير سببا للنظر الى سائر الناس بالحقارة وبعدهم افئدة
غير مطبوعة والعجب من خواص النفوس الصغيرة ومن لوازم عقول ضاقت دائرة ادراكها
لان من يكون ادراكه واسعا وافكاره عالية يعلم ان للكمال مراتب الا ان من كل مرتبة فيه
المزايا معنوية كانت او صورية غير متناهية ولما انكشف هذا الامر على احد في كل مرتبة
كان لما ينظر الى ما فوقه لم يحصل له الا الشعور والاعتراف على نقصانه ان الذي لم
لم يكن يعلمه اعتمادا والقوة نهاية والغاية وثروة نهائية ثم ان كان احد عجب
معجبا بنفسه ليتبدل الى البغض والمرارات لم يكن سببه الا عمايته وعجمته لانه
يزعم ستون عقله فوق جميع العقول فلهذا التفوق نفسه على غيره وضعف مزاجه
والخطر طائفة يصير شيئا الى نيله ببعض من المزايا للانسان ويحصل له الشؤان والكبر
بحيث يفعل اعمالا غير مستحسنة ويحقر ويهين سائر الناس مادام مقام هذا العجب والكبر
وما يحصل للانسان بسببه المضرة ان اول مضرته انه يمنع للانسان من وصوله الى مدارج
كمالات غير متناهية ويرد النفوس والعقول من طلب المعالي ومتى يوجد في الانسان هذين الخصلتين
يجبره على الوقوف ومضرة آخره انه يدعو جميع الناس على العداوة وهو يقطع سلسلة الكمال.
هذا اساس حياته وهو يبسط هذه السجية الدنية في زاوية الوحشة والدهشة مغلول اليدين
يحبس والعجب انا نرى في بلدنا كثيرا من الناس من التكبر لا يمكنهم القيام في عالم ولمن
~~على ... في اعطاء~~ الى الفخر والعظمة على الناس والدرس ومع هذا الا وجه.
فيهم مزية داعية الى هذه الانظار الى هذا المجلس في الكروه وضعفي
رجلهم على رجلهم ويتجنبون من اللذائذ والسوق والانتظار الى الذين جلسوا على الكرسي
ووضعوا فلنشئهم على راسهم عرضا وينظرهم متكبرا في حال العبور على الناس والنار
لان سبب يفعلون كما يفعلون فخرا املاكهم وما اجتمع امرا بدا ولا وجه علما جيدا.

وهل كشفوا سرا من الاسرار بان السر هل هو مارث للملك وهل هو كركوا ام هرير

كريبال دي ام هو لبارك ام هو بالبستان اوعرش كف اونيطي ام الفكر

او كلبلوا ام لا بل اصرح ملك البرق او الستة كهيه اوزن الكله كهدهد هذا العجب

وهذا الكلمة الذي لا صدق له وان كان للدنيا شغورا او كلمة غيره يثوب

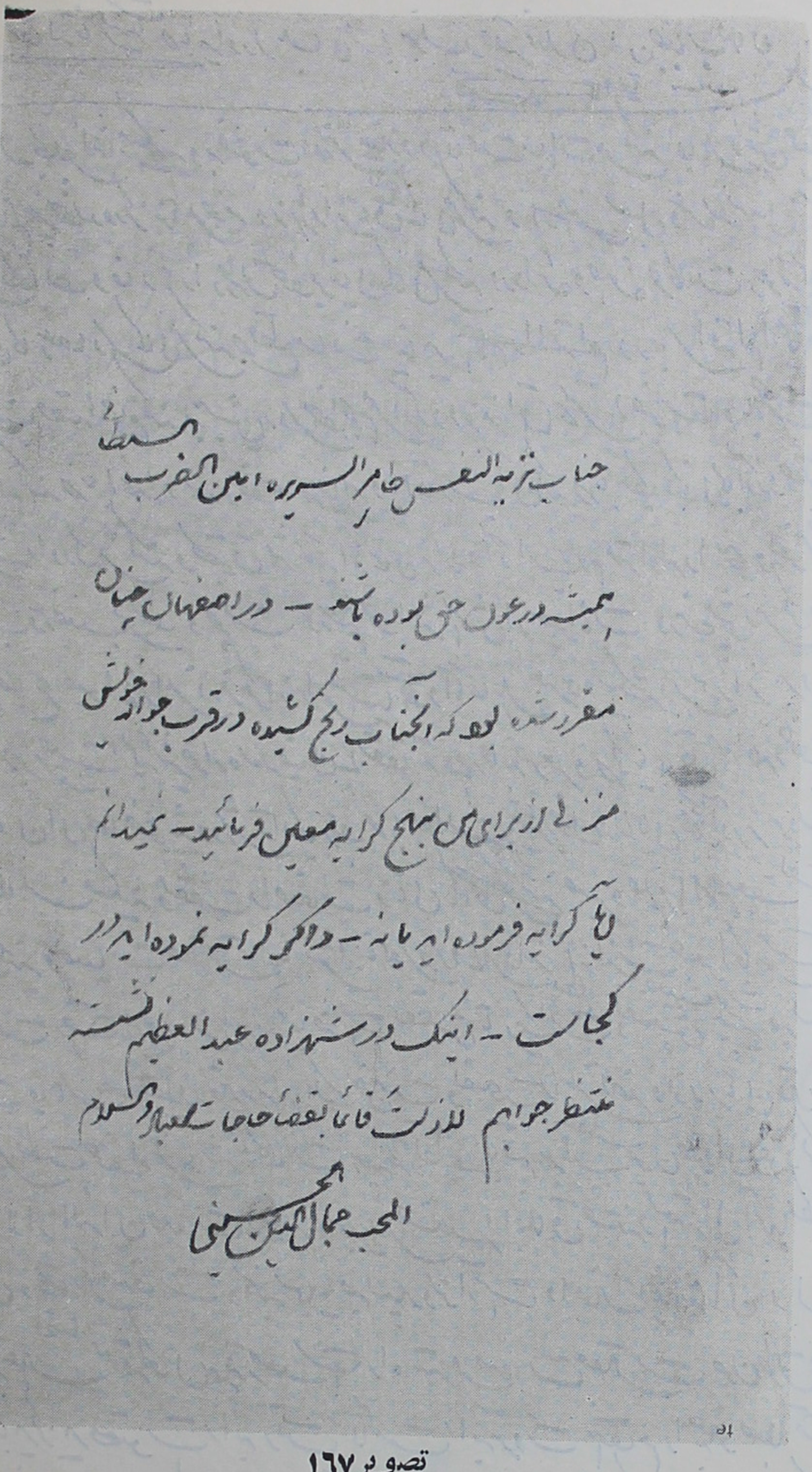
من النخلة واما المخفي نفسه في زاويه حتى لا يعرف نفيره وهذه الصحبة الشيه يوجب ملكيا

الا في الشرق

مقاله فارسی است که باید در زبان عربی بنویسید حقیر فلان بن جناب فلان

محمد

جاهل بحلق اخی می‌کند و به خشونت و درشتی می‌نازد و بوقاحت مباهات می‌کند جاهل دشمن خود و دشمن
همه عالم خیر خود را در گزند می‌جوید و زهر را تریاق گمان می‌کند و امراض سبیل و عمل سهل و آسان
می‌انگارد و فرار را در طریق خود برنیان گمان می‌کند در دائره وحشت حرکات رحونه بکار آورده
چون کار و عصاری کمال می‌کند قطع مسافت می‌نماید ابلهی در جای اقدام احجام می‌کند
و چون قصد احجام کند به پیش روی خود هجوم می‌آورد از مزاق ادبی بی‌ضرب است و با مردمان
معامله کند با ابداد بعد و خود معامله می‌نماید و با اقارب آن کند که با بیگانگان بیاورد حقوق
طبیعیه را درک نمی‌کند و حقوق شرعیه از نظر ندارد و آداب رسوم متداوله را هیچ در لغو می‌شمارد
بلاسبب دچار غضب می‌شود و چون در خشم شود اشد از حیوانات درنده وحشی می‌گردد
چه آنکه صاحب حیوانی را امن در نزد آن است از برای قتل تهیبات و اما جاهل میرد و می‌کشد و می‌سوزاند و هر دو آن
هر از برای حیثیت کبیر شیر خواره سال ذوبان بی‌شفقت است و بی‌رحمانه سر میبرد در کوچک تابع اجراء و خود را بیجا
و با زنان اش معاشقه و درشتی را بکار برده با مردان تنتر تزعون دانایان بجا آورد هر مروت را
حب کبیرش مسکنت و شفقت را صفات زنان گمان می‌کند صبر و حلم را ضعف نفس
حمل می‌کند و صیانت حقوق را از ناموس و برده‌گی می‌داند از لذت عفو آگاه نیست
و فضیلت رحمت در لوح نفس اش نافذ است عقلش تا ... و نقش ... چه بسیار در ترازو
ترتیب جاهل ... قادر بر ادراک ... و نفسی ... فهم و نور ... قادر بر ترقی
بعضی از ظلمت جهل ... و کمالات هیچ قدر لطیف ... چون جاهلان ...
... از الکان صفت دنیه و سبیل ... و اخلاق حسنه و ... اخلاق مکارم
اخلاق و ... صفت و تجنب ... بسیار دشوار است و ... آن را
محول به ... قضا ... راه ... صفات ... چون طریق
چه ... رحمت ... مروت ... انتقام را به عفو ...
... را به حلم و ... چه بسیار دشوار



هو

جناب نزیه النفس طاهر السریره امین الضرب

همیشه در عون حق بوده باشد — در اصفهان چنان
مقرر شده بود که آنجناب رنج کشیده در قرب جوار خویش
منزلی از برای این بنده کرایه معین فرمائید — نمیدانم
آیا کرایه فرموده اید یا نه — و اگر کرایه نموده اید در
کجاست — اینک در شهزاده عبدالعظیم نشسته
منتظر جوابم لازالت قائما بقضاء حاجات العباد والسلام

المحب جمال الدین حسینی

تصویر ۱۶۷

سالک مسلک حق‌پرستی جناب حاجی محمد حسن امین دارالضرب محفوظ باشید

در تلغراف خبر داده بودید که جواب در یک کتابت — پست خطا نمیکند و نمیدوانیم

در شما بغیر از زبان گفتاری گمان دیگر کنم — مکتوب نرسید — بچه باید همه

— مسلکی که با هر نوع نعمت الهیه پیموده از راه عدل و انصاف بیزار و دور است

= اگر در حق ایشان شبهه دارید و یا یقین در هر حال نباید از سنت الهیه

منحرف شوید — خداوند تعالی با احاطهٔ علم ازلی ایشان را در محضر ملائکه

و انبیا وضع میزان و بسط حساب و اقامهٔ شهود لسنه جوارح

و اعضا جانی مقصرش را تنبیه نمیکند — از سنت الهیه سر باز زدن

در هیچ حال خوب نیست — و لیس بعد الحق الا الضلال — شما معصوم نیستید

شاید خطا کرده باشید — با خلق خدا آن کنید که چشم داشت از خدا

دارید = و اگر مقصود شما این است که این منفعت بخویش ما برسد

چرا میگذارید از آن متمتع شود — این خلاف مروت است که شخصی سالهای

دراز به شما خدمت کرده باشد و شما حقوق او را ملاحظه نکنید و یکبار

بملاحظهٔ منافع خویشتن در عوض آن بلاسبب بکوشید البته باید دانست

که بالای این قدرتهای ضعیف ما قدرت غیر متناهی تعالی خداوندی هست

پس ممکن است که آن قدرت گاهی بجهت دل شکستگی شخصی خانهٔ چندین

ساله شما را بر باد فنا بر دهد = و اگر از برای این است که نمیخواهم که کسی

منتفع نشود جز خجلت (چنین گمان در حق شما ندارم) البته در آنوقت باید بدانی که خود را
هدف تیر انتقام الهی خواهی ساخت (استجیر بالله) — منحرج نفس طماع همیشه در
قبضه قدرت خداوند است — اگر پرورده خجلت حسد هستی (استعیذ بالله)
باید خود علاج کنی پیش از آنکه مورد سخط گردی (هیچگونه این گونه توهم در حق شما
نمیکنم — در هر حال من در شهر مسکوف قول دادی و القطع میثاق
کردی — مثل این گونه امید نداشتم — بسیار رنجیده شدم — و اگر از عزم
خود منصرف نشوی رنجش بر دوام خواهد بود — بلی محاسبه کن اثبات
غش و اختلاس شما بس آسان است هرچه خواهی بکن — و در آنوقت در نزد خدا
و خلق بری الذمه خواهی بود — والا نه در آنجا نتوانی عذری خواهی جست و نه در اینجا
از ملامت خلق خواهی رست — با کاتکوف ملاقات کردم بسیار مسرور شدند
دعوت تکلیف کردند که پیش امپراطور بروم بعد از چند روز خواهم رفت
— و در روزنامه‌های مسکوف و پطرسبورغ ترجمه حالم ثبت شده و جراید
پاریس هم بنهج تلغراف ذکر شده والسلام

دوست حقیقی شما

جمال الدین الحسینی

طبیب السریره حسن السیره جناب حاجی محمد حسن امین لازال محفوظاً

بعون الله عن غدر کل لئیم و مکر کل رجیم ایمن

خسیس النفس

رقعه (کاغذ جات) شما رسید - خداوند تعالی کنج سگ نصیب شما هوش طبیعتان

که میخورند و میبرند و میدرند و پس لذات بر باد میدهند همیشه صحیح نیست

- زیر پر خونابدل سخن را نه بجه - اگر از دست خویش است چاره جز صبر دین

در میان نیست - و اگر بیگانه ناتوانست - نتوانم بگویم که حق دارد

چونکه قوی ممکن نیست که با ضعیف در مبارزه حقوق حکم عدل واقع شود

مگر آنکه بپایه او تنازل کند - البته در آنوقت واجبات ذمه را دارد

تا شما خواهم ننمود ..... - و اگر زبردست است البته من حاضرم

که شاخ انانیتش بقوت الهیه بشکنم در هر جا باشد - و هر جا باشم

— و الحقوق چند روزه را فراموش نخواهیم کرد — اگر عقده‌ای پیش رفت بیان کن

— از تفاصیل مکتوب شما چنان ظاهر شد که گمان کرده‌اید که میرزا نعمت الله

محل برادر شماست که چنان مکتوب سختی بشما بنویسیم — بسیار کم حافظه شده‌اید

همان مضامین را بتمامها در عتاب میرزا نعمت الله با شما گفتم

— من برای خیر شما گفتم — مکتوب عربی العبارة فارسی را خواندم بسیار

خوشنود شدم خدا او را نگاه دارد و بمراتب بلندش برساند — و من یک مکتوب

ده روز قبل بر او نوشته بودم — و امیدوارم که دوست حقیقی الحاج میرزا جعفر

همیشه در ظل عنایت شما مسرور باشند — و سلام دوستانه بر شما میرسانم

و فردا به (بطرسبورغ) خواهیم رفت و السلام

دوست شما جمال الدین الحسینی الافغانی

یکشنبه ۲۴ ذی القعده [۱۳۰۴]

همین روز در خانهٔ حاجی محمد جواد جناب مهمانم

و فردا راه خواهیم رفت

۹ فبریه فرنگی

پطرسبورغ

همیشه در حالات

جناب محتشم حاجی محمد حسن ایلچی دولت بهیه سلطانیه

نفسیه و دینیه در کمال اعتدال الیوم باشند

خیر باشد چه میشود شما را — سپر آن کلام بر روی دست و شمشیر ایمان را از نیام کشیده اید
— خدا کند که در مقابل حق نباشد — قوهٔ واهمه اگرچه از کمال عقل و اشتغال آن
به ترتیب و تربیهٔ اجداد بوجود آمده است — ولی اورا قوتیست بسیار شدید
که در غالب نفوس بشریه با عقل در نبرد آمده بر او فائق میگردد — و جمیع ضلالات
عالم انسانی از او نشئت نموده است — و اوست که حق را مشوه نموده بصورت باطلش
ظاهر میسازد — و باطل را مزوق ساخته بهیکل کمالش بر عالم جلوه میدهد — اوست
که در خیر مطلق بوساوس خود سیئات بشعهٔ شرور را بابصار نمایش داده بیچارگان را
محروم مینماید — و شر را بزیب و زینت دلربائی آرایش نموده نفوس را بر آن ترغیب میکند
— و حکما این قوهٔ واهمه را شیطان عقلش میخوانند — ولکن فرق بعید است میان
آن دو — چونکه شیطان بیچاره اگرچه انسان را از سلوک سبل حق و حقیقت
باز میدارد ولکن اورا در تمتعات و لذات دنیویه و شهوات بدنیه مساعدت مینماید
— و اما قوهٔ واهمه انسان را از سعادت دنیا و آخرت هر دو باز میدارد — در عین
غنی وجود توانگران را از خوف فقر میکاهد — و در حین شادمانی ابواب احزان
گذشته و اکدار آینده را بروی باز مینماید — و از برای تلخ کردن زیست انسانی
در اعوان و اصحاب و اهل و عیال و خدم و حشم شخص شبهها القا میکند تا آنکه همیشه
معذب بوده باشد — از دست این دشمن دیوانهٔ باطنی درین عالم ابداً احتمال
کملین را هم بسیار دشوار است که بالمره خلاصی و نجات حاصل کنند

– و با وجود این امید آن نداشتم که تا بدین درجه و اینهمه بر شما چیره شوی – من از شما

بهمتها و غیرت و جسارت و اقدام ستوده‌ام – و این اوصاف همان اوصافیست

که از نهایت شرف انبیا و اولیا با آنهمه معارج عالیه و جنبهٔ لاهوتیت بدانها

فخر مینمودند – و اگر در اعدای ایشان همان صفات یافتندی از ستایش آنها بدان

سجایای کریمه استنکاف نمیکردند – و شما قوه و اینهمه را آن داشت که آنها را بر اخس

اوصاف مجزه (یعنی دروغ گوئی) حمل نموده‌اید – این یکی – دوم آنکه چنان

گمان کرده‌اید که من با شما و یا غیر شما بکنایات و تعریفات سخن میگویم – من

چرا با شما بکنایه چیزی را بیان کنم – و من چرا بشما دروغ نسبت دهم عجیب

– سبحان الله – بلی عقائدیکه از وهم آید از وهمی زائل شود – خطرات قلبیه

و اوهام را هیچ اعتباری – من این سفرنامه‌ها را بفرنگستان و آن نیت خیر شما را از آثار

همت و جسارت شمرده بودم – دل خود را اصلاح کن – چرا باید وهم تو را الخیالات

فاسده باز دارد – شما بمن نوشته بودید که من در پطرسبورغ از برای استحصال اذن

سعی کنم با ایلچی خبر فرستادم ایشان جواب داده برای شما نوشتم – پس چرا باید توهم کنی

که با تو بکنایه سخن میگویم – جناب عمو دل خود را اصلاح کن – من هر چه میخواستم

با شما بنهج صراحت بیان میکردم – اگر آنها تغییر بیابد من همانم .... – و اما

میرزا نعمت – من با میرزا نعمت الله مخالف نیستم – من میخواستم که جمیع افعال

شما بر نهج حکمت بوده باشد – از جهت شما است تا و کتابه گفتم اولاً باید حساب کرد

– حالا خوب تصور کن چون اولاً حساب نکردی اگر حق هم بطرف شما باشد هیچ گونه

اثبات نتوانی کرد – اگر دست برداری خواهند گفت که خواست ظلم کند و لکن

عاجز شد و نتوانست دست بردارد – و اگر بعد ایشان را برای حساب بطهران

بکشی خواهند گفت بجور و ستمکاری بیچاره نعمت الله میخواهند خراب کند – اینست

لوحهٔ ۷۹

نتیجه آنکه از اول نصیحت مرا پیروی نکردید — من میرزا نعمت الله را در خانهٔ شما دیدم و معاشرت هم
با شما بدرجات بیشتر است از معاشرت با او — و با این همه او تا ما شما را من شخصاً
اکمل از بیشتر ایرانیان میدانم — خیال فاسد نکنید — شما خارج نیستید — از این
درگذریم — آقا فاضل بسیار عجیب است که چرا هر هفته مکتوب نمینویسد بلکه
خدای نخواسته درین جوانی او سوء هم و غم غلبه کرده است — باید هر وقت مکتوب
بنویسید گاهی عربی و گاهی فارسی — و بدعا و سلام تنها اکتفا نکند بلکه بعضی تفصیلات
بنویسد تا آنکه قوهٔ کتابت و انشاءش افزون گردد و فکرش وسعت گیرد و منتظر
آن نباشد که من مکتوب او را جواب بدهم — البته من گاه گاه برای تشویق او جواب
خواهم نوشت ولی در وقتیکه مضامین مکتوبش عالیه باشد — جمیع متعلقین
و وابسطه‌ها و احباء خود و مرا سلامها برسانید — باز شما را میگویم دل خود را
اصلاح نمائید — و وسوسه را بر خود چیره نسازید — خداوند عون شما باد در کارهای خیر

والسلام

دوست شما جمال الدین الحسینی

تصویر ۱۷۴

بطرسبورغ

۳۰ اوریل فرنگی
شعبان

جناب محتشم مکرم حاجی محمد حسین لدی مصاحب عنبر منظر معصوم باشند

سطری که در حاشیهٔ مکتوب سابق نوشته بودید که گویا از خاطر محو شده بود — شخص چون جوان باشد همیشه مقهور حالات طبیعیه است — نه عقل را بر فرحت و حزن و غضب آن حکومت است نه دین را — کمال عقل و تدین حقیقی که انسان را در شیخوخت حاصل میشود باید از سطوت طبیعت رستگاری بخشد و حالات طبیعیه را مضمحل گرداند — تا که فرحت و اندوه و خشم آن همه در دایرهٔ عقل و دین بوده باشد — از این راه میتوانم بگویم که شما را پس از این نمیسزد که از موت والده و فوت کریمه اندوهناک شوید — بلکه باید در این عمر پس از همه تجربه ها و معاشرت با اصناف عالم از صالح و طالح اندوه شما بر ارتکاب رذیله و یا ترک فضیلتی باشد — و فرحت شما باصلاح ذات خود و تحلیهٔ آن بصفات حسنه و اخلاق کریمه که اعاظم افراد انسان بر انها فخر میکرده بوده باشد — نه بغیر آن — و اصلاح ذات خود (چون تجارت) بعد از عطیهٔ الهیه موقوف بسعی و اجتهاد است — و فکر شبانه روز میخواهد — و حساب باید کرد — و همیشه باید در خوف و وجل بود که مبادا در حساب خطا شده باشد — و افکار عقلیه و اخلاق نفسیه را (چون بضاعت تجارت) باید تجربه ها کرد و با اهل خبره نشستها داد و سؤال کرد و تفتیش نمود — البته اهتمام انسان در قوام ذات خود بیشتر است از سعی آن در خارج از خود — و چنان گمان نشود که باید از کار جهان دست کشید — نه نه — بلکه باید کار جهان را بر نهج حق و عدل از برای (خدا) کرد چنان که (خدا) میخواهد — و خداوند تعالی میخواهد

که در عوالم سفلیه چون عوالم علویه همه کمالات و زیب و زینت خود را در همه چیز در همه جا نشان بدهد
و همه برومندی و قدرت نشان در فروزانی و صنایع و آثار آن ظاهر گردد — و انسان در همه
حالات خود مظهر کمال خود باشد تا آنکه در مظاهری شاهد کمالات غیر متناهیه او شد — و بهترین انسان را
جوهری که انسان کمال آن تمهید کرده نه تنها بانسان قال که بغیر از تقطیع اصوات در موج هوا چیز دیگری
نیست — خداوند یاری کند — و همه پاک سرشتان و جلوه‌گاه کمال و جمال خود نمایند آمین
— و اما امر و نعمت که در مکتوب خود شما شرح عرضه کرده بودید — الحق شما با نهج
حق و عدل بلکه از آن شما را قبول خواهید نمود — و امیدم چنان است که هیچگاه شما بتعدی
و اجحاف که صفت جباران است راضی نخواهید شد — جواب جناب جلالتمآب رهبر
ائمی سلطان و در جوف مکتوب شما بعنوان خود شما روانه طهران نمودم — اگر بجا
درستی برسد سلام ارشش — همیشه شما و اهل خانه و متعلقین شما سلامت بوده باشید و السلام

دوست شما جمال [illegible]

تصویر ۱۷۶

۱۰ ذی‌حجه   بهار سعادت

جناب مخشم محترم حاجی محمد حسن امین دارالضرب سلطانی — مظهر عنایات حضرت الله باشد

چند مدتی است که می‌خواهم جواب مکتوب شما را بنویسم ولکن بعضی خطرات مانع میشود
واین لذت از طرف باشد — چون مطلق الهی در هر طبیعت و ماهیتی بنوعی جلوه میکند
— آب زلال خوش گوارا در هر تخمی بر حسب سرشت آن طعم دیگری در مذاق
ظاهر میشود — برای انسان در عالم افاضه و استفاضه بمنزلهٔ دو کفهٔ میزان است
— معامله حق با انسان بر وفق معاملهٔ او است با خلق — پس باید همیشه عنایات
غیر متناهیه حق و قصور بی‌اندازهٔ خویش را در پیش نظر داشته با خلق خدا اینطور
معامله کرد — از خداوند تعالی الدوام و استحقاق نعم عظیمه و نیز به افتخار
خود بستن و همیشه طلب غفران ذنوب صغیره و کبیره نمودن با وجود این
خلق را از خوان نعمت خود راندن و بر زلات حقیره با نهایت خشم
عقاب کردن بسیار جای شگفت است — انسان باید مستمراً در دعوات خفیه
بگوید که — ای خداوند من — من بدین عجز و ناتوانی بر زیردستان
رحم میکنم و گناهان آنها عفو میکنم — پس اگر تو با آن قدرت مطلقه و رحمت
نامتناهی بر این عاجز رحم کنی و از ذنوبم درگذری و مورد عنایات خاصه‌ام
سازی چه عجب باشد — اینست عدل — و خداوند تعالی عادل است
— برای همه قدمان بایستی بما کم در حالت تردد کری نباید عاجزی را
حبس کرد — باید انسان خودمان کمال سعی کند که خود را مظهر صفات

تصویر ۱۷۷

کاغذ شما رسید — انشاالله طالب رشادید نباید که خفه بازی درآورد — اگر زنانه در طبیعت آن

قابل غفران نیست از خدای خود چگونه میخواهد — اگر کسی احساس مرض میکند شاهزاده

و بدون سیفه علمی دانی بکسی نمیدهد در آنوقت از خداوند تعالی طلب احسانهای صوری

و معنوی بکند — انشاالله در این خورش یا خود میخواهد بازی بدهد و این عیبی نقص است

و یا خفه و این جای خنده است — میرزا نعمت الله از اطاعت شما سر نخواهد پیچید

و شما هم نباید کاری بکنید که باعث تمایز آن بشود — میرزا محمد رضا اگر مجذوب است

و اگر مجنون در هر حال بسته بشما است — نباید سخت گیری کرد — در حالتیکه خداوند تعالی

شما را در مملکت ایران مظهر یکی از صفات خود کرده است شما هم بشکرانه همین نعمت

همیشه در کار درویش بنده گان او بکوشید — با خلق خدا آن کن که میخواهی از خدا

— فاضل چه شده است — ماشاالله — ماشاالله هیچ کاغذ نمینویسد

حاجی محمد ابراهیم و سایر خاصه و متعلقین خود را بهمگی سلام مرا ابلاغ و السلام

درویش صفاعلی

تصویر ۱۷۸

۵ سبتامبر فرنکی

ریطر سبورغ

جناب محتشم مکرم حاجی محمد حسن امین همیشه دربن آخرازمان

(که زمان تباهی وفساد اخلاق متلبسین بلباس اسلام است)

مظهر عجائب قدرت حق بوده باشند دربن مکتوب جز چند کلمه

اینه نخواهم نوشت — اگر دل را تغییری و فکر را تبدیلی حاصل شده است

برسیدن این مکتوب باقرب وسائلی که ممکن است همان

پنجهزار منات را که بمیرزا علی حواله کرده بودید که بمن بدهد

و در آنوقت من قبول نکردم — اکنون همان پنجهزار منات را

به آقا محمد جواد حواله کنید که در پطرسبورغ بمن بدهد و من

آن مبلغ را بازپس خواهم داد لا محاله — و میگویم اگر شما را

درین حواله قلقی و یا اضطرابی حاصل شود و چنان گمان کنید که وجه شما

تصویر ۱۷۹

بطرسبورغ　　کران هوتل؟　　۳ نومبر فرنگی

جناب حمیم غیور و مقدام جسور حاجی محمد حسن امین الضرب بوده باشند

مکتوبهای شما همه رسید — و از سیر و سلوک حقیقی فطری شما در عالم

آفاق و انفس و لذات ملاحظات دقیقه شما در تطورات

وجود بسیار خوش شدم — البته نباید که انسان با وصف انسانیت در این

جهان چون حیوان از همه غفلت نموده زیست نماید و ابداً هیچ کلمه

از کتاب الهی که عالم است نخواند — و اما آنچه در حق میرزا نعمت الله

نوشته بودید همه را قبول میکردم اگر قول را شنیده اول

محاسبه میکردید و اما الآن هیچکدام را قبول نخواهم کرد — و اما کیفیت

رسید براحتی آقای سفیدی که در بطرسبورغ است میگوید که بموجب

حاجی امین چیزی نزد ایشان نخریده است و ناظر داخلیه

[illegible]

بها بها

جناب محتشم مکرم حاجی محمد حسن امین همیشه مظهر عنایات خاصۀ حق بوده

خورسند باشند

هیچکس در هیچ امری از امور نتواند دعوی آن کند که بر جمیع حقوق آن
چنانکه باید و شاید قیام نموده است و یا بنماید مگر در آن وقتیکه از اهمال در آنها
ضیاع ربح سابقی و یا تصور ضرر لاحقی بخاطرش خطور کند — اینست فطرت
انسان — بی بهاءالله اگرچه ماء الحیاة باشد در نفوس بهائیت — شخص امین
هر قدر متدین باشد در صیانت امانت آنگونه اهتمام نخواهد نمود که در حراست
مال خویش نماید — و از فقدان آن بر آن حال محزون نمیگردد که از خاصه خود
— اینست طبیعت بشر — خادم هرچه صادق باشد نتواند چون مولای خویش
در حفظ اموال و حقوق آنکوشد — بلی اگر ضامن خسارت باشد همانگونه در رعایت
آنها خواهد کوشید که گویا از آن خود است — اینست سرشت بنی آدم — پس
اگر کسی بخواهد که خود را از نقائص اهمال و تفریط در حقوق مبرا و منزه سازد
و طبیعت را بر قیام بواجبات آنها مجبور نماید و نفس را از مسابقت و مسارعت
باز دارد — باید زمینی — تقدیم کند — اینک شما از برای آنکه
در تمهید سبل حق کوتاهی نکنید و در واجبات تهیۀ اسباب آن تأمل
ننمائید مبلغ پنجهزار منات بهای زمین تقدیم نمودید — و الحاصل
مبلغ دو هزار منات هم چنانکه نوشته بودید از آقا محمد جواد گرفتم شکر شما
با خداست — این دین است بر ذمه من بشما خواهد رسید — تفصیل
از میرزا نعمت الله و در مکتوب قبلی نوشتم البته بشما رسیده

تصویر ۱۸۱

۲ مارس فرنگی

جناب محتشم مکرم حاجی محمد حسن امین دارالضرب السلطنه همیشه

خوشنود و مسرور بوده باشند

مکتوب شما که از روی حصول فرصت از برای گله گذاری (بجای التماس دعا را گرفته بود) رسید — جناب حاجی من آنچه گفته‌ام و میگویم و کرده‌ام و میکنم همه محض و صرف از برای خیر امت محمدیه بوده است و خواهد بود — و بهیچ‌وجه انانیت ما را در او مدخلی نبوده است — و اگر منافقان ایران در نزد کوران و کران که نه چیزی شنیده‌اند و نه دیده‌اند انکار نمایند — امید آن دارم که شما در پیش نفس خود اعتراف کنید که راست میگویم — و چون خداوند تعالی از حقیقت کشش و روش ما مطلع بود لهذا دولت عثمانی را پس از شش ماه که از در مخالفت پای در راه کوشش ما نهاد سرش را بریده کمرش را شکست — و خدیویت مصر را پس از آنکه مملکتش را پاره پاره کرد پای سنگین انگلیس را بر گلوی آن نهاده که نزدیک است که نفسش قطع شود — و شیرعلی خان و عائله‌اش را تار و مار کرد — اکنون میگویم اگر ایران بر گناه خود اصرار نماید و توبه نکند خداوند تعالی چون بجهت گناهان سابق ایشان گوش و دماغ کرده است حالا سرش را خواهد برید و گوشتش را طعمه شیرها و عقابها خواهد نمود — و بسیار زمان طول نخواهد کشید — خداوند تعالی بیزار است از این اعمال جاهلیت و رسوم وحشیها که بر سر آنها عمامه اسلام و دین نهاده‌اند — اینک هم جهاراً میگویم و عالم هم در این نزدیکی خواهند دید — نوشته بود دیه

که پس از ورود من بطهران همه چیز آماده و حاضر بود — حاجی جان چه حاضر بود و کدام چیز آماده بود

— من صدر اعظم نمیخواهم بشوم — من وزیر نمیخواهم بشوم — من ارکان دولت نمیخواهم بشوم

— من مواجب نمیخواهم — من وظیفه نمیخواهم — من عیال ندارم — من ملک ندارم و نمیخواهم

که داشته باشم — پس چه حاضر بود و چه آماده — جناب حاجی بسبب رشحات بواسطهٔ من برتبهٔ اعلا

بیکی و پاشائی رسیده اند — و بسبب رشحات بی‌توسط من بموجبهای باضبط رسیده اند — ولکن مخلص

همیشه بیک حالت بوده و خواهم بود — جز نصیحت و اصلاح مقصد دیگر ندارم — و آنکه دل شما را

تغییر داد اگر قلندر اصفهانی است و یا قلندر طهرانی و آن زنیکه را طلبیده و آن عنکبوتک

تهاون ورزیده خداوند تعالی از همه کس بهتر میداند — از ایشان چون کشف حقایق نتواند بکند

جزای همه در اینجا و در آنجا در دست حق است — نگاشته بوده که جناب ملاعلما از حد الحمد

باوج اقتدار رسیده اند اگر در آن نفع خلق است باعث مسرت و خشنودی است — اگر هم

من خود خیر عموم عباد را نگویم زیاده بهتر است و اگر دستم برای سعادت مخلوق بکار نشد

از حرکت باز ماند و اگر پایم در راه نجات امت محمدیه قدمی نزند شکسته گردد — اینست

مذهب من و این است مشرب من — و امید ندارم که جناب ملاعلما احمد بقدر ذره از خیر

خیر ایرانیان بیچارهٔ مسکین فلک زده بکوشند — فرموده بودید نعمت همه سوزاندید که

که از برای تشکر روانه کرده بودید پیش من فرستادید — والبته بکلی از آن وجوه ثلثه که

عرضه کرده بودم قبول خواهید کرد و از راه عدل و انصاف منحرف نخواهید شد — از حاضر

چیزی ننوشته بودید — جمیع اهل خانه و متعلقین خود و حاجی محمد ابراهیم را

از طرف من سلام بگوئید و آتش سوزان برزخ این جهان را بر خود

بملاحظه قیومیت الهیه برداً و سلاماً نمائید — و جناب [illegible] خلیل را بخصوص سلام بگوئید.

والسلام

جمال الدین الحسینی

عبدالغفور حاجی چگونه است

تصویر ۱۸۳

۱۰ مای فرنگی

بطرسبورغ

جناب محتشم مکرم حاجی محمد حسن امین دارالضرب السلطانیه

همیشه خورسند و از مصائب و آلام جسمانیه مصون و محفوظ باد

اگر شما را دوست بشمارم گویا آنقدر خطای عظیمی نکرده باشم انشاالله

از حفظ امانت) و محبت شما لوازم این را است — و حقیقةً

چون ملاحظه شود اگر کسی دوست حقهٔ شما باشد خواه و مراعات

حقوق انسان نکند نتوان او را دوست شمرد — بلکه آنگونه شخص را

باید آشنا گفت — و دوست دیگر و دوست است — لهذا میگویم که

جناب الامیر جعفرخان قنصل (مکاریه) دوست من است

درباره بر سیادت نسبی جلیس مطهرنا و اخلاقش مستقیم است

پطرسبورغ ۳ ژوئیه فرنگی

بنام

جناب محتشم مکرم حاجی محمد حسن امین همیشه مورد عنایات خاصه الهیه و مظهر الطاف ربانیه خجسته باشند آمین

پس از آنکه مکتوب شما روانه نمودم کاغذی از طرف شما رسید و فاصله بین صدور آن و ورود این بیش از پنج ساعت نبود صدق آن

این مملکتها جامعه و دین و عقیده را تجسس میکنند و لکن آن بلاد

عقل و روح و نفس ناطقه انسان را ملوث میکنند چونکه

بیچارهها بجهت تقارب آزادی فاسده و تقدم اطلاع کاسده

و هیجان اخلاق رذیله ابالسه محتاج میشوند که دروغ گویند

و تدلیس و تزویر و مکر و خدعه بکار برند و از طریق مستقیم

منحرف گردند و بر ضد فطرت طاهره خویش عمل نمایند و جناب

حاجی اگر در نفس خود ملاحظه کنند (که آنچه طالب صلاح و فلاح بوده

و حسن فطرت شما همه ایرانیان که تنظام گذشته است بوده)

عملی امور را خواهند یافت (چاره نیست چه باید کرد) لکن

ممکن است که اندک اندک حقیقت حال بر خود آنان ملتفت گردد

و زشت را زیبا شمارد (نعوذ بالله)... نوشته بودید که بمشهد مقدس

بروم و خلق را علم بیاموزم (بسبب رخوت) ولی در مملکتی

که اکثر گفتن را هنر دانند و دروغ گوئی را کار دانا

تصویر ۱۸۵

لوحه ۸۵

و نیمه‌ای به خود بسپارند و بدین صفات شیطانیه در بین همه به جامع مباهات و مفاخرت
نمایند و خویشتن بزرگ می‌ستایند. چه قدر دشوار است سخن از حق راندن و حقیقت
علم را آشکار کردن خصوصاً با جاهلی که خود را دانا شمارد و کوری که خویش را بصیر انگارد
— با همه اینها چنان کمال ممکنیم که شما در آن چند ماه که شب و روز و در هر ساعت
با هم بودیم به فطانت فطریه و نور ذکا دریافته‌اید که مرا شناخته باشید و دانسته باشید
که مرا در این جهان چه در غرب باشم و چه در شرق مقصودی نیست جز آنکه در اصلاح
دنیا و آخرت مسلمان بکوشم. و افزونتر از آن هم آنست که چون شهدای صالحین
خونم در این راه ریخته شود. ولی در حرکات خود مجبورم و از اراده الهیه سرباز نزنم
از این مقدمه درگذریم... (در وقت ورود در ملک پطرز) بر رسم فرنگستان بر
یک از آشنایان را (کارت) خود را فرستادم. و با امین الدوله و مخبر الدوله
و اعتماد السلطنه چنانچه میدانید ملاقات حاصل شد. چونکه وقت معین کردند
— و کاغذی با مین السلطان نوشتم و خواهش نمودم که وقتی از برای ملاقات
معین کنند و در ضمن مکتوب بیان کردم که میخواهم در این فرصت کند ایشان را
به برهان واضح بیان کنم. ایشان رافع ورقه را یک ساعت معطل کردند
و در هر نیم ساعت که از حجره خود بیرون آمدند برای کاری به رافع ورقه گفتند
که اکنون جواب خواهیم نوشت (آخر رافع مأیوس شده بازگشت) و سبب با کثرت
اشتغال و ملاهی و مسامحات شیطانیه هرچه شد هیچ پاسخ نشنیدم (دست خود را بالای شبهات)
— نوشته بودم که یک دوره عالم را زده از غرب به شرق و از شرق به غرب
ولی بعضی از رجال دولت روسیه از من استدعا نمودند که چندی توقف
نمایم تا آنکه نتیجه سفر شما به لندن معلوم گردد. و بعد چند دیگر هم در این

شهر خواهم ماند و جواب اگر نویسید در اینجا (یعنی پطربورغ) بمن خواهد رسید

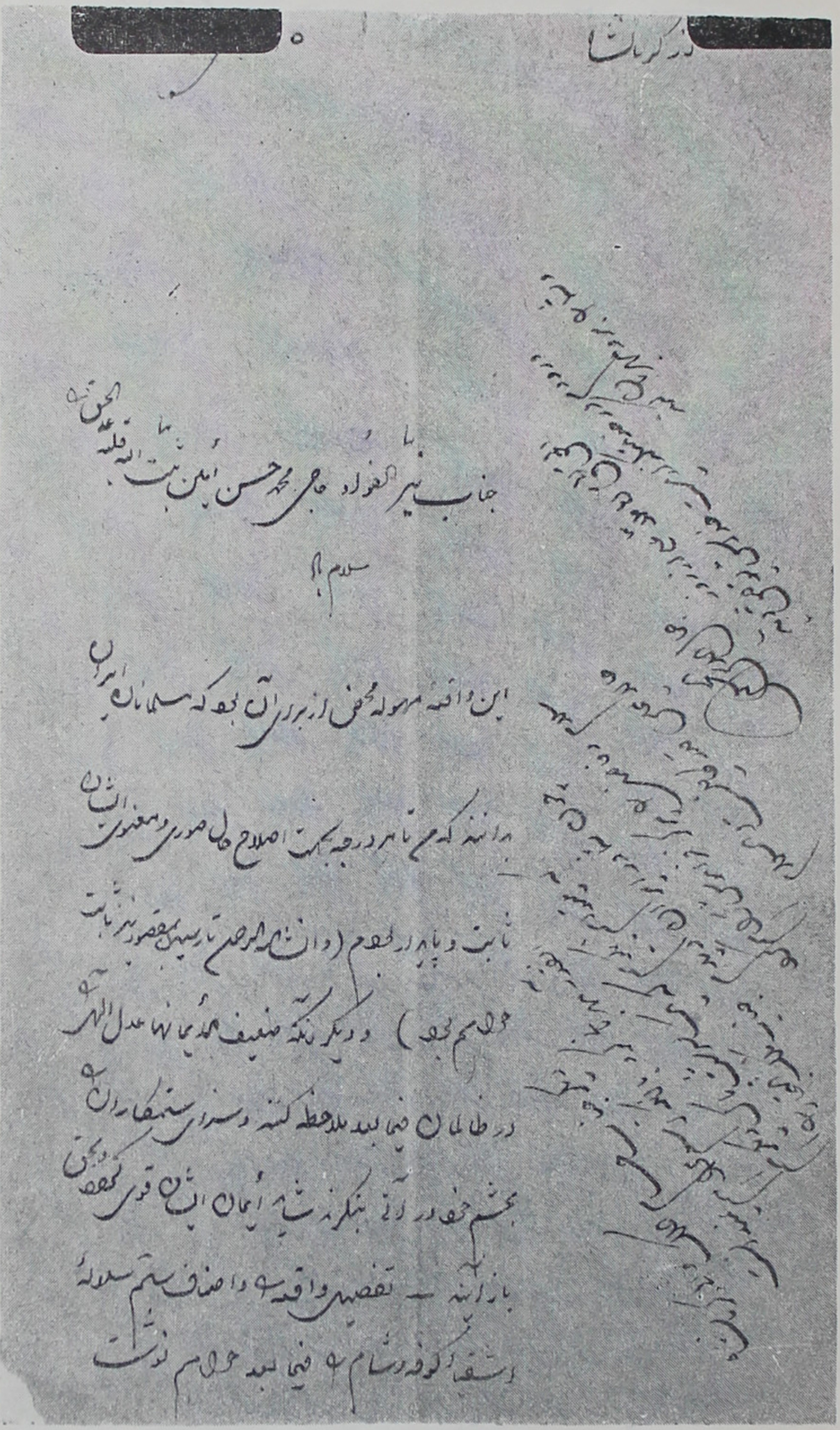
در هر حال سلامت و خورسندی ... و السلام

دوستتان جمال الدین حسینی

[illegible]

[illegible]

تصویر ۱۸۷



جناب نیّر الفؤاد حاجی محمد حسن امین ثبّت الله قلبه علی الحق

سلام الله

این واقعهٔ مهوله محض از برای آن بود که مسلمانان ایران
بدانند که ما تا هر درجه بجهت اصلاح حال صوری و معنوی ایشان
ثابت و پایدار هستیم (وان شاء الرحمن تا رسیدن مقصود نیز ثابت
خواهیم بود) و دیگر نکته ضعیف مذهبیان عدل الهی
در ظالمان فیما بعد ملاحظه کنند و سزای ستمکاران
بچشم خود در آتیه بنگرند شاید ایمان ایشان قوی گشته و بحق
باز آیند — تفصیل واقعه و اصناف ستم سلاله
اشقیا گوشزد شما و فیما بعد خواهیم نوشت

تصویر ۱۸۸

کرمانشاه ۲۳ جمادی الثانی

جناب بزرگوار آقا حاجی محمدحسن امین لازال تأییداته علیه سبیل کرمانشاه

سلام مهاجر

روز پنجشنبه در حضرت عبدالعظیم که از بیماری قادر بر حرکت نبودم بیست نفر
جلاد (فراش) عمر سعد (المختار خان) ریختند بمنزل (همین اهتمام را
بودند) بحالت نهایت غضب و حدت که نمونه از حقد و کینه عساکر ابن زیاد بود
کشیدند — چون خوف آن داشتند که مبادا از رگ اسلامی در قلوب زوار
شهزاده عبدالعظیم مانده بسبب غیرت دینی از من حمایت کنند (و حال آنکه این خیال
باطل و فکر محال بود چونکه اسلام و دین و غیرت و حمیت مدتیست که از زوال الی هجرت
نموده چنانچه همیشه میگفتم) آنقدر مرا بسرعت میبردند و بشتاب میکشیدند
که دکمه های قبا و پیراهن گلوی مرا چنان فشار داد که نفسم قطع شده
بزمین افتادم — پس از آن بهیچگونه ندانستم که مرا بچه نحو
بدار الحکومه عمر سعد رسانیدند و تا مدت چهار ساعت هیچ نفهمیدم
که در کجا هستم چون بخود آمدم و عمر سعد و شمر (حسن خان قزوینی
سرتیپ سوار کشیک خانه) در حضور خود دیدم و مدت سه ساعت سر
بی عمامه بی ردا نشسته بودم الا اتصال آب بنوشیدم چونکه بسبب حبس
نفس حرارت شدیده مرا در جگر حاصل شده بود [illegible] تا این تا بحال [illegible]
روزی چهل بار آب بنوشم) پس از آن شمر گفت دو ساعت
بیش بغروب نمانده باید سوار شد در بین حال بهمتا رحال گفتم بگوئید
کیف مرا که در آن زنگ پول است بیاورند ایشان برخواستند

تصویر ۱۸۹

رفتند و کیف مرا هم که در آن بعضی مبلغ و پاره‌ئی اوراق و کتب بود نگذاردند
هرچه گفتم به ایشان خبر رسید کسی هم به ایشان خبر نداد آخر الامر سخنی گفتند وقف
میکنند و ما کیف را برای شما بقم روانه خواهیم نمود — پس یک بقچه لباس مرا آورده
با قلمدان و اسباب چپق ولکن یک قلمدان را برداشت و دیگری اسباب چپق
و سیستم چوبدست را والحاصل در نجف خدام آن چیزهای حقیر را هم نهب کردند همان
عبا و لباده و دو قبا در جوال گذاشته مرا با یک یابوی گلستی سوار نموده تا یک نیم ساعت
شتی سوار با هم آمدند — پس از آن مرا در حالت بیماری و تنگ نفس و حرارت تب
به پنج سوار که رئیس ایشان سنان بن انس که حمید خان سرهنگ باشد سپردند
دیگر در این راه بی بالاپوش بی شلوار با همه آن برفها و آن سرماهای شدید و آن خشونت
اخلاق و عدم ایمان حارسین و در منزل گاهها بطویلها فرود آمدن آن عفونتها
آن دودها دیگر خود شما تصور کنید که چه گذشته است و از همه شگفتر اینکه چند قران
که در جیب بود شمر ابن سعدها بردند از حضرت عبد العظیم تا کرمانشاه یکبار گوشت مردم
و آنهم در منزل دستگرد که در اینجا از عجایب اتفاقات با حاجی ناصر اتفاق ملاقات افتاد
والحق ایشان کمال صفا را بجا آورده اسبی و رختی و خرجی تقدیم نمودند از روی خلوص نیت
بمن بدهند ولی من قبول نکردم خدا رشان را بنهد اینهمه را گذشتم تا آنکه این مصائب
همه بر بدن من وارد آمد ولی در همه این حالات روحم مسرور بود و مست
و خوشحال بود و ملامت بعضی ایرانیان خردمند داشت که من برای اصلاح احوال
صوری و معنوی ایشان تا هر درجه ایستادگی دارم آنچه میگفتم نه از برای اسرار وقت
و گرمی مجلس بود و از خداوند تعالی خواهانم که این واقعه هائله را یکی از اسباب فرج
قرار دهد و بدین مقصد عالیم برساند و دلهای پاک منور بایمان را نثار کرد از این
— کاغذی به اسمعیل نوشته بود دیروز خواندم ابهجوقت در صفای روح و نقاوت نفس
و علو سجایای شما از یوم اول ملاقات شبهه نکرده بودم شکر شما با خداست و جزای شما
از دوست الحمد علی الحق چون ملا علی همیشه در خدمتند این حاضر نه والبته آنچه

لازم باشد از ایشان گرفته خواهد شد جناب حسام الملک تا امروز بسیار مهربانی
نموده‌اند الحق اینهم عجیب است — الآن بیمارم و لهذا از رفتن عمارت سخن بمیان
نیاورده است — و امیدوارم که نه در عزم شاه و نه در ارادت ایشان خللی
نقصی حاصل شود بلکه باید پس از این واقعه هائله مترقب آن باشید که علاوه بر
عجائب قدرت الهیه در اعدای دین و دولت مشاهده کنید و بر مراتب ایمانیه خود
بیفزائید و عدل خدا را بدیده تحقیق بنگرید — وکیل الدوله هم پیش من آمده
و اظهار نمودند که هرچه بخواهید از اسب و نقدینه حاضرم تشکر نمودم الحمد علی
میگفت که امین الدوله به منک بستنی نوشته است که هرچه لازم باشد
کارسازی کنند ولی تا حال کتابت نزد من نیامده است حاجی ملک سلام و خدمت
خدمت درویش رسانم والسلام جمال الدین الحسینی

۳۰ رجب

[illegible] حبیب جلیل الحق

فدایت گردم جناب محتشم مکرم حاجی محمد حسن امین جعله الله ظهیراً للحق

ابن زیاد که با آل رسول ستم کرده بود آنکه سوال فرموده بودید آیا پس از آن
بکفن و دفن آن مشغول شدند آنکسیکه سلام الله علیه از دست ملاعین مشهور
شده آیا زنده و در حلقه اش غلط نشنیده الا لعنة الله علی الکاذبین بهر حال
وقایع زمان گذشته و حال در هر چیز مشابه است چونکه اسرار ملکی اگر چه در ازمنه
مختلفه لعالم وجود قدم زنند از یک شجره خبیثه نشئت یافته و اعمال و اقوال آن همه
شاهد و همانند هم بوده است و سنت الهیه هم در عالم خلق علی الدوام بر نهج واحد
و متحد بوده اکنون با نظر عجائب قدرت الهیه من حیث [illegible]
بجا آورده ام و در سلوک طریق حق خوف و جزع که لازمه حال نفوس است بخود
راه نداده ام و بسبب آنکه ام با ملاحظه از اتخاذ [illegible] نبستم و داشته ام
آنچه توانستم تحفظ کرده اکنون تا که خدا چه میکند البته انسان نفس او
ضعیف و ایمانش سست است هر گونه خیال معقوله بکند و هر گونه سخن [illegible]
که بزند و هر نوع نسبت [illegible] بدهد چنانچه سابقین کرده و زده و داده
ولکن در عهده است بر خداوند عالم که باطل را از اکثر و حق را ثابت و نتیجه
قاطعه خویش را آشکار و ظاهر سازد نعم علی الدوام فتن و امتحانات در این
طرق بعهده است و الا تمییز خبیث از طیب چگونه حاصل بود و همیشه [illegible]
و خطرها و مهلکه ها در سبب تقدم و تعمیر بشر بوده است و گرنه معدن [illegible]
چه فضیلتی باشد البته آن اشخاصیکه از آنها ( ) بالفاظ قناعت کرده اند
در قلبشان از حقیقت آن خبری نیست و بجز ظاهر حیله دنیا [illegible] ندارند

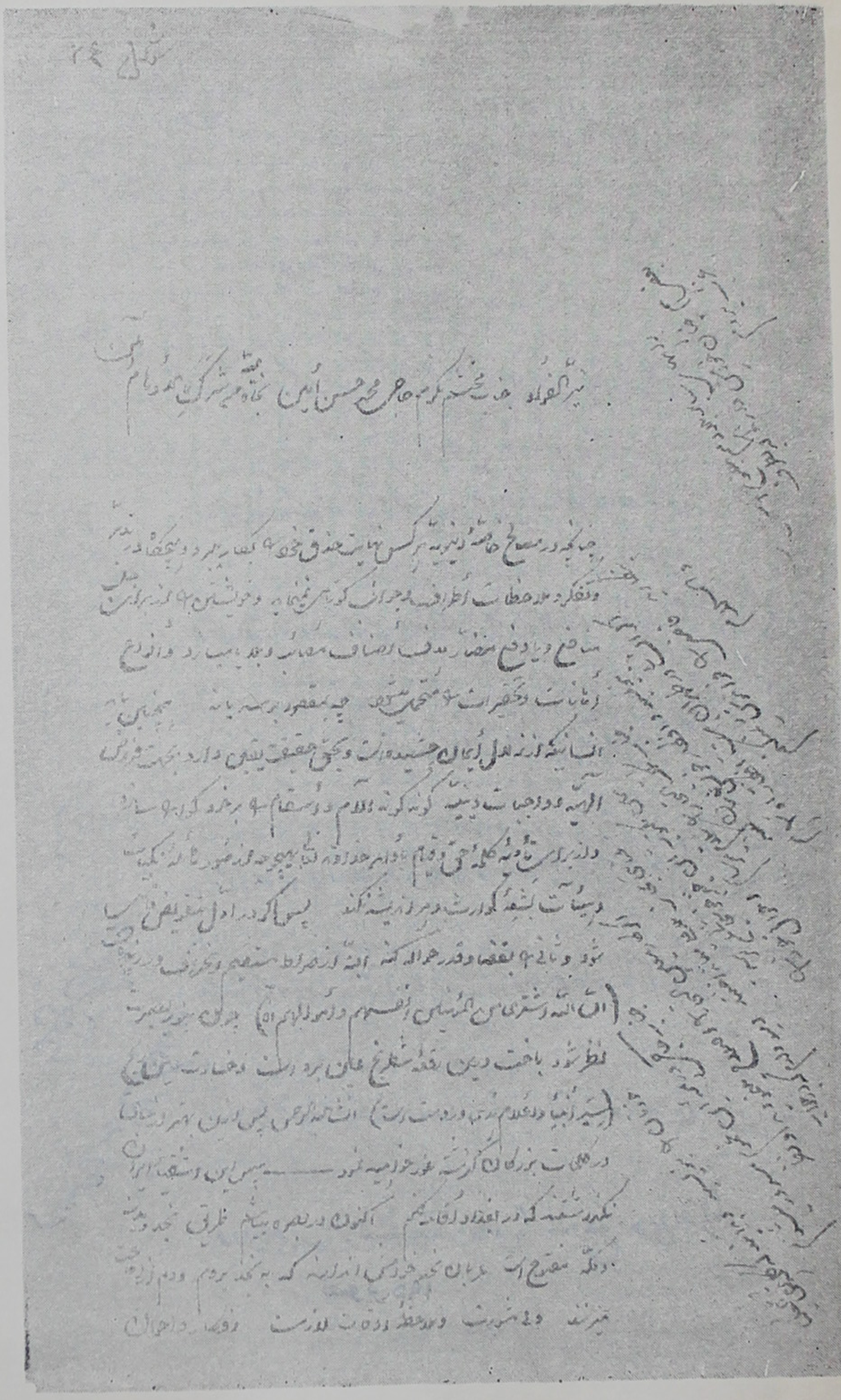
۸۸ [illegible]

پیغمبر دیگر توجه نموده این که نه اعمال و سخن و جنون میشد به ولیکن اگر یک ذره
نور عقل در شخص بتابد و از آن حقیقت جوهر خانه دل او روشن و منور سازد خود منهدم است
که این خیال جز نزد عطوفت نبود مثل ابولهب و ابوجهل تا وقت موت همین گونه خیال
داشتند. امیدوارم که ملاقات دست دهد. جناب ملک المتکلمین را و سایر
دوستان را سلام برسانید و السلام

جمال الدین الحسینی

اکنون در بغداد در | باب الآغا محله صفافیر | در خان حاجی عبدالصمد اصفهانی
مقیم هستم

تصویر ۱۹۳



جناب مخدوم مکرم حاجی محمد حسین امین [illegible] دام [illegible]

چنانچه در مصالح خاصه دنیویه هر کس نهایت حذاقت خود را بکار میبرد و تحقیقات در [illegible]
و تفکر در ملاحظات اطراف [illegible] کوتاهی نمینماید و خویشتن را [illegible]
منافع و یا دفع مضار [illegible] اضعاف مضاعف [illegible]
[illegible] و تحقیقات را متحمل [illegible] چه مقصود [illegible]
انسانیکه از اهل ایمان [illegible] و تحقیق حقیقت یقینی دارد [illegible]
الهیه [illegible] دینیه [illegible] و برهان [illegible]
[illegible] کلمه حق [illegible]
[illegible] پس اگر [illegible]
[illegible] که [illegible]
(ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم و اموالهم [illegible]) [illegible]
نظر شود [illegible]
([illegible]) [illegible]
در [illegible] بزرگان گذشته [illegible]
[illegible] که در [illegible] اکنون [illegible] طریق [illegible]
[illegible] مفتوح است [illegible] که به [illegible]
[illegible]

تصویر ۱۹۴

شهر مسکوف — ۳۱ ژویه

ایها الفاضل النجیب

بعد السلام علیک وعلی اخوانک الحاج محمد ابراهیم وعلی الحافّین حولک
القائمین بخدمتک بصدق وخلوص — ان کتابک الظریف قد وصل
وسررت بما کشف عنه من صفاء القلب ونزاهة السجایا — وزاد فرحی
ما اخبرنی به میرزا نعمة الله من قیامک بادارة اشغال التجارة وترتیب المعاملة
وحل مصاعبها والنظر فی دقائق نکاتها کانک خلقت لها وصرف عمراً
طویلاً فی اصلاحها — بکذا املی فیک ورجائی منک — بارک الله علیک
— وانی فی مدینة مسکوف وبعد ایام اذهب الی «بطرسبورغ»
وان جناب الوالد فی مدینة «پارس» — وبلغ سلامی واحترامی

[illegible]

تصویر ۱۹۵

لوحهٔ ۹۰

غرهٔ مارس فرنگی

دیگر از تو شکوه کنم گویا از خطی بعض راه نداشتم زیرا الحق

خاطرم اندیشه کرد که شما در تربیت چنین ما بود و در آن لندن زیاد

تعالی قصدی بوده است واگر دوم در زنم بدین راضی شده باشم

که تو هم در اخلاق و عادات چو سایر ایرانیان باشی و من نمیخواهم

چون آرزویم آنست که ترا در ایران مصدر امور عظیمه ببینم

چرا که با مکتوب فرخنده بالی بتو نوشتم جواب آن تا امروز نرسیده

خجالت کشیدی در شرف طبیعت و قانون شریعت شرمنده گردید

ـــ باری میرزا ابوتراب ساوجی را بتو میسپارم متعین این

[illegible]

تصویر ۱۹۶

٣٠ اوريل افرنجي

شعبان ٥

حبيبي القاضي

جاءني منك كتاب سلكت فيه المسلك القديم – كأنك أخذت

على نفسك أن لا تغير عادة ولا تبدل أسلوبا – أفما كان عليك

أن تبث فيه خطرات قلبك وتنوعات حالات نفسك وتحولات

قوى عقلك حتى يكون كتابك مرآة تحكي ما تمثلت به في طي قناطر الحوادث

التي طرأت عليك في مدارج السن – أفما كان عليك أن تبسط ما ترى

عليه عالم دركك بعد رشدك – بما تغير نظرك – بما رأيت

من الناس ما كان مخفيا عنك من قبل – وكيف ذهلت

عن بيان أفكار ساكنيك في موطنك – ولم صمت عن ذكر

لوحه ۹۱

پطرسبورغ   گراند هتل

حبیب لبیب جناب آقا محمد جعفر سلطنت آبادی

بحمدالله بشهر (پطرسبورغ) رسیدم — و جدید آنکه

دو روز در (هتل اروپ) توقف نمودم بعد بگراند هتل

نقل منزل کردم — و با (پاپا دانوف) که وزیر

خارجه امپراطور و یکی از سرداران اوست ملاقات کردم

— و جناب آقا محمد مهدی را سلام میرسانم و همچنین جناب حاجی [illegible]

و آقا میرزا حسین و حاجی ابوطالب را بسیار سلام میرسانم

والسلام دوستت جمال حسینی

۳ اوکتبر فرنگ

حبیب جانم همیشه مسرور و خورسند بوده باشید.

مکتوب شما رسید — و لا تا مدتی از آن نامه‌ای که نوشته بودم

که از برای جناب شاه ابی مجرب نوشته بودم جواب نرسیده

— در هر حال بسیار خوشحال شدم که مشغله راه آهن

بنوعی تمام شود الحمد لله رب العالمین چون در حال

کارها بسیار دشوار میشد — و علم شما بکجا رسیده

و میگویند که در نهایت سرعت ایام [illegible] بسو بیرون

و سعادت بکار هم بحول خدا همه میسر است و شما تا کی

انشاءالله تهران خواهید شد چون ...

تصویر ۱۹۹

۲۰ رجب

محب سالک امیر زورق شهود جناب آقا محمد علی بلاوت سلمه

گمان مکن که من شما را نشناختم و خلوص و صفای قلب شما را ندانستم

نه اینطور نیست این هیکل را دوست میدانستم و استقامت شما

در کارها پسندیدم و دلم میخواهد که مثل شما صاحب قلوب پاک

در دایره جناب حاجی که فی الواقع خادم حقیقی ملت و امت است

بسیار باشد الکنون جواب مکتوب حاجی را نزد شما نفرستادم چونکه

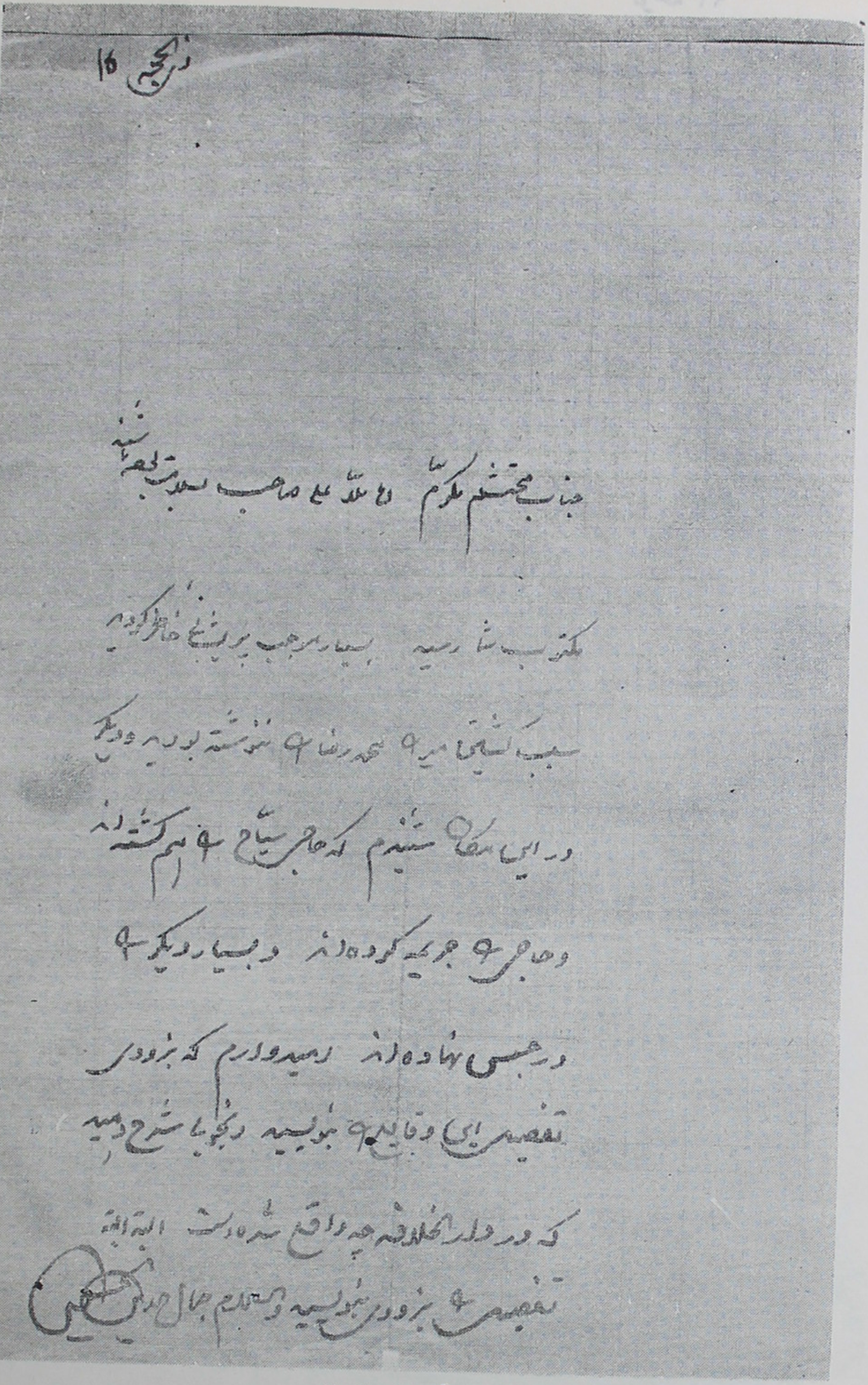
خود حاجی نوشته بودند که به آقا ملا علی تسلیم کنم خواستم که مکتوب

علاحده بجناب حاجی نوشته بشما بفرستم و تفصیل حسن خدمات شما

بیان کنم ولی چون مکاتیب بسیار نوشته بودم دیگر طاقت

نداشتم عفو خواهید ان شاء الله الرحمن در پست دیگر

[illegible]



ذی الحجه ۱۵

جناب محتشم مکرم دام ظله العالی صاحب سعادت [illegible]

مکتوب شما رسید بسیار موجب پریشانی خاطر گردید

سبب گرفتاری میرزا محمدرضا را ننوشته بودید و دیگر

در این مکان شنیدم که حاجی سیاح را هم گرفته‌اند

و حاجی را جریمه کرده‌اند و بسیار دیگر را

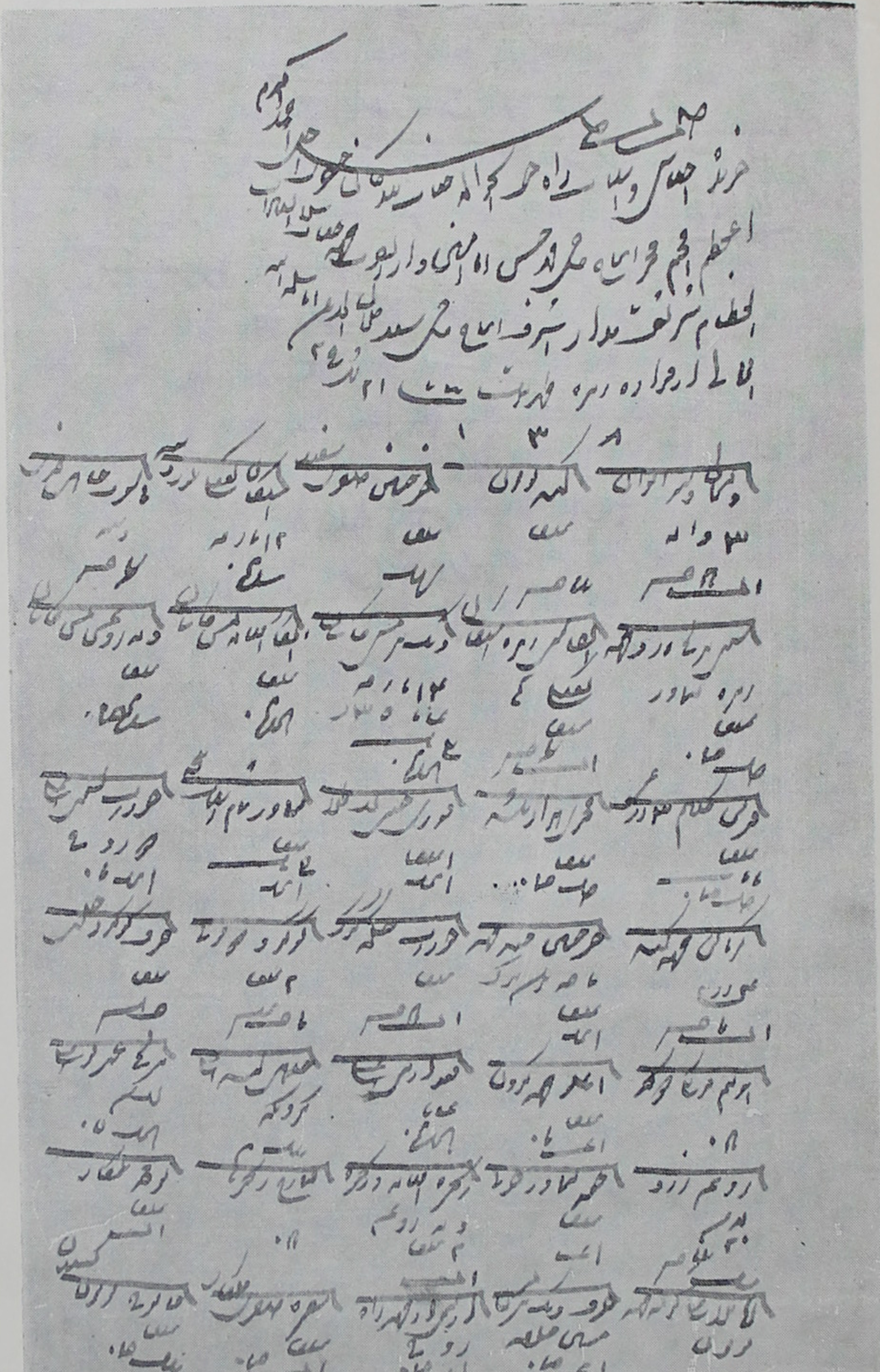
در حبس نهاده‌اند امیدوارم که بزودی

تفصیل این وقایع را بنویسید و نیکو با شرح دهید

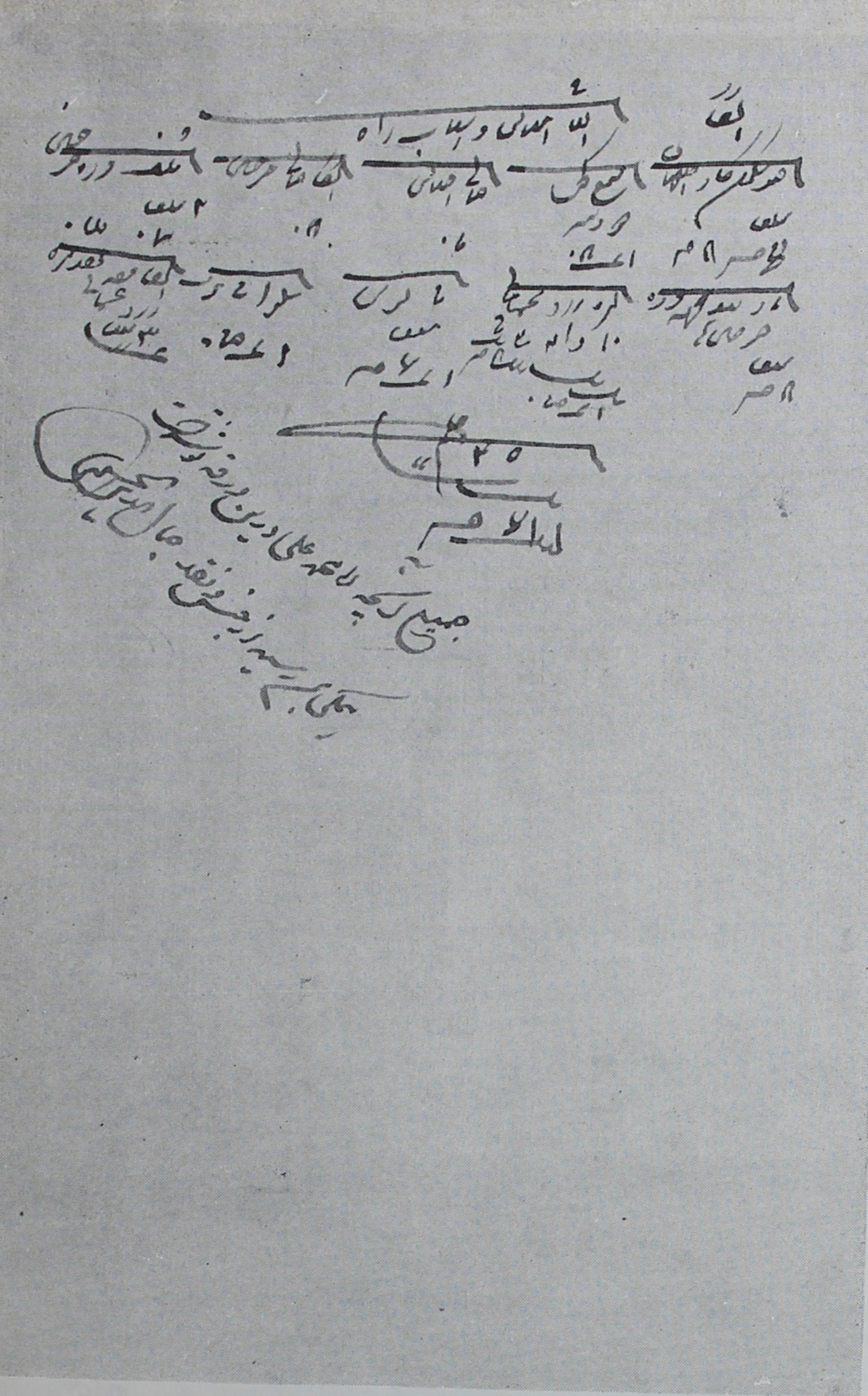
که در دار الخلافه چه واقع شده است البته البته

تفصیل را بزودی بنویسید والسلام جمال الدین الحسینی

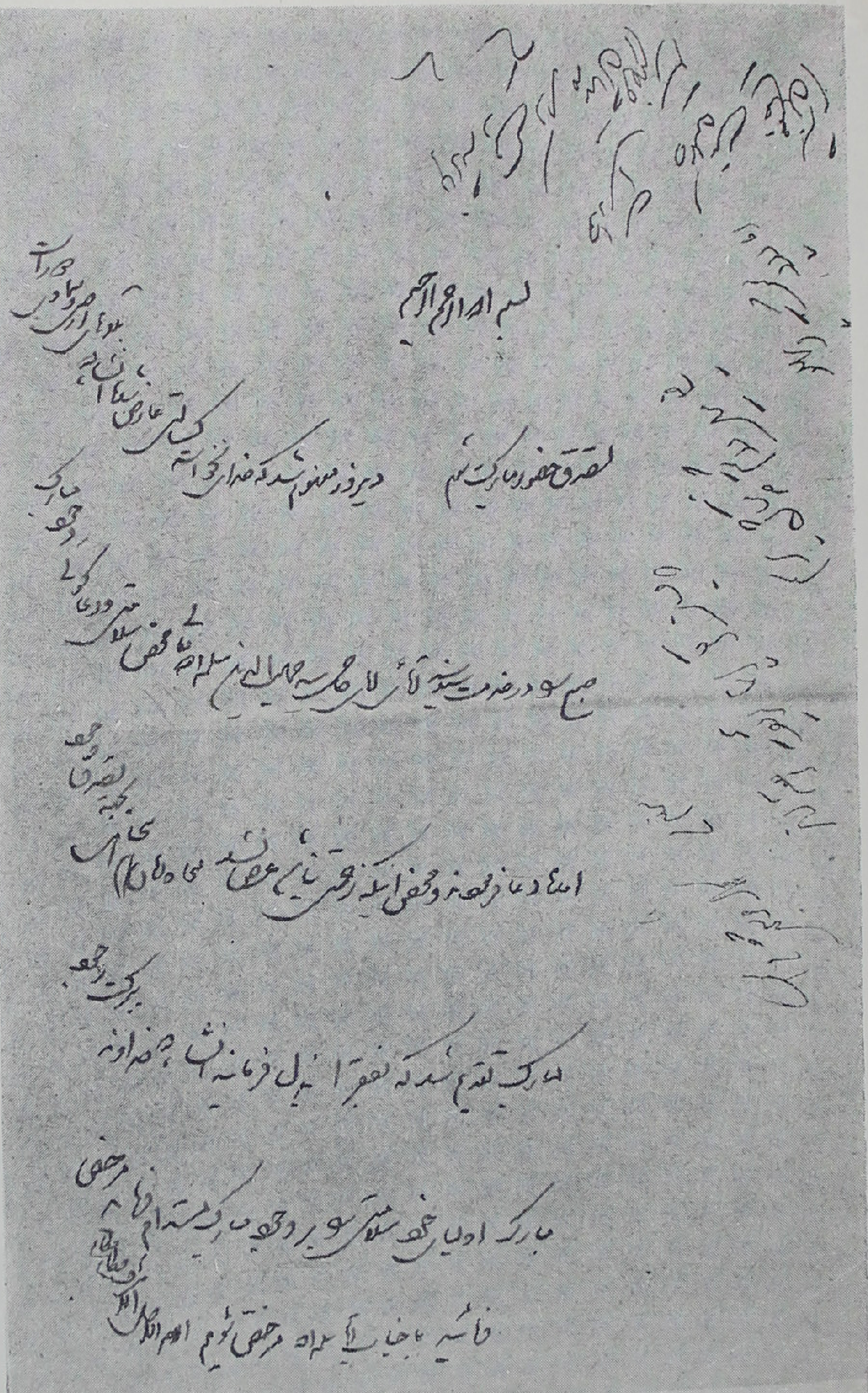
تصویر ۲۰۱



تصویر ۲۰۲



تصویر ۲۰۳


بسم الله الرحمن الرحیم

تصویر ۲۰۴

سواد دستخط مبارک اعلیحضرت همایون شاهنشاهی خلدالله ملکه

۲۳ شهر ذی‌قعدة الحرام ۱۳۰۷

جناب امین السلطان

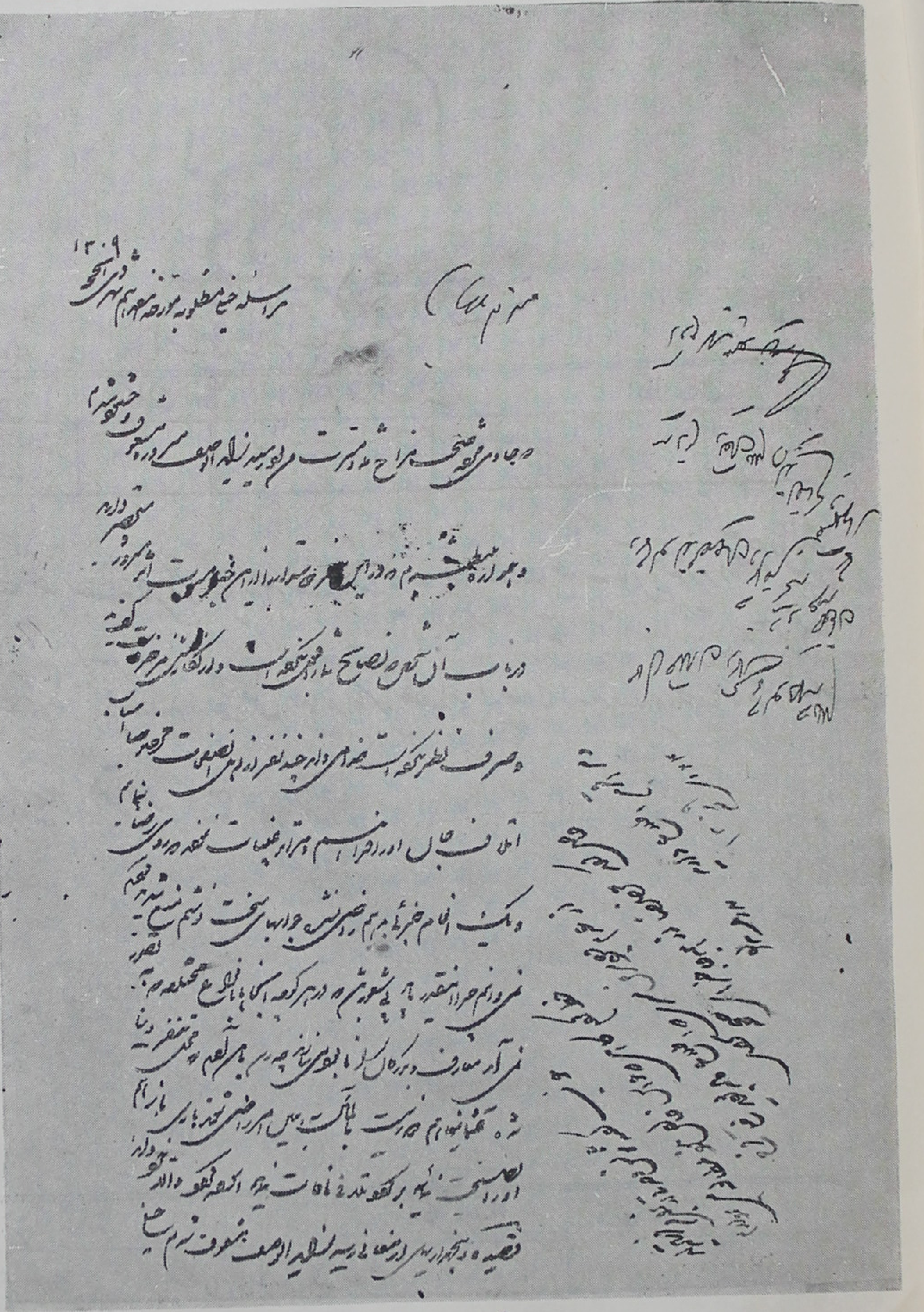
شاه عبدالعظیم سید جمال الدین سوء حالی چه چیز

روانه قم بکنید اگر هنوز در طهران است

و نرفته است چه چیز نوشتید که البته

او را سوار روانه قم بکنید

تصویر ۲۰۵



تصویر ۲۰۶

اداره تلگراف دولت علیه ایران

سنه ۱۳۰۴

از اصفهان به

نمره	عدد کلمات	تاریخ اصل مطلب			اطلاعات
		روز	ساعت	دقیقه	
[illegible]					

بتوسط جناب آقا حاجی [illegible] حضرت [illegible] حفظه الله [illegible] حضرت جناب آقای [illegible] آیة الله [illegible]

حفظه الله [illegible] تبریک [illegible] عرض [illegible]

سلام [illegible] احمد [illegible]

بواسطهٔ تلگرافخانه	گرفته شده	گیرندهٔ مطلب
تاریخ ۲۲ شهر [illegible] ساعت	دقیقه	

تصویر ۲۰۷

به عرض می‌رساند که انشاءالله تبارک و تعالی موفق شده‌اید و مقضی المرام خواهید بود در تحصیل اولیائه

چون بهانه جو نیستم که خود را یادآور خاطر عاطر دارم لهذا عرض می‌نمایم بندگان اجل عالی

اول کسیکه در بعضی خیالات بود و چه اشخاص بودند سبب سعادت ایران مرحوم مبرور

از آنها آقای حاجی سید جمال الدین طاب ثراه فقیر بودم و معرفی آنحضرت را خدمت

مرحوم مبرور حاجی آقا طاب ثراه فقیر با مرحوم حاجی محمد اسمعیل [illegible]

نمودیم و مرحوم حاجی آقا تا به درجه بزرگی فرصه که هر تخمی در ایران زرع [illegible]

از مرحوم حاجی آقا تا آن درجه غیرت نمیفرمودند ان تخم زرع نشده [illegible] در قزوین

میرفت خود حضرت اجل عالی بمکه معظمه مشرف شدید فقیر با دیگران [illegible]

پیرمرد [illegible] در بان خودمان قزوینی بود در قزوین مذکور داشته [illegible] مرحوم

حاجی آقا فرصه برند واقف بودم مگر در این حرف [illegible] گرفتار

نشود همین عبارت آن مرحوم بیادگار در سیاحتنامه فقیر ثبت است

این ایام خیال اصلاح و طبع آن را دارم در گرفتاری فقیر هر نوشته‌ای

بزرگوار نزد فقیر بود مفقود و معدوم شد کنون عرض می‌نمایم اگر [illegible]

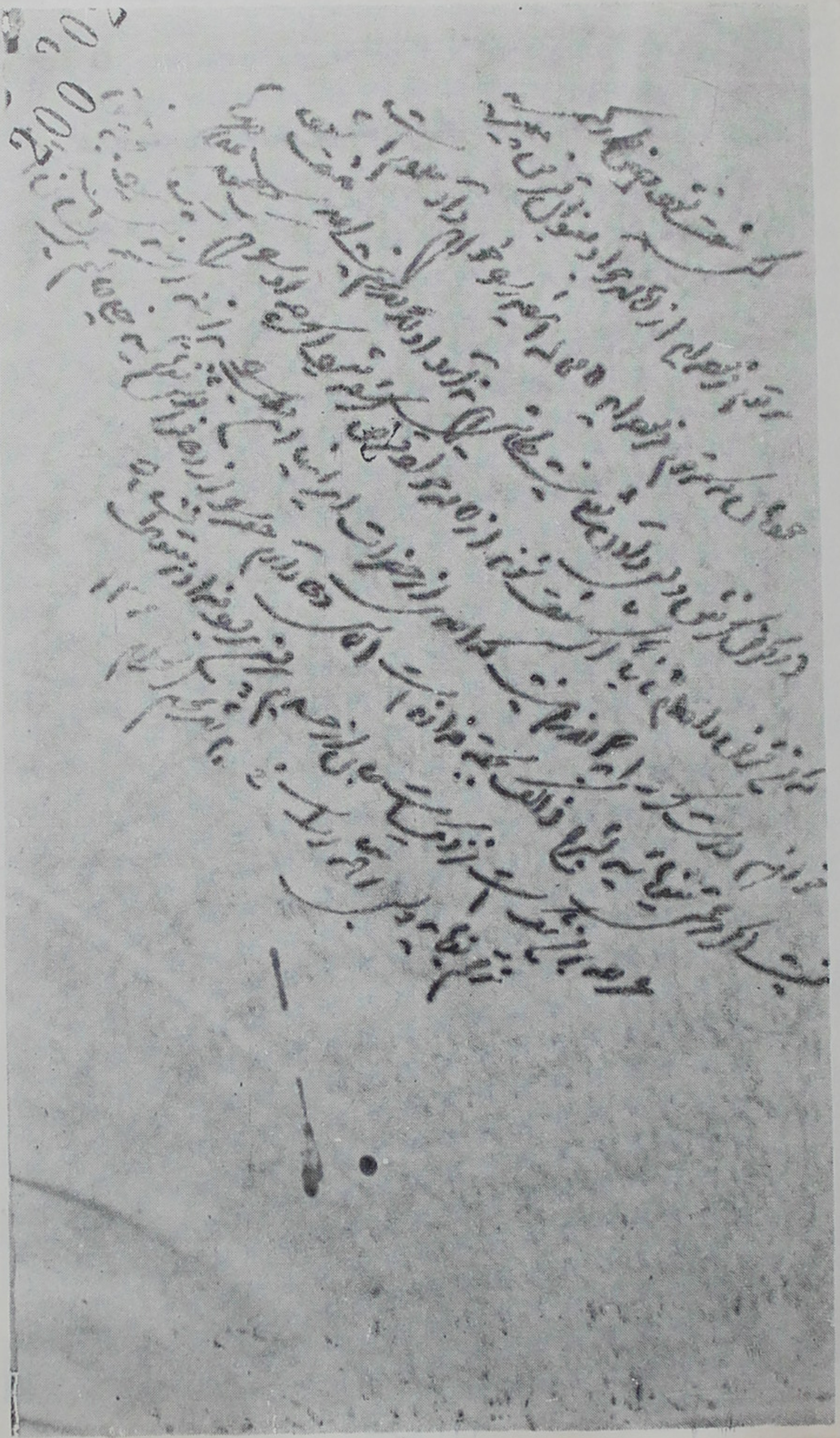
[illegible]

تصویر ۲۰۸

۱۱

تصدق حضورت گردم [illegible]

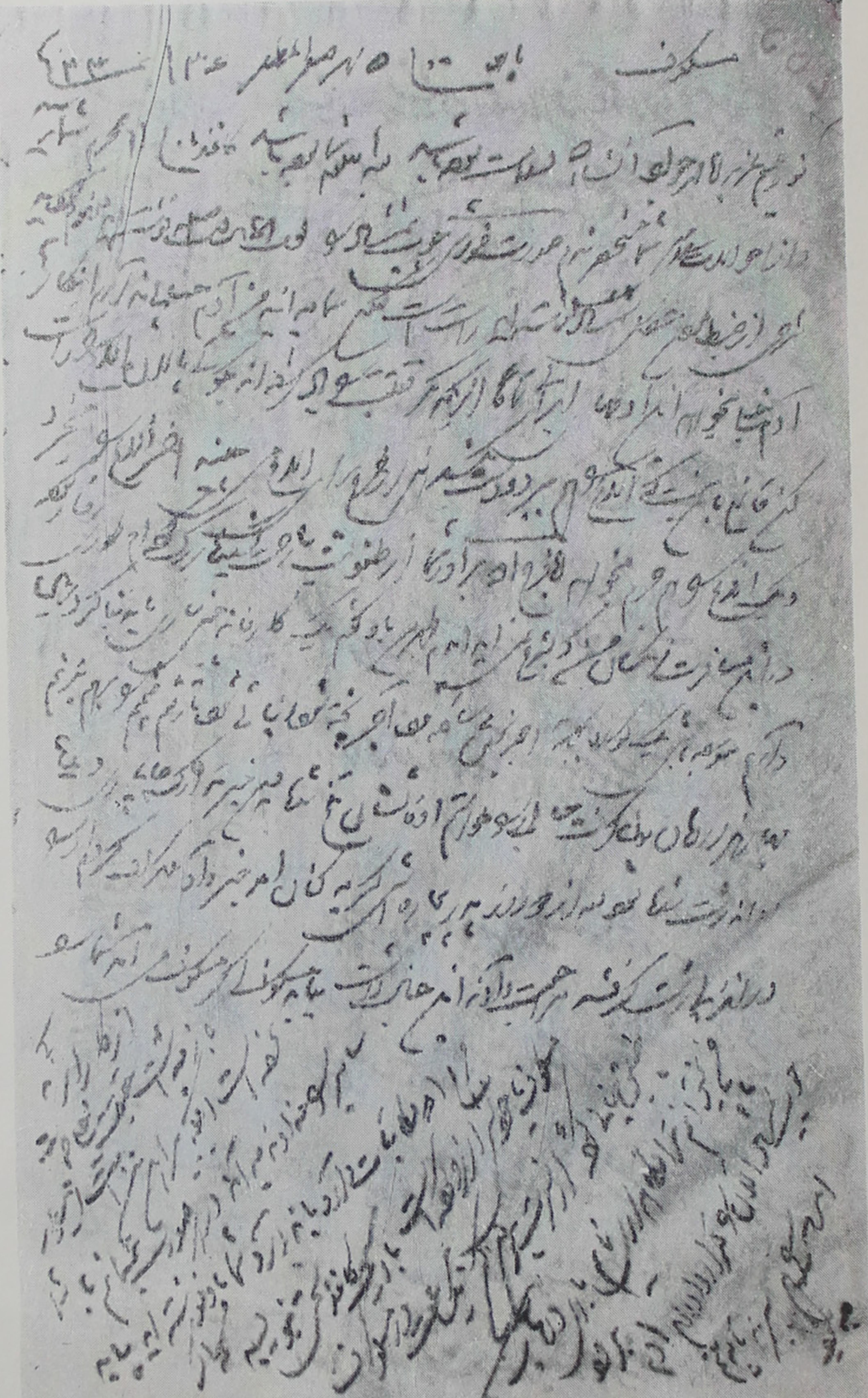
[illegible]

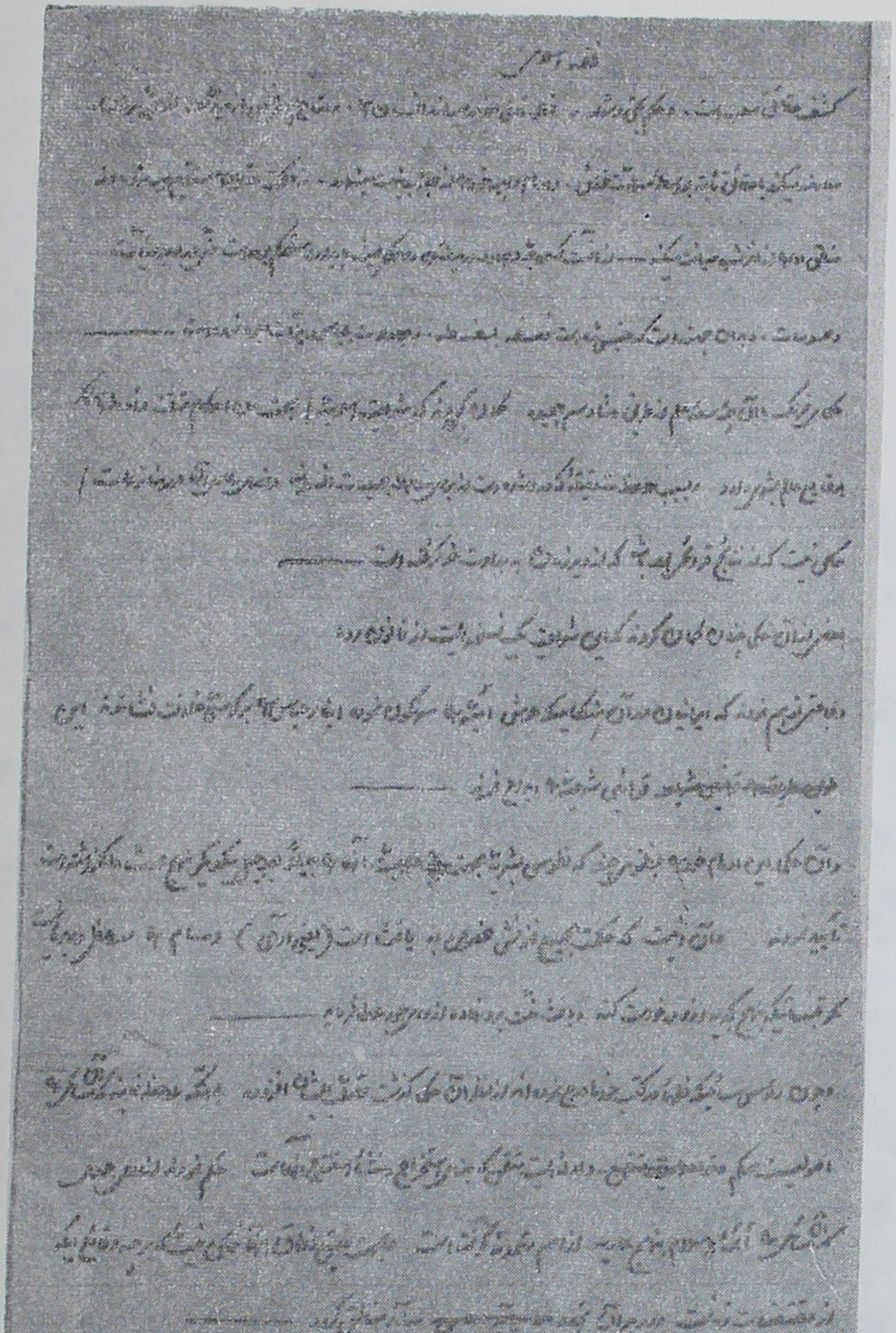


[illegible]

تصویر ۲۱۱

لوحه ۹۸





تصویر ۲۱۳

لوحهٔ ۹۹

اگر که بنای شریعت اسلامیه را [illegible] ان

۱۴

[illegible] احکام [illegible]

[illegible]

اگر [illegible] آن [illegible]

[illegible]

براهین و ادله [illegible] بر صدق آن و رفع شبهه [illegible] واجبات [illegible]

([illegible] باشد) آن حاذق بارع در اخلاق شریعت اسلامیه [illegible] اصول و فروع آن

شناخته [illegible] کتاب [illegible]

تالیف نموده است [illegible]

دفع شبهه [illegible] احکام [illegible] قرآن و احادیث نبویه

[illegible] آن احکام [illegible] اصول [illegible] نموده است از آن

[illegible] امام محمد [illegible]

[illegible] کرده است

و اصول اربعه که جاری در سایر فقه است یعنی قرآن و سنت و اجماع و قیاس [illegible]

در کتاب [illegible] بیان کرده است [illegible]

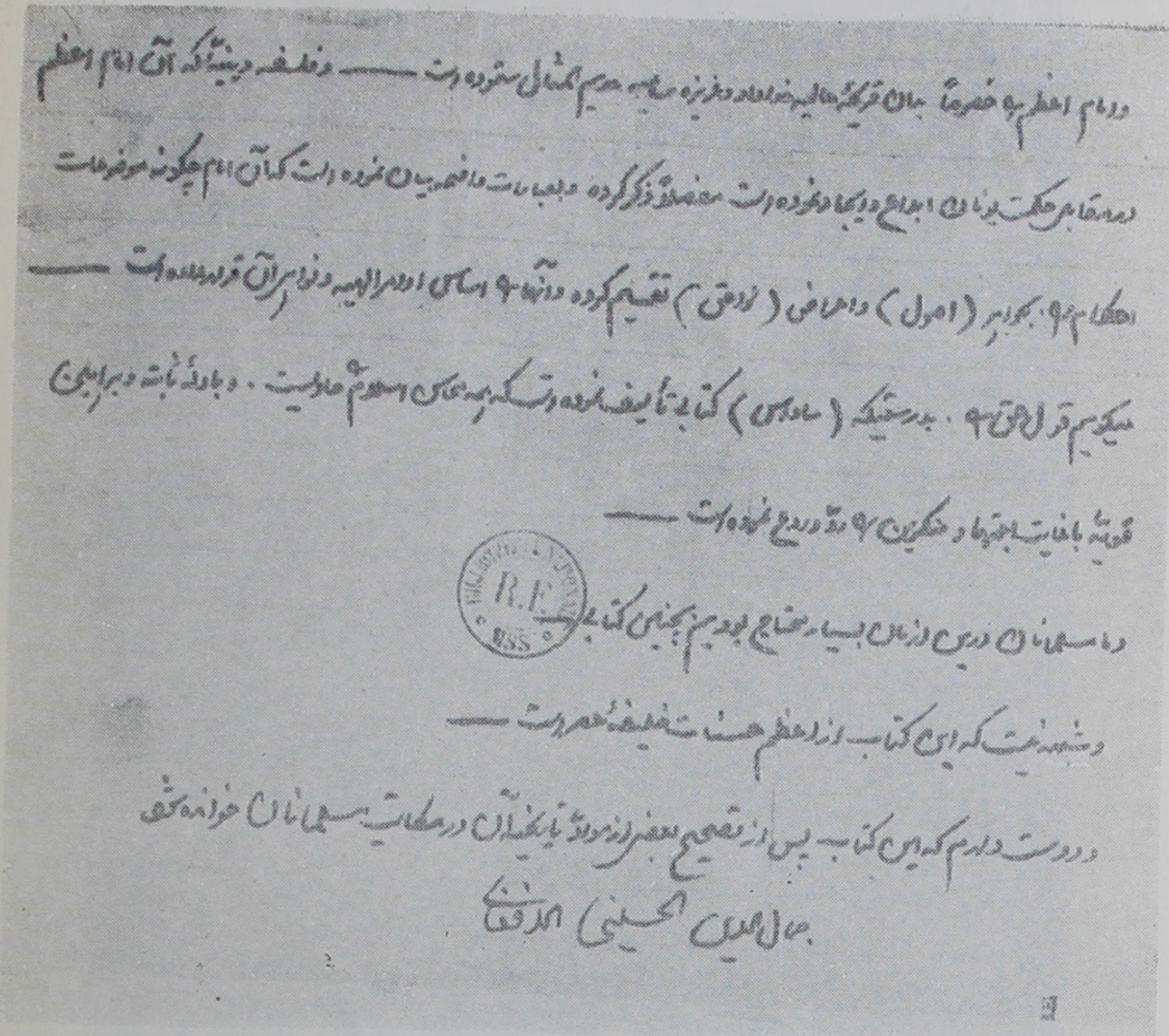
[illegible] احکام [illegible] که جمیع امت بر وجوب اتباع آن حکم نموده اند [illegible]

[illegible] شریعت

[illegible] نموده است [illegible] اجتهاد

و این شخص [illegible] کتاب [illegible] ائمه دین [illegible] فقهای [illegible] بیان کرده است

تصویر ۲۱۴



و امام اعظم به خصوصاً بیان ترکیبات عالیه و اعداد و غیره به حدیکه عدیم المثال شمرده است ——— و فلسفه و حکمتیکه آن امام اعظم

در مقابل حکمت یونانی ابداع و ایجاد نموده است مفصلاً ذکر کرده و بعبارات واضح بیان نموده است که آن امام چگونه موضوعات

احکام را بجواهر (اصول) و اعراض (فروع) تقسیم کرده و آنها را اساس اوامر الهیه و نواهی آن قرار داده است ———

میگویم قرآن حق را . بدرستیکه (ساداتی) کتاب تألیف نموده و مسئله به همه ماهیت اسلام حلالیست . و باید ثابت و برابر این

قضیه باغایت اجتهاد و حکمی را رد و دفع نموده است ———

ما مسلمانان دین و زمان بسیار محتاج بودیم به چنین کتابی

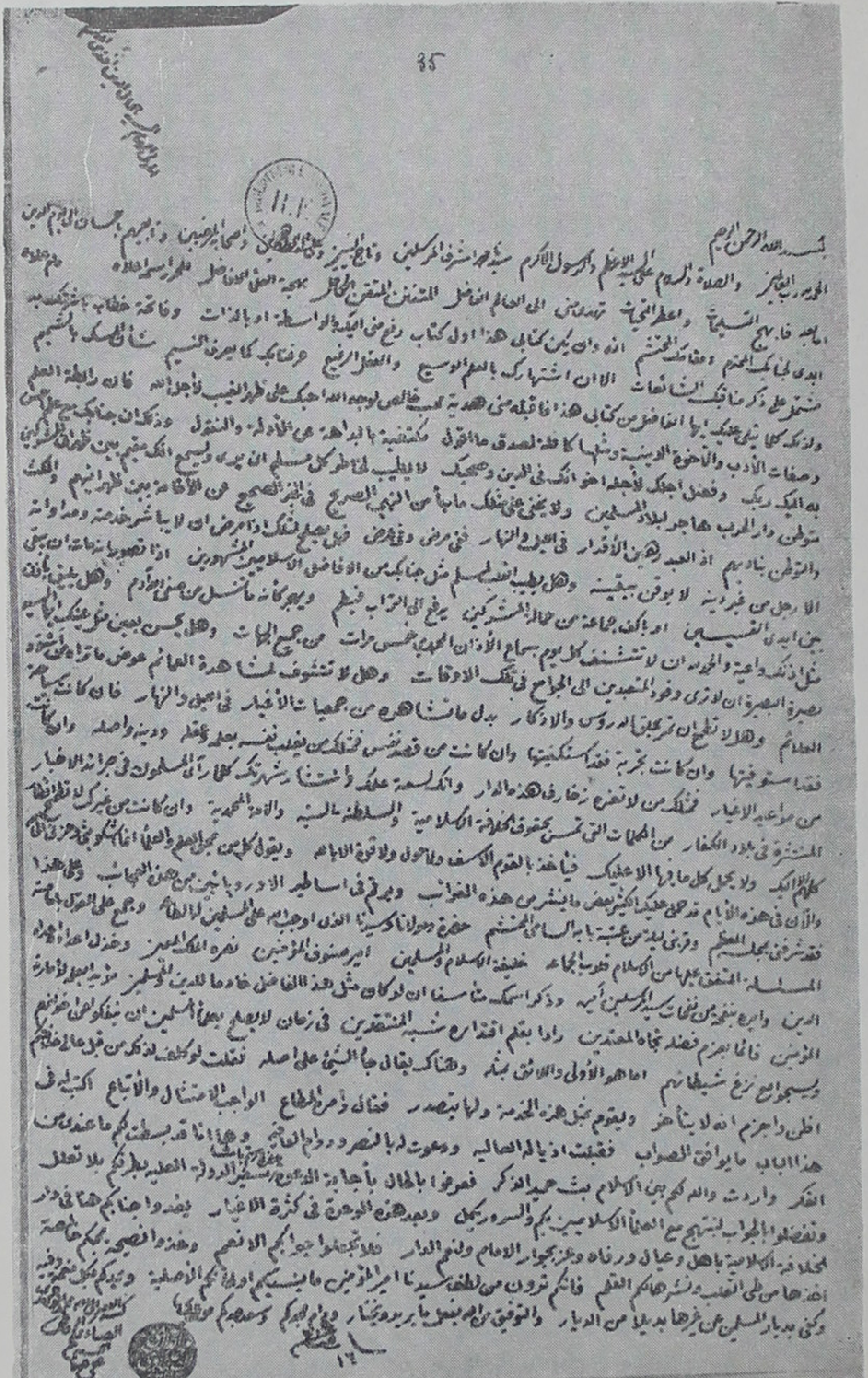
و شبهه نیست که این کتاب از اعظم هست تألیفات عصر است ———

و درست دارم که این کتاب پس از تصحیح بعض از موارد نامکمل آن در مطالعات مسلمانان خوانده شود

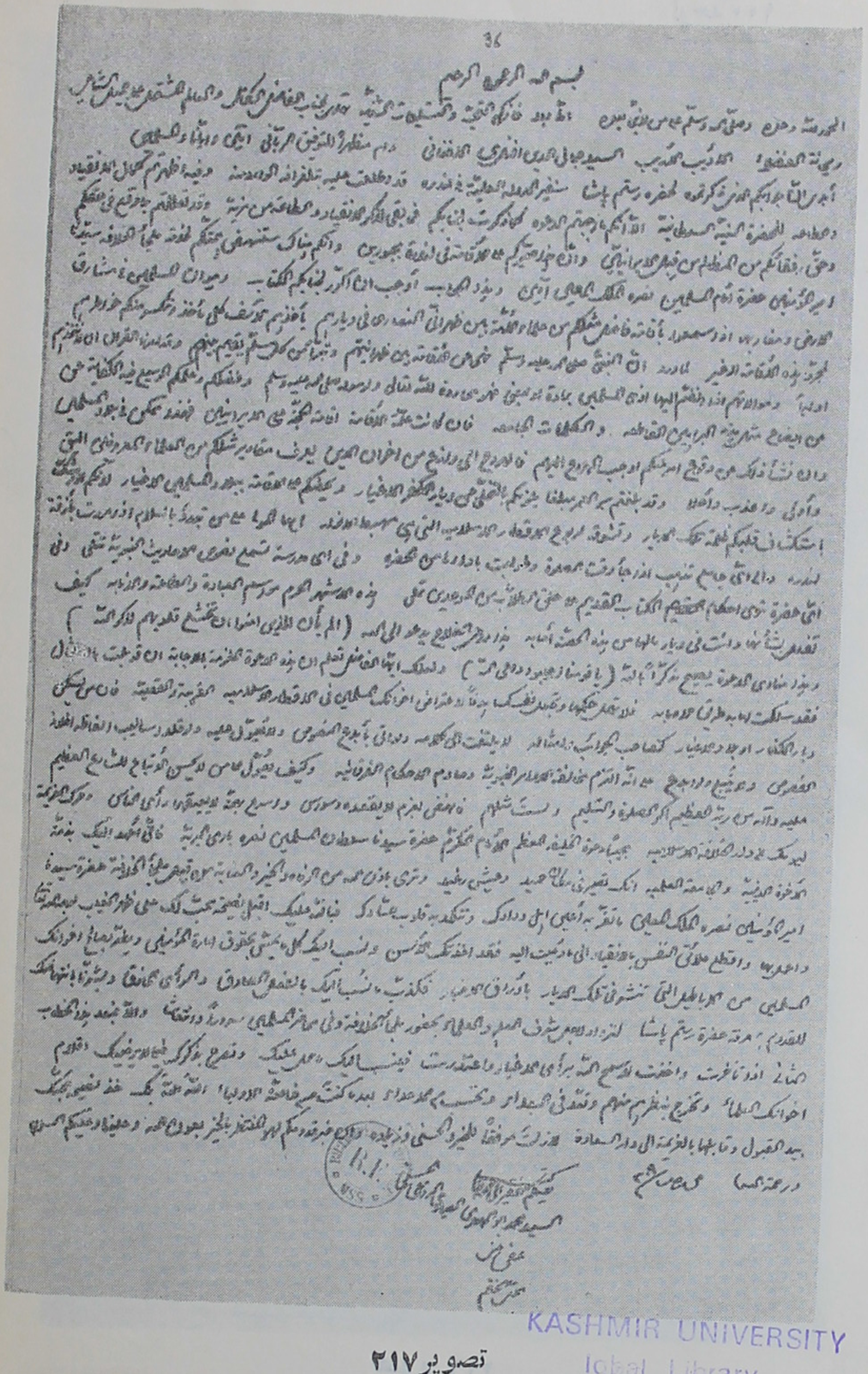
جمال الدین الحسینی الافغانی

تصویر ۲۱۵

لوحة ١٠٠



تصوير ٢١٦



36

بسم الله الرحمن الرحيم

تصویر ۲۱۷

Publications de l' Université de Tehran, No. 841

Donation de Dr. Asghar Mahdavi , No 2

DOCUMENTS INEDITS

CONCERNANT

SEYYED JAMĀL - al - DĪN AFGHĀNĪ

réunis et mis en ordre

par

Iraj Afshar **Asghar Mahdavi**

Tehran – 1963

Publications de l' Université de Tehran, No. 841

Donation de Dr. Asghar Mahdavi, No 2

DOCUMENTS INEDITS

CONCERNANT

SEYYED JAMĀL - al - DĪN AFGHĀNĪ

réunis et mis en ordre

par

Iraj Afshar   Asghar Mahdavi

Tehran – 1963

Title

Author

Accession No.

Call No.

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date

Title

Author

Accession No.

Call No.

Borrower's No.	Issue Date	Borrower's No.	Issue Date